۶۴-۶۵
بهار و تابستان
۱۳۸۰

دانش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

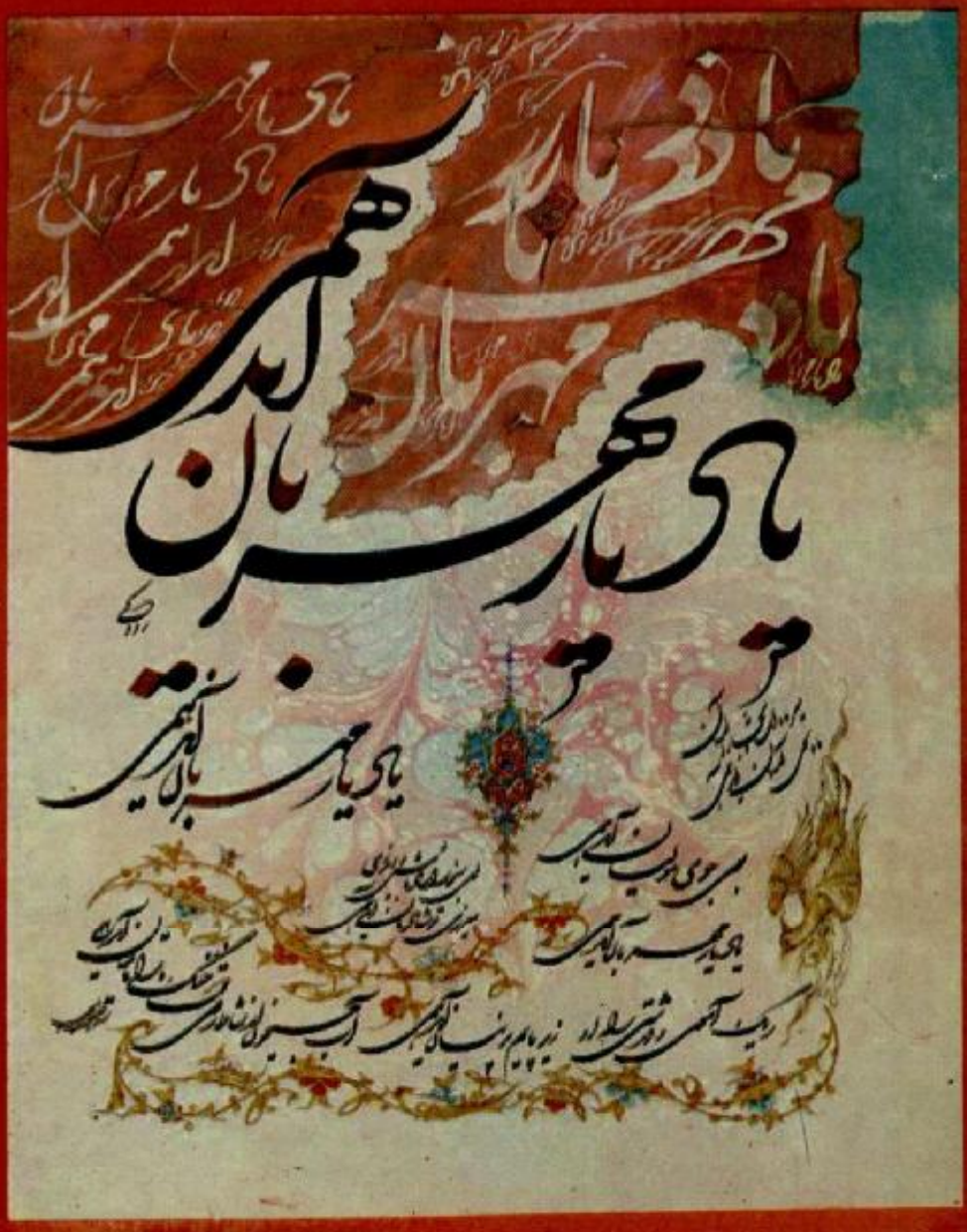

گنجینهٔ دانش

شمارهٔ ۱

شمارهٔ ۲

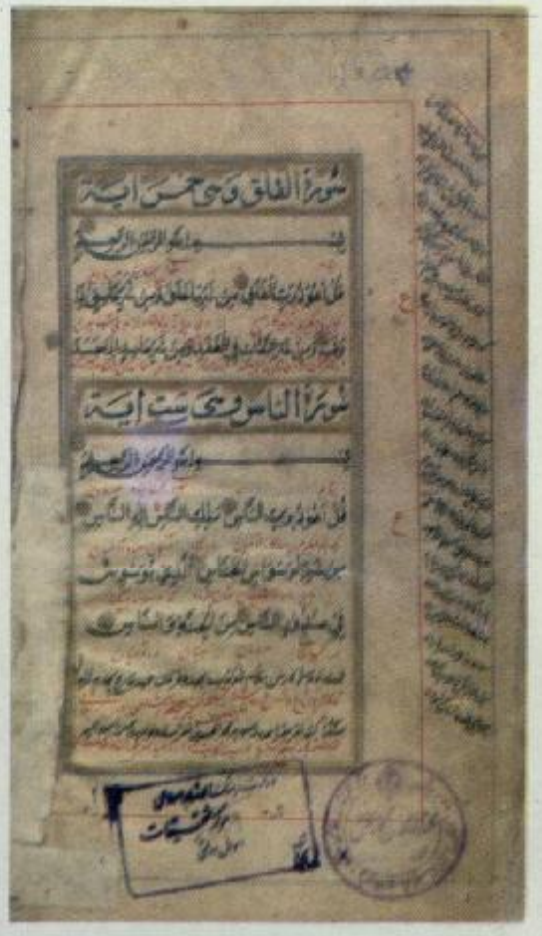

۱ ـ نسخهٔ خطی شماره ۲۳۹۰: قرآن کریم
کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
خط نسخ زیبا ونقاشی دندان‌موشی در فواصل سطرها و لوح و سرلوح و جدول وتذهیب وگل وبوته‌نگاری هنری،کتیبه‌ها و شمسه‌های رنگارنگ. کاتب: حبیب بدخشی،کتابت ۱۰۶۹ هـ ق.

۲ ـ نسخهٔ خطی شماره ۳۲۲۹ : قرآن کریم
کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان
خط نسخ و جدول و زیر نویس فارسی نستعلیق و شنگرف و کتیبه ها و شمسه های هنری و گل و بوته نگاری ، ۱ - کاتب متن قرآن (نسخ): احمد ولد سید پیر محمد الحسینی تاریخ کتابت : ۱۰۹۳ هـ ق ، ۲ - کاتب زیر نویس فارسی(نستعلیق) : سید معین ابن شاه محمد زنجانی ، تاریخ کتابت : ۱۰۹۵ هـ ق.

دانش

۶۴-۶۵
بهار و تابستان
۱۳۸۰

تاریخ نشر: مهر ۱۳۸۱ش/
اکتبر ۲۰۰۲م

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مدیر مسؤول و سردبیر: ـــــ دکتر سعید بزرگ بیگدلی
مدیر : ـــــ سید مرتضی موسوی
ویراستار : ـــــ دکتر محمد حسین تسبیحی
حروف‌چین : ـــــ محمد عباس بلتستانی
چاپخانه : ـــــ منزا پریس (اسلام‌آباد)

باهمکاری
شورای نویسندگان دانش
(به ترتیب حروف الفبا)
دکتر بیگدلی ، دکتر تسبیحی، دکتر سید سراج‌الدین، دکتر شبلی، دکتر صغری بانو شگفته، دکترگوهرنوشاهی، آقای سیدمرتضی موسوی، دکتر مهر نور محمد خان، دکتر سید علیرضا نقوی

روی جلد:

بوی جوی مولیان آید همی
یاد یار مهربان آید همی
پدیدآورنده: استاد اسرافیل شیرچی «رودکی»

یـــادآوری

* فصلنامهٔ دانش ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می‌کند. برای این کار بایستی از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
* دانش در ویرایش نوشتارها و تغییر نام آنها آزاد است.
* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی، باید:
  ــ ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
  ــ همراه "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
  ــ ترجیحاً همراه یک قطعهٔ عکس جدید و واضح از مؤلّف مقاله باشد.
* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می‌گیرند.
* مسئولیت آراو دیدگاههای ابراز شـده در مقـالات، بـر عـهدهٔ نویسندگـان آنهااست.
* چاپ و انتشار مطالب دانش باآوردن نام ماخذ، آزاد است.

* نشانی دانش:
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
خانهٔ ۳، کوچه ۸، کوهستان رود، ایف ۸ / ۳، اسلام آباد، ۴۴۰۰۰ ــ پاکستان
دورنویس: ۲۲۶۳۱۹۳ تـلـفـن: ۹۲ــ۲۲۶۳۱۹۱
Email: daneshper@yahoo.com

بهای هر شماره ۳۰۰ روپیه

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

مطلب		صفحه
سخن دانش		۵
متن منتشر نشده		
● قصیدهٔ صنایع و بدایع	خواجه جمال الدین سلمان ساوجی به کوشش دکتر محمد حسین تسبیحی	۹
اندیشه و اندیشه مندان (۱)		
● بابا طاهر و خاورشناسان	دکتر ابوالقاسم رادفر	۳۱
● در شناخت گوته	دکتر کلثوم سید	۴۱
● میراث فرهنگی امیر کبیر و خدمات جاودانهٔ او	دکتر عبدالحسین نوایی آقای الهام ملک زاده	۴۹
● ابن سینا و موسیقی	دکتر اسد الله شعور	۸۵
● اوضاع ادبی لاهور در عصر غزنویان باتأکید براحوال و اشعار مسعود سعد سلمان	دکتر سعید بزرگ بیگدلی	۹۳
● سیر دل از نظر بیدل	دکتر سید احسن الظفر	۱۰۳
● عشق و عقل از دیدگاه اقبال	محمد بقایی ماکان	۱۱۵
● گفتگوی تمدنها از دیدگاه عشق	سید روح الله نقوی	۱۲۳
اندیشه و اندیشه مندان (۲)		
● مقام علی در نظر اقبال	دکتر آقا یمین خان	۱۳۵
● عرفی جوان شاعر، شورش و شگفتی	علیرضا ذکاوتی قراگزلو	۱۳۹
● وزن شعر حافظ شیرازی	فایزه زهرا میرزا	۱۴۷
● قسمت نامه ها در ادب فارسی از وحشی بافقی تا اقبال لاهوری	حسین مسرت	۱۵۱
● تأثیر فکر حافظ شیرازی بر شعر رحمن بابا	سید غیور حسین	۱۶۱
● خراسان سرزمین نوابغ	دکتر شهلا سلیم نوری	۱۷۱

فارسی شبه قاره

- فارسی گویان متأخر پهلواری شریف — دکتر محمد سعید احمد شمسی — ۱۸۳
- رسالهٔ تحقیق السداد فی مزلة الآزاد — دکتر نجم الرشید — ۱۹۷
- وضعیت زبان فارسی در لکهنؤ طی قرن نوزدهم میلادی — دکتر خان محمد عامر — ۲۱۷
- نسخهٔ خطی مجمع اسرار مناقب شیخ میان عمر چمکنی — محمد سایل — ۲۲۵
- **شعر فارسی امروز شبه قاره** ..... ۲۳۳ - ۲۴۲

سید شاکر القادری ، فایزه زهرامیرزا،فضل الرحمن عظیمی ، جاوید اقبال قزلباش، دلدار ، رئیس احمد نعمانی، دکتر محمد حسین تسبیحی، علیرضا رضایی، رضیه اکبر،جاوید آفاقی ،خیر محمد داعی ، صابر ابوهری، مقصود جعفری،مولوی عبدالخالق ابابکی براهوی، صدیق تأثیر.

گزارش وپژوهش

- گفتگویی اختصاصی با مؤمن قناعت دربارهٔ جایگاه زبان و ادبیات پارسی در تاجیکستان — - — ۲۴۵
- گزارش سمینار های علمی و جلسات ادبی انجمن فارسی - اسلام آباد — سید مرتضی موسوی — ۲۵۱
- معرفی انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (۸) — دکتر محمد حسین تسبیحی — ۲۶۳
- کتابها و نشریات تازه — دکتر تسبیحی — ۲۸۵

نامه ها .....

- پاسخ به نامه ها — دفتر دانش — ۲۹۹

سخن دانش

تو بر مایهٔ دانش خود مایست که بالای هر دانشی دانشی است

(فردوسی)

برگی دیگر از درخت تناور دانش که حاصل اندیشه و پژوهش جمعی از اهل دانش و ادب می باشد تقدیم اصحاب علم و معرفت و دوستداران و علاقه مندان به زبان و ادب دیرپای فارسی می گردد. در این دفتر که دو شماره از فصلنامه را در برمی‌گیرد مطالبی متنوع از نظم و نثر از نویسندگان کشورهای شبه قاره ، ایران ، افغانستان و تاجیکستان عرضه شده است، که عمده آنها اختصاص به حوزه زبان و ادب فارسی در شبه قاره و دیگر کشورها دارد و عناوینی چون عشق و عقل از دیدگاه اقبال ، سیر دل از نظر بیدل، ابن سینا و موسیقی، تاثیر فکر حافظ شیرازی بر شعر رحمن بابا، عرفی جوان شاعر شورش و شگفتی و وضعیت زبان فارسی در لکهنؤ طی قرن نوزدهم میلادی نمونه هایی از آن است.

چنانکه در شماره های پیش گذشت بحث اساسی گفتگوی تمدنها مقدمه واجب هر تعامل فرهنگی بین ملتهای جهان با تنوع فراوان در آداب و فرهنگ و اندیشه موجود درمیان آنان است و امروزه در این دنیای پر آشوب که جهان عرصه تاخت و تاز عناصر فرهنگ ستیز قرار گرفته است که به جای بهره گیری از عقل و اندیشه و فرهنگ در هر موضوعی جنون قدرت راهنمای آنهاست، لزوم توجه به گفتگو و تعامل و هم اندیشی بیش از هر زمان دیگر در تاریخ بشر جلوه گر شده است و در این زمینه یکی از منابع مهم و در خور توجه، موضوع گفتگو (با همه ظرافتها و لطافتهای آن) در زبان و ادب غنی فارسی است . به همین مناسبت دانش نیز کوشیده است که همواره این مبحث اساسی را پیش نظر داشته گفتارهایی که در این خصوص نویسندگان و علاقه مندان ارسال می نمایند، به چاپ برساند. علاوه بر این، مقالاتی که دربارهٔ تحقیق در افکار و آثار اقبال فراهم آمده است از جمله آثاری است که به طور مستمر در دانش منتشر می گردد و در این شماره نیز مقالاتی به همین مناسبت منتشر شده است. علامه اقبال از نمونه متفکران موفقی است که با بهره گیری از زبان شعر و ادب پیام خود را به نوع انسان جاودانی کرده است و بهره گیری از این پیام و

شناخت عمیق تر افکار درخشان او نیاز بشر امروز بویژه ملتهای مسلمان است. دانش علاوه بر درج مقالاتی در هر شماره در پی آن است که شماره آینده را به بررسی افکار و آثار متفکر والا مقام شرق اختصاص دهد. به همین مناسبت ضمن تشکر از پژوهشگران و صاحبنظران و علاقه مندان به اقبال (که با ارسال مقالات متنوع ما را در این مهم یاری کرده اند) همچنان منتظر دریافت مقالات و سروده های ویژه برای این شماره می باشیم.

از خوانندگان محترم دانش که پرسشنامه ضمیمه شماره ۶۱-۶۰ را تکمیل و برای دفتر دانش ارسال کرده اند ، سپاسگزاریم و از آنهایی که تاکنون به این مهم اهتمام نداشته اند انتظار می رود که هر چه سریعتر اقدام نمایند. از میان برگه های رسیده به دفتر دانش یکصد پرسشنامه تکمیل شده مورد بررسی قرار گرفت و نتایج اجمالی آن چنین است که دریافت کنندگان دانش از نظر سطح تحصیلات ۳۰ در صد دارای دکتری و ۴۴ در صد دارای کارشناسی ارشد و از نظر شغلی بیش از ۵۰ در صد دارای حرفه معلمی، اعم از استاد دانشگاه و دانشکده می باشند و همچنین از نظر تالیفات ۳۱ در صد به فارسی ، ۵۷ در صد به اردو و ۱۰ در صد به انگلیسی و عربی و دیگر زبانها دارای مقالات و تالیفاتی هستند و از نظر سنی نیز ۳۷ در صد آنها زیر سن ۴۵ سال هستند.

امید است در آینده باهمکاری خوانندگان گرامی و دریافت پرسشنامه‌های بیشتر بتوان آماری دقیق تر از مشخصات خوانندگان از نظر کمّی و کیفی به دست داد و نتایج آن را همراه با تجزیه و تحلیلهای عمیق تر و همراه با جدولهای مربوط منتشر نمود. به همین منظور در این شماره از دانش نیز پرسشنامه مذکور ضمیمه گردیده است تا علاقه مندان و خوانندگان دانش توجه لازم را به این امر بنمایند. لیکن با نگاهی اجمالی به همین آمار مشخص می شود که خوشبختانه خوانندگان دانش از نظر سطح تحصیلات و تالیفات عمدتاً از صاحبنظران و محققان و استادان مراکز آموزش عالی در دانشگاهها و قشر تحصیل کرده و فرهنگی هستند و بالطبع شناخت این موضوع وظیفه دست اندرکاران دانش و همچنین نویسندگان مقالات و گفتارهای آن را سنگین تر می کند و بی شک توجه به این نکته باعث پشتکار بیشتر و لاجرم افزایش کیفیت مجله می گردد. دانش این امر را به فال نیک گرفته با یاری از خداوند حکیم علیم و همت صاحبنظران و پژوهشگران و کوشندگان راه ادب و معرفت این راه را تداوم خواهد بخشید.

بالله العون و التوفیق

سردبیر

متن
منتشر نشده

از : خواجه جمال الدین سلمان ساوجی
به کوشش : دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)

قصیدهٔ صنایع و بدایع

در کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان مجموعه یی است خطی کتابت (۱۱۱۲ - ۱۱۱۱ هـ ق) به شمارهٔ ۵۶۸۳ مشتمل بر ۵ رسالهٔ نثر و نظم در متن و حاشیه :
۱ - مجمع الصنایع در کنارهٔ صفحات (ص ۱ - ۸۶)، از: نظام الدین احمد بن محمد صالح الصدیقی الحسینی، ۲ - نصاب مثلث (ص ۱-۱۴)، از : ملا بدیعی ، ۳ - عقود الجواهر (ص ۱۵-۵۷)، از : محمد منیف ، ۴ - قصیدهٔ صنایع وبدایع (ص ۵۸-۸۳)، از : خواجه جمال الدین بن علاء الدین محمد سلمان ساوجی (متوفی ۷۷۸ هـ ق / ۱۳۷۶م)، ۵ - موش نامه (ص ۸۴-۸۵) ، قصیده ای ناتمام از شاعری ناشناس . کاتب این نسخهٔ ارزنده : «انوب رای ولد تیسکی رای ابن کهنسیامداس کاتیهه ماتهرال جهامریه» ، به تاریخ پانزدهم محرم ۱۱۱۲ هـ ق و ۱۱۱۱ هـ ق . خط نستعلیق خوش و جدولهای یک خطی و دو خطی شنگرف و زیبا . قصیدهٔ صنایع و بدایع مشتمل بر ۶۵ وزن شعر فارسی و یکصد و بیست صنعت بدیعی و شش دائرهٔ عروضی است که شانزده وزن اشعار با تعیین اسامی بحرهای عروضی از آنها استخراج می‌شود. البته بعضی از اوزان عروضی با اشعار استخراج شده از متن قصیدهٔ صنایع و بدایع مطابقت ندارد، و چون نسخه یی دیگر در اختیار ما نمی‌باشد فعلاً آن اشعار را به صورت اصل گذاشتیم تا در آینده نسخه یی یا نسخه هایی به دست آید و کار تنقیح و تصحیح را آسان نماید. هر صنعت یا حروف ابجد از کلمات داخل اشعار باید استخراج شود و کاتب ماهر و آگاه ، توانسته با حروف شنگرف این « فن بدیع » را به خوبی بنماید. خواننده باید با غور و خوض کامل اوزان اشعار و صنایع ادبی را از اصل و حشو اشعار استخراج کند و مطالب را دریابد. در پایان نسخه، سه قطعه آمده است که از حروف آغاز و حشو اشعار قصیده ، استخراج شده و باهنر ادبی و بازی باالفاظ و حروف، مهارت شگفت آور خواجه سلمان ساوجی و کاتب نسخه را نشان داده است. خواجه سلمان ساوجی ،این قصیده را به نام « سلطان غیاث الدین محمد وزیر » ساخته است که ممدوح او بوده است. با کوششی که به عمل آمد، این قصیدهٔ صنایع و بدایع در دیوان مطبوع خواجه سلمان ساوجی نیامده است و لیکن در مجموعه یی که تحت عنوان «قصیدهٔ سلمان ساوجی » به اهتمام ملک الکتاب شیرازی با رباعیات خیام و بابا طاهر و ابو سعید ابوالخیر و خواجه سلمان در یک جلد در بمبئی به سال ۱۲۹۷ هـ ق به چاپ سنگی در ۱۱۲ صفحه رسیده، آمده است و بار دوم در ۱۳۲۰ هـ ق به چاپ سنگی رسیده . نسخهٔ خطی دیگر و این دو چاپ سنگی فعلاً در اختیار ما نمی‌باشد و معلوم نیست که همین «قصیدهٔ صنایع و بدایع »خواجه سلمان ساوجی در کدام یک از کتابخانه های جهان محفوظ می‌باشد.

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و سپاس بی قیاس مر احدی را که به وحدانیّتش جمیع کاینات علیحده شاهد حالند ، شعر :

فَفی کُلِّ شَیءٍ لَهُ آیَةٌ تَدلُّ عَلَی اَنَّهُ واحِدٌ

و تحیّات و صلوات روضهٔ طیبهٔ سیدی که وجودش فهرست جراید کاینات و بیت قصیدهٔ نظم موجودات است و بر اهل بیت و اصحابش که هادی دین و مبیّن یقینند، و بعد این قصیده یی است شامل بر صنایع و بدایع و احوال و بحور و مزاحفات و منشعبات آن ، چنان که شصت و پنج وزن و قریب صد و بیست صنعت و دوایر ستّه که اوزان شانزده گانه و تفکیک بحور از آن معلوم می‌گردد، در آن مندرج است و موشّح به قطعه‌یی چند مصنوع که به یمن دولت حضرت رفیع و صدر منیع ، مخدوم عالم سلطان الوزراء فی الامم غیاث الدنیا و الدین غوث الحق و مغیث المسلمین محمد ، ضاعف الله تعالی جلاله، بالتأیید و مدّ عصره بالتأمید ذهن جامد کمترین بندگان سلمان بن محمد ساوجی ابداع کرده بود اگرچه قصیدهٔ ، شعر :

ماان مدحت محمداً بمقالتی لاکن مدحت مقالتی بمحمداً

بر آن صادق است که در آن حضرت به سمع رضا اصغا افتد.

۱ - صفای صفوت رویت بریخت آب بهار هوای جنت کویت ببیخت مشک بهار
اگر خبر ز صفای تو گلستان آرد گل از حیای رخت جاودان بیارد بار

هزج سالم : مفاعیلن - اربع مرات

صفای صفوت رویت صفای گلستان آرد هوای جنت کویت حیات جاودان آرد

ترصیع و اشتقاق

پارسی نشاندن در لغت شکافتن جوهری است در چیزی و در اصطلاح شاعر کلماتی جمع کرده بخش های سخن را خانه خانه نماید شود که حروف آنها در گفتار متقارب باشد و در برابر هر کلمه ، کلمه‌یی بیارد که متساوی الوزن باشد.

۲ - حدیثی از اثر مشک گیسویت چوشنید　　بریخت مشک ز رشک آهوی تبت ناچار
به شام جعد توچینست زیر هر تار تار　　سواد چین که شنیده است مرکز تاتار
اسیر زلف ترا حلقه و صد زنجیر　　غزال چشم ترا غمزه و صد بیمار

رجز سالم مفتعلن ، اربع مرّات

در مشک گیسوی توبت چینست هر تاتار را　　ز رشک آهوی تبت چینست هر تاتار را

ترصیع معه التجنیس

ترصیع در نفس خود صنعتی است عظیم فاما چون صنعتی دیگر بدو اندر شود، عجیب و نفیس گردد.

۳ - تویی که سنبل مشکین زلف بی آهوت　　فکند خرمن مشک تتار بر رخسار
از انک تاب نهادی تو بر گل از سنبل　　شده است آهوی چشمت زچین او بی زار
سواد زلف توتا ساخت چینی از سنبل　　به خوشه چینی او رفته است مشک تتار

رمل سالم : فاعلاتن : اربع مرّات

مشک بی‌آهوت تابرگل‌زسنبل‌ساخت چین　　خرمن‌مشک تراشد آهوی چین خوشه چین

تجنیس تام :آن است که دو کلمه یا بیشتر در نظم آورده شود که در قرائت و کتابت یکی باشند و در معنی متقارن.

۴ - اگرچه مهر جمالت، مراست مهر وفا　　و لیک درد فراقت مراست درد خمار
یکی ز راه وفا می‌نهد طرب در دل　　یکی ز میل جفا می دهد غم وتیمار

هزج مطوی منسرح : مفتعلن فاعلن : مرّتان

مهر جمالت مرا مهر وفا می نهد　　درد فراقت مرا درد جفا می دهد

تجنیس ناقص : چنان است که دو لفظ یا زیاده در کلامی بیاید که درحروف متفق و در حرکات مختلف و این را تجنیس محرّف نیز نامند.

۵ - همین که برگل رویت بنفشه سربنهاد　　چوسوسن آتش گلزار برفت آب بهار
خمید باز جمالت کلاله را بر گل　　از آن شده است زبان لال لاله در گفتار

مضارع مکفوف : مفاعیلُ فاعلات : مرّتان

بگل برنهاد باز جمالت کلاله را　　چو سوسن از آن شدست زبان لال لاله را

تجنیس زاید : چنان باشد که از دو کلمهٔ متجانس یکی از دیگری به حرفی زاید باشد یا در اول یا در وسط یا در آخر.

۶ - اگرچه هست گلت را چومن هزار هزار　　مـرا بـدست نیـاید چـو تـو نگـار نگـار
روان چـو سـرو سـراپا نگـاری و نـرسد　　هزار سرو نگاری یکی به چـون تـو نگـار

مجتث مخبون : مفاعلن فعلاتن : مرتان

اگرچه هست گلت را چو من هـزار هـزاری　　مرا به دست نیـاید چـو تـو نگـار نگـاری

تجنیس مکرر : آن چنان بود که در اواخر اسجاع یا ابیات دو لفظ متجانس پهلوی [هم] بیاید.

۷ - شکوفهٔ رخ تو تـا بـدید طـرف چـمن　　شد از حیای تواش باز شکوفه حاصل یـار
یقین که گل صفت عکس روی تـو بشـنید　　که عرض عارض او شد بـه بـاد در بـازار
درید یـاسمن از شـوق تـو لبـاچه از آنک　　ز لالهٔ رخ تـو یـاس مـن شـدش دیـدار

مقتضب : فاعلات مفتعلن : دوبار

تا بدید طرف چمن عکس روی یـاسمنش　　از حیـای عـارض او شـد ز لاله یـاسمنش

تجنیس مرکب : چنان باشد که از دو لفظ متجانس یکی بر اصل ، وضع و دیگری به سبب ترکیب ، مانند او گردد.

۸ - نمـاند از تب عشـق تـو در تـنم تـابی　　ز بس کـه تـاب غـمت کـرد بـر دلم آزار
وزان چـو مـوی میـان تـو شـد نـزار تـنم　　وزین چو چشـم سیاه تـو تـنگ دل تـاتار

سریع مطوی :مفتعلن مفتعلن فاعلات

از تب عشـق تـو تـنم شـد نـزار　　تـاب غـمت کـرد دلم تـنگ و تـار

اشتقاق .

۹ - رخ دلم اجـل ازار گـل غـم انـدایـد　　گـل دل مـن بـار هـوایت آرد بـار
عـذار چـون گلت از سـر بـر آورد شـاید　　درخت گل پس از این برنیـاورد جـز خـار

قریب : فعلاتن فعلاتن مفاعلن

اجـل ازار گـل مـن گـل بـر آورد　　گـل مـن بـار هـوایت بـر آورد

تجنیس ناقص : چنان است که دو لفظ یا زیاده که در حروف متفق باشند و در حرکات مختلف، و این را «تجنیس محرّف» نیز نامند.

۱۰ - ایا به لعل نهان کرده لؤلؤی خوش آب　　ایا به چـهره عیـان کـرده صـورت نـرخـار
لبت نـه کـه یـا قـوت دُرنشـان است مـان　　کـه در حمـایت لؤلؤی تـو گـرفت قـرار

مـدار بسـته به یاقوت لب دهان شکـر　　مـدار رنـجه بـه عـقد گـهر میان نـزار

قریب سالم : مفاعیلن مفاعیلن فاعلات

نهـان کـرده بیـا تـوت لب دهـان　　عیـان کـرده بـعقد کـمر میـان

سجع متوازی : آن است که در قرینه با دو مصرع دو کلمه در وزن و قافیه و روی عدد حروف مساوی برابر باشند.

۱۱ - سرمرا بخداتا خیال خال تو کرد　　چـو حال زلف پریشان تو پریشان وار

تراچه سود که من دارم از هوای رخت　　هـزار گـونه خیـال تـو داریـم غـمخوار

خفیف : فعلاتن مفاعیلن فعلات

بـخدا تـا خیـال خـال تـو دارم　　حـال پریشـان تـر از خیـال تـو دارم

سجع مطرّف : چنان است که در دو مصرع الفاظی چند مقابل هم واقع شوند که به حرف روی متفق و مختلف به وزن و اعداد حروف.

۱۲ -ستاره چون مه روی تو نیست تابنده　　عقیق چون لب لعل تو نیست گوهر بار

از این غم است که اختر نیاید اِلاّ شب　　وزین حیاست که پاکیزه گوهر آمد خوار

یقین که باشد با رویت آخر اختر کور　　یقین که باشد با لعل تو ز گوهر عار

متقارب : فعلن : اربع مرّات

چـو روی تـو تـابنده اخـتر نبـاشد　　چـو لعـل تـو پـاکیزه گـوهر نبـاشد

سجع المتوازن : که از اول دو قرینه تا آخر الفاظ بود که هر یک نظیر خویش را موافق باشند به وزن اما متوازن به روی و قافیه.

۱۳ - همی کشی ز لب جام می عقیق به لعل　　ولیک جز غم ازین غم شده است لؤلؤ بار

چوباده روز و شبان بالب تو در طرب است　　مرا نمی رسد از رشک جان بلب صد بار

بحر متدارک : فاعلن: اربع مرات

جـام مـی روز و شب بـا لبت در طـرب　　لیک از این غم مـرا مـی رسـد جـان بـلب

تأکید المدح بما تشبیه الذمّ : آن است که اول ستایش کند و لفظی چنان بیارد که مادح داند بعد از این ذمّ گوید و لیکن چون حقیقت دیگر مؤکد سازد مقصود دیگر دارد.

۱۴-ازآن لبان ثوابت نما دو چشم من است　　چو شب ز مهر تو حامل به کوکب سیّار
همین که حامی گوش تو لؤلؤ آمد گفت　　فلک که ماه در آورد زهره را به کنار
تویی که خط تو با مرکز لبت لاله　　به گرد ماه تو باشد ز خط هاله غبار

مجتث مخبون، رمل مخبون ، هزج سالم

لب تو حامی لؤلؤ خط تو مرکز لاله　　شب تو حامل کوکب مه تو باخط هاله

موصل به حرفین ، تلون به ثلث (= ثلاث) بحور :

۱۵- ورای لؤلؤتوچیست چون‌به‌دندان لب　　به دهر یافت به لالای تو استشهار
به آب لؤلؤ لعل تو هیچ لؤلؤ لعل　　به چشم هیچ کسی در نیامد اِلّاخوار
رخت کلالهٔ سنبل نهاد بر لاله　　لب تو لؤلؤی لالا گرفت در زنهار

هزج مسدس : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

چو دید آن لؤلؤ و لعل تو لا بر لا　　به لالایی در آمد لؤلؤی لالا

اشتقاق .

۱۶-عجب‌که‌بادصباچون‌که‌شب‌زلف‌تو‌بیخت　　زتیر غمزهٔ توخواست چرخ مه زنهار
اگر کمان دو ابروت بر گشاید تیر　　یقین که بانگ زهازه بر آید از سوفار

هزج مسدس محذوف : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

صبا چون شست زلفت برگشاید　　ز تیر چرخ بانگ زه بر آید

صنعة الایهام : شامل دو معنی است.

۱۷ - لقای بت نکند در دل آذر ار بیند　　کشیده دایره بر نقش مانی از زنگار
منم ز عشق تو سودا زده ولی چو نقط　　به گرد مرکز خط تو گشت چون پرگار
مراست زان رخ چون شمع آذری در دل　　که جان کشته ازو زنده شد چو شمع از نار

وزن رباعی:مفعول مفاعلن مفاعیلن فع

ای در دل آذر زده زان رخ آذر　　مانی بر مرکز خط تو چاکر

مقطوع موصل به حرفین .

۱۸ -مراچونیست به غیر شکن زجعد کجت　　چه مشکل بکشد دل بدو شگفت مدار
هنوز کلک قضا هیچ نقش بر رخ دهر　　به شکل چنبر عنبروشت نکرده نگار

وزن رباعی : مفعول مفاعلن مفاعیلن فع

غیر شکن جعد کجت کلک قضا　　مشکل بکشد به شکل چنبر عنبر

موصل بثلثة حرف ، موصل به اربعة حرف.

۱۹-دلی‌است سست به پیش تب غم عشقت　　چو زلف تو تپش پشت من شکسته مدار

به نیش تب تن بستم به خسته لب لعلت　　به نیش غم تن سست شکسته گشت فگار

رمل مخبون ، فعلاتن فعلاتن فعلات

سستیشتبشتبتنبست　　تبشپشتتنستشکست

موصل کاسنان المِنْشار : که چون متصل به یکدیگر نویسند، ارّه ماند.

۲۰ -ایابهار بتان چون رسید فصل بهار　　بیا که وقت نشاط می است و روی نگار

دمید نفحه و شد چون بهار چین بستان　　تو نیز آب رزان خزان خزان بزر آر

هوای روی تو دارد بهار سوی چمن　　جهان به چشم صفا یابد از رخ تو بهار

سواد سنبل زلف سمن بر افکن تا　　رخ سمن شود از طرهٔ تو چون دینار

کامل مثمن سالم : مفاعلن : اربع مرّات

چو رسید فصل بهار شد چو بهار چین چمن از سمن

به نشاط آب رزان خزان بران جشن ای نوبهار من

تضمین مزدوج : آن است که بعد از اسجاع و قوافی دو لفظ خروج یا زیاده در جنب یکدیگر بیاید که به حرف روی متفق باشد.

۲۱ -تو خیز راح چو گلبرگ تر ای ساقی　　در آن گلاب فشرده که هست آتشبار

خمار آب ز خُم ریخت در چنین فصلی　　بریز اشک عنب آب آتشین ز خُم آر

از آن عقیق چو گلبرگ در سمن افکن　　که می کنیم به تردامنی چو گل اقرار

مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن

گلبرگ تر ای ساقی در برگ سمن افکن　　در آب فشرده ریز آن آتش تردامن

تشبیه الکنایه.

۲۲ - تراب را صبا نضارتی ظاهر　　زمانه را ز زمین شد طراوت دیدار

مدام جوی دمادم عقیق روح افزا　　که کرد گل چو رخ حور عالم از انوار

حدود باغ دگر روح می دهد ازبوی　　اگر چو حور دهد روی گل شگفت مدار

هزج مکفوف : مفاعلن :اربع مرّات

صبا شد چو دم روح اگر دهد بویی　　زمین شد چو رخ حور اگر حور دهد رویی

تشبیه المشروط .

۲۳-کنون‌که لاله سیراب گشت برکُه و دشت　　به راستی چو درخشنده، شمع مُشک تتار

منه ز دست تو چون لاله آتشین ساغر　　که شرط نیست که در بزم گل چمی هشیار

تو عین لاله ز سنگ آتش فروخته دان　　وگرنه حقهٔ سر شمع سوخته پندار

رمل محذوف : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

لالهٔ سیراب چون آتش ز سنگ افروخته　　راست‌چون‌شمعی‌ست‌دربزم‌چمن سرسوخته

تشبیه المطلق.

۲۴-وگرچه غنچه‌دل‌تنگ چون‌لب‌یار است　　به نی رهم به سخن نیست همچو بسته نار

دهان تنگ اگر چند چون دهان وی است　　درین لیک سخن نیست اندک و بسیار

اگر بسان سمن بربتان فشاند دُر　　دهان غنچه کند لعل برچمن ایثار

رجز مطوی : مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفاعلن

غنچهٔ دلتنگ نگر چون دهن سمن بران　　نه سخن نیست درین‌لیک سخن‌نیست‌درآن

تشبیه التفضیل .

۲۵ - ز حق عاشق اگر منم چرا غنچه؟　　اسیر و کشته اگر منم چرا گلنار؟

دلیل وار نماید درید پیراهن　　چو جام لاله بود پر زخون تنش هموار

رجز مطوی : مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن

عاشق اگر منم چرا؟ غنچه درید پیرهن　　کشته اگر منم چرا؟ لاله بود به خون تن

تشبیه الاضمار .

۲۶ - مثال شاخ شکوفه به بوستان گویی　　که آسمان به زمین بر نجوم کرد نثار

لقای بستان چون آسمان شده است اکنون　　به عشق بوسه ستانی خوش آمد از دلدار

رمل مربع : فاعلاتن فاعلاتن - فاعلاتن فاعلاتن

بوستان چون آسمان شد　　آسمان چون بوستان شد

تشبیه العکس .

۲۷ - کجا ز باد سحر آتشین گلی افروخت که گشت خاک چمن آب نفحهٔ عطار
تبارک الله ازین نقش در چمن افتاد که ساخت صورت فردوس بر زمین دادار

مجتث مقبوض : مفعول مفاعلن فعلاتن

از باد سحر آتش گل در چمن افتاد خاک چمن آب رخ فردوس برین داد

المتضاد.

۲۸ - چمن صباح کش از یاد باد دل تازه کشیده بر خدگل غازه و گشاده عذار

رجز مسدس سالم : مفتعلن : ثلث مرات

صبا کش باد دل تازه کشید بر خدّ گل غازه

حشو المليح .

۲۹ - مگر که باد جنان می رود جهان جویی که آب روی بتانی همی دهدآزار
دمی نسیم بهاری که می رود چون عمر چو عمر ضدّ قراری از آنت نیست قرار

هزج اخرب : مفتعلن فع مفتعلن فع

باد جنانی جان بهاری آب بتانی ضد قراری

الملمّع .

۳۰-رفیق خوش بوداکنون خصوص جاریه یی که در صفای رخ او عیان شود اسرار
نگارسیم ذقن دلبر که عکس رخش ز جام چشم زجاجی من فکند عقار
گرت هوای نشاط است سوی صحرا رو ز یار آب عنب خواه ورز موسیقار

هزج اخرب : مفعول مفاعیل فعولن فعلاتن

باجاریه یی سیم ذقن رو سوی صحرا در عین زجاجی فکن آب عنب را

مراعات النظیر .

۳۱-یقین که چنگ گرآری به چنگ بامی گلرنگ بر آوری زپی چنگ بافلک پیکار
نوای عیش ز چنگ است و از می گلرنگ طرب کنان رود در چنگ شیخ باده گسار

مجتث مقبوض : مفعول مفاعلن فعلاتان

چنگ آر به چنگ بامی گلرنگ آور به چنگ طرب اندر چنگ

رَدُّ العَجْز عَلَى الصَدر : نوع اول آنکه لفظی که در اول بیت واقع شود، در آخر بیت نیز بیاید، قسم دوم .

۳۲ - بتا بیابی ازین دهر عشرت آن وقتی که در کشی رگ چنگ طرب به نالهٔ زار
ره نوای دل افروز بانوای هزار نه راست باشد اگر برکشی نوای حصار

مجتث مکفوف : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

تایابی از عشرت نوای بانوا درکش رگ چنگ طرب برکش نوا

رد العجز علی الصدر، نوع پنجم : قسم دوم، آن که هر دو لفظ که در اخیر هر دو مصراع واقع است در صورت موافق باشند و در معنی متباین .

۳۳ - نظّارهٔ قد و بالای سرو بستان کن که چون قامت تو کار اوست ناهنجار
کجا که دارد در سایهٔ قد تو جواز که نیستش هم از آن رو گرفته بالاکار

رجز مثمن : مفتعلن فاعلات مفتعلن فاع

بالای سرو دارد در سایهٔ قدت جا چون قامت تو کارش زانرو گرفت بالا

رَدّ العجز علی الصدرنوع اول : قسم دوم که هر دو لفظ در صورت متحد باشد و در معنی مختلف واین قسم اول بهتر باشد.

۳۴ -یقین که خرم وشادان کسی است فصل چنین که با تو یار خورد جام باده بی اغیار
نسیم وار چمد درمیان سبزه و باغ کشد ز ساغر رخشان شراب نوش گوار
خوشا تفرج بستان کنون که عرعر و سرو شدند هر دو خرامان به باغ بی رفتار

رجز مسدس سالم : مستفعلن[1] : ثلث مرات

خرم کسی است فصل چنین درمیان بستان با یار جام باده رخشان شد و خرامان

۳۵ - اگر نه باد بهار است روح بخش چرا پذیرد از اثر او چمن ز جان آثار
تشهّی است هوای نسیم را به عبیر مگر که کرد به خاک جفا به خواجه گذار
معین کلک فلک دست یاربخت جوان وزیر راست قلم عادل فلک مقدار

رجز مثمن : مفتعلن فاعلات مفتعلن فاع

باد بهار است یا نسیم عبیر است یا اثر خاک پای وزیر است

تجاهل العارف .

۳۶ - تویی که تا قلم و تیغ زدست تواند همیشه دولت ودین را به تست استظهار
متابعان ترا روی بر فروزد مُلک چو گردن و سر خصم تو برفرازد دار

---

۱ - در اصل : مفتعلن.

رمل مسدس مخبون : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قلم و تیغ ز دست تو بنازد　　دولت و دین به تو گردن نفرازد

سیاقة الاعداد.

۳۷ - همی به روز لقای تو چشم دولت نور　　همی دهد ز عطای تو باغ دانش بار

روان کنی ز سواد قلم نوال سحاب　　عیان کنی زسحاب کرم خراج بحار

مه است گشته زرایت منیر برگردون　　گل است گشته ز خلقت نصیر در گلزار

[رمل] : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

چشم دولت ز سواد قلمت گشته منیر　　باغ دانش ز حساب کرمت گشته نفیر

الاستعاره .

۳۸ - ده بار کیسهٔ کان است دست دُربارت　　از آن که مرد یمین تونیست کان یسار

به جود و عزّ تو باشد کریم مستغرق　　به لطف و بذل تو دارد زمانه استقرار

رجز مسدس مطوی : مفتعلن: ثلث مرات

مرگ کان است دست تو به کرم　　مرد تو نیست کان به بذل درم

مقلوب البعض : آن چنان است که در کلامی ، کلمه یی چند آورده شود که میان ایشان در بعض حروف تقدیم و تأخیر باشد.

۳۹ - امور رای تو یار صواب در فرمان　　فتوح فتح تو حتف حسود در اقطار

ذکا اسیر ذکای تو شد ز محض وداد　　فلک ز ضیف توفیض مراد کرد ادخار

خفیف محذوف : فاعلاتن مفاعلن فعلن

رای تو یار صواب داد تومحض وداد　　فتح تو حتف حسود ضیف فیض مراد

مقلوب الکل : آن چنان باشد که در بیشتر با قرینهٔ لفظ چند بیاید که هر کدام مقلوب باشد و تقدیم و تأخیر از اول تا آخر در تمام کلمه باشد.

۴۰ - دیار ناوک قهرت گریز در یک روز　　رکاب ابلق ماست شود گران ز وقار

هنوز کلک تو صادر شود چو فکر از قلب　　کسی نیارد از این روی بر سر انکار

مدید سالم : مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات

نار ریزد در یک روز کش قلب　　ابلقش گر زور گیرد زیر ران

مقلوب المطرف .

۴۱ - سران به زهر کند قهر تو به استقرار　　زبان ز مهر کند لطف تو به استغفار
تظلمی است که باکار ملک و دین باشد　　چو عدل کوه پناهت نمی شود معمار

رمل مسدس مقصور : فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

آن کند قهر تو باظلم که باگُل دی　　آن کند لطف تو باعدل که باتن می

مقلوب المستوی.

۴۲-مزین‌است‌به جاه تو پشت دین چوزمی　　به بخت در خور بختی ز بخت بر خوردار
همی‌به شست‌توجیش افکنی ز زین‌به زمین　　کشی همیشه به پیش بلا ز کین دیوار

رمل مسدس : فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

زیب جشنی پشت جیشی زین زین　　بخت بختی تخت بخشی پیش بین

المنقوط :

۴۳-رخ ضمیر تو کان درد گلشن خرد است　　منور است به چشم و دل اولی الابصار
عنان به دست دل و دست دهد گردون　　نوای مردم رمح تو قاطع الاعمار

[بحر هزج مسدس] :مفعول مفاعلن مفاعیل

در دست به دست دوستت خار　　نور است به چشم دشمنت نار

محتمل الضدّین : آن که شاعر کلام روشنی بیارد که محتمل بر دو وجه مختلف باشد چنان چه به مدح و هجو، و این صنعت را ذوالوجهین نیز نامند.

۴۴ - ولی به بخت تو آمد همی معلّی تخت　　چنان که دشمنت آمد ز روح خود هزار
اگر تمیمهٔ عهدت نداشتی کوکب　　چنین همیشه نگشتی موا کبش دوّار

متقارب اصلم : فعلن فعولن فعلن فعولن

بخت معلّی ، تخت مُمَهّد　　جشنت مُرَوّح، جیشت مؤکّد

صنعة الخیفاء.

۴۵ - نوازش اثر بوی خُلق روح وَشَت　　شده چو باد صبا دلفروز در اشجار
اگر ز طبع تو باد صبا گرفتی موی　　هزار نافهٔ بستان گشادی از ازهار

رجز مخبون مقصور : مفتعلن مفتعلن فاعلن

از اثر بوی خوش طبع تو　　باد صبا نافهٔ بستان گشاد

صنعة الرقطاء : در پارسی گوسپندی است که سیاهی او با سفیدی آمیخته و در اصطلاح ارباب صناعت آن است که معنی یا شعر و کلام به طریقی است که

حرفی از آن منقوط و حرفی غیر منقوط باشد.

۴۶ -بر آفتاب بخشم ارتو چشم بگشایی ورتاب چشم در آری به چشم خور شب تار
دمی ز غیرت گر بر وجود کوه دمی گشاید آب مذلت ز چشم ها کهسار
طلایه دار تو گر بر فلک گمارد خشم طلیعه دار فلک را برون کند ز حصار

مضارع اخرب : مفعول فاعلاتن : مرتان

خشم تو چشم غیرت گر بر فلک گمارد تابش به چشم خورشید آب سیه در آرد

صنعة الاغراق.

۴۷ -عزیزگشته به احسان تویی چوحاتم و باد همیشه بندهٔ فرمان تو صغار و کبار
رفیع گشته به رفعت تویی که بانگ زند پیادهٔ صف پاس تو بر هزار سوار
اگر به خاک سپردی ز بخل قارون مال کنون تویی که چو عیسی همی کنی ایثار

طویل مقبوض : فعولن مفاعیلن : مرتان

با احسان تویی حاتم برفعت تویی کسری بفرمان تویی آصف ببرهان تویی عیسی

تنسیق الصفات.

۴۸ - از ابر دست تو دارد سحاب پایهٔ جود ازان بگسترد او بر چمن دُرِ شاهوار
مگر چنار ز جود تو مایه دارد برگ که سایه بر سر گلبن فکند برگ چنار

خفیف : فاعلاتن مفاعلن فعلن

ابر دارد ز جود تو مایه ازان بگسترد در چمن سایه

جمع المنفرد.

۴۹ - نه صبح چون اثر نور رای تست یقین که این گمان ز خطا آید ارکنم اظهار
شبیه او نبود آفتاب تیر از آن که او ز رای صواب تو شد تمام عیار

متقارب مقبوض : فعولن فعولن فعولن فعول

نه چون نور رایت بود آفتاب که این از خطا آید آن از صواب

صنعة التفریق و التقسیم.

۵۰ - وجود کلک و کف تو که منبع کرمند اگرچه نیست کماهی ز روی استحقار
روا بود که زنجیر وکان سماحت تو به چرخ ما حضری نه ز روی استنکار
اگر به چرخ کند بر سبیل استغنا که عین راحت خلق است جود بو تیغار

مضارع مقبوض : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

کلک و کفت که منبع بزو سماحت است　　این است ماهی خضر آن عین راحت است

صنعة الجمع و التفریق .

۵۱ - ز عین عالم علمی کلامت افکنده　　به یک ره اسم جریر از جریدهٔ اشعار
لب دوات و زبان قلم ترا گفته　　تو در سخن دوم اخطلی به استحضار
ندیم بزم تو گر عرض آتشی کردی　　ورا سیم بدی بالعشی و الابکار

مجتث محذوف : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

عیان کلک و زبانت به معرض آتشی　　یکی جریر و دوم اخطل و سیم اعشی

تقسیم المنفرد.

۵۲ - اگر تو قسم دوکس کرده دو رسم نکو　　چنان که مال ولی را دو خصم را دم مار
مدام گوش همی دار این دو را و بکوش　　به گوشمالی عدو و نوازش ابرار

منسرح : مفتعلن فاعلات مفتعلن فع

قسم دوکس کرده دو رسم نکو را　　مال ولی را و گو شمال عدو را

صنعة الجمع و التقسیم .

۵۳ - ولایتیم و کان جود وکف کانی تو　　چنان کند که بر آرد ز جان هر دو دمار
امل به تست چهار او زین قبیل جهان　　همی دهد به تو تزیین را زمانه را زعوار
نسیم که ممسک ولی حاصل است کان بر تو　　چوبی سؤال دهی صد هزار کان به کنار

رجز مطوی مخبون : مفتعلن فاعلن :مرتان

کان چو کف کفیل تست نی به که ممسک است کان
جان کند ارجوی دهد وین بدهد هزار کان

صنعة الجمع و التفریق و التقسیم .

۵۴ - هوای ابر کف لطف تو به طبع چومهر　　همی کند ز سر خار یاسمن اظهار
اگر چو خلق تو باشد دم نسیم صبا　　به میل طبع کند خاک در زمین چو بهار

رمل مکفوف : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

ابر لطف تو به طبع مهر و خلق تو به دم　　می کند خار سمن می کند خاک درم

تفسیر الخفی .

۵۵ - بود ز صورت اقبال سرّ احمد ازآنکه　　زمانه داد به تو فتح نامهٔ کرار
غمام نام ترا بر جبین کشد گه گه　　فلک ز فتح کلام تو زیب لیل و نهار

رجز مسدس مطوی : مفتعلن مفتعلن فاعلن

صورت اقبال ترا بر جبین　　انّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبین

صنعة الاقتباس.

۵۶ - یمین به چیست فلک را به دست خواجه که کان
ز مورد کرم او برد همیشه یسار
اگر زمانه یمین تو ار شمار کند
ز دم زدن نزند دم ولی ز در شمار
ثبات قدرش است آن که ماه را بر چرخ
گسته نمی شود از اموکبش مدام مدار

رجز مطوی مخبون : مفتعلن مفاعلن : مرتان

چیست به دست خواجه آن پای مار در شکم　　مور دمد زدم وی بسته شود ز هوش دم

صنعة اللغز.

۵۷ - اگر ثبات تو دندان قهر نبودی　　ز راه پاس تو کوه گران شدی ز وقار
لوای جاه ترا دست هر که برگیرد　　چو ماه شاید اگر جوید از هوا مضمار
دلم به نام تو آورد بر زمانه شرف　　ببینی فکنی از دیده بر دل بیمار

رمل مخبون محذوف : فعلات فعلاتن : مرتان

اگرت بود ارادت که بری به نام او ره　　ز رهست و کوه و ماهی چو بیفکنی ازوده

المعما.

۵۸ - یقین مرا اگر از بر تو رغایت تو　　غنا نباشد و دولت نباشدم مختار
نه چون منی به سخن در عجم تواند بود　　نه در عرب که نباشد کنون به هیچ دیار
مرا گر به تو رغبت نباشد عجب باشد

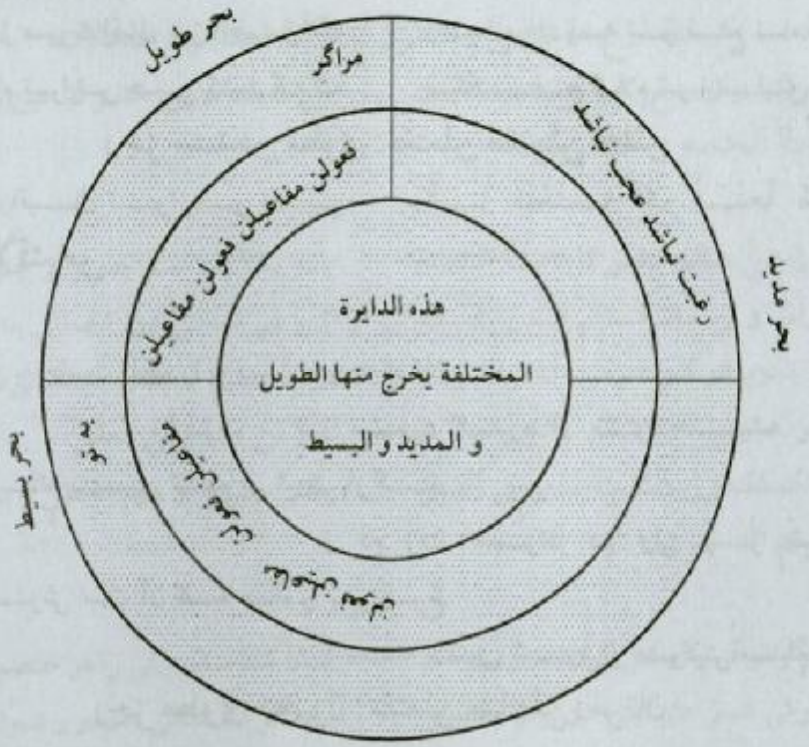

۵۹ - معین به طبع تراشد سپهر بادولت مسخر است جهانی ترا به استحضار

ترا شد به دولت مسخر جهانی

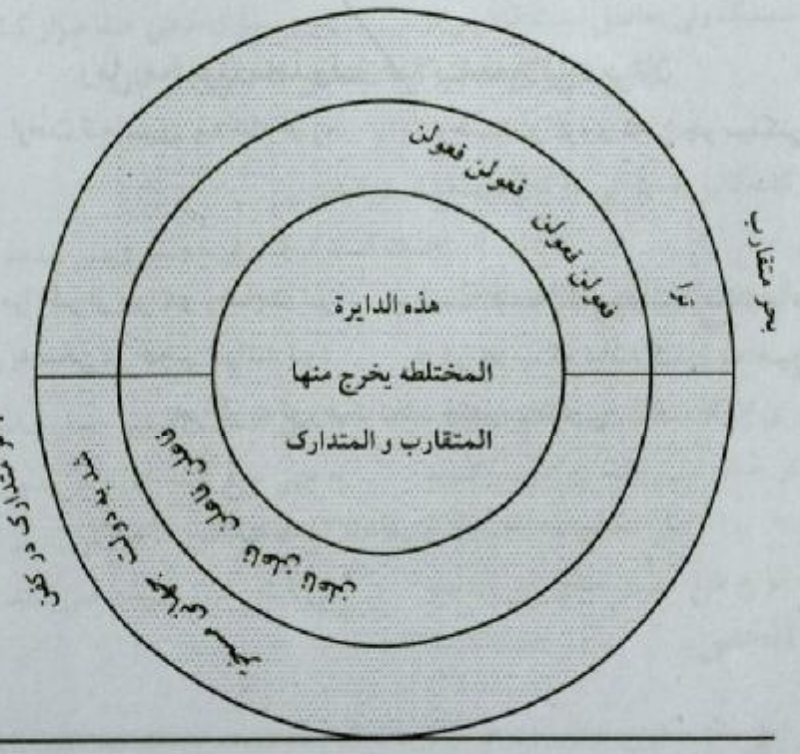

۶۰ - حواله طبع مراشد مدیح تو گرجاه تو زیب و زینت دیوان زملکی از اخیار

مرا شد مدحت جاه تو زیب و زینت دیوان

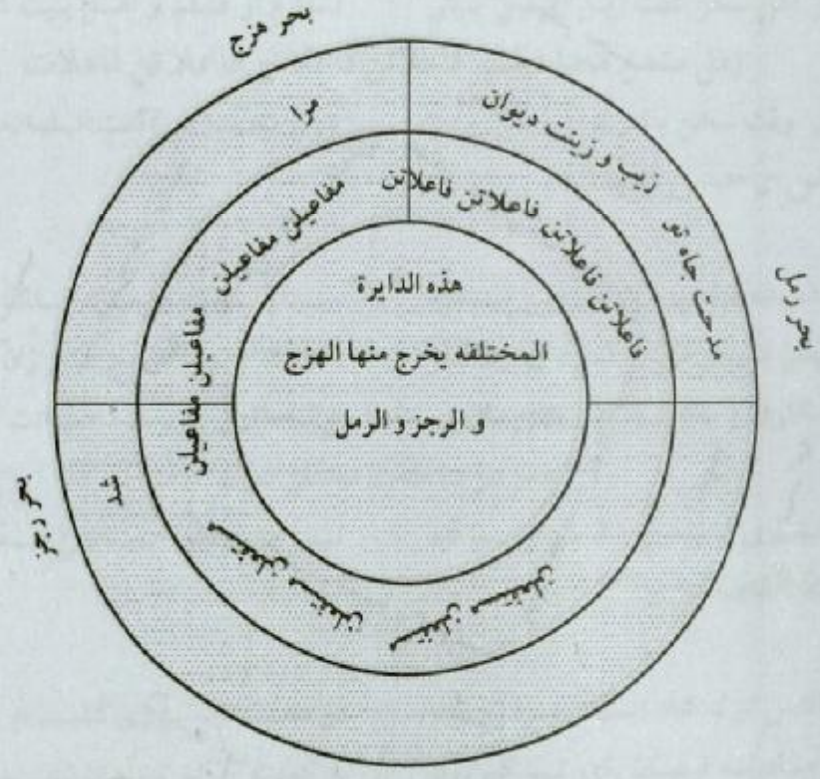

۶۱ - مرا سخن نرسد دربیان به کنه ثبات ثنای چون تو کسی برتر آمد از تذکار

سخن نرسد به کُنهِ ثنای چون تو کسی

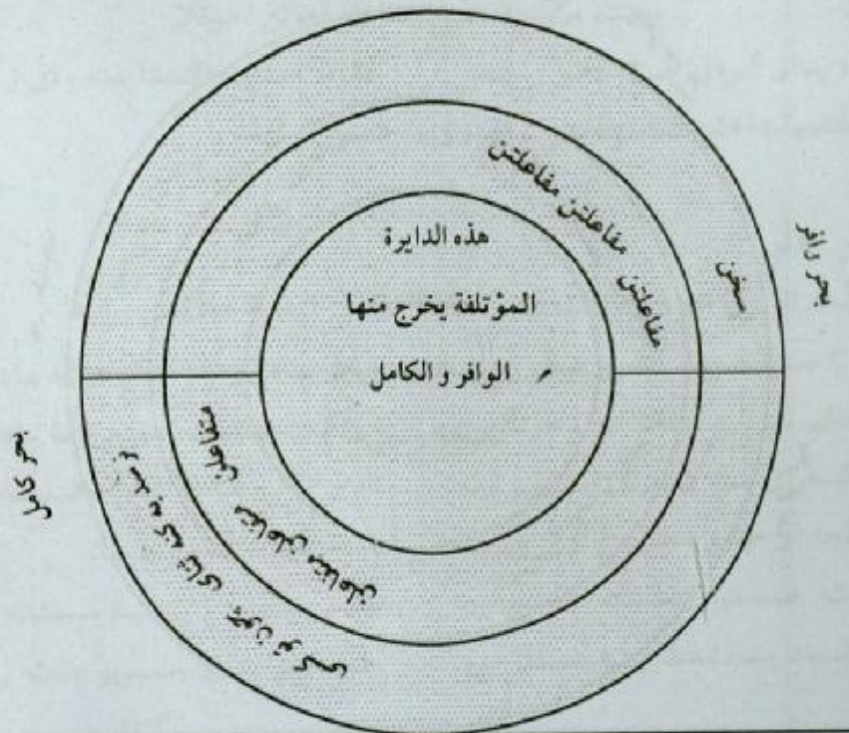

۶۲-درآن‌که ملک تراشد زعدل وجاه چه شک تـرا شـود چـو تـو داری ز بـذل استکشار

ملک ترا شد ز عدل و جاه ترا ز بذل

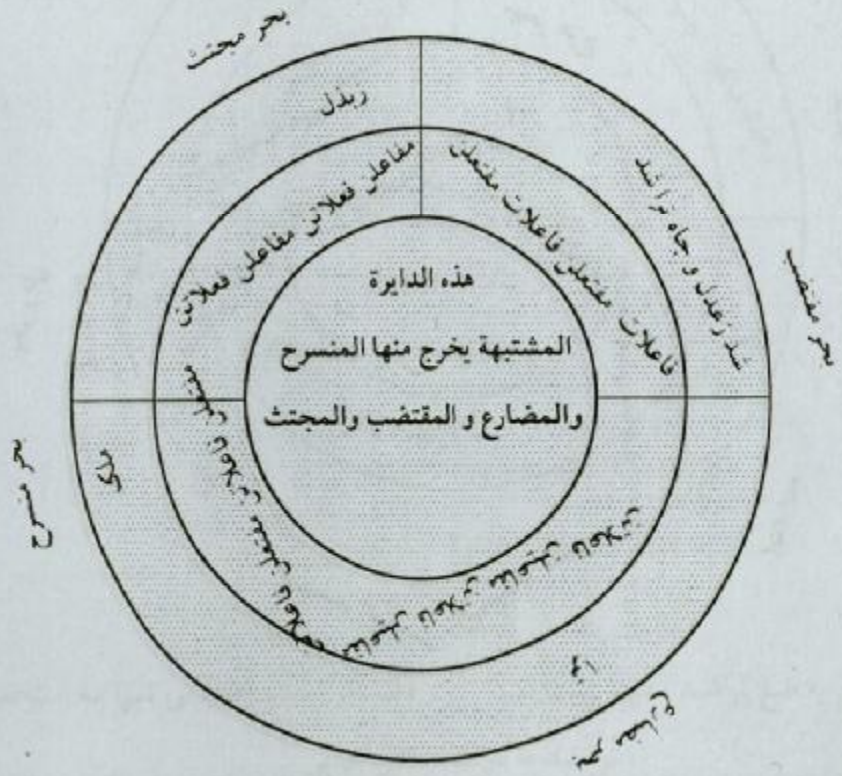

۶۳-بدان‌که من‌نسرایم بدین سخن به سخن ولیک در مـن ثنـای تـو کـرده ام تکـرار

من بسرایم به سخن در ثنات

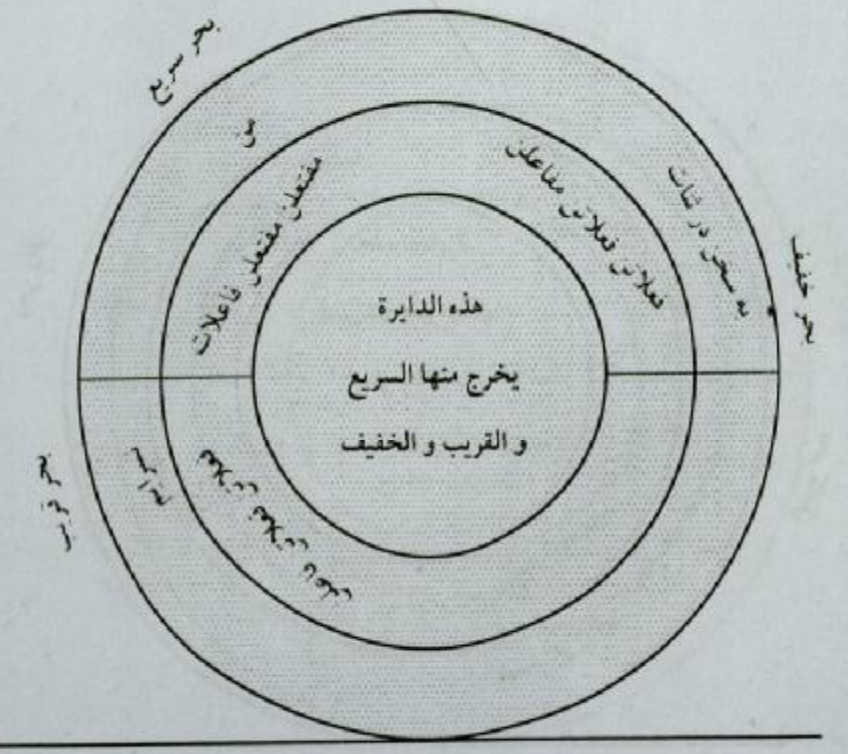

۶۴ -اشارت‌است‌به‌ذاتت مرابه وقت سخن — چو من به مدحت مدح تو گفته ام اشعار
ذکی نباشم اگر بهتر از ذکا نشوم — به قول سلمان کان شد سلیم از ارعار
ورت ز اهل سخن گفت این چنین بیتی — ندارم از قلم و اهل بیت شعر شعار

رمل مثمن محذوف : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

شاید ار وقت سخن باشم ترا از اهل بیت — چون محمد(ص)گفت:السلمان‌منااهل بیت

اقتباس و حسن الطلب .

۶۵ - همیشه تا که بود سایهٔ زمین ممدود — مدام تا که بماند فلک برو دوّار
سواد چتر شب از ظل آن شود چون قیر — به آن که چهرهٔ صبح منیر زان چون تار
توکامکاری و باشد همینت فرمان بر — تونامداری و باشد همانت خدمتکار

بحر هزج : مفعول مفاعلن فعول

تاگوی زمین را قرار باشد — تا ملک جهان را مدار باشد

صنعة التضمین .

۶۶ - انامل تو که شاد است و مرا زوبادا — در ممالک روزی گشاده بر زوار
مدار باد به فرمان رای تو گردون — به دست حکم تو آسان شده همه دشوار
یم از سحاب دلت طرف بسته از گوهر — کُه از برای کفت لعل بسته بر احجار
نموده خدمت تو دهر ز یمن از سر صدق — بسوده غیرت تو پای دشمن از مسمار

مجتث مکشوف مربع : مفاعلن فعولن : مرتان

گشاده پای گردون بسته دهر ز یمن — گشاده دست حکمت بسته پای ز دشمن

تمت قصیده اعنی کتابتها بعون الباری و حسن توفیقه .

تفسیر جلی

این قطعه از اول حرف ابیات قصیده بیرون می آید تا دانند:

صاحبا تا سایهٔ خورشید نور عالم است — سایهٔ جاه تو بر عالم ممهد بادو هست
خاتم حکم تو دارد ملکت جم درنگین — برنگین خاتمت مهر مخلد بادو هست
مهر طغرای ابد طغرای منشور ازل — نام و القاب غیاث الدین محمد بادوهست

این قطعه از حشو مصارع اول بیرون می آید به غیر «الف» است:

صفت صدر مسند دستور — می برد زینت بهشت برین
می کند بخششت به بذل درم — همچو روی سپهر پشت زمین

شد ز روی تو پشت شرع قوی　　شد زعدل تو حبل ملک متین
نعت تو دعوت پری و مَلَک　　لقبت سبحهٔ شهور و سنین
هست در جنب بخششی تو قلیل　　هرچه در کُنج معدن است دفین
دست همت به دولت تو زدم　　که تویی دستگیر دولت و دین
تو گرم در هنر دهی تشبیر　　تو گرم در سخن دهی تمکین
هنرم هست در خور شهرت　　سخنم هست سمرهٔ تحسین

این قطعه از حشو مصارع ثانی بیرون می آید به غیر «نقط» است:

مالک ملک کرم سرور دهر　　سالک راه علا مهر کرم
مالک چومه دار السلام　　دارد مورد والا همم
مطلع طالع او مهر عطا　　حارس درگه او علم و حکم
هم هوای در او روح ملوک　　هم دعای دل او وِرْدِ امم
کار او در همه عالم اصلاح　　مهر او در همه دل ها مرهم
کلک او حکم رسل را همره　　دم او درد ملک را همدم

***

تاریا بر من مکن قهر وعتاب　　گر خطایی رفته باشد در کتاب

تمام شد قصیدهٔ صنایع معه سه قطعه تصنیف خواجه جمال الدین محمد سلمان ساوجی مشتمل بر یکصد و پنجاه بیت . محرر این، «انوب رای ولد تیسکی رای ابن کهنسیا مداس کاتهیه ماتهرال جهامریه» به تاریخ پانزدهم محرم سنهٔ ۱۱۱۲ هق

هر که خواند طمع دعا دارم　　زان که من بندهٔ گنه کارم

آن خطای رفته را تصحیح ده　　از کرم واللّه اعلم بالصواب

*****

اندیشه
و
اندیشه مندان(۱)

دکتر ابوالقاسم رادفر[1]

بابا طاهر و خاورشناسان

سخن از عارفی بزرگ و دل سوخته و سخنوری سترگ و دلداده است. وارسته ای درویش مسلک با زبانی صمیمی و ساده اما پُردرد. غوطه ور در وادی بیکران عشق. ترانه سرایی صاحب سوز با آثاری نه چندان زیاد اما شهرهٔ آفاق. شخصیتی که صیت آوازهٔ آثار، بویژه دوبیتی های او محدودهٔ جغرافیایی زادگاه و کشورش را درهم نوردیده آثار و مضامین آثارش نقل محافل ادبا و اندیشه وران و صاحبنظران شرق و غرب گردیده است. شاید عمده ترین علت اشتهار و دل نشینی کلام او صداقت و صمیمیت در گفتار و ژرفای اندیشه است که موجب چنین استقبالی از اشعار او را فراهم آورده است. به عبارت دیگر چون کلام او برخاسته از دل است لا جرم بر دل می‌نشیند و پسند خاطر عارف و عامی می‌گردد.

بابا طاهر (متوفی در حدود ۴۱۰ ه) از شاعران عارف سدهٔ پنجم، اصلش از همدان است و از زندگانی اش اطلاعات فراوانی در دست نیست. از آثار او مجموعهٔ کلمات قصاری است به زبان عربی که به اهتمام دکتر جواد مقصود به همراه چند اثر دیگر تحت عنوان شرح احوال و آثار، و دو بیتی های بابا طاهر عریان چاپ شده است و دیگر مجموعهٔ دوبیتی های عارفانه و لطیف اوست که به لهجهٔ لری سروده شده و از نوع «فهلویات» است.

بابا طاهر در این دو بیتی ها از تنهایی و ناچیزی و پریشانی و شوق معنوی و عالم وحدت وجود سخن گفته است. بنابه روایت مجمع الفصحا بابا طاهر تألیفاتی هم به نثر دارد که تفسیرهایی بر آن نوشته شده و یکی از آن آثار ظاهراً در یک نسخهٔ خطی در اکسفورد به نشانهٔ Walker 94, f . 302 bf موجود است.[1] این اثر احتمالاً همان مجموعهٔ کلمات قصار بابا طاهر است که بدان اشاره شد.

نام بابا طاهر نه تنها در تذکره ها و کتابهای مختلف ذکر شده بلکه نام او به سبب دوبیتی های لطیف و جانسوزش بر سر زبانهای مردم عارف و عامی جاری است. همین مقبولیت و شهرت ترانه های او موجب شده که افسانه‌هایی دربارهٔ زندگانی و آثارش در منابع مختلف ذکر گردد. از قدیم ترین مآخذ

---

۱ - عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی - تهران.

دربارهٔ او که کتاب راحة الصدور راوندی (تألیف در حدود ۶۰۱ هجری) تا امروز که تحقیقات عالمانه تری دربارهٔ زندگانی ، شخصیت ، آثار و افکار این عارف مردمی و سوخته دل ربانی انجام گرفته است که ما را فعلاً با پژوهشهای صورت گرفته توسط پژوهشگران داخلی‌کاری نیست و در این باره همین بس که محققان برجسته کشورمان آقایان پرویز اذکائی و حمید ایزد پناه بیشتر از دیگران در این راه گام زده اند.

در اینجا بحث ما پیرامون تحقیقات خاورشناسان و پژوهشگران خارجی است که به نوعی دربارهٔ آثار بابا طاهر وارد عرصهٔ سخن شده‌اند و به ترجمهٔ دوبیتی ها و تحلیل و بررسی شخصیت و زندگانی و اندیشه و آثار او پرداخته اند و نکات بسیاری از زوایای تاریک زندگانی و محیط او را روشن کرده اند زیرا تذکره نویسان و برخی مورخان قدیمی کم و بیش اظهار نظرهایی تقریباً مشابه دربارهٔ او کرده اند و افسانه هایی پیرامون او ذکر کرده‌اند که سیمای حقیقی او را در هاله ای از ابهام فرو برده است و آن چنان که باید و شاید نتوانسته اند گرد و غبار از چهرهٔ واقعی این عارف وارسته و صمیمی بزدایند و خطوط چهره و اندیشهٔ او را خلاف شهرتش «عریان» بنمایانند.

اما در تحقیقات جدید است که داوری ها پیرامون او منصفانه تر و به عقل نزدیک تر است. در اینجا از آثار محققان ایرانی که خود مقوله‌ای مفصل و در خور ارزش است و موضوع مقالتی جداگانه می باشد در می‌گذریم و به حاصل پژوهشهای خاورشناسان و محققان خارجی خلاصه وار اشاره می‌کنیم. اما قبل از اینکه به این مبحث بپردازیم لازم است اشاره‌ای به چاپهای مختلف دوبیتی های بابا طاهر در ایران و خارج از ایران بشود. بنابه تحقیق دکتر جواد مقصود ترانه ها یا دوبیتی های بابا طاهر «در تهران و دیگر شهرهای ایران قریب بیست و نه بار (تا سال ۱۳۵۴) به صور گوناگون ساده و مصور و سنگی و سربی طبع و منتشر شده، در لاهور و بمبئی و توابع دیگر شبه قاره دوبیتی های مزبور در حدود ده نوبت [البته خیلی بیشتر از این‌هاست] به حلیهٔ طبع آراسته گشته، همچنین در استانبول دو بار انتشار یافته است و در کشورهای دیگر هم که فعلاً اطلاعی بر آن نیست.» ۲

نخست باید از کلمان هورا(Clement Hurat ۱۸۵۴-۱۹۲۶م) مستشرق فرانسوی و مترجم سفارت فرانسه در دمشق نام برد که خدمات شایان و ارزشمندی به معارف شرق و بویژه زبان فارسی کرده است. وی زبانهای فارسی ، عربی و ترکی را خوب می دانست و بعد از فوت «شار شفر» خاورشناس معروف در سال ۱۳۱۶، جای او را به عنوان استاد زبان شرقی گرفت. وی آثاری چند در زمینهٔ فرهنگ و ادب شرقی تألیف و منتشر کرده

است. گذشته از تصحیح گرشاسبنامهٔ اسدی طوسی در دو جلد و صرف ونحو فارسی (چاپ ۱۸۹۹) وی پس از تجسسات بسیار در سال ۱۸۸۵م پنجاه و نه دو بیتی از رباعیات باباطاهر را با ترجمهٔ فرانسوی و حواشی در مجلهٔ آسیایی (نوامبر و دسامبر ۱۸۸۵، دورهٔ ۸، جلد ۶) منتشر ساخت و در سال ۱۹۰۸م بیست و هشت دوبیتی دیگر را با یک غزل از اشعار بابا طاهر مجدداً انتشار داد.۳ رباعیات بابا طاهر همدانی را سه تن به طرزی نسبتاً کامل به انگلیسی برگردانیده اند. نخست ادوارد هرن آلن (E.Heron Allen) مستشرق انگلیسی قسمتی از رباعیات بابا طاهر را با شش نسخهٔ خطی مقابله کرده اصل و ترجمهٔ انگلیسی آن را ضمن چهار بخش به شرح ذیل در کتاب اندوه بابا طاهر (زاری بابا طاهر یا نالهٔ بابا طاهر The Lament of Baba Tahir) به سال ۱۹۰۲م در لندن چاپ و منتشر نمود:

الف - مقدمه ای جامع که به کمک مستشرقین تهیه و تنظیم گشته.

ب - ترجمهٔ منظوم اشعار بابا طاهر که آن را خانم الیزابت کرتیس برنتون (E.Curtis Brenton) به زبان انگلیسی ترجمه کرده است .

ج - اشعار بابا طاهر که اختلافات شش نسخه مقابله شده را در ذیل صفحات نگاشته .

د - ترجمه اشعار به نثر انگلیسی از خود ادوارد هرن آلن.

ترجمه دوم از پروفسور آربری(Arberry) شاگرد رینولد نیکلسون مشهور است که مجموعهٔ رباعیات بابا طاهر وی در ۱۹۳۷ میلادی انتشار یافت. این مجموعه شامل ۶۲ قطعه است و آلن این مجموعه را از روی نسخه‌های چاپی و خطی و نسخهٔ کلمان هوار تنظیم کرده و با یادداشتها و نسخه بدلها و ترجمه ها چاپ کرده است. ۴ هرن آلن فقط سه دو بیتی جدید (که تعلق آنها به بابا طاهر بسیار بعید است) به دست آورد .۵

ترانه های بابا طاهر عریان با ترجمهٔ انگلیسی ادوارد هرن آلن یک بار به کوشش یوسف جمشیدی پور و نقاشی و تذهیب محمد بهرامی در تهران (فروغی، ۱۳۴۲) به صورت مصور در قطع جیبی در ۱۱۶ صفحه و بار دیگر ترانه های بابا طاهر (فارسی و انگلیسی) ترجمهٔ هرن آلن و آرتور آربری با خط واشقانی و تهیه و تنظیم و تطبیق محسن رمضانی از سوی انتشارات پدیده در سال ۱۳۴۱ در قطع رقعی و مصور (بیست + ۱۲۴ ص) چاپ شده است.

همچنین ترانه های بابا طاهر ادوارد هرن آلن با ترجمهٔ پرویز اذکائی در مجلهٔ یغما، س ۲۹، ش ۳ (خرداد ۱۳۵۵) ص ۱۸۳ - ۱۸۵ و ش ۴ (تیر ۱۳۵۵) ، ص ۲۱۷ - ۲۲۲ چاپ شده است.

لشچینسکی (G.L.Leszczynski) بر اساس نسخه های خطی برلین ترجمهٔ ۸۰ دوبیتی از رباعیات بابا طاهر عریان و یک غزل او را تحت عنوان «اشکهای آسمانی دل شاعر » دوبار در سالهای ۱۹۱۷ و ۱۹۲۰ میلادی در مجلهٔ نیو اورینت (New Orient) به زبان آلمانی به صورت منظوم منتشر کرد.۶ او «مدعی است که بعضی از دوبیتی های معروف بابا طاهر را در دیوان ملا محمد صوفی مازندرانی یافته »۷.

مجموعهٔ این آثار تحت عنوان بابا طاهر عریان همدانی ، عارف و شاعر سوته دل همدان با مقابلهٔ شانزده نسخهٔ خطی قدیمی و نسخهٔ چاپی خاورشناس کلمان هوار و تحقیقات کامل لهجه شناسی به انضمام ادبیات رایج قدیم و معاصر و دستور آن و ترجمهٔ ارمنی از بارول آرام گارونه و ترجمهٔ انگلیسی از ادوارد هرن آلن و ترجمهٔ فرانسه از کلمان هوار و ترجمهٔ آلمانی از گئورگ لشچینسکی با تصحیح ، مقابله، لهجه شناسی و گردآوری متون و ترجمه از اسد الله مصطفوی به سال ۱۳۵۲ به صورت مصور در ۱۴۴ صفحه در تهران چاپ شده است .۸

هرمان اته ۹ و یان ریپکا ۱۰ خاورشناسان نامی آلمانی و چک هم در تاریخ ادبیاتهای خود پیرامون زندگانی و آثار و احوال و دوبیتی های بابا طاهر سخن گفته اند. البته در تاریخ ادبیاتهای دیگر که بالغ بر پنجاه کتاب می‌شود نیز کم و بیش دربارهٔ بابا طاهر بحث شده است.

ترجمه احوال و آثار بابا طاهر در منابع عربی چون دایرة المعارف الاسلامیه (طبع مصر، ج ۳) ص ۲۳۲ - ۲۴۰ و المنجد (ص ۱۰۵) نیز آمده است.

خلیل الله خلیلی دانشمند افغانی مقاله ای تحت عنوان «دفتر سرانجام اهل حق و بابا طاهر همدانی » در مجلهٔ راهنمای کتاب، س ۱۸ (۱۳۵۴) ص ۹۴۱ - ۹۴۸ نوشته است و نصرت الله کاسمی هم مقالهٔ مینورسکی را تحت عنوان «شرح حال بابا طاهر عارف و شاعر» ترجمه کرده و در مجلهٔ ارمغان ، س ۹ (۱۳۰۷)، ص ۵۷۳ - ۵۸۸ انتشار داده است.

علاوه بر چاپ رباعیات بابا طاهر عریان در استانبول (۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ق) و چاپهای دیگر مقاله ای زیر عنوان بابا طاهر لر (فهلویات لری) [گفتار« از خزاین ترکیه»] در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران ، س ۴ (۱۳۳۵) ، ش ۲ و ۳، ص ۵۵ - ۵۸ چاپ شده است .۱۱

همچنین ترجمهٔ دوبیتی های بابا طاهر به نظم ترکی توسط رشدی شارداغ نویسنده و شاعر ترک انجام گرفته است.۱۲

«شرح حال بابا طاهر» به قلم پرویز اذکائی در دانشنامهٔ جهان اسلام،

بااستدراک و تکمله مقالهٔ «بابا طاهر» ولادیمیر مینورسکی در دائرة المعارف اسلام (طبع دوم، انگلیسی ، لیدن ، ج ۱) حاوی اطلاعات ارزنده ای دربارهٔ پژوهشهای خاورشناسان دربارهٔ بابا طاهر است.۱۳

مقاله ای هم تحت عنوان «دیداری از مزار بابا طاهر در همدان » در کتاب عجب نامهٔ براون (۱۹۲۲) ص ۲۵۷ - ۲۶۰ چاپ شده است.۱۴

هانری ماسه خاورشناس معروف فرانسوی (۲ مارس ۱۸۸۶ - ۱۹۶۹) متصدی کرسی تدریس زبان فارسی در مدرسهٔ السنهٔ شرقیه (و مدتی مدیر آن مدرسه تا ۱۹۵۸م) صاحب تألیفات مهمی دربارهٔ فردوسی و سعدی و آداب و اخلاق ایرانیان ۱۵ مقاله ای هم دربارهٔ بابا طاهر زیر عنوان «بابا طاهر شاعر ایرانی» در سال ۱۹۳۷م در پاریس منتشر کرده است.۱۶

خانم وراکوبیچکوا(Vera Kubickova) بانوی ایران شناس چک، متخصص ادبیات فارسی بخصوص ادبیات ایران در قرن نوزدهم ، مترجم گلستان سعدی و اشعار خیام و حافظ و قاآنی و چندین اثر ادبی دیگر ایران به زبان چک ، مؤلف کتاب ادبیات جدید ایران و ترجمهٔ زال و رودابه(پراگ ، آکادمی علوم چک واسلواکی ، ۱۹۶۰) رباعیات بابا طاهر را هم به زبان چک ترجمه کرده است ۱۷ و درژاوین خاورشناس روسی هم مقاله ای پیرامون «بابا طاهر» در سال ۱۹۶۵ به زبان روسی انتشار داده است. ۱۸

ولادیمیر مینورسکی (۱۸۷۷ - ۱۹۶۶م) مستشرق روسی ، استاد ادبیات فارسی در مدرسهٔ زبانهای شرقی پاریس و لندن ، معلم زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران در مدرسهٔ زبانهای شرقی لندن ، شرکت کننده در کنگره‌های فردوسی و ابن سینا در ایران صاحب تألیفات متعدد (بیش از ۲۰۰ کتاب و مقاله)۱۹ زندگینامه «بابا طاهر» را در دائرة المعارف اسلام نوشته است ۲۰ نکته ای مهم که در ترجمه احوال ، مینورسکی در این باره می نویسد چنین است:

«میرزا مهدی خان در روزنامهٔ مجمع آسیایی بنگاله به طریق خیلی دقیق و بدیعی یکی از دوبیتی های مرموز بابا را به حساب ابجد حل و تاریخ تولدش را از آن استخراج می نماید».۲۱ این نظر رامرحوم رشید یاسمی در شمارهٔ اول سال دهم مجله ارمغان رد می کند. ۲۲

مینورسکی دربارهٔ عرفان بابا طاهر به نقل از والنتین ژوکوفسکی (V.Zukowski ۱۸۵۸ - ۱۹۱۸م) ایرانشناس مشهور روس و مصحح کشف المحجوب و متخصص در فولکلور و اشعار عامیانه ولهجه شناسی ایرانی، چنین می نویسد :« دراویش عرفای ایرانی، بابا را از عرفا و اوتاد اولیاء الله شمرده ، مصنف رسالات متعدده در عرفان و حکمت می دانند ولی از

رسالات وی تا چندی قبل چیزی جز همین اشتهار در دست نبود فقط اته (Ethe) و بلوشه (Blochet) در یادداشتهای خود اشاره به دو نسخهٔ خطی تفسیر کلمات عرفانی بابا طاهر نموده اند که یکی در اکسفورد(Oxford) و دیگری در کتابخانهٔ ملی پاریس (تحت عنوان الفتوحات الربانی فی مزج الاشارات الهمدانی) مضبوط است . خوشبختانه حالیه رسالهٔ کامل «کلمات قصار» در خاتمه دیوان جدید طبع و نشر گردید.۲۳

آرتورکریستن سن(Arthur Christensen ۱۸۷۵-۱۹۴۵م) ایرانشناس نامی، شاگرد پروفسور آندره آس آلمانی و پروفسور وسترگارد صاحب تألیفات مهمی چون: ایران در زمان ساسانیان ، حماسهٔ شاهان در روایات ایران قدیم ، تحقیق دربارهٔ رباعیات خیام (هایدلبرگ ، ۱۹۰۵م)، بررسیهای انتقادی دربارهٔ رباعیات عمر خیام (کپنهاک ، ۱۹۲۷م) ۲۴ و... بابا طاهر را با خیام مقایسه کرده و در دوبیتی های بابا از اصالت لذت و خوشی هایی که در رباعیات خیام دیده می شود اثری ندیده در حالی که در رباعیات خیام آتشی که از عرفان در دل بابا شعله ور است نیافته و این اختلاف فاحش بین دو شاعر به نقل از ایران شناس مزبور در دائرة المعارف اسلام ، متن انگلیسی ، جلد اول A-B به تاریخ ۱۹۶۰ میلادی یاد شده است:

Christensen- Critical Studies in the Ruba'iyat of Umar Khayyam, Copenhagen, 1917.۲۵

روبن آبراهامیان (۱۸۸۱ - ۱۹۵۱م) متولد ارمنستان ، فارغ التحصیل از دانشکدهٔ زبانهای شرقی دانشگاه پترزبورک ، پایه گذار کرسی زبانهای باستانی ایران و زبان پهلوی در دانشگاه تهران مترجم متون پهلوی و بخشی از شاهنامه به زبان ارمنی ۲۶ تحقیقات ارزنده ای دربارهٔ گویشهای فارسی یهودیان اصفهان و همدان و بابا طاهر عریان انجام داده است. او ضمن ترجمهٔ رباعیات بابا طاهر عریان همدانی به زبان ارمنی (چاپ ۱۹۳۰م)« در صدد تحقیق در لهجهٔ همدانی برآمده و حاصل این تحقیق کتابی دربارهٔ لهجهٔ یهودیان همدان و اصفهان و لهجهٔ بابا طاهر شده که به عنوان رسالهٔ دکتری به دانشگاه پاریس تقدیم داشته است (۱۹۳۶م).» ۳۷

از میان دانشمندان اروپایی که به تحقیق در لهجهٔ بابا طاهر پرداخته اند علاوه بر کلمان هورا، هرن آلن و لشچینسکی می توان از کارل هدنک (K.Hadank) و ادوارد براون (E.Browne) نام برد. کارل هدنک انتساب این دوبیتی ها را به لهجهٔ همدانی رد می کند چون معتقد است که همهٔ آنها از بابا طاهر نیست و از گویندگان ناشناس نواحی مختلف است .۲۸

گذشته از تحقیقات و ترجمه های خارجیان پیرامون بابا طاهر و

دوبیتی‌هایش نسخه های خطی رباعیات او در کتابخانه های اروپایی از جمله نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه توبینگن (Tubingen) آلمان موجود است. این نسخه مشتمل بر مقداری از دوبیتی های بابا طاهر و شرح حال مختصری از او می‌باشد.۲۹ یا نسخه‌ای در مجموعهٔ شماره ۲۵۴۶ در کتابخانه و موزهٔ قونیه (بر سر مزار مولانا جلال الدین محمد بلخی معروف به ملای رومی) در ترکیه موجود می‌باشد مشتمل بر دو قطعه و هشت دوبیتی منسوب به بابا طاهر (تحریر مجموعه به سال ۸۴۸ ق است که نسخهٔ عکسی آن به شماره ۵۶۴/۲ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است) یا رسالهٔ اول مجموعهٔ آکادمی علوم شوروی به شماره A.97 که محتوی ۳۵ دو بیتی از ترانه های بابا طاهر است و نسخه های دیگر.۳۰

از طرف دیگر دوبیتی های بابا طاهر در شبه قاره هم بسیار مورد توجه بوده و غیر از ذکر و آثار او در تذکره های نوشته شده در شبه‌قاره و دایرة المعارفها مانند : دایرة المعارف اردو (ج ۳ ، ص ۸۰۳) برخی محققان و مترجمان کارهای اساسی در این باره انجام داده اند که به طور اجمال به بررسی آنها می پردازیم و فعلاً به دلیل محدویت حجم مقاله از معرفی نسخه‌های خطی و چاپی ترانه ها و یا رباعیات بابا طاهر چشم پوشی می کنیم و فقط به ذکر سه چاپ بمبئی (۱۲۹۷ ق ، سنگی ، رقعی) و هند (۱۸۵۷م، سنگی ، وزیری) و لاهور (به اهتمام منموهن لال، سنگی و وزیری) بسنده می‌کنیم.۳۱(۱۸۷۳ - ۱۹۳۷م).

نخست باید از اقبال لاهوری شاعر و فیلسوف پاکستانی یاد کرد. اقبال در قسمت لالهٔ طور پیام مشرق و قسمت فارسی ارمغان حجاز در حدود ۶۰۰ دو بیتی دارد. او معترف است که در این زمینه به استقبال پهلویات باباطاهر عریان پرداخته است.»۳۲ سید عابد علی عابد هم در مقایسهٔ بابا طاهر واقبال مقاله ای تحت عنوان بابا طاهر واقبال (Baba Tahir Uryan and Iqbal) در شمارهٔ پنجم مجلهٔ اقبال به سال ۱۹۵۶ (صص ۵۴ - ۸۱) نوشته است.۳۳

دکتر F.S. بعضی از رباعیات بابا طاهر را تحت عنوان Some Quartrains Baba Tahir در نشریه East & West بمبئی در ژانویهٔ ۱۹۰۸ چاپ کرده است. همچنین سید علی بلگرامی پس از تصحیح رباعیات بابا طاهر آن را به همراه ترجمه اش در نشریهٔ انجمن سلطنتی آسیایی بنگال در کلکته به سال ۱۹۰۴ (ص ۱ - ۲۹) انتشار داده است ونیز رباعیات بابا طاهر همدانی زیر عنوان The Rubaiyat -I-Baba Tahir Uryan Hamadani, A Lament توسط ساک لاتوالا (Saklatwalla) در سال ۱۹۳۹ در بمبئی چاپ شده است .۳۴

ترجمه های دیگر از رباعیات بابا طاهر به زبان اردو وجود دارد که ذیلاً

به معرفی آنها می پردازیم :

یکی از آنها ترجمهٔ منتخبی از رباعیات بابا طاهر به صورت منظوم از پرفسور آغا صادق حسین نقوی با پیش گفتار محمد رضا میرزایی و پرفسور کرار حسین با چند تصویر به قلم اسد الله درزگانی (چاپ کویته ، مطبع مشرق، ۱۳۹۶ ه) است. دیگر ترجمه و شرح شصت و دو ، دو بیتی ، از وجاهت حسین عندلیب شادانی با یک مقدمه در آغاز از مترجم به اردو (چاپ لاهور ،شیخ مبارک علی ، ۱۳۴۳ ه) است. دیگر ترجمهٔ دوبیتی های بابا طاهر عریان به اردو تحت عنوان دوبیتی نامهٔ بابا طاهر همدانی از حضور احمد سلیم است. در مقدمه مترجم شرح حال بابا طاهر را آورده و در خاتمه نیز لغت نامه پیوست است (چاپ حیدرآباد ۱۳۹۵ ه). ترجمهٔ دیگریُ به اردو از ناشناس (چاپ لاهور ، تاج بک دپو) و ترجمهٔ دیگری از سید محمد عبدالله (چاپ لاهور) در منابع آمده است.۳۵ اثر دیگری با عنوان رباعیات بابا طاهر عریان معه ترجمه فارسی - اردو در لاهور توسط ملک نذیر احمد در مطبع تاج بک دپو چاپ شده که متأسفانه فاقد تاریخ چاپ است. ۳۶کتاب دیگر رباعیات بابا طاهر (عریان) از محمد عبداللطیف خان دانشیار ادبیات و سائنس دانشگاه عثمانیه حیدرآباد دکن است که در حیدرآباد توسط آقای حسین ضابط از ایرانیان یزدی مقیم حیدرآباد در ۱۳۹۵ ق . در ۷۹ صفحه چاپ شده است. این کتاب مشتمل بر سوانح عمری معه رباعیات به زبان فارسی و اردو همراه با توضیح به نثر فارسی و ترجمهٔ آن به نظم اردو است. بالاخره دو مقاله دیگر دربارهٔ بابا طاهر است که اولی به معرفی زندگانی وآثار و اندیشهٔ بابا طاهر می پردازد و آن مقالهٔ اردوی مجنون گورکهپوری تحت عنوان «بابا طاهر عریان » است که در نشریهٔ «آجکل» در فوریهٔ ۱۹۶۱ (صص ۳۲ - ۴۲) چاپ شده است و دومی مقالهٔ الیاس عشقی از حیدرآباد سند به زبان فارسی است ۳۷ که به تفصیل به نقد و بررسی ترجمه های منظوم آغا صادق حسین و حامد حسن قادری و حضور احمد سلیم پرداخته است. در اینجا سخن خود را در مقایسهٔ این سه ترجمهٔ منظوم با نقل بخشی از مقالهٔ مذکور تمام می‌کنم: «ترجمهٔ پرفسور حامد حسن قادری اولین کوشش ترجمهٔ دوبیتی های بابا طاهر عریان به نظم اردو است. این ترجمه موجب معرفی کلام بابا در زبان اردو به شمار می رود. ترجمه های آقای حضور احمد سلیم و آغا صادق حسین یکی بعد از دیگری به سالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ میلادی چاپ و منتشر شده است. اگر این سال های چاپی را درست بدانیم حتماً ترجمهٔ آغا صادق حسین یک سال پیشتر چاپ شده و پیش نظر آقای سلیم بوده است. چنان‌که از بعضی ترجمه ها واضح می شود اگر ترجمهٔ آغا صادق

حسین درسال ۱۹۷۷م چاپ شده لازماً ترجمهٔ آقای سلیم را آغا صادق حسین خوانده است، چنانکه از اکثر ترجمه های هر دو مترجم ظاهر است. اما هر دو ترجمه دارای مختصات و سبک مجزای مترجمین است و این هم به جای خود مهم است. ترجمهٔ پرفسور حامد حسن قادری از هر دو ترجمهٔ اخیر جالب تر و عالی تر است ولی ترجمهٔ ایشان در بحر رباعی است و ترجمه را از سبک و مختصات بابا طاهر جدا می سازد.»۳۸

پی نوشتها

۱ - هرمان اته. تاریخ ادبیات فارسی، ترجمهٔ رضا زادهٔ شفق (تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، چاپ دوم، ۱۳۵۶)، ص ۳۱.

۲ - شرح احوال و آثار ، دوبیتی های بابا طاهر عریان ، به کوشش جواد مقصود (تهران ، انجمن آثار ملی ، ۱۳۵۴)، ص ۹۸ - ۹۹.

۳ - رک : دانشنامهٔ جهان اسلام ، ذیل بابا طاهر (حرف ب جزوهٔ اول،تهران ، بنیاد دائرة المعارف اسلامی ، ۱۳۶۹)؛ زبان فارسی در جهان:فرانسه به کوشش کیومرث امیری(تهران، دبیر خانهٔ شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۷۶، ص۱۹۵ - ۱۹۶) ؛ دایرة المعارف فارسی، ج ۲، بخش ۲ (تهران ، جیبی، ۱۳۷۴) ذیل : هوار، کلمان ؛ شرح احوال وآثار...، ص ۹۷ - ۹۸؛ تاریخ ادبیات فارسی ، اته ، ص ۳۲.

۴ - شرح احوال و آثار ...،ص ۹۸؛ سیر فرهنگ ایران در بریتانیا ، ابوالقاسم طاهری (تهران، انجمن آثار ملی ایران ، ۱۳۵۲) ص ۴۰۱؛«دوبیتی های بابا طاهر»(۱)، پرویز ناتل خانلری، پیام نو، دورهٔ ۱ ، ش ۸ (۱۳۲۳ - ۱۳۲۴)، ص ۲۷.

۵ - دانشنامهٔ جهان اسلام ، ذیل بابا طاهر ، ص ۴۹.

۶ - همان، ص ۴۹؛ شرح احوال وآثار...، ص ۹۸؛ جهان ایرانشناسی ، شجاع الدین شفا(تهران، کتابخانه پهلوی سابق، ۱۳۴۸)، ص ۴۲۳.

۷ - شرح احوال و آثار...، ص ۸۸.

۸ - کتابشناسی ملی ، ۱۳۵۲ ، ص ۳۲۵.

۹ - هرمان اته، تاریخ ادبیات فارسی، ص ۳۱ - ۳۲ و ۱۲۷.

۱۰ - یان ریپکا، تاریخ ادبیات ایران ، ترجمهٔ عیسی شهابی (تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۵۴)، ص ۹۱، ۱۲۵، ۲۵۵ - ۳۵۷.

۱۱ - بابا طاهر نامه، هفده گفتار و گزینه اشعار پرویز اذکائی (تهران ، توس، ۱۳۷۵)، ص ۱۸۰.

۱۲ - مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران ، س ۲۱، ش ۲ و ۳ ، ص۱۸۲.

۱۳ - دانشنامهٔ جهان اسلام ، حرف ب ، جزوه اول ، ص ۴۶ - ۵۰.

۱۴ - بابا طاهر نامه، ص ۹۱.

۱۵ - دایرة المعارف فارسی، ذیل : ماسه ،هانری.

۱۶ - کتابشناسی ایران ، یحیی ماهیار نوابی ، ج ۲ (تهران ، بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۵۰)، ص ۱۹۱.

۱۷ - جهان ایرانشناسی ، شفا ، ج ۲ [فاقد مشخصات چاپ]، ص ۲۰۲.

۱۸ - کتابشناسی ایران ، ج ۲ ، ص ۱۹۰.

۱۹ - دایرة المعارف فارسی، ذیل : مینورسکی ، ولادیمیر.

۲۰ - علاوه بر مآخذ پیشین رک :کتابشناسی ایران ، ج ۲ ، ص ۱۹۱.

۲۱ و ۲۲ - شرح احوال و آثار... ص ۱۹ ، ۲۰ و ۲۱ (مشخصات مقالهٔ میرزا مهدی خان کوکب در کتابشناسی ایران ، ج ۲ ، ص ۱۹۱ آمده است.)

۲۳ - شرح احوال وآثار...، ص ۴۵.

۲۴ - بررسی انتقادی رباعیات خیام، کریستن سن ، ترجمهٔ فریدون بدره ای (تهران ، توس ، ۱۳۷۴)، ص ۳۶ - ۳۷.

۲۵ - تاریخ ادبی ایران ، ادوارد براون ، ج ۲ ، ترجمهٔ علی پاشا صالح (تهران،امیر کبیر، ۱۳۵۸) ص ۵۲۵ (حواشی مترجم).

۲۶ - فرهنگ خاورشناسی ، ج ۱ (تهران ، پژوهشگاه علوم انسانی ، ۱۳۷۶)، ص ۱۴.

۲۷ - «دوبیتی های بابا طاهر» (۲) ، پرویز ناتل خانلری (پیام نو ، س ۱ ، ش ۸ و ۹) (۱۳۲۳ - ۱۳۲۴)، ص ۳۸.

۲۸ - همان، ص ۳۸.

۲۹ - شرح احوال و آثار...، ص ۹۱.

۳۰ - همان، ص ۹۲.

۳۱ - فهرست کتابهای چاپی فارسی، خان بابا مشار، ج ۲ ، ص ۲۵۱۴.

۳۲ - اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی ، محمد ریاض (اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۳۵۶ ش)، ص ۱۳.

۳۳ - کتابشناسی ایران ، ج ۲ ، ص ۸۲.

۳۴ - همان، ص ۱۹۰ - ۱۹۱.

۳۵ - ترجمه های متون فارسی به زبانهای پاکستانی ، اختر راهی (اسلام آباد ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۳۶۵ ش)، ص ۲۹۰ - ۲۹۱.

۳۶ - فهرست کتب چاپی پاکستان دربارهٔ زبان و ادبیات فارسی، تألیف سید امداد علی صفدر [احتمالاً چاپ ۱۹۷۸م در پنجاب پاکستان]، ص ۳۱۵.

۳۷ - «مجملی دربارهٔ ترجمه های منظوم دوبیتی های بابا طاهر عریان همدانی به زبان اردو» ، دانش، فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد ، ش ۱۶ (زمستان ۱۳۶۷) ص ۱۳۳ - ۱۵۱.

۳۸ - همان ، ص ۱۴۹.

*****

دکتر کلثوم سید [1]

در شناخت گوته

گوته یوهان ولفانگ (Goethe,Johann Wolf Gang) بزرگترین شاعر و نویسنده آلمان ، نابغه دنیای علوم قرن نوزدهم که شهرتش بیشتر مدیون اثر عظیم و معروفش فاوست (Foust) است که در رأس ادب جهان جای دارد و نشانگر فکر و اندیشهٔ آلمانی است. گوته این کتاب عمیق را در واپسین سالهای زندگی خود به پایان رسانید.

گوته در سال ۱۷۴۹م در شهر آزاد فرانکفورت چشم به این دنیا گشود. پدرش یوهان کاسپارگوته (Johann Casper Goethe) وکیل برجسته ای بود و به تعلیم و تربیت فرزندان علاقه بسیار داشت. مادرش کاتارینا الزبت تکسور گوته (Catharina Elisabeth Texor) که هنر نقاشی را از نیاکانش به ارث برده بود گوته را نیز نسبت به نقاشی و موسیقی علاقه مند ساخت. آموزش ابتدایی گوته شامل نقاشی و موسیقی بود. وی در زندگی نامه خودش می نویسد ۱ که من رفعت اندیشه و جدیت کار را از پدر و نشاط و انبساط روحی را از مادر گرفتم. گوته در زادگاه خویش زبانهای لاتینی، یونانی ، ایتالیایی ، انگلیسی و عبری را یاد گرفت. اسکیت بازی، اسب سواری و شمشیر بازی آموخت. دوستان زیادی داشت و نهاد و فطرت انسانی را از نزدیک مشاهده کرد، تجربه‌ها اندوخت و بعدها در نوشته هایش از آن بهره ها برد.

گوته در شانزده سالگی به دانشگاه لپزیک (Leipzig) فرستاده شد تا حقوق بخواند . همانجا بود که به داروسازی و حکاکی رو آورد. اما به علت بیماری شدیدی که او را آزار می داد درس را ناتمام گذاشت و به فرانکفورت

---

۱ - استاد بازنشسته گروه آموزش زبان و ادبیات فارسی ، دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد که در تاریخ ۱۹ دسامبر ۲۰۰۱م بحق پیوست ، روانش شاد.

برگشت. در همین ایام به محـافل پـارسایان راه یـافت و بـه عـلم کیمیـا رو آورد.آوریل سال ۱۷۷۰م به ستراسبورگ (Strasbourg) رفت، در سال ۱۷۷۱م از آنجا در رشته حقوق به اخذ درجه دکتری نایل آمد.

وی در ستراسبورک با یوهان هردر (Johann Herder۱۸۰۳-۱۷۴۴م) فیلسوف و عالم علوم الهی آشنا شد. هردر شوق و علاقه ای که نسبت به شکسپیر و به ادب محلی اقوام مختلف داشت راهی تازه ای به روی این نـویسنده جـوان گشود و گوته دو اثر معروف خود فاوست و اگمونت (Egmont) را به سبک شکسپیر طرح ریزی کرد و در جمع آوری ادب محلی با هردر همکاری کرد و خودش هم درین زمینه شعرها نوشت که مورد پسند مردم واقع شد. گوته در سال ۱۷۷۱م به شهر فرانکفورت برگشت و تا سال ۱۷۷۵م به شغل وکـالت اشتغال داشت. دوستی گوته با دوک کارل اگوست (Duke Karl August) امیر وایمار (Weimar) باعث شد که به وایمار سفر کند یازده سال زندگی در دربار وایمار (۱۷۷۵ ۱۷۸۶-) تحولات عـجیبی را در وجـودش ایجـاد کـرد. او مشاور مخصوص امیر و دومین شخص وایمار بود. اول به عضویت کابینه امیر در آمد و بعد به ریاست کابینه منصوب شد. جاده سازی، استخدام سربازان ، مدیریت اتاق دارایی، نظارت و سرپرستی پارکها، ساختمان ها و موزه ها به او محول گشت و در راه سازی و بهبود امور و رفاه قلمرو امیر کوشش ها به خرج داد. در اقامت وایمار وی فرصتی به دست آورد تا هر چه بیشتر در طبیعت به تفکر و تامل بپردازد. وی سالیان دراز به تحقیق علمی کالبدشناسی و استخوان بندی پرداخت و به شناخت استخوان فک انسانی پی برد. وی در زمینه نور، رنگ، علم بینایی، معدن و گیاه شناسی تحقیقاتی را به عمل آورد و کتابهایی مانند تئوری رنگ ها و تغییر حال گیاهان را نوشت.

آثارش آیینه تمام نمای نبوغ فکری ، هیجان درونـی و تـالم روحـی اوست. بررسی شخصیت چند بعدی گوته آسان نیست. وی در تمام رشته‌های ادب : نظم و نثر ، نمایشنامه داستانهای کوتاه ، طبع خود را آزمود و علاوه بر آن مقالاتی ادبی ، انتقادی و ترجمه ها و گزارشهایی علمی نیز نوشت. وی از سال ۱۷۷۵م گرفته تا امروز بر ادب آلمان و بلکه تمام اروپا تأثـیری عـمیق گذاشته است. مهمترین آثار ادبی او عبارتند از : نمایشامه مـنظوم تـراژدی

فـــاوست (Foust) ، اگـــمونت (Egmont) ، ورتـــر (Werther) ایـــفیژنی (Iphigenia)، ویلهلم مایستر (Wilhelm Meister)، هرمان دو روته (Hermann Dorothea) و دیوان شرقی و غربی (West Eastern dewan)
مجموعه کامل آثار گوته که خودش درباره آنها گفته است که این ها «باقیمانده اعتراف بزرگی است» در چهل جلد انتشار یافته است.

گوته در زمانی می زیسته که در تاریخ اروپا «عصر تفکر علمی» نامیده شده. معاصرین او کانت ، هگل ، هردر، شلینگ ، شیلر، بتهوون، آمپر، کارلایل و هوگو که از مشاهیر جهان هنر و دانش بودند، پاسش می داشتند و برایش منزلتی فراوان قایل بودند. در همین حال مجالس ادبی و عـلمی اروپـا او را «خداوند بی چون و چرای اقلیم ادب می دانستند» (حسن شهباز، ترجمه) تراژدی فاوست ، ص ۲۲۸). اواسط قرن هیجدهم بود که اروپای جدید با ادب مشرق زمین آشنا شد. پیشقدمان این نهضت فلاسفه و اندیشمندانی بودند که از تمدن بی محتوا و ساختگی غرب خسته شـده بـودند و بـه مشـرق روی آوردند. علاوه بر این سفرنامه های سیاحان بزرگ اروپایی که به آسیا سـفر می‌کردند ، در شناسایی شرق و غرب که همواره در نظرشان مـرموز جـلوه می‌کرد، نقش عمده راایفا کردند.ترجمه کتاب هزار و یکشب در سال۱۷۰۸م، در فرانسه به چاپ رسید. شلگل (Schlegl) دانشمند آلمانی در سال ۱۸۰۰م قطعاتی چند از شاهنامه را ترجمه کرد و در مقدمه آن نوشت که « برای آنکه سرچشمه واقعی رمانتیسم را بیا بیم و از آن سیراب شویم باید به مشرق زمین سفر کنیم» (دیوان شرقی، مقدمه ، ص ۱۲).

در همین جریان نهضت فکری بود که گوته با افکار سرزمین شرق آشنا شد. نخستین آشنایی گوته با ادب مشرق زمین از راه تورات و قرآن صورت گرفت. تورات جزو کتابهای درسی گوته بود و بهره مندی از قرآن هم از ترجمه ای که مگرلین (Meager Lin) در فرانکفورت به زبان آلمانی انجام داده بود، زمینه ای را فراهم کرد که گوته بسیاری از قطعات دیوان خود مانند :اصحاب کهف و درد شاعر و خدای ابراهیم و محمد را بنویسد. وی به حقانیت قرآن پی برده بـود و نامه‌ای از وی باقی است که با بسم الله الرحمن الرحیم شروع شده و همچنین آیاتی چند که با دست خودش نوشته در موزه مخصوص گوته می توان دید.

گوته تراژدی محمد «ص» اثر ولتر را ترجمه کرد و خودش هم طرح درامی به نام محمد ریخت و در ملاقات تاریخی خود با ناپلئون که در سال ۱۸۰۸م در شهر ارفورت صورت گرفت به تفصیل از آن صحبت کرد، اما این کار ناتمام ماند و به پایان نرسید.

آشنایی گوته با ادب ایران از سال ۱۷۹۲م آغاز شد. نخستین کتابی که او را با ادب ایران آشنا کرد، گلستان سعدی بودکه با ترجمه هردر(Herder) انتشار یافته بود. در سال ۱۸۰۸م ترجمه لیلی و مجنون جامی را هارتمان (Hartmann) ادیب و شرق شناس آلمانی انتشار داد و هامر (J.Von Hammer) مترجم معروف اتریشی قطعه ای به نام شیرین را ترجمه و منتشر کرد. گوته هر دو را مورد مطالعه قرار داد و ستایش کرد. همین هامر بود که در سال ۱۸۱۴م به ترجمهٔ دیوان حافظ پرداخت و کتابفروشی کوتاکه آثار گوته را چاپ می کرد برایش ترجمه کتابی به نام دیوان غزلیات شمس الدین حافظ، شاعر ایرانی فرستاد و گوته بعد از مطالعه این اثر نفیس دریافت که با اثری مواجه شده که تا به حال نظیر آن را ندیده است چنانکه درین باره می گوید: ناگهان با عطر آسمانی شرق و نسیم روح پرور ابدیت که از دشت ها و بیابانهای ایران می وزید آشنا شدم و مرد خارق العاده ای را شناختم که شخصیت عجیبش مرا مجذوب خویش کرده است (گوته ، دیوان شرقی، ترجمه شجاع الدین شفا، ص ۱۹) و این در زمانی بود که گوته آشفته ترین سالهای زندگی را می گذرانید. اروپا در آستانه تحول اجتماعی قرار گرفته بود. تاج ها درهم می‌شکست و امپراتوری ها به خود می‌لرزید. پایان جنگ هفت ساله اروپا تا آغاز جنگهای انقلاب کبیر فرانسه که منجر به اشغال آلمان شد، گوته را رنج می داد. چون جنگ را دوست نمی‌داشت ازین حوادث زود گذر و تحول سیاسی دور ماند و به درک ارزشهای درونی انسان رو آورد و توجه خود را به روحانیت مشرق زمین بذل نمود و به شعر حافظ توجه کرد و از احساسات عاشقانه و عارفانه این شاعر الهام گرفت و به نوشتن دیوان شرقی پرداخت که مملو از ترانه های عشق و محبت است. قسمت اول این دیوان شامل دوازده کتاب است که عبارتند از : مغنی نامه ، حافظ نامه ، عشق نامه ، تفکّر نامه ، رنج نامه، حکمت نامه ، تیمورنامه ، زلیخانامه، ساقی نامه ، پارسی نامه و خلد نامه . قسمت دوم این

دیوان گزارشهای تحقیقی گوته درباره شرق و مخصوصاً تاریخ و فرهنگ مردم ایران را شامل است. گوته درین کتاب به مقایسه شرق و غرب پرداخته ، به ارزشهای اخلاقی فرهنگ مشرق زمین پی برده و هماهنگهایی را جویا شده که درین دو ادب کاملاً از یکدیگر بیگانه، وجود داشته است. به نظر گوته، شرق و غرب از هم جدا نیست . بابد تبعیض نژادی و تعصب ملی را کنار گذاشت و یک بزم ادب جهانی را تشکیل داد تا شاعران برجسته هر ملتی در آن شرکت جویند.

فیلسوف مشرق ، علامه محمد اقبال هنگام نوشتن آثار خویش به گوته نظر داشته و اثر ارزندهٔ خود پیام مشرق راکه تقریباً صد سال بعد از تصنیف دیوان مغربی به نگارش در آمده در جواب آن دیوان نوشته است. اقبال در دیباچه پیام مشرق می گوید : دیوان مغربی حکیم حیات گوته الهام بخش پیام مشرق بوده است. هاینه ، شاعر آلمانی درباره دیوان مغربی گوته می گوید که این دسته گل است که مغرب به عنوان ارادت به شرق فرستاده است و حاکی از آن است که غرب از روحانیت سردو بیروح خود بیزاری جسته جویای حرارتی است که در سینهٔ شرق نهفته است (پیام مشرق، دیباچه ، ص -الف - ب) اقبال گوته را به عظمت و بزرگواری ستوده :

پیر مغرب شاعر المانوی — آن تتیل شیوه های پهلوی
بست نقش شاهدان شوخ و شنگ — داد مشرق را سلامی از فرنگ
در جوابش گفته ام پیغام شرق — ماه تابی ریختم بر شام شرق
تاشناسای خودم خود بین نیم — با تو گویم او که بود و من کیم
او ز افرنگی جوانان مثل برق — شعلهٔ من از دم پیران شرق
هر دو دانای ضمیر کاینات — هر دو پیغام حیات اندر ممات
هر دو گوهر ارجمند و تاب دار — زادهٔ دریای ناپیدا کنار

(پیام مشرق ، ص ۲ ، ۳)

اقبال در جواب منظومه های گوته نغمهٔ محمد و حور و شاعر، منظومه‌های جوی آب و حور و شاعر را سرود که از نظر عمق مطلب کم نظیر است. اقبال در پیام

مشرق منظومهٔ دیگری به نام جلال و گونه سروده و گوته را همگام جلال الدین مولوی دانسته چون گوته نیز برخلاف اندیشمندان غرب عقیده دارد که عشق بر عقل رجحان دارد و این مطلب را در کتاب معروف خود فاوست بوضوح بیان داشته است.

در زیر بعضی از منظومه های کوتاه گوته که بیانگر عواطف لطیف آن شاعر است، آورده می شود. دو منظومه اول از انگلیسی به فارسی ترجمه شده است:

یافت

از کنار جنگل می گذشتم ، به فکر چیزی نبودم
گل کوچکی را دیدم در سایه ای روییده ، درخشان مثل ستاره ها و زیبا مثل یک جفت چشمان قشنگ.
می خواستم آن را بچینم ، صدای نازکی به گوشم رسید، آیا برای اینم که چیده شوم و پژمرده گردم.
آن را از ریشه برکندم و به خانه زیبای خود آوردم.
در گوشهٔ خلوت خانه کاشتم و اینک برگ و گل بر آورده است.
(Goethe,Page,218).

اندیشه های شب

دلم به حال شما می سوزد، ای ستارگان بدبخت ، چقدر زیبا هستید و چه قدر با عظمت و شکوه می درخشید ، باشادی و شادمانی دریا نوردان را با نور خود راهنمایی می کنید. باز هم نه از خدایان و نه از آدمیان مزد و اجری می طلبید . چون شما عشق نمی ورزید، شما عشق را نمی شناسید، پیوسته ساعتهای طولانی در پهنای آسمان گسترده می رقصید و چه سفرهای طولانی را پشت سرگذاشتید. زمانی که من کنار دوست هستم به فکر شما هستم ، نه در اندیشه‌های شب (Goethe, page 75.)

طلسم

شرق و غرب مال خداوند است و شمال و جنوب نیز. اوست که دادگر مطلق است و همه ریزه خوار خوان عدل وی اند. پس میان اسماء صدگانهٔ خداوند او را به نام «عدل» می ستاییم. آمین.

ای خداوند من هر لحظه دستخوش خطایم و جز تو راهنمایی نمی شناسم. هرگاه که دست به کاری می زنم یا شعری می سرایم راه راست را به من بنما.

اگر هم به چیز های ناچیز جهانی اندیشم غمی نیست، زیرا ارواح که به عکس تن هرگز به خاک نمی پوندد و غبار زمین نمی شود، پیوسته کوشاست تا مگر به نیروی اندیشه ره به سرچشمهٔ ابدیت برد.

(دیوان شرقی، ترجمه شجاع الدین شفا،ص ۴۵).

گوته در سال ۱۸۳۲ م رخت از جهان بربست و در وایمار دفن شد. و اقبال شعر زیر را در این خصوص سروده است :

صبا به گلشن ویمرسلام ما برسان که چشم نکته وران خاک آن دیار افروخت

توضیحات

۱ - کانت ، امانوئل (۱۷۲۴-۱۸۰۴م Emanuel Kant) : فیلسوف آلمانی که در اکثر مسائل علمی، ریاضی، جغرافیای طبیعی، زمین شناسی، هیئت ، منطق و دیانت تحقیقاتی داشته لیکن آثارش بیشتر در نقادی و فلسفه است.

۲ - هگل (۱۷۷۰-۱۸۳۱م Georg Wilhelm Friedrich Hegel) :فیلسوف آلمانی فلسفه اصالت تصوری وی از روزگار قدیم تاکنون تاثیری عمیق در اندیشه متفکران داشته است . از آثارش دائرة المعارف علمی و فلسفی و اصول فلسفه حق معروف است. به عقیده هگل هستی بر اصل تضاد قائم است.

۳ - هردر (۱۷۴۴-۱۸۰۳م Johann Herder) :فیلسوف آلمانی و عالم علوم الهی.

۴ - ولتر (۱۶۹۴-۱۷۷۸م) :فرانسوا ماری آروئیه (Francois Marie Arouet Voltaire) ، مشهور به ولتر(Voltaire)، فیلسوف و نویسنده فرانسوی، از آثارش زائر،نامه‌هایی درباره ملت انگلیس و مطالعه درباره آداب و روحیات ملل معروف است.

۵ - شلینگ (۱۷۷۵-۱۸۵۴م فریدرش ، ویلهلم جوزف Schelling,Friedrich Wilhelm) (Joseph :فیلسوف آلمانی که گوته به او علاقه داشت. کتابهای عمده او عبارتند از : روح

جهان، اندیشه در فلسفه طبیعت ، فلسفه و دین ، ادوار جهان، تحقیق در مختاریت انسان.

۶ - شیلر (۱۷۵۹-۱۸۰۵ م یوهان فردریک Friedrich,Johann Schiller) :نویسنده و شاعر آلمانی . شیلر و گوته باهم دوست بودند و آثار ادبی خود را باهم انتشار می دادند. زندگی شیلر را می‌توان‌به سه دوره تقسیم کرد. در دوره اول نمایشنامه های دون کارلوس ، توطئه ئی یسکو و خدعه عشق را نوشت. در دورهٔ دوم تاریخ انحطاط هلند و تاریخ جنگ سی ساله رانوشت. در دوره سوم یا دورهٔ دوستی باگوته نمایشنامه های ماری استوارت، دوشیزه اورلئان، عروس مسین و ویلهلم تل را به نگارش در آورد.

۷ - آمپر اندره (۱۷۷۵-۱۸۳۶م Ampere Andre) : فیزیکدان مشهور فرانسوی، موجد رشته الکترودینامیک .وی در فلسفه و ریاضی هم تحقیقات بسیار دارد.

۸ - بتهون (۱۷۷۰-۱۸۲۷م Bethoven) : آهنگساز معروف آلمانی ، آثارش مشحون از احساسات عمیق و حاکی از قدرت تعبیر است.

۹ - کارلایل (۱۷۹۵-۱۸۸۱م Thomas Carlyle) :مقاله نویس ، مورخ ، خاورشناس انگلیسی از مردم اسکاتلند، از آثار اوست :

1- French Revolution , 2 - Life of the Schiller, 3 - Heroes and Hero Worship.

۱۰ - هوگو (۱۸۰۲-۱۸۸۵ م Victor Hugo) : مشهور ترین شاعر رمانتیک قرن نوزدهم فرانسه . وی در ردیف بزرگترین گویندگان ادبای اجتماعی جهان است. او مردی آزادمنش ، آزادیخواه و طرفدار جدی اصلاحات اجتماعی به نفع طبقات محروم و رنجبر بود. اگر پیش ازو مکتب رومانتیسم پیشرفتی کرده بود، به دست وی به اوج رسید. ازین رو هوگو را بنیانگذار این مکتب می دانند. مهمترین آثار او عبارتند از :

بینوایان ، کلیسای نوتردام پاریس ، کارگران دریا، تاریخ یک جنایت ، مردمی که می خندند که از شاهکارهای ادب فرانسه به شمار می روند.

*****

دکتر عبدالحسین نوایی [1]
آقای الهام ملک زاده [2]

میراث فرهنگی امیر کبیر و خدمات جاودانه او

پیشگفتار

تأسیس دارالفنون یکی از عوامل استوار و پر اهمیت فرهنگی بین ایران و ملل اروپا و تمدن جدید بود. میرزا محمد تقی خان فراهانی، امیرکبیر، نخستین صدراعظم ناصر الدین شاه، برای آشنا ساختن ایرانیان با تمدن و علوم جدید از طریق ایجاد مدرسه ای به سبک مدارس فرنگ و آوردن معلم از اروپا و تهیه برنامه ای چون برنامهٔ مدارس اروپایی قدم شجاعانه ای برداشت و این امر کمال رشادت فکری و شجاعت عملی او را می رساند.

محمد حسن خان اعتمادالسلطنه که در دارالفنون تحصیلات خود را به پایان رسانده است در کتاب منتظم ناصری می نویسد:

«هم درین سال (۱۲۶۷) در ارگ همایون مدرسهٔ دارالفنون ساخته شد. اگرچه شروع به ساختن و اقدام به بنای این محل منیف و مکان رفیع فی‌الحقیقه در سال قبل شد، ولی درین سال خجسته فال ساخته آمد. طرح این بنا بر میرزا رضا خان مهندس باشی کرد و به معماری محمد تقی خان معمار باشی بنا نمودند و سمت شرقی آن را به اتمام رسانیدند و معلمین از برای تعلیم علوم جدید و انکشافات تازه والسنهٔ مختلفهٔ دول اروپا از فرنگستان طلبیدند.»

...به طوری که از این شرح بر می آید اولاً مواد درسی بر اساس نیاز مملکت معین شده و همان بود که در زمان عباس میرزا نیز مورد توجه قرار داشت یعنی فنون نظام و صنوف علوم مانند طب و شیمی و مهندسی معدن. ثانیاً جنبهٔ اشرافیتی در کار تحصیل در دارالفنون وجود داشته، زیرا صد تن دانشجو «همه» از اولاد شاهزادگان عظام و امرا و اعیان و رجال دولت بودند.

---

۱ و ۲ - استادان دانشگاه آزاد اسلامی تهران، ایران.

ثالثاً لباس هر دسته از محصلین ، بر حسب رشتهٔ تحصیلی، با دیگران متفاوت بوده و خلاصه دارالفنون مدرسه ای بوده در مایهٔ مدارس نظامی مشتمل بر رشته های مختلف و کلمهٔ دارالفنون ترجمه جزء به جزء «پلی تکنیک» است. معلمان فرنگی را دولت اتریش، بنابر تقاضای دولت ایران فرستاده بود. امیر کبیر که نظریات استعماری روس و انگلیس را می شناخت و متوجه رقابت آنان با یکدیگر و مخالفتشان با پیشرفت ایران بود، خواست که استادان مدرسه را نه از روسیه، نه از انگلستان بلکه از کشور ثالثی انتخاب کند که در ایـران نظریات خاص استعماری نداشته باشد و با روس و انگلیس نیز نرد محبت خاص نبازد و منافع مشترک نداشته باشد. از این روی «مسیوجان داود مترجم دولت علیه» را بدین مأموریت به وین فرستاد و دولت اتریش نیز جمعی را از اتریش و ایتالیا که در آن روزگار در دست اتریش بود انتخاب نمود و همراه «مسیوجان داود» روانهٔ ایران نمود. البته بعدها تغییراتی در این هیئت آموزشی روی داد.

این نکته نیز جالب بود که معلمین ایرانی این مدرسه، در رشته هـای علوم و زبان خارجه و نقاشی اغلب تحصیلات خود را در «فرنگ» انجام داده بودند و در حقیقت اگر «فرنگی» نبودند «فرنگ رفته» و « فرنگ دیده» بودند. علاوه بر این، چند تن در ابتدا سمت مترجم معلمین فرنگی را داشتند و اینان نیز اغلب در خارج از کشور و خاصه در فرانسه تحصیل کرده بودند و بعضی از آنان بعدها خود مستقلاً به امر تدریس در دارالفنون پرداختند ؛ و اینک یاد می‌کنیم از بعضی از ایشان.

در رشتهٔ طب میرزا رضای دکتر تدریس می نمود که پسر حاجی میرزا مقیم مستوفی علی آبادی مازندرانی بود و شاگرد پـولاک و « در عـلم طب فرنگی یگانه دکتری بی نظیر بود و در فرنگستان تحصیل کرده» ، و دیگر میرزا حسین دکتر، پسر میرزا احمد طبیب و از شاگردان دورهٔ اول دارالفنون و از بهترین شاگردان پولاک. ظاهراً او نخستین کسی است از ایرانیان که موفق به دریافت دکترای طب از دانشگاه پاریس شده است. میرزا حسـین هـنوز در دارالفنون تحصیل می کرد که رساله ای در باب وبا نوشت و به حضور شاه برد و شاه چندان شادمان شد که او را پانزده تومان انعام داد؛ و دیگر میرزا علی دکتر همدانی که ابتدا تحصیل طب به روش سنتی ایرانی کرده و طبیب یا به اصطلاح، حکیم باشی کامران میرزا بوده و بعد به خرج خود به اروپا رفته و از

دانشکدهٔ طب پاریس دکترا گرفته و در بازگشت به ایران ، در مدرسهٔ دارالفنون به تدریس «طب فرنگی» پرداخته است. وی پس از مرگ میرزا رضای دکتر در سال ۱۲۹۴ به سمت تعلیم در دارالفنون مشغول خدمت شد و کتب متعددی در طب تألیف و ترجمه کرد.

در رشتهٔ نقاشی نیز علی اکبر خان نقاش باشی در دارالفنون از روز نخست تدریس می کرده و او پسر عمو حسین نطنزی است. عمو حسین باغبان میرزا هاشم خان برادر فرخ خان امین الدوله کاشی بود. فرخ خان این جوان را در جزو کاروان چهل و چند نفری دانشجویان به اروپا فرستاد و او در فرانسه نقاشی آموخت و در بازگشت به ایران سمت تدریس فرانسه و نقاشی در دارالفنون یافت و لقب « مزین الدوله » گرفت. این مرد بیش از هر کس در دارالفنون خدمت کرد و تدریس او تا سال ۱۳۴۲ قمری طول کشید. از مزین الدوله کتابی مبسوط و ارجمند در لغت فرانسه به فارسی باقی مانده است.

در رشتهٔ علوم، میرزا کاظم محلاتی از شاگردان دورهٔ اول دارالفنون و از دانشجویان اعزامی زمان فرخ خان بوده که در رشتهٔ داروسازی و شیمی تحصیل کرده و در مراجعت از اروپا عهده دار تدریس فیزیک وشیمی در دارالفنون شده و به جهت همین اشتهار، اولاد او نام خانوادگی خود را «شیمی» قرار دادند.

علی خان ملقب به ناظم العلوم نوادهٔ رضا قلی خان نیز که «چندی در فرنگستان به تکمیل مراتب علمیهٔ خود مشغول و بر درجهٔ تحصیل افزوده» بود، از مدرسین دارالفنون شد. لقب «ناظم العلوم» حکایت از وظایف او در دارالفنون می کند. ناظم العلوم همان است که در دانشکده های امروزین «مدیر دروس» خوانده می شود. علی خان معلم رشتهٔ توپخانه بود و ریاضیات تدریس می کرد. اوست که کتاب «تلماک» را به فارسی ترجمه کرده است.

بودجهٔ دارالفنون درسال نخست تأسیس ۷۷۵۰ تومان بودبرابر با ۳۸۷۵ لیرهٔ انگلیسی . زیرا در آن هنگام ارزش هر لیره انگلیسی (پوند) برابر بود با دو تومان پول ایران. چهل سال بعد در سال ۱۳۰۷ بودجه آن به سی هزار تومان رسید برابر با ده هزار لیره (هر لیره سه تومان). شمار شاگردان نیز که در سال تأسیس صد نفر بوده (که البته تا ۱۱۴ رسید) در ۱۳۰۷ بالغ بر ۳۷۸ نفر گردید، کیفیت ها کاستی گرفت و کمیت ها فزونی .

از معلمین دارالفنون خدمات ارزنده ای ظاهر شد و آثار گرانبهایی بر

جای ماند که شرح تفصیلی آن در این مختصر نمی گنجد. مجملاً آنکه کرزیز (کرشیش) اتریشی نخستین کسی بود که در تهران سیم تلگراف کشید، یعنی از دارالفنون تا باغ لاله زار که مقر ناصر الدین شاه بود. ناصر الدین شاه از این کار بسیار شادمان شد و دستور داد که هرچه زودتر و بیشتر توسعه یابد. در نخستین گام ها برای ایجاد تلگراف «شهری» ملکم نیز کرشیش را یاری نمود. کرشیش معلم توپخانه و ریاضیات و تاریخ نظامی بود. مترجمی او را میرزا زکی علی آبادی بر عهده داشت که خود از تحصیل کرده های فرانسه بود.

بوهلر فرانسوی از فارغ التحصیلان مدرسهٔ پلی تکنیک پاریس و از خدمتگزاران صدیق دولت ایران بود. وی در اصول ریاضی و فن اردوکشی (استراتژی)چند کتاب نوشت که به توسط عبدالرسول خان و جعفر قلی خان ترجمه و طبع گردید. این فرانسوی شریف در جنگ هرات چنان خدمات شایسته ای ارائه نمود که مورد کینهٔ شدید انگلیسی ها قرار گرفت، به طوری که راولینسون در ملاقات با امیر نظام گروسی مراتب تنفر دولت فخیمه را رسماً اظهار نمود.

چارنوطای اتریشی دربارهٔ معادن البرز بررسیهای دقیقی کرد. مترجمش میرزا آقای تبریزی بود. میرزا آقا همان کسی است که نمایش نامه‌هایی از میرزا فتحعلی آخونداف ترجمه کرده و خود نیز سه نمایشنامه نوشته است. چار نوطا در ربیع الثانی ۱۲۷۰ در گذشت و بااحترامات نظامی در قبرستان ارامنه مدفون شد.

فوکتی ایتالیایی در کار جراحی در مریض‌خانهٔ دولتی با دکتر پولاک همکاری می کرد و بیماران را با اِتر بیهوشی می داد. مترجم وی میرزا رضا کاشانی بود. فوکتی فیزیک و شیمی و داروسازی تدریس می کرد و به علت نبودن وسایل، بیچاره در ابتدا از روی نقشه و تصاویر مطالب را به شاگردان خود یاد می داد، تا اینکه در سال ۱۲۷۲ با فرخ خان به اروپا رفت و آزمایشگاهی برای دارالفنون تهیه نمود. فوکتی در سال ۱۲۷۹ از ایران رفت.

دکتر شلیمر در اصل از مردم هلند بود و از معاریف پزشکان فرنگی که در استخدام دولت ایران در آمده بود. وی پیش از تأسیس دارالفنون به ایران آمده و امیر کبیر او را به مأموریت گیلان فرستاده است. شلیمر در این سفر، مدتی در رشت اقامت نمود و در نواحی طالش به مطالعهٔ بیماری جذام و معالجهٔ مبتلایان بدین بیماری پرداخت. وی در سال ۱۲۶۷ گوسالهٔ دوسری را

در رشت تشریح نمود. پس از آنکه پولاک اتریشی عنوان طبیب خاص ناصرالدین شاه یافت و محل او در دارالفنون خالی ماند شلیمر به جای وی مشغول به تدریس شد. از خدمات مهم دکتر شلیمر ، غیر از خدمات پزشکی او، کتب متعددی است که در رشته های مختلف طب برای تدریس در دارالفنون ترتیب داده و در روزگار خود از کتب بسیار جامع و ارزنده بوده است. شلیمر در شیشه سازی نیز دستی داشت و ظاهراً وقتی خواسته با وسایل ساده در ایران کریستال (بلور) تهیه کند، ولی موفق نشده و ظریفان ایرانی که در اینگونه موارد به انتظار نشسته اند تا بی نوایی را دست بیندازند و مضمون بسازند دربارهٔ وی گفتند:

ای شلیمر یک زمان در کار خود اندیشه کن گر نمی‌گردد بلور این کوره، آن را شیشه کن

معروفترین اثر شلیمر فرهنگ فرانسه به فارسی است در اصطلاحات طبی و دارویی به نام « فرهنگ شلیمر» که در ۱۸۷۴ / ۱۲۹۱ در دارالفنون چاپ شده و چاپ مجددی از آن به وسیلهٔ دانشکدهٔ پزشکی تهران در سال ۱۳۳۵ شمسی صورت گرفته است. البته پیش از این کتاب شلیمر لغت نامه ای فرانسه به فارسی نوشته بود متضمن معادلهای فارسی اصطلاحات طبی فرانسوی. بعدها این مجموعه را تکمیل نموده و ضمن افزودن مطالب فراوانی در باب داروشناسی و طب ایرانی و تجربیات شخصی و مشاهدات بالینی، معادلهای آلمانی و انگلیسی را نیز در کتاب فرهنگ خود آورده است. دیگر از کتابهای اوست جلاء العیون در کحالی (بیماری چشم) و زینة الابدان در بیماریهای پوستی و سرّ الحکمه در تشریح (آناتومی) و شفائیه در فنون پزشکی.

دکتر ژاکوب پولاک

نخستین معلمان دارالفنون چنانکه گذشت همه اتریشی و ایتالیایی بودند و همگی مردمانی خدمتگزار و جا دارد که ما از این خدمتگزاران صدیق یادی کنیم، ولی بدبختانه از جزئیات خدمات آنان اطلاعی نداریم. خاصه آنکه هیچ کدام از آنان سفرنامه یا خاطراتی بر جای نگذاشته اند، مگر دکتر پولاک که کتاب جامع و دقیقی دربارهٔ ایران نوشته تحت عنوان «سرزمین ایران و مردم آن». پولاک در این کتاب فصلی آورده به نام « تلاش برای وارد کردن تمدن اروپایی» و در این فصل به گشایش دارالفنون و آمدن استادان اتریشی و

شمه‌ای از کارهای علمی و عملی خود اشاره کرده است.

پولاک در سال سوم اقامت خود طرح یک بیمارستان نظامی را ریخت. اما در عمل با جهل بیماران و غرض ورزی و از همه بالاتر با فساد و دزدی مأموران رو به رو شد.

پولاک می نویسد که پس از سه چهار سال ، سه تن از شاگردان من که زبان فرانسه را نیز آموخته بودند و سال بعد چهار تن دیگر را برای کار آموزی کامل به پاریس فرستادند. گروه اولی در سالهای ۱۸۶۰ و ۱۸۶۱ در دانشکده طب پاریس به دریافت دیپلم دکترای طب نایل شدند و یکی از آنان به نام میرزا حسین برای اخذ دکترای خود رساله ای نوشت و به استاد خود هدیه کرد به نام «در باب معالجهٔ تب و نوبه به کمک اسید ارسنیک بر مبنای تجربیات مکتسبه در بیمارستان تهران» و دراین رساله غیر از توضیحات جالب توجهی که دربارهٔ روش معالجه ذکر شده این نکته بیش از هر چیز جلب توجه می کند که نویسنده طرز معالجه را دربارهٔ شخص خود آزموده و بررسی کرده است. دو نفر دیگر میرزا رضا و میرزا علینقی رساله های جالب توجهی نوشتند.

پولاک علاوه بر خدماتش در مقام استادی وشغل پزشکی ،خدمت عمدهٔ دیگری نیز انجام داده و آن آشنا ساختن مردم ایران است با چغندر قند. زیرا پولاک بودکه در ۱۲۷۴ تخم چغندر قند را به ایران آورد و در مقام کشت و ترویج آن برآمد.

پولاک پس از بازگشت به وطن خود، حاصل مطالعات و بررسیهای خود را در جمیع مسائل مربوط به ایران حتی در زوایا و خفایای آن، چنانکه گذشت منتشر ساخت و در این کتاب که خالی از طنز و طعن نیست روحیات قوم ایرانی را بسیار خوب و دقیق حلاجی کرده است به طوری که کتاب او آیینهٔ تمام نمایی است از رفتار و کردار و پندار قوم ایرانی در کلیهٔ مسائل مادی ومعنوی. حال اگر در این کتاب مطالب ناگوار و زشتی از گفتار و کردار و پندار قوم ایرانی آمده نباید از پولاک برنجیم و آیینه را بشکنیم ،که چرا نقش ما را به راستی نشان داده و زشتیهای ما را بازگو نموده است.زیرا این مطلب را می‌دانیم پولاک که اصلاً یهودی بود، قصد توهین و تحقیر ایران و ایرانی را نداشته بلکه آنچه را به تحقیق دریافته در کتاب آورده و چون دو سال در ایران اقامت داشته و زبان فارسی را هم خوب فراگرفته بود و بامردم همه به مناسبت

شغلش در مطب و بیمارستان و دربار ودارالفنون آشنایی و ارتباط داشت، حقایق و واقعیات زندگی جامعهٔ ایرانی را بسیار خوب دریافته است.

دکتر از دانشگاه پاریس

سخن بدینجا رسید و اشاره ای به دانشجویان ایرانی در رشتهٔ پزشکی پیش آمد، چه این پیشگامان هوشمند یعنی میرزا حسین افشار و میرزا رضا مازندرانی و میرزا علینقی نخستین کسانی بودند که در فرانسه رشتهٔ طبابت را به پایان بردند و به دریافت درجه دکترا در طب سرفراز آمدند.

میرزا حسین افشار پسر میرزا احمد طبیب نخستین کسی بود که به دریافت درجهٔ دکترا توفیق یافت. وی که فرزند یک طبیب بود از شاگردان دورهٔ اول دارالفنون بود که بعد رشتهٔ پزشکی را انتخاب نمود و در مجلس درس دکتر پولاک راه یافت و در این رشته استعداد فراوان نشان داد. به طوری که در همان دوران دانشجویی رساله ای در باب درمان بیماری وبا نوشت و به ناصر الدین شاه تقدیم داشت و شاه نیز او را بنواخت و به رسم جایزه پانزده تومان بدو انعام داد. میرزا حسین چنان که گذشت به اصرار دکتر پولاک در جزو هیئت سیاسی فرخ خان امین الدوله به عنوان طبیب سفارت به اروپا رفت و در فرانسه ، در دانشگاه پاریس در رشتهٔ طب نام نویسی کرد و در طی چهار سال به تکمیل دانش خویش پرداخت و پس از گذراندن شش امتحان و گذراندن رسالهٔ خاتمه تحصیلات ، از دانشگاه پاریس عنوان «دکتر در طب» گرفت .

میرزا حسین افشار در بازگشت به ایران ظاهراً در دارالفنون به کار تعلیم پرداخته و ضمناً جزو « اطبای حضور » شمرده می شد. میرزا رضا مازندرانی، پسر حاجی میرزا مقیم مستوفی علی آبادی مازندرانی بود. او نیز همقدم و همکار میرزا حسین بود و ظاهراً پنج شش روز بعد از میرزا حسین رسالهٔ خود را گذرانده و به اصطلاح فارغ التحصیل شده است.

خبر موفقیت دو جوان ایرانی در امتحانات دشوار و طولانی دانشکدهٔ پزشکی پاریس مطلبی نبود که بی سر و صدا بماند. بلکه هم در فرانسه هم در ایران این خبر با شادمانی ایرانیان و اعجاب و تحسین فرانسویان مواجه گردید و دربارهٔ آن بسیار نوشتند و گفتند.

میرزا رضای دکتر پس از بازگشت به ایران مدتی طبیب مخصوص و معلم زبان فرانسهٔ سلطان مسعود میرزا ظل السلطان بود و سپس در دارالفنون

به جای شلیمر معلم طب جدید گردید. وی زنی فرانسوی داشت به نام مارگریت که مدتی هم، او به ظل السلطان زبان فرانسه می آموخت.

سرنوشت استادان اتریشی

استادان اتریشی باوجود حسن نیت توفیق چندانی نیافتند. این امر بیشتر ناشی از عدم آشنایی آنان با روحیهٔ ایرانیان بود و البته عوامل مختلف و مهم دیگر یعنی غرض ورزی اولیای دولت و کارشکنی دول خارجی را نیز نادیده نمی توان انگاشت. ولی با قبول همهٔ این عوامل ، اگر بگوییم که در انتخاب افراد هیئت علمی اتریشی دقت و توجه کافی به کار نرفته بود، سخنی بر خلاف انصاف و حقیقت نگفته ایم . زیرا افرادی از این هیئت مانند پولاک توانستند تا ده سال در ایران بمانند ومصدر خدمت شوند و آثاری ارزنده به یادگار گذارند . اما همهٔ افراد هیئت اتریشی این صبر و حوصله و استقامت و علاقه و شوق به خدمت را نداشتند.

صاحب منصب اتریشی دیگر، نمیرو افسر سوار نظام بود. این مرد هم نتوانست آن چنان که دلخواه او بود در کار خویش توفیق یابد. زیرا نمیرو افسر سوار نظام بود و می بایست مشق سوار نظام و نحوهٔ سواری و دیگر مسائل مربوط به سوار و اسب را در جنگ تدریس کند و ایرانیان هم خود را بهترین جنگاور و ماهرترین سوار کار و چابک ترین تیرانداز و چالاک ترین شمشیرباز سراسر جهان و بالنتیجه بی نیاز از تعلیمات یک جوانک فرنگی می‌پنداشتند.

کرژیر افسر توپخانه بود و در طی اقامت هشت ساله در ایران به انجام کارهای مهمی دست یافت. وی شاگردان خود راباصول علمی و عملی در کارهای فنی و مسائل و مطالب علم ریاضی آشنا نمود و در هر مورد کتب درسی با جدولهای لازم تهیه نمود و در این زمینه از همکاری و یاری بی‌دریغ میرزا زکی خان که خود از تحصیل کردگان فرانسه بود، برخوردار گشت.

ایجاد نخستین رشته سیم تلگراف در کشور ایران بلکه ساخت نخستین دستگاه تلگراف در مملکت ما از کارهای برجستهٔ اوست. وقتی او تصمیم گرفت بین شهر تهران (عمارت سلطانی) و قصر شاه در باغ لاله زار تلگراف بکشد، برآن شد که کلیهٔ ابزار و لوازم کار را نیز در تهران و زیر نظر خود بسازد و در این کار توفیق تمام یافت. اما بعد از این مرحله، یعنی وقتی خواست بین

تهران و سلطانیه خط تلگرافی برقرار نماید کلیهٔ لوازم و اسباب کار را از پاریس آوردند. از این گذشته کرژیر نخستین کسی بود که نقشه ای از شهر تهران کشید و با استفاده از مساحت های مثلثاتی ، ارتفاع اغلب قلل کوه های ایران من جمله دماوند را محاسبه نمود و با خدماتی چنین ارزنده و صادقانه حسن اعجاب اولیای امور را برانگیخت.

کرژیر که در دارالفنون علم توپخانه و حساب و هندسه و جغرافیا و تاریخ جنگ های معروف را تدریس می کرد، سال ها پس از انقضای قرارداد خود در ایران ماند و بارها مودر تقدیر ناصرالدین شاه قرار گرفت. اولیای دربار ناصری نیز او را سخت محترم می داشتند چنانکه وقتی در وبای سال ۱۲۶۹ وی که در شمیران مسکن داشت از آمدن به کوچه های آلودهٔ شهر اظهار اکراه نمود، به دستور اردشیر میرزا او را در کاخ گلستان منزل دادند تا بتواند بدون عبور از کوچه های شهر در دارالفنون به کار تدریس خود ادامه دهد. کرژیر در سال ۱۲۷۴ قمری به منصب سرتیپی نایل آمد.

مقدمه

از جمله خدمات امیر کبیر ، ایجاد دارالفنون بود که می خواست پایگاهی برای علوم جدید در ایران ، ایجاد نماید. تا ضمن برقراری این مرکز ، مانع از این باشد که جوانان ایرانی به خارج از کشور بروند و دچار زرق و برق فرنگ شده و از اعتقادات و تعلقاتشان کاسته شود.

دربارهٔ این عمل خیر که شاید در روزگار خودش یک عمل بسیار با عظمت و گامی بلند تلقی می شد، محققین مختلف مقالاتی نوشته اند که هر کدام در جای خود شایسته تحسین است[۱]. از اعتماد السلطنه که خود شاگرد این مدرسه بود گرفته تا آقای دکتر فریدون آدمیت و به روزگار کنونی اقبال یغمایی. بنابراین آن چه بایست گفت ، این محققان نوشته اند و امید که سعی شان مشکور باد. اما علت تحریر این نوشتار بدین جهت است که چهل سال بعد از امیر کبیر که هنوز آن مدرسه از آن عظمت و ابهت خود نیفتاده بود، به قلم یکی از اهل بصیرت که خود نیز از شاگردان این پایگاه فرهنگی به شمار

۱ - با وجود این بخشی از نوشته آقای دکتر عبدالحسین نوایی در کتاب ایران و جهان - ج ۲ (عصر ناصری) در مورد دارالفنون ، برای فراهم آوردن زمینهٔ بیشتری از این مطلب برای خوانندگان محترم به عنوان پیشگفتار تهیه کنندگان این مقاله آورده شد.

می رفت، مطالبی تراوش کرده و نکاتی در آن آمده که در دیگر منابع دیده نمی‌شود. در حقیقت کارما وسیلتی است برای تعمیم و تکمیل مطالبی که محققین محترم در طول زمان از ۱۲۶۸ تاکنون نوشته اند.

نسخهٔ حاضر که از جمله آثاری است که دربارهٔ دارالفنون و فعالیتهای آن به رشتهٔ تحریر در آمده به قلم موسی مرآت الممالک است ۱ (پدر اسماعیل مرآت وزیر علوم سابق) که مردی فاضل و فرهیخته بوده و سمت کار مهم و محترم ریاست کتابخانه سلطنتی را برعهده داشته است. موسی خان مرآت الممالک مثل همهٔ رجال فرهیخته عصر قاجاری خط را خوب می نوشته و این نسخه که به خط او باقی مانده است بر لطافت و استحکام خط او گواهی صادق است.

این کتاب به شماره ۲۴۷ در ۲۹ صفحهٔ ۱۱ سطری با شمارهٔ دفتر ۹۱۷ در مجموعهٔ نسخ خطی کاخ گلستان با خط نستعلیق موجود بوده که اینک در قالب این مقاله در اختیار خوانندگان محترم قرار گرفته است.

(تبصره)

در تمام ممالک خارجه امروز، از برای کسب لیاقت شغل و خدمت، هرکس ناچار از تحصیل علوم است؛ و از برای هر طبقه، علومی چند با ترتیباتی معین مقرر شده، که جوانان بر طبق آن ترتیبات، باید آن علوم را تحصیل نمایند؛ و امتحان بدهند، تا آن که لایق شغل و خدمتی گردند.

ترتیب مدارس در دول مختلفه ممکن است متفاوت باشد. ولی تحصیل معارف و علوم به جهت تمام آنها یکسان است؛ و می توان کلیه تحصیلات هر متعلمی را به چهار قسمت متفاوته، تقسیم کرد:

اولاً تحصیلات ابتدائیه. ثانیاً تحصیلات مقدماتیه. ثالثاً تحصیلات مختصه. رابعاً تحصیلات عملیه.

در ممالک خارجه که دارای مدارس عدیده اند، اولاً یک سلسله از مدارس به جهت تحصیلات بدویه برپا کرده اند، که حتی در تمام قراء موجودند و معروفند به مدارس ابتدائیه که به فرانسه (اکل پرمیر) ۲ گویند، و

۱ - در این خصوص لازم است از مسئولان محترم کنونی کتابخانهٔ کاخ گلستان مهندس انیسی و همکاران محترمشان در بخش کتابخانه آقای علایینی و بخش میکروفیلم سرکار خانم شفیع خانی و همکارانشان، صمیمانه تشکر نماییم.

می توان از روی مناسبت مکتب خانه های ما را نظایر آنها شمرد.

ثانیاً در شهرها مدارس چند احداث نموده اند به جهت تحصیلات مقدماتیه و این تحصیلات به حسب خدمت و شغلی که شخص در نظر دارد و مدرسه مختصه که باید در آن داخل شود، مختلف می شوند. این مدارس درجه دویم را مدارس مقدماتیه و به فرانسه (لیسه و کلژ) ۳ گویند؛ و از قبیل این مدارس علاوه بر دولت، اشخاص مختلفه و علمای مذهب وغیرهم نیز به جهت تعلیم، مقدمات برپا می کنند. در این صورت آنها را (دانستیتوسیون و سیمن) ۴ گویند.

ثالثاً در شهرهای عمده و مراکز ایالات، مدارس چند به جهت تحصیلات مختصه برپا کرده اند که متعلم پس از فراغت از مقدمات و خروج از مدرسه مقدماتی، مطابق خدمت و شغلی که در نظر دارد، به آنها داخل می‌شود، و آنها را مدارس مختصه یا مخصوصه و به زبان فرانسه (اکل اسپیسال) ۵ گویند؛ و از آن قبیل است مدرسه [ای] که به جهت مهندسین و صاحب منصبان توپخانه و مهندس وغیره و غیره که در خدمات دولت داخل می شوند، احداث گردیده ؛ و مدرسهٔ سانترال که برای تربیت مهندسی کارخانجات و صنایع که داخل خدمت کمپانی های مختلفه می شوند، برپا شده و غیره وغیره.

رابعاً : علاوه بر مدارس مزبوره فوق، یک سلسله مدارس با هم (اکول داپلیکاسیون) ۶ یعنی مدرسهٔ عملیات احداث کرده اند، که بعضی از متعلمین پس از فراغت از تحصیلات مختصه و خروج از مدرسهٔ مخصوص، در آن مدارس داخل می شوند. چنان که متعلمین مدرسهٔ پولی تکنیک پس از خروج از این مدرسه، بعضی به مدرسهٔ معدن رفته، مهندس معدن می شوند و برخی به مدرسهٔ راه و پل سازی (پون را شسه) ۷ داخل شده، مهندس راه سازی می‌گردند؛ و جمعی به مدرسهٔ توپخانه و مهندس [مهندسی] داخل شده، صاحب منصب توپخانه و مهندس می شوند.

مهندسین دریا (و الکتریسیته) وغیره وغیره، مدت تمام تحصیلات از سن پنج سالگی الی بیست تا بیست و دو سالگی است؛ و هر کس طی این مقدمات را نمود و تحصیلات خود را به انجام رسانیده، از عهدهٔ امتحانات برآمد، از معیشت و امور زندگانی خود مطمئن است؛ و اگر نظامی است از درجه و منصب خودهم اطمینان دارد. به این واسطه است که عموم مردم سعی

و کوشش می نمایند و پول دستی می دهند و اطفال خود را به مدرسه می گذارند.

در ممالک محروسهٔ ایران مدارس قدیمهٔ بسیار، ولی آن مدارس ملتی و در تحت اختیار علمای ملت است. ۸

مدرسهٔ مبارکهٔ دارالفنون

در اوایل سلطنت شاهنشاه سعید شهید نور الله مضجعه، برای تربیت اطفال عموم نوکر و رعیت ، معلمین چند از فرنگستان اجیر کردند، که علم متداوله حالیه معمولهٔ خطهٔ اروپا را در ایران تعلیم و شایع نمایند.

در سال ۱۲۶۷ هجری، مدرسه دارالفنون احداث و افتتاح گشت، و غالب معلمین نیز اطریشی بودند. اگرچه وضع مدرسه نظامی بود، ولی چون در ایران منحصر به فرد، و سایر علوم از قبیل معدن وطب و زبان فرانسه نیز در آنجا تدریس می شد، چندین دوره و طبقه، معلمین اطریشی و ایتالیائی و فرانسوی و آلمانی و انگلیسی ، در این مدرسه درس گفته اند.

تعداد متعلمین که در ابتدا شصت الی هفتاد بود، اکنون به دویست و پنجاه رسیده است؛ و تاکنون که تقریباً چهل و هفت سال است، نزدیک به هزار و پانصد نفر شاگرد از مدرسه بیرون رفته و غالب به خدمات ملتی و دولتی مشغول می باشند.

سبک و اسلوب تعلیم و تعلم و مدت تحصیل متعلمین بر حسب تقاضای وقت، مختلف می شد. ولی در این سنوات قرارداد و مدت تحصیل معین ، و تقریباً تا بیست است؛ و چون معلمین ایران زبان دان و اصطلاح شناس و [زاید] هم تربیت شده اند، امور تعلیم و تدریس ، سهل تر و کامل گشته ، شاگرد از دوازده تا بیست ساله قبول می شود.

اگرچه تاکنون اغلب متعلمین از اکابر زادگان ایرانند، ولی از طبقات مردم مختلفه نیز قبول می شود؛ و هر چند مذهب عمومی اسلام است، ولی شاگردان مسیحی و موسوی و گبر، هم قبول می شوند، و تبعهٔ دول خارجه نیز می توانند تحصیل کنند.

شاگرد باید خواندن و نوشتن زبان فارسی بداند تا قبول در امتحان شود، ولی یک معلم فارسی برای اطفال کم سواد در مدرسه است که مذاکره درس و مشق و املاء و انشاء می کنند و یک نفر معلم عربی و علوم ادبیه نیز هست که

بعضی از متعلمین را درس بگوید. عموم متعلمین تا دو سال باید علوم مقدماتی ذیل را تحصیل نمایند:

اصول حساب، اصول هندسه، اصول جبر و مقابله تا درجهٔ دویم، جغرافیا، یکی از زبان های خارجه.

زبان های خارجه که عصرها گفته می شود، عبارت است از زبان فرانسه و روسی و انگلیسی بعد از این تحصیلات مقدماتی ، متعلمین بر حسب استعداد و میل به طبقات مختلف قسمت می شوند و طبقات آنها نیز از این قرار است : مهندسی ، طب، توپخانه ، پیاده نظام ، مهندس معدن ، زبان های خارجه.

بعد طبقهٔ مهندس در مدت هفت سال علوم ذیل را در نزد معلم کل ریاضی تحصیل می کنند.

مثلثات مستقیمه و منحنیة الخطوط ، هندسه دسکریپتیو ۹ اصول جراثقال ۱۰ ، هندسه پلان کته ۱۱، تپگرافی [توپوگرافی] ۱۲ ، راه سازی و پل سازی ، جبر و مقابله اعلی، قلعه سازی فوری و دائمی ، محاصره و مدافعه ، رنگ آمیزی و دسن لیزه ۱۳ ، شیمی عمومی ، فیزیک.

متعلمین توپخانه در اغلب این تحصیلات باید شراکت کنند و در نزد معلم مخصوص خود بعد، اسلحه شناسی ، مشق های توپخانه ، بالستیک ۱۴ ، تاکتیک ، استراتاژی [استراتژی] ، ژیمناستیک ، تاریخ جنگی را بخوانند . طبقهٔ پیاده نظام بعد از تحصیل مقدمات، علوم آتیه را تحصیل می کنند.

تاکتیک ، اسلحه شناسی، نقشه کشی نظامی، تاریخ جنگ ، استراتاژی، قلعه سازی فوری ، شناسایی اراضی ، دسن لیز و طراحی ، ژیمناستیک.

مهندسین معدن در تحصیل علوم حالیه ریاضی با مهندسین شرکت دارند و در نزد معلم مخصوص تحصیل می کنند.

میترالژی ۱۵ ، متالورژی ۱۶، ژاولژی [ژئولوژی]۱۷ ، تجزیهٔ شیمیایی.

طبقات اطباء بعد از مقدمات، علوم آتیه را در نزد چند نفر معلم فرنگی و ایرانی تحصیل می کنند.

هیستولوژی ۱۸ ، تشریح ، فیزیولوژی ، پاتولوژی [پاتولوژی]، جراحی ، قرابادین ۱۹، نسخه نویسی، فیزیک ، شیمی ، گیاه شناسی، داروسازی، کلی نیک (کلینیک).

علاوه بر این ، یک نفر معلم طب قدیم ایران نیز هفته [ای] دو روز از

کتب شیخ ابوعلی سینا به آنها درس می گوید. در درس های کلینیک عمومی ناخوش ها در سر درس مجاناً حاضر می شوند، و از دواخانهٔ مدرسه دوای مجانی به آنها داده می شود.

متعلمین در مریض خانه دولتی هم می روند و در سر اعمال یدی معلمین حاضر می شوند. طبقهٔ متعلمین که مخصوص السنهٔ خارجی می‌باشند، زبان فرانسه و روسی وانگلیسی را تکمیل می نمایند. جغرافیا و علوم ادبیه را هم تحصیل می کنند. نقاشی مدادی نیز مشق و تعلیم عمومی است. ولی چند نفر شاگرد جهت نقاشی در مدرسه مخصوص است که پرده رنگ روغنی نزد معلم خودش می کنند، و تاکنون هم چندین نقاش بسیار خوب از مدرسه بیرون رفته اند که مشهور و معروفند. دو دستهٔ موزیک در مدرسه تربیت شده که علماً و عملاً خیلی ترقی کرده اند، بسیاری از آنها در دسته های موزیک نظامی صاحب منصب شده اند.

معلمین حالیه مدرسه مرکب می باشند از ایرانی و فرانسوی و آلمانی و انگلیسی و روسی. بعضی متعلمین خارجی مجانی هستند، که در کلیه درس‌های داخلی مدرسه شرکت ندارند. تنها عصرها در سر درس های زبان حاضر می‌شوند.

یک نفر معلم طب مجانی نیز در مدرسه هست که در حجرهٔ علی حده به طلاب وغیره درس طبیعی و طب می گوید .شاگردان مدرسه علاوه بر اینکه به هیچ وجه خرجی برای تحصیل خود نمی دهند،نهارشان(ناهارشان) در مدرسه مبارکه طبخ می شود؛ و مخارج نهار (ناهار) با دولت است. سالی هم یک دست ملبوس ماهوت زمستانی و یک دست ملبوس کتان تابستانی از دیوان به ایشان داده می شود، و پس از آن که چندی تحصیل کردند، جایزه می گیرند و مدال های مس یا نقره یا طلا به آنها داده می شود. بلکه مواجب جزئی هم برای آنها مقرر می دارند که ابتدای افتتاح نوکری ۲۰ و خدمت دیوانی آنها می شود. انعام نقدینه و خلعت هم به آنها مرحمت می‌شود.

در این سنوات اخیره که معلمین زبان دان و مترجمین اصطلاح شناس و عالم ، تربیت و تکمیل شده اند، ریاست مدرسه شروع به انطباع کتب علمیه [کرده] و چندین کتاب چاپ شده و بعضی در زیر چاپ است ، و بعضی هم باقی است که به مرور تمام شود، صورت آنها جداگانه نوشته شده.

شاگردان داخلی مدرسه، جز جمعها [جمعه ها]، همه روزه یک ساعت از طلوع آفتاب گذشته تا دو ساعت به غروب مانده، مشغول تحصیل هستند و قبل از درس های عصر در مسجد مخصوص مدرسه، نماز جماعت می کنند. رئیس و ارباب مناصب و معلمین ایرانی مدرسه، از شاگردان قدیم همین مدرسه می باشند، که به واسطه تحصیلات خود به این درجات رسیده اند. بعضی از آنها در فرانسه تکمیل علوم خود کرده اند.

در مدرسه یک دواخانه است، معاین ۲۱ دواخانه های فرنگستان؛ و همه دواهای شمیایی [شیمیایی] و فرنگی در آن پیدا می شود. چون هنرعکاسی از نتایج مدرسه است، یک عکاس خانهٔ بزرگ کاملی در جزو ملحقات مدرسه به خرج دولت برپاشده که همه روزه در کار است. در مدرسه یک دستگاه چاپخانه است که ما کتب علمی در آن به انطباع می رسد و از عهدهٔ اقسام لیتوفنغرافی [لیتوفتوگرافی]۲۲ بر می آیند؛ و در مدرسه یک کتابخانه است که کتب فرانسه و انگلیسی و آلمانی و روسی [در آن] موجود است و کتب علمی نیز، که معلمین مدرسهٔ مبارکه تألیف یا ترجمه کرده اند ، در آن جا حاضر است.

(در تشخیص اسامی و حالات و زمان خدمات رؤساء و معلمین و متعلمین ، که فعلاً در مدرسه مبارکه خدمتگزار می باشند.)

رؤساء و مباشرین مدرسهٔ مبارکه

جناب جعفر قلی خان نیرالملک ۲۳ امیر تومان رئیس مدرسه است ؛ و از ابتدای افتتاح مدرسه مبارکه الی هذه السنه، پس از فراغت از تحصیل و تکمیل افراد و اقسام علوم دورهٔ جدیده، متدرجاً به خدمات داخلهٔ مدرسه از قبیل آجودانی و ناظمی و ریاست سرافراز گردیده ، و اکنون قریب چهل و شش سال می شود که مشغول خدمتگزاری است.

محمد حسین خان ادیب الدوله ۲۴ میرپنجه، ناظم مدرسه. پس از فراغت از تعلیم و تعلم علوم توپخانه و ریاضی به سمت ناظمی مدرسه مبارکه سرافراز گردید. او هم تقریباً چهل و چهار سال است که کفیل خدماتست.

نواب محمد تقی میرزا سرتیپ اول ۲۵ به شرح ایضاً. پس از تحصیل

ریاضیات و علوم نظام به منصب آجودانی مدرسه نایل و سرافراز گشت، و الی حال خدمتگزار مدرسه است.

علی خان میرپنجه ناظم العلوم ۲۶ تحصیل زبان فرانسه و ریاضیات را در مدرسهٔ طهران [تهران] نمود و برای تکمیل جناب جلالت مآب اجل مخبرالدوله ۲۷ وزیر علوم، او را به فرنگستان برد و در مدارس فرانسه وغیره به تکمیل علوم نظامی و توپخانه متوقف گردید. در اندک زمانی، لوازم علوم توپخانه ونظام را آموخت و کاملاً مراجعت کرد و مدتی در مدرسه درس داد. سه سال است برای نظم سرحدات آذربایجان مامور شده. باید به سرخدمت خود بیاید که خدمات او در مدرسه به مأموریت خارج او رجحان دارد.

میرزا عبدالوهاب خان سرتیب ۲۸ از تربیت یافتگان مدرسه مبارکه و در صنعت نقاشی و پرده کشی و سیاه قلم، بسیار ماهر است. چون از تحریرات و نویسندگی هم کمال مهارت و اطلاع را دارد، علاوه بر صنعت خود، این خدمت را نیز متحمل [شده] و شخص بسیار قابلی است. زبان فرانسه را هم قدری تحصیل کرده است.

اسدالله خان، کتابدار مدرسه بود و در این ایام تصدق ۲۹ گردید .باید کتاب دار دیگری به جای او برقرار نمود که باسواد و زبان دان باشد. ولی بی مواجب مشکل است!

معلمین ایرانی مدرسهٔ مبارکه

جناب سلطان الحکماء ۳۰ که از اجله فضلاء دوره است و علوم طب ایرانی و قدیمی رابه زبان عربی و فارسی به شاگردان تعلیم می‌نمایند و شاگردان فارغ التحصیل متعدد دارند.

جناب حاجی نجم الدوله ۳۱ سرتیپ اول، از بدو مدرسه الی کنون خدمتگزار و تعلیم ریاضیات و امتحانات مدرسه ورسیدگی به درس های ریاضی با مشارالیه است و امتحان اهالی مدرسه ، و کتب عدیده در ریاضی تصنیف و تألیف نموده اند که فعلاً تعلیم با همان کتب می شود.

میرزا علی اکبر خان نقاش باشی ۳۲ سرتیپ اول، در تمام ایام تحصیل خود در فرنگستان بوده، زبان فرانسه و نقاشی راتدریس می کند و تا حال چندین نفر نقاش و زبان دان تربیت کرده است؛ و هر جا نقاش خوبی دیده می‌شود، شاگرد اوست و خدمات راجعه را به خوبی انجام دهنده شخص قابل

و وجودش در مدرسه بسیار لازم است.

میرزا ابوالحسن خان دکتر ۳۳ سرتیپ اول ، رئیس مریض خانه مبارکه است .۳۴ تحصیل علوم طب و زبان فرانسه را در مدرسهٔ مبارکه نموده و بعد هم برای تکمیل به فرنگستان رفت و حال از اطباء و معلمین معتبر این زمان است. در مریض خانه به خدمت ریاست و معالجات عمده مرضاء مشغول است.

میرزا محمد کاظم محلاتی ۳۵ معلم شیمی و حکمت طبیعی بود. مرحوم گردیده ، باید به جای او معلمی دیگر گماشت که این دو علم را دارا بوده، کاملاً بیاموزد.

نواب محمد رحیم میرزا پسر مرحوم بهمن میرزا سرتیپ است؛ و در زبان روسی کامل و به بعضی از متعلمین ، درس زبان روسی می دهد.

میرزا علی خان قاجار ۳۶، از اطبای آزموده است. تحصیل و تکمیل طب را کاملاً در مدرسه نموده ، مشغول تدریس طب مجانی است . هر کس از طلاب وغیره ، طالب طب باشند، نزد مشارالیه تحصیل می نمایند، اما در مدرسه مبارکه.

عالی جناب میرزا حسن ادیب ۳۷ پیشنماز و معلم عربی مدرسه و جمعی از اشخاص که کم سواد بوده اند، صاحب سواد نموده است.

عالی جناب ملا محمد صادق ۳۸ معلم فارسی شاگردان مدرسه. هر شاگردی که سواد او کم باشد، توجهش به عهده ایشان است.

نواب عبدالله میرزا ۳۹ عکاس مخصوص و دارای منصب سرتیپی است. خلفاء و معلمین ریاضی که در مدرسه کاملاً تحصیل نموده اند و به دستور العمل جناب حاجی نجم الدوله نیز هر هفته به سر درس و امتحان شاگردان ایشان حاضر می شوند.

سلیمان خان ۴۰ سرتیپ از تربیت یافتگان مدرسه و در علوم نقشه کشی و ریاضی با مهارتست. یک دسته از شاگردان را جبر و مقابله و ریاضی درس می‌دهد. سی سال است، خدمتگزار است.

علی خان قاجار ۴۱ سرهنگ مهندس نیز از تربیت یافتگان مدرسه مبارکه و در ریاضی کامل است. یک طبقه از شاگردان مدرسه را درس هندسه می‌دهد.

میرزا اسماعیل خان سرهنگ مهندس، به شرح ایضاً از معلمین ریاضی

است.

اسد الله خان قاجار، سرهنگ نیز، از معلمین ریاضی و به یک طبقهٔ دیگر درس می دهد.

محمد حسن خان ۴۲ پسر ادیب الدوله ، از شاگردان و خلفاء مجرب است، جمعی از شاگردان را درس می دهد.

محمد صفی خان ۴۳ ولد ادیب الدوله به دسته دیگر از علوم ریاضی درس می دهد.

میرزا نظام خان سرهنگ ۴۴ پسر نقاش باشی، یک دسته از شاگردان را درس می دهد.

معلمین فرنگی ، از قدیم و جدید که هر کدام روزی دو سه ساعت آمده، مشغول درس و تعلیم می شوند:

هژبر السلطنه ۴۵ پروسکی خان، از چاکران قدیم و بر آوردگان دولت است ؛ و در مدرسه جغرافیا و زبان فرانسه به طبقه شاگردان مدرسه مجاناً درس می داد. چندی است به واسطه رمد ۴۶ ، این خدمت را به داماد خود مسیو سمینو ۴۷ واگذار کرده ، مشارالیه فعلاً به تدریس مشغول است و خوب از عهده بر می آید. مواجب ندارد.

مسیو وویه ۴۸ مهندس و معلم معدن و ریاضیات اعلی، از خادمان قدیم ایران و در مدرسه از ریاضی اعلی درس می دهد. علم معدن هم در عهدهٔ اوست. اگر به جای میرزا کاظم مرحوم برقرار شده ، درس فیزیک و شیمی بدهد،شایسته خواهد بود، ولی توقع انعامی جداگانه دارد.

مسیولمر ۴۹، سرتیپ اول ، معلم علوم موسیقی و موزیک نظامی، تا حال چند دسته در علم موزیک تربیت کرده ، نهایت مواظبت را دارد.دو دسته ارکست [ارکستر] ، هم تربیت کرده است.

مادروس خان ۵۰ امیر تومان ، علاوه بر خدمت وتربیت قزاقان ، روزی دو سه ساعت در مدرسه زبان روسی درس می دهد و کمال مواظبت دارد.

مسیوفلمر ۵۱ ، معلم توپخانه سرتیپ از اهل آلمان و قریب پانزده سال است در مدرسه درس می دهد. یک طبقه از شاگردان تربیت شدهٔ او بی کارند، و حال به تدریس طبقهٔ دیگر مشغول است. از اعمال قورخانه و اسلحه سازی نیز استحضار دارد.

مسیوت ۵۲ سرتیپ ،معلم پیاده نظام مدرسه ، او هم از اهل مملکت

آلمان است. نقشه کشی نظامی و غیره و علوم نظام جمعی را کاملاً تربیت نموده ، ولی اغلب آنها بی کار و متروک الرجوع مانده اند.

دکتر بازیل ،۵۳ معلم طب مدرسه است. یک طبقه از شاگردان او کامل گشته ، حال طبقات دیگر را درس می دهد. چون زبان انگلیسی هم می داند، تدریس زبان انگلیسی هم به عهدهٔ اوست.

میرزا یوسف خان ۵۴ سرتیپ ، پسر ریشار خان ،معلم قدیم زبان فرانسه است. معلمی کامل و در تعلیم زبان فرانسه مهارت دارد. نقاشی هم می‌کند و حالا مشغول تدریس زبان است.

دکتر راتولد ۵۵ معلم امراض چشم،قریب دو سال به ایران احضار شده، هفته [ای] سه مرتبه در مدرسه به اطبای مخصوص درس می دهد. باقی را نیز در مریض خانه مشغول معالجه است. الحق وجودش برای ایران و مدرسه لازم است. جناب جلالت مآب مخبر الدوله ، دو ساله - که سه ماه آن باقی است - از پول خود، او را اجیر کرده واز خارجه او را خواسته است. حالا که موعدش انقضا یافت، می رود.

اسامی بعضی از اشخاص فارغ التحصیل مدرسهٔ مبارکه که هنوز به کلی از دایرهٔ وزارت علوم خارج نشده اند و به هر خدمتی که مأمور می شوند، پس از انجام خدمت مجدداً مراجعت به همان اداره می نمایند، و در حقیقت تربیت یافته [گان] مدرسه باید رفتارشان کلاً از این قرار باشد.

نواب محمد حسن میرزا میرپنجه ۵۶ ،مهندس ، ولد کیخسرو میرزا مهندسی است کامل و قابل هرگونه مأموریت و خدمتی است. تمام برآورد بنائی دیوانی در عهدهٔ کفایت ایشان است.

علی خان ملک الشعرا ۵۷ ، سرتیپ اول نیز از مهندسین قابل و کامل مدرسه است دارای نقاشی و نقشه کشی و سایر کمالات است و لایق نوکری و مرجعیت می باشد.

احمد خان میر پنجه ، ولد مرحوم ملک الشعراء، از تربیت یافتگان ودر علوم ریاضی و مهندسی و نقشه کشی کمال مهارت را دارد. سابقاً ریاست مدرسه تبریز سرافراز بود، حالا بیکار است.

عباس علی خان ۵۸ سرتیپ ، از مهندسین تربیت شده کامل است. مدتی به رسیدگی بنائی های عربستان [خوزستان] مأمور بود. حال مراجعت کرده،در مدرسه حاضر است.

محمد حسین میرزا ۵۹ سرهنگ ، مهندس قابلی است و لایق رجوع خدمت می باشد.

محمد حسن خان میرپنچه ، از مهندسین ماهر است و مدتی در سرحدات خراسان مأمور بود. حالا بیکار است.

محمد حسین میرزای عرب، مهندس مأمور ارض اقدس ۶۰ است.

میرزا احمد مهندس ۶۱ شیرازی نیز مأمور سرحدات خراسان است.

نواب زین العابدین میرزا، چندی مأمور ارض [اقدس] بوده،اکنون برای معالجه متوقف تهران است.

ایضاً مهندسین فارغ التحصیل در امتحان سنه ماضیه تنگوزئیل ۱۳۰۴ ، حاضر مدرسه که مشغول تدریس می باشند و در علوم ریاضی و زبان کامل هستند :

رضا قلی خان ۶۲ سرتیپ ولد نیرالملک ، / هدایت قلی خان سرتیپ ایضاً

خارج از مدرسه

کاظم خان ۶۳ ولد محمد تقی میرزا، مأمور گیلان ، رضا قلیخان ولد محمود خان ، مقیم تهران ، میرزا عباس قلی ولد میرزا محمود، مقیم تهران ، علی خان ۶۴ ولد محمد طاهر میرزا، مقیم تهران ، میرزا عبدالله خان سرتیپ، مقیم تهران ، علی آقا ولد میرزا فضل الله ، مقیم تهران ، سلطان احمد میرزا ۶۵، مقیم تهران .

مترجمین از هر قبیل که علوم عدیده مخصوصه آموخته اند ، ولی هر وقت ، کتب علمی باید ترجمه شود به ایشان رجوع خواهد شد؛ و خوب ترجمه می‌کنند و بیکار نیستند:

یوسف علی خان هندی ، در اطاق زبان انگلیسی به ترجمه و تدریس مشغول است.

کاظم خان سرهنگ ۶۶ مترجم پیاده نظام و خلیفه اطاق پیاده ، درس های مسیووت معلم را ترجمه می نماید.

میرزا رضا خان سرهنگ ۶۷ ، مترجم علم توپخانه مدرسه ، درس مسیو فلمر معلم را ترجمه می نماید. ایضاً میرزا رضا خان سرهنگ ، مهندس توپخانه مدرسه.

حاجی خان طبیب قاجار، از تربیت یافتگان و درس های طب را ترجمه

می‌کند، ولی بی مواجب است. باید به او مرحمتی بشود که خدمات خود را بتواند صحیحاً انجام بدهد.

میرزا ابوالقاسم ۶۸ ولد مرحوم حکیم سامانی، خلیفه درس زبان فرانسه است.

ایضاً حاجی خان سرهنگ نیز، از تربیت یافتگان و زبان فرانسه را خوب ترجمه می کند. مدت سی سال است در مدرسه است. در اطاق ریشارخان یک دسته از شاگردان هم سپرده به اوست و تدریس می کند.

میرزا حسین خان ۶۹ از شاگردان طب مدرسه است. زبان روسی را هم خوب می داند. این اوقات مترجم و هم دست دکتر راتولد است و اغلب معالجات را هم در خانه راتولد و مریض خانه وغیره به او رجوع می کنند. خوب ازعهده بر می آید، و شایسته بذل مرحمتی هم هست.

اسامی اهالی حالیه مدرسه مبارکه دارالفنون ، از صاحب منصبان و معلمین فرنگی و ایرانی و مباشرین و خلفاء و مترجمین و عملجات وغیره، فی شهر صفر المظفر پیچین‌ئیل ۱۳۱۴ ۷۰ به ریاست جناب نیر الملک امیر تومان ۲۵۹ نفر.

صاحب منصبان و معلمین ایرانی و فرنگی و مباشرین دارالطباعه وغیره، ۳۶ نفر.

خلفا و مترجمین و متعلمین حالیه مدرسه که مشغول تدریس و تحصیل می‌باشند ۲۲۳ نفر.

عملجات دارالنظاره و فراش خانه وغیره ۲۶ نفر.

صاحب منصبان و معلمین ایرانی و فرنگی و مباشرین ۳۲ نفر.

به علاوه عملجات دارالطباعه ۴ نفر.

صاحب منصبان ۱۴ نفر .

ادیب الدوله ۷۱ ناظم مدرسه مبارکه.

محمد تقی میرزای ۷۲ آجودان مدرسه.

علی خان میرپنجه ۷۳ ، ناظم العلوم ، مأمور سرحدات آذربایجان.

محمد حسین میرزای ۷۴ سرتیپ اول مهندس.

علی خان ملک الشعراء سرتیپ اول مهندس.

محمد حسن خان ۷۵ سرتیپ اول مهندس.

عباس علی خان ۷۶ مهندس سرتیپ دویم.

احمد خان ۷۷ سرتیپ اول مهندس.

رضا قلی خان ۷۸ سرتیپ مهندس و مترجم پسر جناب نیرالملک.
هدایت قلی خان ۷۹ سرتیپ مترجم و مهندس ایضاً.
محمد حسین میرزای سرهنگ مهندس ۸۰.
میرزا عبدالله مهندس سرتیپ.
سلطان محمود میرزا سرهنگ.
میرزا عبدالوهاب خان سرتیپ.
معلمین ایران : ۱۱ نفر
سلطان الحکماء معلم طب ایرانی.
حاجی نجم الدوله معلم علوم ریاضی.
میرزا علی خان طبیب، معلم متعلمین مجانی.
میرزا علی اکبر خان نقاش باشی، معلم نقاشی و زبان فرانسه .
میرزا محمود خان نجم الملک ۸۱، که چندی معلم ریاضی بود.
میرزا علی ناصر الاطباء.
عبدالرحیم میرزا، مترجم و معلم زبان روسی.
عبدالله میرزای سرتیپ، معلم عکاسی.
آقامیرزا حسن، معلم عربی.
ملا محمد صادق ،معلم فارسی.
یوسف خان ریشار، معلم زبان فرانسه.
معلمین فرنگی ۸۲: ۱۰ نفر
پروسکی خان هژبر السلطنه ،معلم زبان فرانسه .
مسیوو ویلیه معلم معدن.
مسیو لمر، سرتیپ اول ، معلم کل موزیک.
دکتر بازیل معلم طب و زبان انگلیسی.
مسیو فلمر سرتیپ، معلم توپخانه .
مسیو وت ، سرتیپ معلم پیاده.
راتولد، معلم حکمت چشم.
مسیو دوال ، معلم موزیک.
مسیو سمینو ، نایب هژبر السلطنه ، معلم زبان.
مباشرین مدرسه : ۷ نفر.
میرزا علی موثق السلطنه ، مستوفی مدرسه.

رئیس الکتاب، مستوفی و احکام نویس مدرسه.
میرزا سید عبدالله، سر رشته دار مدرسه.
میرزا مهدی، منشی و روزنامه نگار مدرسه.
احمد آقا، ناظر و تحویل دار مدرسه.
میرزا عبدالصمد نویسنده دار النظاره.
مسیو شورین دواساز.

خلفای ریاضی و مترجمین، که هر یک در طبقات مخصوص به تدریس و ترجمه مشغول هستند: ۱۴ نفر.
خلفاء ریاضی: ۷ نفر.
سلیمان خان سرتیپ، میرزا اسماعیل خان سرهنگ، علی خان سرهنگ، محمد حسن خان پسر ادیب الدوله که به علاوه تدریس ریاضی، درس زبان و توپخانه هم تحصیل می کند، محمد جعفر خان ولد ایضاً، به شرح ایضاً، اسدالله خان سرهنگ، میرزا نظام خان سرهنگ.

مترجمین که هریک در طبقات مخصوص، هم تدریس و هم تحصیل می نمایند: ۷ نفر.
عبدالرحیم میرزای سرتیپ، معلم و مترجم زبان روسی، حاجی خان سرهنگ، معلم و مترجم زبان فرانسه، میرزا رضا خان سرهنگ، مترجم توپخانه، کاظم خان سرهنگ، مترجم پیاده نظام، حاجی زین العابدین خان، مترجم درس طب، میرزا خلیل خان ۸۳ دکتر، مترجم طب. یوسف علی خان هندی، مترجم زبان انگلیسی.

مهندسین مخصوص به معلمی سلیمان خان سرتیپ: ۱۴ نفر
کریم خان ۸۴ پسر جناب نیر الملک، اسدالله خان ولد نصرخان، ابوالفیض میرزا، محمد جعفر خان پسر صدیق خلوت، عبدالعلی خان ولد ایضاً، خان بابا خان، ولد علی رضا خان، ذبیح الله خان ولد اسد الله خان، میرزا علی خان ولد محمد رحیم خان، میرزا حسین خان ولد ادیب السلطنه، میرزا جواد ولد میرزا حسن، علی رضا خان ولد حسین علی خان، مصطفی خان ولد مرتضی قلی آقا، میرزا احمد خان ولد میرزا محمد علی خان، آقای سید عبدالوهاب ولد آقای سید ابوتراب

متعلمین مهندس معدن به معلمی مسیو وویلیه ، در مقدمات معدن به مترجمی رضا قلی خان سرتیپ ولد جناب نیر الملک : ۶ نفر
محمد رحیم خان پسر ادیب الدوله ، محمد خان ولد عبدالرحیم خان ، مرتضی خان ، پسر علی خان ملک الشعراء، میرزا صادق ولد میرزا اسمعیل، عبدالحسین خان ولد محمد رضا خان ، حسن خان ولد اسمعیل خان،

متعلمین توپخانه به معلمی مسیو فلمر، سرتیپ دویم به مترجمی میرزا رضا خان سرهنگ که تحصیلش هم تمام شده : ۳۰ نفر.
میرزا علی آقای سرهنگ که تحصیل او تمام شده و حالا مشاق است.
فتح الله خان ۸۵ ولد باقر خان ، میرزا ابوالقاسم پسر حکیم سامانی ، تحصیلش تمام شده ، درس فرانسه می‌دهد. میرزا علی اصغر ، تحصیلش تمام شده ، درس زبان می دهد. حاجی خان ولد اسدالله خان ، بهمن میرزا ولد حبیب الله میرزا، میرزا حسنعلی پسر میرزا مسعود، حبیب الله خان ولد رمضان علی خان، میرزا حسنعلی ولد میرزا مسعود، محمد علی میرزا ولد عالمشاه میرزا، سلطان محمد میرزا ولد عبدالحسین میرزا، میرزا یحیی ولد میرزا مهدی، حسین خان ولد میرزا عبدالله خان ، میرزا محمود خان ولد میرزا حسین ، میرزا اسمعیل ولد میرزا آقا، نصر الله میرزا ولد محمد کاظم میرزا، فرج الله خان ولد فتح الله خان، حبیب الله خان ولد ایضاً، میرزا حسنعلی ولد میرزا محمد علی ، سیف الله خان ولد خلیل خان ، جلال الدین خان پسر مهندس الممالک، میرزا علی آقا ولد میرزا مهدی خان ، محمد تقی خان پسر اسعدالملک، میرزا حسن خان ولد ایضاً، میرزا حسین میرزای اسعد الملک، غلام حسین خان ولد فریدون خان ،میرزا عباس علی ولد میرزا نصر الله ، فتح الله خان قاجار، میرزا حسین خان.

متعلمین پیاده نظام از طبقه اول که تحصیل آنها تمام شد و در مدرسه ، همه روزها حاضر و به مذاکره و مشق مشغول می باشند، به معلمی مسیو فلمر سرتیپ و مترجمی کاظم خان سرهنگ : ۳۶ نفر
طبقه اول پیاده نظام : ۹ نفر
میرزا سید محسن ولد میرزا مهدی، میرزا فضل الله ولد میرزا ولی الله، میرزا فضل الله ولد میرزا شکر الله ، غلام حسین خان ولد محمد رضا خان ، میرزا

رضا ولد میرزا صادق ، میرزا رضا ولد میرزا اسمعیل میرزا اسکندر پسر صحاف باشی، میرزا علی پسر میرزا کاظم، میرزا علی محمد پسر میرزا حبیب الله.

طبقه دوم پیاده نظام : ۲۷ نفر

عزت الله خان ولد محمد رضا خان ، میرزا محمد علی پسر میرزا مسیح ، میرزا رضا ولد میرزا محمد باقر، حیدر قلی خان ولد عباس علی خان ، میرزا عبدالله ولد میرزا یعقوب ، روح الله میرزا ولد فضل الله میرزا، علی قلی میرزا ولد محمد خان، علی خان ولد حسنعلی بیک ، میرزا عبدالحسین ولد ابوالقاسم، حسین قلی خان ولد غفار خان، میرزا شکر الله پسر میرزا نصرالله، میرزا اسمعیل خان ولد ابوالحسن خان، میرزا طاهر خان ولد ایضاً، میرزا غلام حسین ولد میرزا اسمعیل، میرزا غلام علی ولد میرزا غلام حسین ، ابوالفتح خان پسر حاجی حسنعلی خان ، کیوان میرزا ولد الله وردی میرزا، میرزا سید علی آقا ولد سید حسین ، میرزا آقا ولد میرزا سلیما ن، حسن خان ولد محمد علی خان ،میرزا ابراهیم ولد میرزا اسماعیل ، مصطفی خان ولد محمد علی خان، کریم آقا ولد آقا سید رضا، میرزا علی آقا ولد میرزا مهدی، فرج الله خان ولد عبدالله خان ، حسنعلی میرزا ولد آقا قوام، محمد رضا میرزا ولد طغرل تکین میرزا.

متعلمین طب به معلمی سلطان الحکماء طب ایرانی و دکتر بازیل طب فرنگی و دکتر راتولد معالج امراض چشم به مترجمی حاجی زین العابدین خان : ۴۳ نفر

میرزا سید فیض الله ادیب الحکماء، حاجی میرزا رضا ولد حاجی محمدعلی، میرزا اسمعیل ولد میرزا ابراهیم ، حسین علی خان ولد قربان خان، میرزا جلال ولد شمس الاطباء، میرزا حسین خان ولد میرزا حسن خان، احمد خان ولد خان بابا خان، نصر الله خان ولد ایضاً، میرزا عزیز الله ولد میرزا نصرت، میرزا سید ولی الله ولد نصیر الاطباء ۸۶ ، میرزا محمد علی خان ولد ذکاء الملک، میرزا محمد علی ولد میرزا عبدالکریم ، میرزا علی ولد میرزا هاشم، میرزا عبدالحسین ولد ملا هاشم ، میرزا سید محمد ولد میرزا محمد علی، میرزا علی نقی ولد حاجی ملا هاشم ، میرزا مهدی ولد مجد الاطباء،

میرزا محسن ولد معتمد الاطباء، میرزا نعیم ولد میرزا ابوالقاسم، میرزا تقی خان ولد علی اکبر خان، میرزا عباس خان ولد میرزا علی خان، میرزا علی آقا ولد حاجی ابوالقاسم ، میرزا رضا ولد حاجی میرزا حسین ، میرزا مرتضی ولد حاجی نقی [؟] ، میرزا جلال ولد میرزا محمود، میرزا سید مهدی ولد سید محمد، میرزا عبدالله ولد میرزا علی اکبر،میرزا سید حسن ولد آقا سید میرزا، میرزا بزرگ ولد میرزا ابوالحسن ، میرزا حسن خان ولد نصر الله خان، یحیی میرزا ولد محسن میرزا، سلیمان میرزا ۸۷ ایضاً، میرزا سید احمد ولد میرزا خلیل، میرزا باقر ولد میرزا مهدی، میرزا علی محمد ولد حاجی غلام علی، عیسی خان ولد عبدالله خان، میرزا سید جعفر ولد ابوالمعالی، یحیی خان ولد میرزا علی خان، میرزا قوام ولد مجد الحکماء، میرزا احمد ولد معتمد الحکماء، میرزا غلام حسین ولد میرزا زین العابدین، میرزا علی اکبر ولد حاجی محمد ابراهیم ، میرزا سید موسی ولد میرزا سید جواد.

نقاشان ، به معلمی میرزا علی اکبر خان نقاش باشی، سرتیپ اول طرف صبح مشق نقاشی تعلیم می دهد، و عصر به طبقه مخصوص، درس زبان فرانسه می آموزد: ۷ نفر

میرزا جعفر خان سرهنگ، حاجی آقا، میرزا حسین، میرزا نبی خان، صمصام خان ۸۸، میرزا علی اکبر، ناصر خان.

عکاس خانه به معلمی عبدالله میرزای سرتیپ: ۳ نفر،

دارالطباعه مخصوص مدرسه به جهت کتب علمی : ۴ نفر ،

صاحب منصبان و موزیکان چیان بزرگ و کوچک ، به معلمی مسیولمر سرتیپ و مسیو دوال نایب لمر: ۶۲ نفر

صاحب منصبان موزیک : ۷ نفر

غلام رضا خان سرتیپ، حسین خان سرتیپ، میرزا عبدالوهاب خان سرهنگ، ابوالفتح میرزا یاور، محمود خان یاور، وکیل باشی، تحویلدار اسباب موزیک.

موزیکان چیان بزرگ:

میرزا فضل الله ،میرزا شکر الله ، عزیز الله خان، حاجی آقا، میرزا غلام علی، میرزا سید علی، اسد الله خان، مصطفی قلی میرزا، نصر الله میرزا، میرزا غلام

رضا، میرزا ابوالقاسم ، میرزا محمود،میرزا سید مهدی، اکبر، حسن آقا، میرزا حسن، میرزا حسین ، نصرالله خان ، میرزا یوسف ، میرزا جواد، میرزا ابوالقاسم، میرزا ابراهیم ، میرزا داوود، آقا خان.

موزیکان چیان کوچک : ۳۱ نفر

غلام حسین ، میرزا حسین،میرزا احمد، محمد تقی، اکبر خان، میرزا حبیب الله ، میرزا سید علی، میرزا علی، میرزا سید علی، میرزا محمود، میرزا حسن، میرزا علی، ابوالقاسم ، میرزا کاظم ، میرزا غلام حسین ، حسین خان، میرزا رضا، میرزا حسین ، میرزا علی، میرزا یدالله ، محمد علی، میرزا ابراهیم ، ابوالقاسم ، اکبر میرزا، عبدالرحیم ، علی اکبر بیک ، محمد خان ، حاجی ، حاجی خان، میرزا علی خان ، حاجی اسمعیل.

متعلمین عربی و فارسی به معلمی آقای میرزا حسن ادیب و ملا محمد صادق معلم فارسی :۱۵ نفر

حاجی سید میرزا، میرزا نصرالله مستوفی، میرزا تقی، حسین علی میرزا، غلام حسین خان ، حسین خان، میرزا ابراهیم ، میرزا اسد الله ، عباس علی خان، میرزا غلام رضا، محمد خان،موسی خان، میرزا حسن، آقا جلال،میرزا آقا.

این طبقات متعلمین از قبیل مهندسین معدن و توپخانه و پیاده نظام و طب و نقاشی و مقدمات عربی و فارسی غیر از موزیکان چیان بزرگ، کلهم صبح ها در اول ورودشان به مدرسه ، هر طبقه به یک اطاق ریاضی رفته ، درس ریاضی می خوانند. بعد از اتمام ،هر دسته به طبقات معینه خود می روند ؛ و عصرها هم هر دسته ، در سر درس های السنه خارجه رفته ، تحصیل زبان فرانسه و روسی و انگلیسی می کنند.

علاوه بر آن ، روزی هم یک طبقه از درس ریاضی معاف شده، به اطاق نقاشی رفته به مشق نقاشی مدادی می پردازد. در واقع ایام هفته را همه روزها در محضر مشق نقاشی یکی از طبقات حاضر شده ، مشغول نقاشی می شوند.

عملجات دارالنظاره و فراش خانه وغیره: ۲۶ نفر

دارالنظاره : ۸ نفر ناظر :[۱] نفر ، نویسنده : [۱] نفر ، عمله جات : ۶ نفر، پیشخدمت و قهوه چی : ۳ نفر،

فراش خانه: ۱۳ نفر، نایب [۱] نفر، دهباشی : [۱]نفر،سرایدار:[۱]نفر، فراشان: ۱۰ نفر، پیشخدمت و قهوه چی : ۳ نفر،باغبان [۱] نفر

یادداشت ها

۱ - نباید این موسی خان مرآت الممالک را با امیر موسی خان که بعدها ملقب به مرآت الممالک شد اشتباه نمود. زیرا که این موسی خان اخیر، عضو وزارت دارایی بود و اصطلاحاً مالیه چی که در اواخر عمر به نمایندگی مجلس شورای ملی منصوب شد و چون مرد چندان خوش نامی نبوده، میرزاده عشقی در شعر اعتراضیه خود در شکایت از وضع نابسامان مملکت به مطلع:

هر آنچه از بی خبر از... مالی شد دچار زندگی پست و نان خالی شد

از او با این بیت یاد کرده است :

جزای حسن عمل بین که میر موسی خان نرفته خوار نمایندهٔ اهالی شد

۲ - دبستان E'cole Primaire.

۳ - دبیرستان یا دبیرستان فنی (هنرستان)Lycee D'College.

۴ - در اصل دانستیتوسیون دسمینر است به معنای موسسه خصوصی و مدرسه ویژه تعلیم و تربیت کشیش . ارنست رنان نویسندهٔ فرانسوی نیز از زمرهٔ فارغ التحصیلان این گونه مدارس بوده است . Institution D'seminaire.

۵ - مدرسه عالی E'cole Specfale.

۶ - دبیرستان ویژهٔ فنون نظامی Ecole D'application.

۷ - پل سازی و راه سازی Ponts et Chaussees.

۸ - منظور مدارس قدیمه است که در آنها به صورتی سنتی علوم حوزوی تدریس می شد.

۹ - هندسه توصیفی.

۱۰ - اصول مکانیک .

۱۱ - هندسهٔ رقومی .

۱۲ - نقشه برداری .

۱۳ - معنی و ضبط دقیق این کلمه معلوم نشد. ظاهراً همان رسم فنی است.

۱۴ - Balistique علم حرکت پرتاب ها، یعنی تحقیق در مسیر گلوله ها و موشک ها و پرانه ها (فرهنگ مصاحب ج ۱ - ص ۵۲۹).

۱۵ - معدن شناسی .

۱۶ - فلزشناسی .

۱۷ - شناخت زمین ، زمین شناسی.

۱۸ - بافت شناسی.

۱۹ - داروسازی.

۲۰ - یعنی خدمت دولتی ، کارمندی.

۲۱ - یعنی مانند.

۲۲ - اصطلاحی است در امور چاپخانه ، لیتوگرافی به تنهایی به معنای چاپ سنگی است.

۲۳ - پسر رضا قلی هدایت از شاگردان ممتاز دارالفنون که پس از فراغت از تحصیل به تدریس هندسه و ریاضی پرداخت. وی به زبان فرانسه مسلط بود و در نظام ، رتبهٔ سرتیپ اولی داشت. جعفر قلی خان به سال ۱۲۷۹ ق اداره دارالفنون را عهده دار شد و در ۱۲۸۷ ق به یاری بزرگانی چون میرزا عبدالغفار خان معلم کل علوم ریاضی مدرسه و چند مهندس دیگر، برای اولین بار نقشهٔ تهران و اطراف آن را به دقت و مهارت تمام رسم نمود. وی مدت ۴۰ سال ریاست دارالفنون را عهده دار بود و در ۱۳۱۴ ق ، به وزارت علوم منصوب شد و حدود ۸ سال در این سمت باقی بود و تلاش زیادی جهت تأسیس مدارس به صورت نوین نمود، هر چند که با مخالفت بسیاری مواجه شد. از او تألیفاتی نیز باقی است. سرانجام جعفر قلی خان نیر الملک به سال ۱۳۳۳ ق در ۷۶ سالگی در گذشت (اعتماد السلطنه ، محمد حسن خان، مرآت البلدان ، تصحیح : دکتر عبدالحسین نوایی، میر هاشم محدث ، ج ۲ ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۶۷ - ص ۱۰۸۲ / یغمایی ، اقبال : وزیران علوم و معارف و فرهنگ ایران ، مرکز نشر دانشگاهی ، تهران ، ۱۳۷۵ ، صص ۲۹-۳۹).

۲۴ - پسر محمد حسن خان اصفهانی و پدر محمد حسن خان ادیب الدوله دوم. از شاگردان دارالفنون که پس از تحصیل توپخانه در این مدرسه در ۱۲۷۸ق، به عنوان آجودان مدرسه منصوب شد. در ۱۲۸۲ ق ، به ناظمی دارالفنون رسید و مدت ۳۳ سال باوجود ریاست جعفر قلی خان نیر الملک ، وی به درایت تمام امور مدرسه را در دست داشت. محمد حسین خان در سال ۱۳۱۵ ق ، یعنی یک سال پس از تهیهٔ این رساله، در ۶۴ سالگی در تهران در گذشت (بامداد، مهدی ، شرح حال رجال ایران ، ج ۵ ، چ ۴ ، انتشارات زوار ، تهران ۱۳۷۱ ، صص ۵-۲۳۶ / یغمایی ، اقبال ، مدرسهٔ دارالفنون ، چ اول ، انتشارات سروا ، تهران ۱۳۷۶ ، ص ۱۰۰).

۲۵ - پسر شاهزاده شیر دل میرزا معروف به شاهزاده آخوند که از محصلین نظام دارالفنون بود که چون تحصیلش به اتمام رسید منصب سرهنگی و آجودانی مدرسه یافت.

۲۶ - نوهٔ رضا قلی خان هدایت که پس از تکمیل تحصیلات خود، در دارالفنون به تدریس توپخانه پرداخت (مرآت البلدان ، ج ۲ ، ص ۱۰۸۶).

۲۷ - علی قلی خان مخبر الدوله فرزند رضا قلی خان لله باشی در ۱۲۴۵ ق در شیراز متولد شد، و پس از تحصیل مقدماتی نزد پدر در دارالفنون به تحصیل پرداخت و جهت تکمیل تحصیلات

راهی پاریس گردید. در سال ۱۲۷۶ ق ، از سوی ناصر الدین شاه به همراه اعتضاد السلطنه مأمور کشیدن خط تلگراف از تهران به سلطانیه شد و چون در این مأموریت حسن عمل از خود نشان داد مورد توجه قرار گرفت و نیابت وزارت علوم یافت. به سال ۱۲۹۰ ق نیز وزیر پست و تلگراف شد. وی پس از مرگ اعتضاد السلطنه به سال ۱۲۹۸ ق به عنوان دومین وزیر علوم جانشین او گردید. علی قلی خان در ۷۰ سالگی و به سال ۱۳۱۵ هجری قمری در گذشت . (هدایت ،رضا قلی خان ، خاطرات و خطرات ، چ دوم ، انتشارات زوار ، تهران ، ۱۳۴۴ ، ص ۱۰۴ / وزیران علوم و معارف و فرهنگ ایران ، صص ۲۸-۲۷).

۲۸ - وی پسر میرزا حسین رئیس الکتاب بود که به تحصیل در رشتهٔ نقاشی اشتغال داشت. میرزا عبدالوهاب خان در ۱۲۸۸ ق ، جزو شاگردان رتبهٔ اول مدرسهٔ دارالفنون به شمار می رفت (مدرسهٔ دارالفنون ، ص ۱۱۲).

۲۹ - تصدق : مردن - فوت کردن .

۳۰ - میرزا ابوالقاسم حکیم باشی مشهور به سلطان الحکما یا سلطان الاطباء نایینی از طبیبان مشهور اواخر سلطنت ناصرالدین شده بود که از مقام بالایی نزد شاه برخوردار بود. وی در دارالفنون طب ایرانی تدریس می کرد (مرآت البلدان ، ج ۲ ، ص ۱۰۸۵ / اعتماد السلطنه ، محمد حسن خان ، المآثر و الاثار، انتشارات سنائی ،[بی تا] ، ص ۱۸۶ .

۳۱ - میرزا عبدالغفار نجم الملک پسر آخوند ملا علی محمد اصفهانی که از شاگردان اولیهٔ دارالفنون بود، پدرش از علمای نجوم و ریاضی و از مقربان اعتضاد السلطنه به شمار می رفت. عبدالغفار نیز در رشته ریاضی از نخبگان بود. چنان که در ابتدای تأسیس مدرسه یعنی سال ۱۲۷۶ ق ، کتاب حل ما لا ینحل را در جواب مسایل لاینحل آخر کتاب خلاصة الحساب اثر شیخ بهایی تألیف و چاپ کرد. وی پس از اتمام تحصیل در همان مدرسه به تدریس ریاضی و نجوم پرداخت. ضمن آن که منجم باشی شاه و دارای منصب سرتیپی هم بود، لقب نجم الملک و نجم الدوله نیز یافت (مرآت البلدان ، ج ۲، صص ۱۰۸۴ - ۱۰۸۵ / المأثر و الاثار ، ص ۱۹۱).

۳۲ - میرزا علی اکبر خان نقاش باشی که بعدها به مزین الدوله ملقب شد، توسط فرخ خان امین الدوله به اروپا رفت و در فرانسه به تحصیل نقاشی و زبان فرانسه پرداخت. دربازگشت نیز در مدرسه دارالفنون به تدریس این دو رشته مشغول شد. او را می توان به عنوان معلمی که بیشترین سابقهٔ تدریس در دارالفنون داشت معرفی کرد . چه او تا سال ۱۳۴۲ ق ، در کسوت معلمی به تدریس پرداخت و شاگردانی چون کمال الملک تربیت کرد. او به عنوان اولین سازنده مرکز تأتر جدید ایران ، در کنار دارالفنون تالار نمایشی ایجاد کرد. ضمن آن که تألیفات متعددی هم از خود به جای گذاشت ، علی اکبر خان به سال ۱۳۱۲ ش در تهران درگذشت . (مرآت البلدان ، ج ۲ ، ص ۱۰۸۵ / محبوبی اردکانی ، حسین ، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید ، ج ۱ انتشارات دانشگاه تهران ، صص ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۳۳۸ و ۳۲۹ / سرمد، غلامعلی ، اعزام محصل به خارج

از کشور (دورهٔ قاجاریه) ، انتشارات چاپ و نشر بنیاد ، ۱۳۷۲ ، صص ۴۲۰-۴۲۱).

۳۳ - دکتر ابوالحسن خان بهرامی پسر میرزا عبدالوهاب تفرشی، از فارغ التحصیلان دارالفنون به سال ۱۲۹۱ ق است که پس از فراغت از تحصیل چندی، انتخاراً در شعبهٔ طب تدریس می‌کرد. در ۱۲۹۷ ق نیز معلمی محصلین طبقه دوم طب را عهده دار شد، ولی پس از دو سال از این کار دست کشید و در سال ۱۳۰۲ ق ، برای تکمیل تحصیلات خود به پاریس رفت. پس از بازگشت در ۱۳۰۴ ق ریاست بیمارستان دولتی (بیمارستان سینای بعدی) را تا ۱۳۱۲ ق بر عهده گرفت. در نهضت مشروطیت رئیس انجمن اطبای تهران بود. از دکتر ابوالحسن خان تألیفاتی نیز در زمینه پزشکی باقی است. وی در ۱۳۳۰ ق در گذشت (مجلهٔ جهان پزشکی ، شماره ۹ ، سال ۲ ، ۱۳۷۲، صص ۴۰-۳۹-۳۸ به قلم خودش / زعفرانلو ، قدرت الله ، امیر کبیر و دارالفنون ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۵۴ صص ۲۶-۲۵ / تاریخ مؤسسات تمدنی ، ج ۱ ، ص ۲۸۸).

۳۴ - مریض خانه مبارکه یعنی همان بیمارستان سینا در خیابان امام خمینی.

۳۵ - در سال ۱۲۵۰ ق متولد شد و پس از تحصیل در دارالفنون برای ادامه درس به فرانسه رفت و در رشته گیاه شناسی و دواسازی به تحصیل پرداخت. در سال ۱۲۷۸ ق ، پس از بازگشت از فرانسه ابتدا معلم شیمی و فیزیک دارالفنون و بعد تا پایان عمر سرپرست لابراتوار شیمی آن مدرسه شد. وی که در سال ۱۲۹۸ ق عضومجلس حافظ الصحه در تهران شد، از جمله اولین مترجمان زبان فرانسه بود که تعدادی از اصطلاحات فارسی در علوم از یادگارهای اوست. کتاب های متعددی در شیمی و فیزیک و دواسازی و عکاسی ترجمه کرده ، ضمن آن که در زمینهٔ تاریخ نیز ترجمه هایی از او باقی است. وی به سال ۱۳۱۳ ق در گذشت . خاندان او نام شیمی رابه عنوان نام خانوادگی خود برگزیدند (تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران ، ج ۱ ، صص ۸۶-۲۸۵ / امیر کبیر و دارالفنون ، صص ۲۰۷ و ۲۲۴ / سیر تحول تاریخی دانشگاه تهران و مؤسسات آموزش عالی در ایران ، نشر وزارت فرهنگ و آموزش عالی ، تهران ، ۱۳۶۱ ، صص ۳۲-۳۱ / مرآت البلدان ، ج ۲، ص ۱۰۸۶).

۳۶ - از جمله افراد خاندان قاجار بود. وی بدین دلیل که حقوق بگیر دربار بود، تدریس طب و دارالفنون را افتخاری انجام می داد (تاریخ مؤسسات تمدنی جدید ، ج ۱ ، ص ۲۸۸ / ضمیمه المآثر والاثار ، ص ۴۱).

۳۷ - فرزند محمد تقی طالقانی ، در دارالفنون عربی درس می داد، ضمن آن که امامت جماعت نماز مدرسه را هم عهده دار بود. وی از مؤلفین نامهٔ دانشوران بود که به دستور اعتضاد السلطنه وزیر علوم وقت، همراه ۳ نفر دیگر یعنی شیخ مهدی شمس العلمای عبدالرب آبادی، میرزا ابوالفضل ساوجی و ملا آقای قزوینی بدین کار مأمور شدند.اما میرزا حسن تنها در جلد اول این دایره المعارف همکاری نمود و چون پس از آن به فرقه بابیه گروید از کار خود بر کنار شد.

وی کتابی نیز تحت عنوان «لسان العجم (دستور زبان)» دارد که به چاپ هم رسیده است. قبرش در امامزاده معصوم در غرب تهران است (شرح حال رجال ایران، ج ۶، ص ۸۰).

۳۸ - وی تعلیم زبان فارسی و مقدمات عربی مدرسه دارالفنون را برعهده داشت (ضمیمه المآثر والاثار، ص ۴۱).

۳۹ - مدیر عکاس خانه دارالفنون که ابتدا تنها سه شاگرد داشت. شرح مفصلی از احوال او در کتاب تاریخ عکاسی یحیی ذکاء وجود دارد (ضمیمه المآثر والاثار، ص ۴۱).

۴۰ - از معلمان ایرانی دارالفنون که منصب سرهنگی هم یافت، (همان منبع، همان صفحه).

۴۱ - میرزا علی خان ناظر العلوم نوهٔ رضا قلی خان هدایت که در مدرسهٔ سن سیر پاریس تحصیل کرد. مدتی مترجم واگنر معلم دارالفنون بود. ظل السلطان که از لیاقت و معلومات او آگاه بود، از وی خواست تا به اصفهان رود و تربیت سربازانش را عهده دار شود. ناصر الدین شاه که از این جریان واقف شد، متغیر گردید و واگنر را برای بازرسی کارهای ظل السلطان و سنجش نیروهای او راهی اصفهان کرد. در نتیجه علی خان به تهران احضار شد و برای آن که دورتر از تهران هم باشد، جهت رفع اختلافات ایران و عثمانی به خوی اعزام شد. در بازگشت علی خان به کارهای علمی روی آورد و چندین کتاب به فارسی ترجمه کرد. مدتی رئیس مدرسه علمیه و چندی معلم توپخانهٔ دارالفنون بود. از آن جا که، چنان که باید حرمت وی را نگه نداشتند و قدرش را ندانستند، به مرور دلسرد و افسرده شد و به مواد مخدر پناه آورد. در نهایت به دلیل ضعف زیادی قوای جسمی در گذشت (شرح حال رجال ایران، ج ۲، ص ۵، ۳۸۴ / مرآت البلدان، ج ۲، ص ۱۰۸۱).

۴۲ - ملقب به ادیب الدوله دوم پسر محمد حسین خان ادیب الدوله بود که پس از چند سال تحصیل در رشتهٔ توپخانه در دارالفنون، و پس از فارغ التحصیلی، خلیفهٔ (مبصر / جانشین) درس ریاضی شد. کمی بعد به سمت معلمی ریاضی مدرسه برگزیده شد و چون پدرش در سال ۱۳۱۵ ق درگذشت، لقب او را یافت و سمت ناظمی او را هم عهده دار شد. وی پس از رضا قلی خان هدایت، ریاست دارالفنون را به دست آورد. محمد حسن خان در سال ۱۳۱۳ش، در ۶۳ سالگی درگذشت (شرح حال رجال ایران، ج ۵، چاپ ۱۳۵۰، ص ۲۳۱).

۴۳ - برادر محمد حسن خان ادیب الدوله که او و دو برادر دیگرشان هم، به پاکی سرشت و میل به خدمت به وطن شهره بودند.

۴۴ - ظاهراً پسر مزین السلطنه است.

۴۵ - Isidore Borowsky، آجودان وزارت جنگ که معلم زبان فرانسه و جغرافی دارالفنون بود (مرآت البلدان، ج ۲، ص ۱۰۸۴).

۴۶ - رمد: ناراحتی چشم.

۴۷ - Semino Nicolas از کارمندان اداره پست و داماد هژبرالسلطنه پروسکی خان، که در

دارالفنون نیز تدریس می کرد (محبوبی اردکانی ، حسین ، چهل سال تاریخ ایران ، به کوشش : ایرج افشار ، تعلیقات بر المآثر والاثار ، انتشارات اساطیر ، تهران ، ص ۱۱۳ / مرآت البلدان ، ج ۲ ، ص ۱۸ / اتحادیه ، منصوره و میر محمد صادق ، سعید : ژنرال سمینو در خدمت ایران عصر قاجار و جنگ هرات نشر تاریخ ایران ، تهران ۱۳۷۵ ، صص ۳۸-۳۶).

۴۸ - وویلیه (Vouvillier) فارغ التحصیل مدرسه سنت اتین(Sainte-Etienne) که به قول فووریه «دارای ملکاتی فاضله و در راه ایفای به وظیفه جاهد بود.» وی از معلمان معدن شناسی دارالفنون به شمار می رفت (فوریه ، سه سال در دربار ایران ، ترجمه عباس اقبال ، نشر علمی ، چ ۲ ، سال ۱۳۶۳ ، ص ۱۲۹).

۴۹ - از معلمان فرانسوی که در اواخر دورهٔ ناصرالدین شاه در دارالفنون به کار پرداخت. وی داماد تولوزان بود. (مرآت البلدان ، ج ۲ ، ص ۱۰۸۴ / تاریخ مؤسسات تمدنی جدید ، ج ۱ ، ص ۲۸۳).

۵۰ - از ارامنهٔ جلفا که به روسی و فرانسوی تسلط داشت. تحصیلاتش را در مسکو گذراند، سپس مترجم دولتی گردید. همچنین معلم دارالفنون شد و سال‌ها بعد در قزاق خانه راه یافت و ریاست ستاد آن را عهده دار شد. (مرآت البلدان ، جلد ۲ ، ص ۱۰۸۴).

۵۱ - از اهالی پروس که در اواخر سلطنت ناصر الدین شاه به استخدام دارالفنون در آمد (تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران ، ج ۱ ، ص ۲۷۵).

۵۲ - Wett، او نیز اواخر سلطنت ناصر الدین شاه کمی پیش از فلمر در دارالفنون مشغول به کار شد. مترجم وی رضا قلی خان مخبر السلطنه هدایت بود (همان کتاب ، همان جلد ، ص ۲۷۴ / خاطرات و خطرات ، ج ۱ ، ص ۷۳).

۵۳ - از ارامنهٔ تحصیل کردهٔ انگلیس بود. پس از آلبو (Albo) معلم طب جدید دارالفنون شد و تا زمان جنگ جهانی اول در این سمت باقی بود، همچنین به تدریس انگلیسی هم اشتغال داشت. (تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، ج ۱ ، ص ۲۷۸).

۵۴ - ملقب به مؤدب الملک، در ۱۲۸۵ ق در تهران متولد شد و همچون پدرش رضا خان (ژول ریشارد) سال ها در دارالفنون به تدریس زبان فرانسه مشغول بود. وی به سال ۱۳۵۴ ق، در ۶۳ سالگی در گذشت و در امامزاده عبدالله به خاک سپرده شد (سالنامهٔ دنیا ، دورهٔ شانزدهم ، ص ۵۲ ، مقالهٔ دکتر حسین گل گلاب).

۵۵ - Ratulde، از شاگردان دکتر گالزوسکی چشم پزشک مشهور بود که در اوایل قرن بیست برای معالجهٔ چشم ظل السلطان به ایران آمد، و بعد از مدتی مقرر شد تا در دار الفنون نیز به تدریس بپردازد (تاریخ مؤسسات تمدنی جدید درایران ،ج ۱ ، ص ۲۷۹).

۵۶ - وی بعدها به منصب سرهنگی هم رسید (مرآت البلدان ، ج ۲ ، ص ۱۰۸۹).

۵۷ - پسر محمود خان ملک الشعرا بود که او نیز پس از پایان تحصیلات خود در دارالفنون

وارد خدمات دیوانی شد(همان کتاب ، همان جلد ، ص ۱۰۹۰).

۵۸ - پسر حاجی نجفقلی خان از شاگردان رتبهٔ اول مهندسی بود (روزنامهٔ ایران ، شماره ۵۵ ، ۷ رمضان ۱۲۸۸ هـ ق).

۵۹ - پسر شیر دل میرزا که به همراه برادر دیگرش زین العابدین میرزا در دارالفنون به تحصیل مشغول بوده، پس از فراغت از درس در کارهای دولتی وارد شدند(مدرسهٔ دارالفنون ، صص ۱۱۰ - ۱۱۱ / چهل سال تاریخ ایران ، ج ۱ ، ص ۴۰۴۰).

۶۰ - مقصود شهر مشهد مقدس است.

۶۱ - وی در سال ۱۳۰۰ هجری قمری ، مباشرت در اصلاح، تسطیح وتسویهٔ عرض راه بسطام تا خراسان نمود (المآثر والاثار ، ص ۷۹).

۶۲ - ملقب به سپهر ، پسر جعفر قلی خان نیر الملک که در ۱۳۲۰ قمری به وزارت علوم و معارف گمارده شد(مدرسه دارالفنون ، ص ۱۸۰ . جهت آگاهی مفصل از زندگانی وی ر.ک: وزیران علوم ومعارف و فرهنگ ایران ، صص ۲۰۳ الی ۲۰۶).

۶۳ - ظاهراً کاظم میرزا بوده است. هر چند که در مرآت البلدان نیز به همین ترتیب ضبط شده است. وی منصب سرهنگی و سمت آجودانی مدرسهٔ دارالفنون را داشت (مرآت البلدان ، ج ۲، ص ۱۰۹۱).

۶۴ - ظاهراً علی میرزا پسر محمد طاهر میرزا و نوهٔ جهانگیر میرزا مقصود است که از صلب عباس میرزا نایب السلطنه بوده اند (المآثر والاثار، ص ۱۹۰).

۶۵ - احمد میرزا پسر حاجی محمد میرزا، جزو شاگردان مهندسی دارالفنون بود، (مرآت البلدان ، ج ۲ ، ص ۱۰۹۱).

۶۶ - همان کاظم خان سابق الذکر است.

۶۷ - وی از محصلین اعزامی به اروپا در زمان محمد شاه بود (مرآت البلدان، ج۲ ، ص ۱۰۸۴).

۶۸ - به نظر می آید که میرزا ابوالقاسم فرزند حکیم سامانی (میرزا حسن)، پسر تاآنی باشد.

۶۹ - از شاگردان دورهٔ اول دارالفنون در رشتهٔ طب که در همان زمان تحصیل در مورد وبا کتابی نوشت و چون شاه از این کار مشعوف شد، بدو پانزده تومان مرحمت نمود. میرزا حسین به همراه هیئتی به سرپرستی فرخ خان امین الدوله جهت تکمیل تحصیلات به پاریس رفت و اولین ایرانی فارغ التحصیل با درجهٔ دکترای پزشکی از دانشگاه پاریس بود که در بازگشت به عنوان معلم در دارالفنون مشغول به کار شد. در مرآت البلدان نام وی به عنوان معلم طب وجود ندارد. ولی در روزنامهٔ دولت علیهٔ ایران از او به نام کارمند دارالفنون ذکر شده است (روزنامهٔ وقایع اتفاقیه ، نمرهٔ ۱۵ ، ربیع الثانی ۱۲۶۹ و نمرهٔ ۴۶۹ ، محرم ۱۲۷۷ ، ص ۲ / مقالات محیط طباطبایی در باب اعزام محصل / سرابی ، عبدالله ، مخزن الوقایع ، به کوشش اصفهانیان و

روشنی ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۴۴ ، ص ۴۳۰ / روزنامهٔ دولت علیه ایران ، نمرهٔ ۵۰۲، ربیع الثانی ۱۲۷۸).

۷۰ - ظاهراً همان ۱۳۰۴ [ق] ، درست است و کاتب به اشتباه ۱۳۱۴ آورده است.

۷۱ - همان پسر محمد حسین خان ادیب الدوله است که پیش تر بدان اشاره شد.

۷۲ - به او شاهزاده آجودان هم می گفتند (مدرسهٔ دارالفنون ، ص ۱۰۵).

۷۳ - پیشتر بدان اشاره شده است.

۷۴ - نوهٔ محمد ولی میرزا که به مناسبت ترقی در تحصیل از سوی ناصرالدین شاه به انعام شاهانه مفتخر شده بود(چهل سال تاریخ ایران ، ج ۱ ، ص ۴۰۴).

۷۵ - پسر محمد باقر خان که در ابتدا از شاگردان دارالفنون به شمار می‌رفت.

۷۶ - از صاحب منصبان دارالفنون (چهل سال تاریخ ایران ، ج ۱ ، ص ۴۰۴).

۷۷ - وی برادر آقا رضا خان بود که به واسطهٔ پیشرفت در دروس در زمان تحصیل در دارالفنون به نشان نقره و برقراری مواجب از سوی شاه مفتخر شده بود(مدرسهٔ دارالفنون ، ص ۹۲).

۷۸ - رضا قلی خان سپهر نیر الملک که پیش از این در باب وی مطالبی آمده است.

۷۹ - فرزند رضا قلی خان هدایت از بطن مرضیه خانم (وزیران علوم و معارف و فرهنگ ایران ، ص ۲۰۳).

۸۰ - همان پسر شیر دل میرزا است که قبلاً به او اشاراتی شده است.

۸۱ - از معلمین ریاضی و هیئت که شاگردانی چون میرزا عبدالرزاق بغایری پرورش داد.

۸۲ - در متن : سیاق ۹ نفر را ذکر کرده است.

۸۳ - ملقب به اعلم الدوله ، ثقفی، پسر حاج میرزا عبدالباقی اعتضاد الاطباء به سال ۱۲۷۹ ق متولد شد. وی اولین کسی بود که در ۱۳۰۳ ق پس از فارغ التحصیلی از دارالفنون در ایران دکتر شد. از فعالیتها و مشاغل عمده اش خدمت در دربار ناصری با عنوان طبیب حضور ،معلمی دارالفنون و مدرسه طب نظامی در تهران ، طبیب مخصوص مظفر الدین شاه وملک منصور میرزا شعاع السلطنه ، اولین رئیس بلدیهٔ تهران پس از مشروطیت ، رئیس کل معارف ایران و... را می توان نام برد. وی تألیفات و مقالات زیادی نیز تألیف نموده و به سال ۱۳۰۳ ش در گذشت (اعزام محصل به خارج ، صص ۲۴۷ - ۲۴۹ / امیر کبیر و دارالفنون ، صص ۲۳۱ - ۲۳۲ / شرح حال رجال ایران ، ج ۱ ، صص ۴۸۷-۴۸۹ / تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران ، ج ۲ ، ص ۱۳۴).

۸۴ - پسر سوم جعفر قلی خان نیرالملک از بطن مرضیه خانم (وزیران علوم و معارف و فرهنگ ایران ، ص ۲۰۳).

۸۵ - وی به سال ۱۲۸۸ ق به بعد به معلمی کل افواج توپخانه برقرار شد (اعتماد السلطنه ، محمد حسن خان ، تاریخ منتظم ناصری ، ج ۳ ، انتشارات دنیای کتاب ، تهران ، ۱۳۶۷ ، ص

۱۹۲۶).

۸۶ - منظور ولی الله خان نصر است.

۸۷ - وی به سال ۱۲۵۵ ش ، متولد شد. پس از تحصیلات وارد ادارهٔ نظمیه شد و در دورهٔ دوم مجلس شورای ملی به نمایندگی از اراک انتخاب شد که اعتبار نامه اش تأیید نگردید. بعدها به جای برادرش یحیی میرزا به مجلس راه یافت و به فرقه دموکرات پیوست و رهبر آن فرقه شد. در سال ۱۳۲۹ ق ، که مجلس به امر ناصر الملک نایب السلطنه تعطیل شد، جزو نمایندگانی بود که تحت تعقیب قرار گرفت و به جرم آشوبگری و ایجاد هرج و مرج سیاسی دستگیر و به قم تبعید شد. در دورهٔ سوم مجلس به سال ۱۳۳۲ ق، سلیمان میرزا مجدداً به نمایندگی برگزیده شد، و چون در فرقهٔ دموکرات انشعاب به وجود آمد، حزب سوسیالیست را تشکیل داد و خود لیدر آن گردید. در ۱۳۳۴ ق، هم که روسیه، ایران را مورد حمله قرار داد، وی در مهاجرت سران مشروطه با آنها همراهی نمود و از سوی ملیون ، به ریاست کمیتهٔ دفاع ملی منصوب شد. در غرب کشور به عنوان مخالفت با انگلیس و طرفداری از آلمان در جنگ جهانی اول ، از طرف پلیس انگلستان بازداشت شد که تا پایان جنگ این توقیف ادامه داشت. پس از آن در سال ۱۳۰۰ شمسی از سوی مردم تهران وکالت مجلس یافت و تحت تأثیر شعارهای رضا خان ، به عنوان مجری سیاست های رضا خان در مجلس به فعالیت پرداخت. لذا رضا خان هم در اولین کابینهٔ خود به وی سمت وزارت علوم و اوقاف را داد. در مجلس پنجم سلیمان میرزا جزو امضاء کنندگان ماده واحدهٔ خلع قاجاریه از سلطنت بود و پس از آن بود که متوجه شد رضا خان مرد رویاهای او نیست، لذا به اعتراض پرداخت که دیگر فایده ای نداشت. در نتیجه در مجلس مؤسسان به سلطنت وی رأی نداد و تا ۱۳۲۰ شمسی که رضا شاه از ایران تبعید گردید در فعالیت های سیاسی شرکت نکرد. پس از شهریور ۲۰همراه گروهی از هم فکرانش حزب تودهٔ ایران را در خانهٔ خود تأسیس و همراه گروهی ۵۳ نفره اولین جلسهٔ حزب مذکور را تشکیل داد. سلیمان میرزا به سال ۱۳۲۲ ش و پیش از افتتاح مجلس چهاردهم در گذشت.

(طبری ، احسان ، کژراهه - چ سوم ، انتشارات امیر کبیر ، تهران ۱۳۶۷، ص ۴۲ به بعد / مرسلوند ، حسن ، زندگی نامهٔ رجال و مشاهیر ایران ، ج ۱، چ ۲ - انتشارات الهام ، تهران ۱۳۷۶ ، صص ۱۷۱-۱۷۲).

۸۸ - ملقب به مصور الممالک فرزند ذوالفقار خان قلعه بیگی به سال ۱۲۹۳ ق متولد شد. پس از تحصیل فارسی، عربی، ریاضی و طبیعیات در دارالفنون به سال ۱۳۲۳ ق ، خدمت دولت را پذیرفت و بعدها معلم نقاشی دارالفنون شد. (مدرسه دارالفنون ، صص ۱۴۳-۱۳۹ و ۱۳۸).

* * * * *

دکتر اسد الله شعور[1]

ابن سینا و موسیقی

مفصل ترین و علمی ترین اثر ابن سینا در مورد موسیقی بخش دوازدهم علوم ریاضی شفاست که طی شش بخش به تحقیق در موسیقی پرداخته و نظریه (تئوری) مشکل و مغلق این علم را به زبان نسبتاً ساده شرح نموده است.

چون فلاسفه و دانشمندان سابق ، مطابق دسته بندی علوم که یونانیان انجام داده بوند ، علوم ریاضی را که بخشی از فلسفه محسوب می‌شد، به چار برخ ، حساب ، هندسه ، اخترشناسی و موسیقی تقسیم می‌کردند و این امر در کشور ما از همان ابتدای تمدن اسلامی تا دو قرن پیش (که به قول استاد حبیبی در آثار آخوند حبیب الله قندهاری این تقسیم بندی مراعات شده) رایج بوده است.

ابن سینا درین کتاب مطالب مورد بحث را بر اساس تسلسل منطقی موضوعات چنین تنظیم نموده است:

بخش اول

برخ یک: پیشگفتار در مورد روش پژوهش و تعریف آواز.

برخ دو:تعریف موسیقی.علل به‌میان آمدن‌آواز، زیری و بمی آواز و علتهای آن.

برخ سه : شناخت فواصل یا ابعاد موسیقی.

برخ چهار : ابعاد ملایم مرتبهٔ اول.

برخ پنج : ابعاد ملایم مرتبهٔ دوم.

بخش دوم

برخ یک : جمع و تفریق ابعاد.

برخ دو : مضاعف و نصف کردن ابعاد.

بخش سوم

برخ یک : در مورد اجناس و تقسیم بندی آن

برخ دو: شمارهٔ اجناس.

برخ سه : اجناس قوی.

---

۱ - استاد دانشکده علوم انسانی دانشگاه کابل - افغانستان

بخش چهارم

برخ یک : جمع یا دستگاه.

برخ دو : ایجاد آهنگ از نوت های موسیقی.

بخش پنجم

برخ یک : نوت موسیقی - علم اوزان.

برخ دو: وزن خوانی.

برخ سه : انواع وزن متصل و منفصل.

برخ چار : اوزان چار، پنج و شش تایی و اوزان معمولی.

برخ پنج : شعر و اوزان شعری.

بخش ششم

برخ یک : ترکیب و تالیف آهنگ.

برخ دو : آلات موسیقی.

هنگامی که ابن سینا دست به تلخیص کتاب شفا زد تا کتاب نجات را ایجاد نماید عمرش مجال نداد تا بخش موسیقی را نیز خلاصه سازد، لذا این کار را بعداً شاگرد دانشمندش ابو عبید جوزجانی انجام داد و همچنان فشردهٔ آن را به زبان دری درج کتاب دانشنامهٔ علایی اثر دیگر استاد خویش ساخت. چون این هر سه کتاب حاوی مطالبی بر اساس فهرست ذکر شده می باشد، لذا بخش موسیقی هر سه کتاب را می توان اثر واحدی دانست که در مضمون آنها تفاوتی دیده نمی شود.

اثر دوم ابن سینا رسالهٔ مبسوط دیگری است در الحان موسیقی که در خوارزم به نام ابو سهل مسیحی تالیف کرده [۱] و طوری که از نام آن پیدا است موضوع این اثر الحان موسیقی بوده نه نظریه علمی. ازین جهت آن را باید کتاب جداگانه دانست.

همچنان ابن ابی اصیبعه رسالهٔ المدخل الی صناعت الموسیقی ابن سینا را غیر از رساله ای می داند که در نجات است . به همین ترتیب به استناد مقدمهٔ شفا کتاب البرهان و کتاب اللواحق دو اثر دیگر ابن سینا بوده که بخش هایی از موسیقی را شامل می شده است [۲] اما متأسفانه امروز اثری از آنها در دست نیست.

---

۱ - نامهٔ دانشوران ناصری ، قم : دارالفکر : [بی تا] ۱۴۳/۱.

۲ - برکشلی ، مهدی، موسیقی ابن سینا، جشن نامه ابن سینا ، تهران : دانشگاه ، ۱۳۳۴ ، ص ۴۶۸.

نگاه مختصر به شیوه تحقیق و نوآوری‌ها در کتب موسیقی ابن سینا

دانشمندان گذشته که در مورد آثار ابن سینا ابراز نظر کرده اند ، به دو گروه موافق و مخالف تقسیم می شوند. دسته ای که تالیفات موسیقی او را سست و ضعیف می پندارند و دنباله روان این نظر قدمی فراتر نهاده این کتب را فاقد ارزش ، بدون ابتکار و نقل مغلوط آثار فارابی خوانده و می گویند چون خود ابن سینا به عمل موسیقی دسترسی نداشته ، لذا برای آنکه از فلاسفه عصر خویش پس نماند، تقسیم بندی علوم را رعایت کرده و جبراً آثاری در موسیقی نوشته است. دسته ای دیگر مانند حاجی خلیفه کاتب چلپی، می‌گویند: او نظریات متقدمین در زمینه‌ی موسیقی را دو برابر معتبر ساخت[1] و یا مانند قفطی مولف تاریخ الحکماء عقیده دارند که «ابن سینا در موسیقی مثلها افزود که متقدمین حکما از آن غافل بودند»[2].

با مراجعه به آثار خود ابن سینا ، فارابی و منابع معتبر عصر آنها این حقیقت واضح می‌گردد که نظر دومی ارجح و درست تر است زیرا:

۱ - ابن سینا بادید نقادانه به تحقیق موسیقی پرداخته و خود دنباله روی و نقل آثار و افکار دیگران را ناجایز می داند، چنانچه جست و جوی رابطه بین اوضاع و احوال ستارگان ، روح انسان و ابعاد موسیقی را که خاصهٔ فیثاغوریان و نو افلاطونیان یونان بود ، رد نموده در مقدمهٔ شفا ضمن تائید نظر فارابی مبنی بر غیر علمی بودن این نظر می نویسد:

«.... از جستجو و رابطه‌ی بین اوضاع و احوال آسمان و خواص روح و ابعاد موسیقی خودداری می‌کنم . و گرنه روش کسانی را که از حقیقت علم آگاهی ندارند، پیروی کرده باشم. اینان وارث فلسفهٔ مندرس و سست می باشند و صفات اصلی و کیفیات اتفاقی اشیاء را به جای هم گرفته و خلاصه کنندگان نیز از آنها تقلید کرده اند ، ولی اشخاصی که فلسفهٔ حقیقی را فهمیده و مشخصات اصلی و صحیح اشیاء را درک کرده اند، اشتباهاتی را که در اثر تقلید رخ می‌دهد تصحیح نموده و غلطهایی را که زیباییهای افکار کهنه را می پوشاند، پاک کرده اند، اینان سزاوار تحسین اند»[3].

پس می‌توانیم گفت دانشمندی که در تحقیق موسیقی چنین روش

---

۱ - حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون ،بغداد : مکتبة المثنی [بی تا]، ۲ / ۱۹۲۹.

۲ - نامهٔ دانشوران، ۱/۱۱۰ به نقل از تاریخ الحکماء.

۳ - برکشلی مهدی، موسیقی فارابی ، تهران : شورایعالی فرهنگ و هنر، ۱۳۵۴،ص ۹، به نقل از مقدمه شفا.

انتقادی را در پیش گرفته باشد، چگونه خود دست به تکرار و مسخ عقاید دیگران خواهد زد ، در حالی که بعضی مؤلفان همان عصر و دانشمندان ما بعد که شیوه ایشان انتقادی نبوده ، همان نظر منسوخ را تکرار نموده اند ؛ چنانچه از رسایل اخوان الصفا [۱] گرفته تا رسالهٔ بهجت الروح عبد المومن بن صفی الدین [۲] و حتی در اشعار حضرت مولانا بلخی همان نظر را می توانیم مشاهده کنیم.

حضرت مولانای بلخی در مثنوی می فرماید :

پس حکیمان گفته اند این لحن ها — از دوار چرخ بگرفتیم ما
بانگ گردش های چرخ است اینکه خلق — می‌سرایندش به تنبور و به حلق

ازینجهت چهره ابن سینا درمیان موسیقی‌دانان و دانشمندان موسیقی شناس نیز از برازندگی خاص برخوردار بوده نظر مخالفان در زمینهٔ بی ارزش جلوه دادن آثارش باطل شناخته می شود.

۲ - در مورد اینکه گفته اند ابن سینا مانند فارابی در موسیقی دسترسی عملی نداشت، ازین جهت آثار او بر اساس تجربه استوار نبوده ، نقل آثار دیگران است . بهترین سند برای ابطال آن روایت ابو عبید جوزجانی شاگرد شیخ الرئیس است. او در ضمن بیان حال استاد خود در همدان می نویسد :

هر شب دانشجویان در خانهٔ وی گرد می آمدند، من کتاب شفا را از نزدش فرا می‌گرفتم دیگری به تعلیم قانون می‌پرداختی ، چو از تعلیم و تعلم فارغ می‌شدیم دسته‌ی خنیاگران وارد می شدند. محفل درس جای خود را به حلقه بزم می داد و ما هم سرگرم می شدیم.[۳]

ازین بیان ابو عبید جوزجانی بر می آید که ابن سینا به موسیقی علاقه ی بسیار داشت و هر شب پس از القاء درس برای رفع خستگی موسیقی می‌شنید. پس کسی که درین حد علاقه‌مند موسیقی باشد چگونه می تواند به موسیقی دسترس نداشته و با آن بکلی بیگانه باشد. دانشمندان اوزبکستان طی همین ماه های اخیر به اسنادی دست یافته اند که ثابت می سازد ابن سینا کمانچه یا غیچک را با مهارت می نواخت.

۳ - ابن سینا در بسیاری موارد نظری مستقل از افکار فارابی دارد ؛ چنانچه

---

۱ - اخوان الصفا ، بیروت : دار صادر دار بیرروت ، ۱۹۵۷ ، ص ۱۸۶.

۲ - عبد المومن بن صفی‌الدین ، بهجت الروح ، با مقابله و تعلیقات هـ. ل . را بینودی برگوماله ، تهران: بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۶، صص ۳۳-۳۷.

۳ - مبلغ ، محمد اسماعیل ، فیلسوفی که چهرهٔ موسیقی را به زیور علم آراست . ژوندون ۱۰-۹ (۱۳۴۰) به نقل از گزارش ابو عبید جوزجانی.

عمده ترین تفاوت نظر او با فارابی در مورد فواصل کوچک یا به اصطلاح امروزی گام مینور است. چنانچه مؤلف درة التاج در زمینه ی شرح این مطلب چنین می‌نویسد:

صغار ابعاد که آن را ابعاد لحنی خوانند سه قسم بود: کبار لحنیات اوساط لحنیات ، و صغار لحنیات و در تحدید این اقسام دو مذهب است. اول آنکه کبار لحنیات ابعادی بودکه چون هر یکی را از ایشان از بعد ذو الاربع اسقاط کنند (چنانکه کیفیت آن بعد ازین روشن گردد) باقی کم از مسقط بود. پس کبار لحنیات سه بود: کل و ربع، کل و خمس، کل و سدس ، و اوساط لحنیات هر بعدی بود که چون ضعف او را از ذو الاربع بیندازند آنچه بماند کم ازو بود یعنی از آن بعد نه از ضعف بعد. پس ابعاد وسطی هم سه بود کل و سبع، کل و ثمن، و کل و تسع، و بعد ازین همه صغار لحنیات باشد و آن سه قسم بود: کبار صغار، اوساط صغار و صغار صغار. اما کبار صغار هر بعدی بود که چون ثلثهٔ امثال او را از ذو الاربع فصل کنند باقی کمتر از نفس آن بعد بود.

پس کبار صغار چهار بود، کل و عشر، کل و جزء من احد من اثنی عشر، کل و جزء من ثلثه عشر ، نه شش چنانکه در شرفیه است. چه کل و جزء من اربعة عشر و کل و جزء من خمسه عشر از کبار صغار نهاده است و آن باطل است چه اربعهٔ امثال هر یکی از ایشان از ذو الاربع فصل می توان کرد.

و اما اوساط صغار هر بعدی بود که چون اربعه امثال او را از ذو الاربع فصل کنند باقی کمتر از آن بود و آن سه باشد: کل و جزء من خمسة عشر و کل و جزء من ستة عشر و خمسه امثال کل و جزء من سبعه هر عشر و ماوراء آن از ذو الاربع فصل می توان کرد و بواقی را صغار صغریات وفضلات لحنی خوانند.

و مذهب دوم طریقهٔ شیخ الرئیس است .

او تعریف کبار لحنیات چنین کرده است که آن هر بعدی بود که چون ضعف او را از ذو الاربع فصل کنند اگر امکان فصل بود هر دو نسبت از آن سه گانهٔ اعظم بود از باقی . پس کبار لحنیات بر رأی او ده بود، از کل و ربع کل و جزء من ثلثه عشر و اوساط لحنیات را با آنکه از هر آن بعدی باشد که چون ضعفا را از ذو الاربع اسقاط کنند بقیتی بماند بیش از مسقط و کم از ضعف مسقط پس اوساط لحنیات نزد او از کل و جزء من اربعة عشر بود تا کل و جزء من عشرین.

و صغار لحنیات را با آنکه از هر بعدیست که چون ضعف او را از ذوالاربع فصل کنند بقیتی بماند بیش از ضعف مسقط و همین معانی را به عبارتی روشن تر ایراد کنیم و گوییم کبار لحنیات ابعادی بود از لحنیات که اربعه امثال آن از ذو الاربع فصل نتوان کرد و معلوم شد از مذهب اول که اصغر

آن کل و ربع است و اعظم آن کل و جزء من ثلثة عشر و از آن جهت ده باشد و اوساط ابعادی که اربعه امثال یا خمسه امثال فصل توان کرد و سته امثال نتوان که مثل و سبع و مثل و تسع است .استعمال کنند و بواقی صغار لحنیات بود [۱]

ازنکات فوق الذکر معلوم می شود که در روزگار مؤلف درة التاج در صناعت عمل موسیقی از دو نظر پیروی می شده است که یکی نظر فارابی وصفی الدین عبدالمومن ارموی بوده و دیگری نظر مستقل ابن سینا. لذا بوضوح می بینیم که نظریات ابن سینا در بسا موارد مشکل علم موسیقی ، نظری است مستقل نه دنبالهٔ افکار فارابی.

۴ - مهمترین ابتکار ابن سینا در تألیفات موسیقی وی طرح مسالهٔ هارمونی است، که توجه وی به این امر باعث شده که او درمیان موسیقی‌دانان ما قبل و ما بعد خود یگانه دانشمند دقیق و بزرگترین فیلسوف موسیقی‌دان شناخته شود. زیرا مساله ی هارمونی نه در آثار دانشمندان پیش ازو ذکری شده و نه در آثار دانشمندان بعدی.

مولفان پیش از ابن سینا ابعاد یا فواصل را دو دستهٔ مطبوع و نامطبوع تقسیم نموده بودند که امروز در اصطلاح غربی آن راکنسونانس ودیسو نانس می خوانند. فواصل دیسونانس اگر همزمان و با هم به صدا در آیند، بر زمینهٔ عادات و سنن احساس یک جامعه تاثیری ناهنجار متجلی می سازد و اگر فواصل کنسونانس همزمان اجرا شوند تأثیری خوش آیند و مطبوع ایجاد می‌کند [۲]

ابن سینا در تحقیقات خود فاصله های مذکور را که متفق و متنافر خوانده، به نسبت های عددی آنها رجعت داده به اثبات رساند که توافق و تنافر به ملایست و عدم ملایست آوازها به درجهٔ تفاوت آنها در امتزاج و آمیزش یکی با دیگری بستگی کامل دارد پس هر قدر قوت آمیزش دو آهنگ بیشتر باشد قسمی که گوش انسان هر دو را آهنگ واحد پندارد اتفاق و هم آهنگی آن دو صوت بیشتر است [۳]

بدین ترتیب موضوع هارمونی در موسیقی برای اولین بار توسط شیخ الرئیس طرح گردید. او بر اساس این نظر خود اصولی نیز برای آهنگ ها طرح نموده و ترکیب اصوات را روی چهار اصل دسته بندی نمود [۴]

---

۱ - شیرازی ، قطب الدین محمود، درة التاج لغرة الدباج ، تهران : شرکت سهامی چاپ رنگین، ۱۳۴۲، صص ۴۰-۳۸ بخش موسیقی ، بخش دوم جلد پنجم.

۲ - اسپات زیگوند ، چگونه از موسیقی لذت ببریم ؟ تهران : زمان، ۱۳۵۳، ص ۳۰۴ و ۲۷۶.

۳ - مبلغ ، همانجا ،ص ۲۴.

۴ - ابن سینا،ابوعلی الحسین ، رساله فی الموسیقی، حیدرآباد : دایرة المعارف عثمانیه، ۱۳۵۴ هـ ق

۱ - ترعید : که عبارت است از به اجرا در آمدن همزمان دو صوت مختلف ، ولی دارای امتزاج هارمونیک.
۲ - تمزیج : که منظور از آن تواتر اصواتی است که در هماهنگی تشکیل اکورد می دهند، و اصوات به نسبت سرعت (فرکانس) آوازهای زیرتر نسبت به بم ترین صوت قیمت کسری به خود می گیرند. شیخ الرئیس برای این اصل فرعی بنام تشقیق نیز وضع نموده است.
۳ - ترکیب : که باید آن را تغییر وضع اصوات موسیقی دانست و فرعی دارد بنام ابدال.
۴ - توصیل : که منظور آن توالی نواها وبسط آهنگ است [۱]
این نو آوری های ابن سینا در موسیقی بود که دانشمندان غرب و شرق را واداشت تا زبان به توصیف او برآورده و بگویند که فارابی و ابن سینا بر آنچه یونانیان کشف کرده بودند مقدار زیادی افزودند و این موسیقی‌دانها بودند که بر استادان خود تفوق یافته این علم را برتری دادند[۲]
طرح مسالهٔ هارمونی در آثار ابن سینا مایه‌ی اعجاب دانشمندان غرب و عرب گردیده وآن را معجزه می پندارند[۳] زیرا از قرن دهم میلادی بدین سو یگانه چیزی که موسیقی غرب را از دنیای دیگر متمایز جلوه می دهد ؛ همین هارمونی است در حالی که در موسیقی عرب هارمونی وجود نداشته است. پس ابن سینا چگونه متوجه این امر فوق العاده مهم در موسیقی شده است.

در جواب باید گفت: همانطوریکه قبلاً ذکر کردیم ابن سینا در تحقیقات خود نظری نقادانه داشته او هیچگاه در آثار خویش به مواد علمی موجود اکتفا نکرده ، بلکه دربارهٔ آن تدقیق بیشتری انجام می داد.

او همانطوری که در مخارج الحروف خود از اصواتی نام می برد که نه در زبان عربی موجود بوده و نه در زبان دری بلکه او کوشیده اصوات موجود در سایر زبانهای کشور ما را نیز ثبت و معرفی نماید، در ساحه‌ی موسیقی نیز چنین کرده است. در عصر او هارمونی در موسیقی عرب موجود نبود ، اما در

ص ۱-۱۰ (به زبان عربی).

۱ - این اصل در دانشنامه ی علایی تبدیل خوانده شده و تعریف آن چنین قید گردید است:« و اما ابدال آن بود که مر نغمت را جایگاهی بود اندر جمع . ازینجا به بالا شود و آن را دست باز دارد...»(ورق ۲۸۲ الف دانشنامه ی علایی نسخه ۸۳۰ - ۱۶ کتابخانه‌ی بریتانیای لندن).

2 - Farmer, Henry George. A History of Arabian Music in the XIIIth Century. London: Luzac and Co. 1967. P. 143.

۳ - حفنی ، دکتر محمود احمد، فیلسوف های موسیقی دان،ترجمه دشتکی،پشتون ژغ -۸ (۱۳۳۶) ، ۹.

موسیقی خراسان از قرن ها قبل هارمونی را در موسیقی بکار می بردند؛ چانچه تصویر دختران رامشگر موجود در رواق های مجسمه های بودای بامیان که از عصر پیش از اسلام موجود است ، شاهد این ادعا تواند بود و از جانب دیگر در موسیقی محلی ما تا همین امروز در کورس های نورستان ، قرسک ها و سرودهای پنجشیر و بعضی سرودهای بلوچی هارمونی به شکل اصیل و ابتدایی آن وجود دارد و این امر از صدها سال قبل برای ما به میراث رسیده است. لذا می توان گفت که ابن سینا در موسیقی محلی نیز تحقیق و مطالعه نموده و متوجه وجود شکل جدیدی از موسیقی گردیده و آن را به جهانیان معرفی نموده است.

از طریق آثار شیخ الرئیس بود که موسیقی این خطه از شرق و موسیقی جهان اسلام به غرب معرفی گردید و نظریات او مورد استفاده موسیقی دانان غرب قرار گرفته، در زمینهٔ پیشرفت موسیقی اروپا مفید واقع شد.

برای اولین بار کتاب موسیقی شفای ابن سینا را جهینز هیسپالنسیز و برای بار دوم اندریاس الیاکوس به لاتین ترجمه کرد.[1]

همچنان بارون در لانژر آن را بفرانسوی برگرداند و در جلد دوم کتاب خود موسوم به موسیقی عربی در سال ۱۹۳۵ در پاریس به نشر رساند و دکتر فارمر فصل عود آن را به انگلیسی ترجمه نموده در کتاب خود به نام تحقیقاتی دربارهٔ آلات موسیقی شرقی به نشر رسانید.

به همین ترتیب ترجمه‌ی آلمانی بخش موسیقی نجات توسط دکتر محمود الحفنی در ۱۹۳۱ در برلین به نشر رسید، و بدین ترتیب اروپاییان از نظریات پور بلخ برای ترقی موسیقی خود استفاده نمودند اما خود ما متأسفانه تا امروز بانظریات این فرزانهٔ بلخی آشنایی کافی نداریم.

نکته مهمی که باید یادآور شد این است که اولین اثر موسیقی به زبان دری بخش موسیقی دانشنامه ی علایی شیخ الرئیس است که این خود واجد اهمیت بسزایی تواند بود.

در آخر چنین نتیجه گیری می توان کرد که ابن سینا برای اولین بار در جهان، هارمونی موسیقی را تحت قوانین مدون ساخت و در ساحهٔ موسیقی عهد اسلامی نوآوریهایی نمود و در غنی ساختن فرهنگ و مایهٔ علمی موسیقی چنان نقشی ایفا نمود که تاکنون هیچ دانشمندی در جهان به پایهٔ او نرسیده است .

*****

۱ - فارمر ، ایضاً،ص ۱۴۴.

دکتر سعید بزرگ بیگدلی [1]

اوضاع ادبی لاهور در عصر غزنویان

با تأکید بر احوال و اشعار مسعود سعد سلمان

چکیده : در این نوشتار سابقه تاریخی و فرهنگی لاهور از گذشته تا عصر غزنویان و دوره حیات مسعود سعد سلمان مورد بررسی قرار گرفته است . در ضمن آن به نحوه ورود اسلام در قرن اول و سپس توسعه آن در دوره غزنویان همراه با گسترش زبان فارسی در آن منطقه پرداخته شده و این نکته بیان شده است که غزنویان راه ورود را گشودند لیکن اسلام بامجاهدت مردان دین و علما و دانشمندان و صوفیان راستین در این سرزمین رواج و توسعه پیداکرد و زبان فارسی عمدتاً حامل دین مبین اسلام از زبان عرفا و علما برای مردم شبه قاره بود و نتیجهٔ آن گرایش فطرتهای پاکی بود که با تابش نور حق به آیین الهی اسلام گرویدند. همچنین بر زبان فارسی که حامل فرهنگ اسلامی بود علاوه برلطف و زیبایی درونی، معنویت اسلامی نیز تابیده شد و چنان شد که مردم این نواحی بسیار به فارسی گفتند و نوشتند و از میان این گویندگان و نویسندگان که فارسی زبان مادریشان نبود، در این دوران بویژه در لاهور عصر غزنوی بزرگانی به عرصه رسیدند که افتخارهای فراوان در ادب فارسی آفریدند و نام خود را بلند آوازه گردانیدند .

بررسی اشعار مسعود سعد سلمان و مقایسه اش با اشعار امیرالشعرا معزی از شاعران بزرگ ادب فارسی که اکثر اوقات عمر را نزد شاهان سلجوقی و در نیشابور گذرانده است مبیّن آن است که مسعود سعد سلمان از بزرگترین

---

۱ - استاد یار گروه فارسی دانشگاه تربیت مدرس و مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان .

شاعران برخاسته از این سرزمین در عصر غزنویان است و لطافت و ذوق او در اشعار فارسی به حدی است که او را همردیف بزرگانی قرارداده است که در مهد زبان فارسی در ایران می زیسته و شعر می سروده اند.

چنانکه می دانیم لاهور از نظر تاریخی و فرهنگی سابقه ای طولانی دارد و بویژه در دوره اسلامی از نظر فرهنگی بسیار مورد توجه بوده است و از این دوره است که روز به روز براهمیت آن افزوده شده است.[۱] نام آن در منابع مختلف به شکلهای متفاوت آمده است از جمله لهور ، لوهاور ، لوهور ، لهانور، لهاوور ، و نظایر آن که قریب به بیست ضبط مختلف از نام آن به دست داده شده است[۲]. در منابع اسلامی اولین بار نام لاهور در کتاب حدود العالم در قرن چهارم هجری ذکر شده است که «لهور شهری است با ناحیت بسیار و سلطانش از دست میر ملتانست واندرو بازارها و بت خانهاست و اندرو درخت جلغوزه و بادام و جوز هندی بسیار است و همه بت پرستند و اندر وی هیچ مسلمان نیست»[۳]. از جانب دیگر می دانیم حکومت غزنویان که مقدمات

۱ - برای اطلاع بیشتر ر.ک LAHORE, past and present تألیف دکتر محمد باقر ، بویژه فصلهای اول تا سوم .

۲ - درباره نامهای مختلف این شهر و علت نامیدن آن به لاهور که مصنف آن برخی از روایتهای افسانه ای را نیز نقل کرده است ر.ک تاریخ لاهور (به اردو) ، ص ۳۱ - ۳۴ و همچنین LAHORE,past and present ص ۱۴ و اردو دائرة معارف اسلامیه ، ذیل مدخل لاهور.

۳ - حدود العالم ، ص ۶۹.البته این نکته شایان ذکر است که لاهور مورد نظر در حدود العالم غیر از لاهور موجود است . در برخی منابع نظیر اردو دائرة معارف اسلامیه و لغتنامه دهخدا این دو یکی دانسته شده اند حال آنکه در بعضی دیگر از لاهوری نام برده شده است که نشانه های تاریخی آن منطقه ای غیر از لاهور پنجاب را تأیید می‌کند وانگهی لاهور پنجاب در منطقه ای گرمسیر واقع شده است و درخت جلغوزه و بادام در مناطق کوهپایه ای و خنک رشد می کند . بنا براین باعنایت به اشاره های تاریخی، لاهور مورد نظر در حدود العالم باید در محلی باشد که فعلاً در ایالت سرحد و در نزدیک شهرهای مردان و صوابی قرار دارد. این لاهور هم اکنون شهرکی آباد باقریب یکصد هزار نفر جمعیت است و تاریخ گذشته آن نیز حاکی از قدمت آن تازمان اسکندر مقدونی و فراتر از آن است . لشکریان اسکندر از طریق چترال ، سوات و مردان وارد لاهور گردیده در آنجا به علت وجود رود عظیم ایندوس (سند) متوقف می گردند. اسکندر پس از بررسیهای لازم موفق به عبور لشکریان خود و حمله به تاکسیلا می‌گردد. همچنین سلطان محمود غزنوی نیز لشکریان خود را از طریق غرنین به این منطقه وارد کرده راجه «جی پال»یا«انند پال» حاکم آن را شکست داده آن منطقه

تشکیل آن از نیمه دوم قرن چهارم آغاز گشته بود در دوران پادشاهی سلطان محمود غزنوی به اوج خود رسید. وی بالشکر کشیهای متعدد به دیار هند مناطق وسیع از جمله ایالتهای سند و پنجاب را تحت تصرف خود در آورد تاجایی که یکی از پادشاهان بزرگ ایران و فاتحان مشهور تاریخ اسلامی گردید و متصرفات دولت غزنوی باشجاعت و تدبیر وی از ری و اصفهان تاخوارزم و ولایت گجرات و سواحل عمان در هندوستان را در برمی گرفت و بویژه در بخش مربوط به هند سرآغازی برای فتوحات بعدی مسلمانان در آن دیار گردید[1]. از جمله شهرهایی که در دوره غزنویان به تصرف در آمد ملتان و لاهور بود. اگرچه مسلمانان پیش از آن در صدر اسلام بارها به شبه قاره لشکرکشی کردند و حتی در سال ۹۲ هجری به فرماندهی محمد بن قاسم تا ملتان نیز پیش آمدند و تقریباً تمام نواحی پاکستان کنونی را به تصرف در آوردند و حکومتی برپا کردند و دین اسلام رواج پیدا کرد لیکن از آنجا به مناطق داخل شبه قاره نرفتند. بعد از سه قرن غزنویان و این بار از طریق غزنین به پنجاب وارد شدند و لشکرکشیهای آنان به هند بویژه در دوره محمود غزنوی را می توان سر آغاز گسترش و رواج اسلام در شبه قاره دانست. البته به این نکته باید اذعان داشت که رواج و گسترش اسلام درمیان طبقات مختلف مردم در این مناطق نه باجبرو زور بلکه حاصل کوشش مردان عارف و پاک سرشتی بود که بیشتر از ایران به شبه قاره آمدند و با انگیزه خدمت به خلق و رضایت خالق بااخلاق نیکو و کردار پسندیده موفق به نفوذ در قلبها شدند و باعث ارج و مقام والایی برای تصوف و عرفان اسلامی دراین سرزمین شدند[2].

در این زمان بتدریج بر اهمیت لاهور که از مناطق آباد و از مضافات

رافتح - می‌کند که سرآغازی برای فتوحات بعدی غزنویان در هندوستان می گردد. برای اطلاع بیشتر از تاریخ لاهور مراجعه شود به کتاب تذکره (پتهانون کی اصلیت اور انکی تاریخ)، ص ۱۹۳ تا ۲۵۳ و همچنین لاهور: تاریخ کے آئینے مین (اردو)، ص ۱ تا ۴، ۹ تا ۱۶ و بخشهای دیگر کتاب.

۱ - تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۲۱۵ - ۲۱۶.

۲ - برای اطلاع بیشتر ر.ک: تاریخ پیشرفت اسلام، ص ۱۹ - ۲۱.

ملتان بوده است[۱] افزوده می‌شود و به عوض جالندر، دارالملک ولایت پنجاب می گردد و پس از مدتی برای اولین بار به مرتبه پایتختی غزنویان نیز می رسد[۲]. در دستگاه غزنویان که خود ترک نژاد بودند، دو عامل بیش از علل دیگر باعث تقویت و استحکام حکومت آنان بویژه در دوره پادشاهی محمود گردید: اول آیین آسمانی اسلام بود که پیوند دهنده اعتقادی مردم تحت حاکمیت ایشان از مناطق و نژادهای مختلف بود و دیگر زبان فارسی که زبان ادب و فرهنگ اسلامی و در حقیقت پس از زبان عربی، دومین زبان عالم اسلام بود وبویژه در سرزمینهای متصرف شده در هند، دین مبین اسلام با زبان فارسی منتشر و ترویج می‌گردید. بنیانگذاران حکومت غزنویان در توجه به شعر و ادب فارسی و رواج آن‌اهتمامی ویژه داشتند و در سراسر دوقرن حکومت‌غزنویان، دربار ایشان محل تجمع شاعران بود لیکن در دوره پادشاهی سلطان محمود غزنوی حضور شاعران در دربار او فروغ و شکوه دیگری داشت. به هر حال زبان فارسی در متصرفات غزنویان در هند بسرعت گسترش می یابد و این توسعه و مقبولیت به حدی می‌رسد که شاعران و ادیبانی در این مناطق پا به عرصه وجود می گذارند که در شعر و شاعری صاحب مراتبی بلند و خود از معارف ادب فارسی می گردند چون روزبه نکتی، ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان که هریک جایگاهی شایسته در تاریخ ادبیات فارسی دارند. بدین ترتیب بر رونق و رواج زبان و ادب فارسی پیوسته افزوده می گردد به گونه ای که در طی چندین قرن درخششی خیره کننده در شبه‌قاره می یابد و توجه طبقات مختلف اجتماع بویژه بزرگان علم و دانش و امرا و حکام به زبان فارسی به حدی است که عده‌ای فراوان از شاعران و ادیبان ایرانی از مناطق مختلف ایران راهی آن دیار گشته صاحب مال و جاه می گردند.[۳]

---

۱ - کشف المحجوب، پاورقی، ص ۱۱۰.

۲ - دیوان مسعود سعد سلمان، ص ج.

۳ - برای اطلاع بیشتر ر. ک: کاروان هند تألیف احمد گلچین معانی. در این کتاب که در دو جلد فراهم شده است، مولف شرح احوال و آثار بیش از هفتصد شاعر عصر صفوی را آورده است که از نقاط مختلف ایران راهی شبه قاره شده و مورد استقبال بزرگان و شاهان و وزرا و طبقات دیگر واقع

یکی از مهمترین خصایص فارسی که در شبه قاره نیز ظهوری چشمگیر دارد و در حقیقت این منطقه را به کانون گرم و پر جنب وجوش فارسی در طی چندین قرن تبدیل می کند،مقبولیتی است که در نزدخاص و عام می یابد و همانند زبان و ادبیات مادری با شور و اشتیاق در فراگیری و انتشار آن کوشش می گردد[1] و برای چندین قرن زبان رسمی دربار و مردم می‌شود که نتیجه آن هزاران اثری است که در علوم و دانشهای مختلف طی قرون متوالی به این زبان تألیف می گردد و در زمینه های مهم از ادبیات چون فرهنگ و تذکره نویسی آثاری بدیع پدید می آید که برخی در تاریخ ادبیات فارسی بی سابقه است.

چنانکه گذشت لاهور در دوره غزنویان اهمیتی شایان یافته به پایتخت ایشان تبدیل می گردد و از نظر فرهنگی مرکزی مهم در رواج زبان و ادب فارسی و خاستگاه فارسیگویانی فراوان و بنام می گردد که مسعود سعد سلمان از مشهورترین آنان است.

مسعود سعد از جمله شاعرانی است که عمده حیات ادبی او در شبه قاره و بویژه در لاهور گذشته است. از نظر نسبت به چند واسطه منشأ او به شهر همدان[2] می رسد لیکن وی زاده لاهور است و پدرش سالیان دراز در

شده‌اند. توجه به شعر و ادب فارسی در این سرزمین به حدی بوده است که مولانا عبدالرزاق فیاض لاهیجی در این خصوص گفته است :

حبذا هند ، کعبه حاجات — خاصه یاران عافیت جو را
هر که شد مستطیع فضل و هنر — رفتن هند واجبست او را

(کاروان هند ، ص بیست و هفت مقدمه).

۱ - بی شک از مهمترین عوامل گسترش آن ، معنویت و فرهنگ و معرفت والایی است که به واسطه بهره‌مندی از اسلام نصیب زبان و ادب فارسی گردیده بود. لیکن در اوایل قرن دوازدهم هجری بر اثر سوء تدبیرهایی که رخ داد موجبات تضعیف قدرت مسلمانان فراهم شده نظام اداره کشور از هم گسیخته شد و راه برای نفوذ استعمار گران باز شد که از مدتها پیش برای تامین مطامع خود به دنبال ضعف و انحطاط کشورهای اسلامی بودند. این نفوذ پس از مدتی منجر به از دست رفتن استقلال این سرزمینها و تسلط بیگانگان بویژه امپراتوری بریتانیا انجامید و ضرباتی مهلک بر قوای مادی و معنوی اجتماعات مسلمانان بویژه به زبان و ادب فارسی وارد کرد که پس از دو قرن نیز کاملاً آثار سوء آن برطرف نشده است که در این مجال جای بحث آن نیست.

۲ - برای اطلاع بیشترازاینکه محل ولادت او لاهور است و نه همدان ر.ک دیوان مسعود سلمان،ص ز.

دستگاه غزنویان در هند از عاملان معتبر و صاحب مقاماتی بوده است [۱] و مسعود نیز در دستگاه آنان نشو ونما می یابد. پدر او را به سیف الدوله محمود بن ابراهیم از شاهزادگان غزنوی - که پس از مدتی به فرمانفرمایی هند می‌رسد - می سپرد و او نیز درتوجه به مسعود و حمایت از او کوتاهی نمی‌کند[۲]. مسعود نیز که همراه با استعداد و قریحه خوبی که در ادب فارسی و عربی و به قولی هندی داشته است [۳] و علاوه بر آن صاحب تدبیر و درایت در اداره امور کشوری بوده و همچنین بهره ای فراوان در لشکر آرایی و رزم آزمایی داشته است بسرعت مورد توجه دربار غزنوی واقع شده افزون بر شاعری به اداره بخشی مهم از ولایت پنجاب و دارالملک سابق آن، جالندر گمارده می شود و مضاف بر درجات علمی به مقامات عملی نیز دست می یابد و ممدوح شاعران عصر خویش واقع می‌گردد و او باسخاوتمندی ایشان ودیگر مردمان را مورد لطف و عنایت خود قرار می دهد [۴] اما روزگار دشمن فضل است [۵] و همیشه سعادت یار صاحبان فضل و هنر نیست و چنین است که حاسدان، ترقی و نیکبختی او را برنمی‌تابند و با دسیسه کردن وسعایت از او نظر پادشاه غزنوی را از وی برگردانده پس از کنار گذاشتن از شغلی که داشت او را راهی زندان می نمایند و مدت بیست و سه و به روایتی نوزده سال از بهترین ایام عمر را در زندانهای مختلف در قلعه های دهک وسو و نای و مرنج به سر می برد [۶]. گویا تقدیر چنان بوده است که مسعود با این رنج و غم در آزمایش روزگار، به انقلابی درونی و تحولی فکری برسد و همانند بزرگانی چون ناصر خسرو، سنایی، عطار و مولانا و نظایر ایشان در مراحل کمال،

---

۱ - برای اطلاع بیشتر ر.ک. دیوان، ص و - ز.

۲ - برای اطلاع بیشتر ر.ک.مقدمه دیوان، ص یج و یه.

۳ - برای اطلاع بیشتر ر.ک. لباب الالباب، ص ۴۲۳.

۴ - برای اطلاع بیشتر ر.ک. لباب الالباب، ص ۳۷۶ و حصار نای: شرح حال مسعود سعد سلمان، ص ۷۴-۷۷ و دیوان ص یه و یو و ص ۷۲۸ - ۷۳۶.

۵ - مسعود سعد دشمن فضل است روزگار این روزگار شیفته را فضل کم نمای
(دیوان، ص ۵۰۴)

۶ - حصار نای ص ۴۳ - ۴۶ و دیوان، ص مد و مه.

راهی را بپیماید که در فراخی حال و راحتی زندگانی نمی توانست بدان نایل آید. این حبسهای طولانی و دوری از خانمان و خویشان و دوستان باعث رنجش شدید روحی و جسمی شاعر می گردد، اما در ذهن و اندیشه و جوهر شعر او چنان انقلابی بر می‌انگیزد که چون اکسیر، مس او را تبدیل به طلا می‌کند و آثار آن در اشعارش به حدی است که اشعار قبل و بعد از اسارت او را کاملاً از هم متمایز می کند و در حقیقت او را می توان شاعر برجسته شعر اسارت یا به تعبیر امروزین ادبیات زندان نامید. تاثیر عمیق اشعار این دوره و احساس و رقتی که در خواننده شعر او ایجاد می کند بسیار آشکار است و به گفته نظامی عروضی «ارباب خرد و اصحاب انصاف دانند که حبسیات مسعود در علو به چه درجه رسیده است و در فصاحت به چه پایه بود؟ وقت باشد که من از اشعار او همی خوانم، موی براندام من بر پای خیزد و جای آن بود که آب از چشم من برود»[1]. به هر حال این حبسهای گوناگون و زندگی متلاطم مسعود در طی سالیان دراز و غمها و غصه های جانکاه، تحولی عمیق در اندیشه شعری او ایجاد می کند و چنان تاثیری به کلام او می بخشد که مقام او را از یک شاعر مدیحه گوی به حد شاعران طراز اول و صاحب سبک ادب فارسی بالا می برد.

چنانکه گفته شد مسعود در ادب فارسی و عربی وهندی ممارست داشته است و به قول عوفی به هر سه زبان دیوان داشته است لیکن واقعیت آن است که جز دیوان اشعار فارسی دیوانی دیگر از او در دست نیست و اگر هم بوده است نه در حد دیوان فارسی بوده ونه اهمیت و مقبولیت آن را داشته است. اشعاری به عربی از وی دربرخی منابع نقل شده است که همان مقدار نیز حاکی از تبحر او در زبان و شعر عربی است. با اینکه او در لاهور ولادت یافته و در آنجا زیسته و طبیعی است که به زبان مردم نیز سخن می گفته است، اما از اشعار هندی او چیزی نقل نشده است[2]. حال باتوجه به استواری و

۱ - چهار مقاله، ص ۷۲.

۲ - دیوان، مقدمه ص س - سا.

فصاحت اشعار فارسی مسعود ، این نکته قابل تامل است که چگونه پس از گذشت قریب هفتاد سال [۱] از اولین لشکر کشی غزنویان به هند، زبان و ادب فارسی به حدی گسترش و قبول عام می یابد که شاعران برخاسته از این سرزمین به مایه و پایه ای از شعر و ادب می‌رسند که در ردیف شاعران بزرگ فارسی قرار می گیرند. بدیهی است این موضوع ناشی از قبولی است که زبان فارسی باغنای خود و ویژگیهایی که پیشتر بیان شد ، توانسته است در یک تعامل فرهنگی اصولی به موقعیتی خوب در بطن ادب و فرهنگ بومی منطقه دست یابد و پس از چندی آنچنان موردتوجه واقع شود که گویندگان و نویسندگان نشوونما یافته در این سرزمین آن را چون زبان مادری خود و چه‌بسا فراتر ازآن به کار گیرند، چنانکه درباره مسعود سعد اصولاً تردید است که اشعاری به هندی از او به وجود آمده باشد و اقبال به فارسی تا حدی است که در مقایسه اشعار مسعود بایکی از شاعران استاد هم عصرش چون امیرالشعرا معزی [۲] در موضوعاتی تقریباً همسان بخوبی می توان دریافت که ادب فارسی در این دوره آنچنان اوج و شکوهی داشته است که در همه مناطق تحت نفوذ خود، فرهنگ و اندیشه ای جامع و هماهنگ را به نمایش می‌گذاشته است. در بررسی دیوانهای شعر هر دو استاد سخن، موارد فراوان از استعمال کلمات، ترکیبها، تصاویر و تشبیهاتی وجود دارد که از خصوصیات شاعران فارسی گوی این دوره است و باوجود حیات دو شاعر در دوسرزمین مختلف و بافرهنگهای متفاوت، نشانه ای از اختلافی بارز در فرهنگ شعری آنهادیده نمی شود و حتی گاه تشابه مضامین و ترکیبها و تصاویری که به کار می‌گیرند بویژه در قصاید مدحی به حدی است که خواننده را دچار اشتباه

۱ - اگر اولین یورش به هند در زمان ناصر الدین سبکتکین در نظر گرفته شود (حدود سال ۳۶۷) تا ولادت تقریبی مسعود سعد (۴۳۸) قریب هفتاد سال می گردد . این در حالی است که چنانچه زمان حیات امثال ابوعبدالله روز به نکتی لاهوری را در نظر بگیریم ، این مدت به مراتب کمتر می شود.

۲ - امیرالشعرا ابو عبدالله محمد بن عبدالملک برهانی نیشابوری به علت تقرب به دربار معزالدین ملکشاه بن ارسلان ، معزی تخلص می کرد و عمده دوره حیات او در دستگاه سلجوقیان و در خدمت ملکشاه و سلطان سنجر گذشت . برای اطلاع بیشتر ر.ک:مقدمه دیوان‌امیرمعزی،ص ب -ج.

می‌کند.

بنا بر این چنانکه گفته شد عمق گسترش و نفوذ فارسی در سرزمینی که مسعود سعد درآن نشو و نما یافت به اندازه‌ای است که در شاعری، کسانی چون ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان پرورش می یابند و به حدی از احاطه و ابتکار در شعر فارسی می رسند که تأثیر گذار در شاعران پس از خود می‌گردند. مسعود در قصیده سرایی و آوردن واژه ها و ترکیبهای فراوان و گوناگون مهارت دارد و درمیان شاعران فارسیگوی مقامی ویژه در سرودن حبسیه ها و بیان احوالی درونی خود و تأثیر در خواننده دارد و در این زمینه بی نظیر است. به این ترتیب مسعود، در ردیف شاعرانی بزرگ چون امیر معزی قرار می‌گیرد و حتی برخی پارا از این فراتر گذاشته و بر این باور بوده اند که معزی معانی و مضامین شعر مسعود راگرفته و به خود بسته است. البته این نظر از یک جهت بلندی مقام مسعود را در ادب فارسی می رساند لیکن از جهت دیگر اتهام ناروایی در حق شاعری بزرگ است که از معاصران مسعود بوده و باوی دوستی داشته است. معزی نیز خود از شاعران بزرگ فارسی است و شعر او از نظر سبک کلام و استحکام عبارت و قوت تاثیر و فصاحت و بلاغت، مرتبه ای والا دارد و آن چنان در شاعری قدرت دارد که هر سخن شناسی بخوبی در می یابد که قوت طبعش او را بی نیاز از عاریت سخنان دیگران کرده است.

کتابنامه

۱ - اردو دائرة معارف اسلامیه، زیر اهتمام دانشگاه پنجاب،لاهور، ج ۱۸، طبع اول، ۱۴۰۵هـق / ۱۹۸۵م.

۲ - امیر معزی، محمد بن عبدالملک نیشابوری، دیوان، به سعی و اهتمام عباس اقبال، تهران: کتابفروشی اسلامیه،۱۳۱۸ش.

۳ - حدود العالم، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۰ ش.

۴ - خان روشن خان ، تذکره (پتھانون کی اصلیت اور انکی تاریخ) ، طبع پنجم ، کراچی : روشن خان ایجوکیشنل ترست ،۱۹۸۷ م.

۵ - سهیلی خوانساری ، احمد ، حصار نای : شرح حال مسعود سعد سلمان ، تهران : کتابفروشی اسلامیه ، [بی تا]

۶ - صفا، ذبیح الله،تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، چ ۱۲، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۷۱ش .

۷ - صفا،ذبیح الله،تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲ ، چ ۱۳، تهران : انتشارات فردوس،۱۳۷۳ش .

۸ - عروضی سمرقندی ، احمد بن عمر بن علی نظامی ، چهار مقاله ، چاپ نهم ، تهران : امیر کبیر ،۱۳۶۶ ش .

۹ - عوفی ، محمد ، لباب الالباب ، به کوشش سعید نفیسی ، تهران : کتابفروشی ابن سینا ، ۱۳۳۵ ش.

۱۰ - کامران مقدم (صفیاری) ، شهیندخت ،تاریخ پیشرفت اسلام ، اسلام آباد (پاکستان) : مرکزتحقیقات فارسی ایران وپاکستان ، ۱۳۶۴ ش / ۱۴۰۵ ه / ۱۹۸۵ م .

۱۱ - کنهیا لال هندی ، تاریخ لاهور ، مرتبهٔ کلب علی خان فائق ، لاهور : مجلس ترقی ادب ، ۱۹۷۷ م .

۱۲ - گلچین معانی ، احمد ، کاروان هند ، ۲ ج ، مشهد : مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی ، ۱۳۶۹ ش .

۱۳ - مسعود سعد سلمان، دیوان اشعار،به تصحیح مرحوم رشید یاسمی، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات پیروز، ۱۳۳۹ ش.

۱۴ - میر سید بخاری ، لاهور : تاریخ کـــ آئینـــ مین ، راولپندی : ۱۴۰۷ ه / ۱۹۸۷ م .

۱۵ - هجویری ،ابوالحسن علی بن عثمان ، کشف المحجوب ، تصحیح و - ژوکوفسکی ، بامقدمه قاسم انصاری ، تهران : کتابخانه طهوری ، ۱۳۵۸ ش .

16 - Baqir, Muhammad , LAHORE : Past And Present . Lahore, 1984.

*****

دکتر سید احسن الظفر[1]

سیر دل از نظر بیدل

ستم است اگر هوست کشد که بگشت سرو و سمن در آ
تو ز غنچه کم ندمیده ای ، در دل گشا به چمن در آ

اینکه دل چیست و کیفیات و کرشمه سازی او چیست یک موضوع بسیار جالب و مورد علاقه شدید بیدل است که طی سخنان خود مطرح کرده است و هر خواننده‌ای از خواندن آن لطف و لذت بیکران می برد.

در خبر آمده است : «الا ان فی الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد کله و اذا فسدت فسد الجسد کله »:باخبر شوید که در جسم انسانی مشتی از خون بسته وجود دارد که اگر آن درست باشد سراسر تن درست و سالم می‌باشد و اگر رو به فساد رفت سراسر تن فاسد می شود.

در پزشکی نیز دل را از جمله اعضای رئیسه محسوب می کنند که بربنای سلامت و درستی آن ، جمله اعضای بدن وظیفه های مربوط به خود را بدرستی انجام می دهند. خاصه در عصر ما موضوع دل در پزشکی جنب و جوشی زیادی به دست آورده و متخصصان قلب (Heart Specialists) رونق بازار شان رو به افزایش رفته زیرا بسیاری از بیماران بر اثر سکته قلبی به درود حیات می گویند.

اما بیدل، ازین جهت آن را مورد بحث و بررسی قرار داده است که در عرفان ارزش آن چیست و در عین حال بیانات وی به اندازه زیادی رنگ فلسفه پیش گرفت که در آن جنبه جسمی و شرعی و روان شناسی نیز داخل شده.

علاوه بر غزلیات ، در مثنویهای خود بخصوص مثنوی محیط اعظم زیرعنوان «کیفیت دل» آن را بطور مشروح و مرتب بیان کرده است و در غزلیات آن را به صورت پراگنده آورده است لذا بهتر است اول از همین مثنوی

---

۱ - استادیار قسمت فارسی دانشگاه لکهنؤ.

استفاده کنیم . بیدل گوید :

این دل است که سراسر کون و مکان ساز اوست ، هر دو جهان از صدای او از خود رفته است. بساطی که ایزد متعال به کاف و نون (کن) چیده است آن را بیرون از دل تصور نکنید. این دل است که آیینه تحقیق ذات را به وجود آورد که اگر می خواهید پی به ذات ایزد برید، لازم است در صفات او دقت کنید. کرشمه های دل بیرون از حد شمار است. از جمله کرشمه های او یکی این است که هر چه از لفظ و معنی به نظر می رسد همه به کتاب دل بستگی دارد و آنچه از جهل و دانش به چشم می خورد همه باوی مربوط است :

چه لفظ و چه معنی کتاب دل است　　همه جهل و دانش حساب دل است

این دل است که ظاهراً قطره ای بیش نیست باز هم سراسر آفاق را بر هم زده و اگر او را بشکافی سراسر جهان را در آن یابی:

دلست اینکه آفاق برهم زده است　　دلست اینکه آتش به عالم زده است
دلست اینکه انگیخت شور دویی　　دلست اینکه گوید دو عالم تویی
معمای سحر است این قطره خون　　چو بشکافی آفاق آید برون

دل دارای هرگونه استعداد خوب و یازشت است و هرچه از راه و روشی اختیار می نماید صاحب خود را همانطور جلوه می دهد. اگر تمایلش بحق شد حق حاصل است و اگر به سوی باطل گرایید، باطل است. اگر افسردگی را پیش گرفت دوزخ شد و اگر خون شد بهشت آفرید. اگر چشم وا کرد سراسر جهان در او می گنجد و اگر نفس کشید آسمان در آن محو می شود. اگر به خلوت است«وحدتی» است و اگر به جلوت قدم نهاد «کثرت » شد. باطناً مشتی از خون است اما ظاهراً یک دنیای حیرت است:

به حق تا گرایید حق حاصل است　　به باطل اگر محو شد باطلست
گر افسرد دوزخ کمین است و بس　　چو خون شد بهشت آفرین است و بس
نظر می گشاید جهان می شود　　نفس می زند آسمان می شود
خفا وحدتی و جلا کثرتی　　نهان مشت خون و عیان حیرتی
سراپا دلم گر همه بیدلم　　حق اوست در پرده باطلم

حتی در آنچه ما اسلام را از کفر، روز را ز شب و هدایت را از ضلالت متمایز می‌کنیم همه از نیرنگ دل است :

چه کفر و چه اسلام نیرنگ دل — چه روز و چه شب گردش رنگ دل
هدایت به راه وفا رفتنش — ضلالت همان راه گم کردنش

غرض اینکه همه زیر و روها، پست و بلندها، فنا و بقاها ، فسردگی و تازگیها، حق و باطلها ، سردی و گرمیها ،الفت وکینه ها ، قهر و مهرها، وحدت وکثرتها، خلوت و جلوتها، دوزخ و بهشتها و یگانگی و دوییها همه از دل سرچشمه می‌گیرد. این دل قیامت است و از اینکه چه کارهایی انجام می دهد مپرسید:

ز نیرنگ این رمز مشکل مپرس — کس این عقده نگشود از دل مپرس
بقا می فروشد فنا می کند — مپرس این قیامت چها می کند ۱

در این زمینه بیدل حکایتی شیرین و جالب بیان کرده توجه خوانندگان را به کرشمه های رنگارنگ دل جلب می کند. ماجرا بسیار دراز است اما خلاصه آن را ذیلاً نقل می کنیم.

یکی از شاهان ادب دوست و علم پرور هند، همه ارباب فن و اهل هنر را دعوت کرد که هنرهای مخصوص خود را به پیشگاه او عرضه دهند. هنرمندان از گوشه و کنار کشور آنجا گرد آمده هنرهای خود را به نمایش گذاشتند. از آن جمله شخصی با اسپ چوبین به پیشگاه شاه حضور یافته به عرض رسانید که این اسپ استعداد پرواز در هوا دارد. شاه بلا فاصله سوار آن اسپ شد. بمحض سوار شدن ، اسپ در یک چشم به هم زدن به فضای بالا رسید و از آنجا او را به دشتی انداخت که تا دور نشانی از آدم به نظر نمی رسید. چون به هوش آمد خود را در دشت ویران یافته دوچار اضطراب شد، تا سه روز در همین حال به سر شد بالاخره دختری پریچهره از دور نمایان شد. پس از گفت گوی مختصر، آن دختر گفت که من تو را آب و نان فراهم خواهم کرد مشروط به اینکه وعده کنی که مرا به عقد ازدواج خود خواهی آورد. شاه چاره ای جز رضایت دادن نداشت. دختر او را به قبیلهٔ خود برد که کناس و خاکروب بودند، این خانواده مردار می‌خورد. شاه که این منظره را دید دلش خواست آن را

ترک گوید اما دیگر وقت از دست رفته بود. طبق رسم آن قبیله هر دو به رشته ازدواج منسلک گردیدند. سالی نگذشت که فرزندی به دنیا آمد. ده سال به همین منوال گذشت و در خلال این مدت ده فرزند ازو تولد یافتند. شاه که در آغاز کار از آن خانواده متنفر بود بتدریج معتاد به همه رسوم و عادات آن قبیله شد. بخصوص فرزندان و زن بستگی او با قبیله را هرچه بیشتر تحکیم بخشید. پس از ده سال قضا را قحطی در آن نقاط روی داد که بر اثر آن همه اعضای آن قبیله در جستجوی غذا مجبور به ترک وطن شدند. شاه نیز همراه زن و فرزندان خود قدم به غربت نهاد تا آنکه روزی از اوضاع نامساعد خود به جان آمده تصمیم گرفت که آتش روشن کرده خودشان را در آن بیندازد تا یکبارگی از چنگ ستم پرور گرسنگی خود را نجات دهد. اما همین که شاه آتش را روشن کرده خود را در آن انداخت به جای اینکه آتش او را بسوزاند شاه خود را در پای تخت کشور قدیم خودیافت همان تخت و همان شان و شوکت ، جاه و جلال ، حشم و خدم در پیرامون او بود. او دچار شگفتی شد که این چه ماجرا بود اما نمی خواست راز دل را به کسی فاش کند لذا هر چند که او حالا در راحت و عیش بود دلش برای زن و فرزندانش می سوخت:

به دل منکشف گشت سرّ شگرف — کز افشای آن داغ شد صوت و حرف
نمی یافت همراز دل هیچکس — به لب بودش انگشت حیرت نفس

و بالاخره به پیغمبر عصر خود رجوع کرد و سراسر ماجرا را بازگو کرده خواستار رفع مشکلات شد. او پاسخ داد:

که ای مانده از مرکز اصل دور — نه داری خبر از طلسم ظهور
به رویت در راز وا کرده‌اند — به رمز خودت آشنا کرده اند
در آن دم که شوقت ز اهل هنر — طلب کرد علم فریب نظر
تقاضای نیرنگ دل جوش داشت — گل راز تمهید آغوش داشت
برون ریخت دل هم اثرهای خویش — به خونت نشاند از هنرهای خویش
دلت صورت و معنی عالم است — وگرنه وجود و عدم مبهم است
به هر جا مصور کند نقش غیب — نمودِ جسد سر بر آرد ز جیب

غرض از این همه کرشمه سازی و نیرنگ آفرینی دل بود. بعد او را توصیه کرد

تا از ساز نیرنگ دل غافل نماند. این نیروی واهمه بود که دشت و در را به وجود آورد و حال آنکه سیر از برون دل امکان ناپذیر است:

تو از دشت و در پخته ای و هم غیر — ولی خارج از دل محالست سیر
بفهم ای ز خود بیخبر! کیستی؟ — که از پردهٔ دل برون نیستی

قبض و بسط دل نیز عبارت از کرشمه سازی اوست. اگر تو کلفت و زحمتهای خود را بررسی کنی ازل تا ابد به صورت یک گره جلوه خواهد کرد و اگر بنای شعور از بسط بریزد تنگیش تا به صد دشت دور بیفتد. آنچه ما برای تحدید زمان اصطلاح «شهور و سنین» ساخته ایم براستی جز قبض و بسط دل چیزی دگر نیست. این غبار خیال است که از پرده دل بیرون جسته روی چندین بناها نشست چون خود را «حیّزی محدود» تصور نمود به صورت «مکان» در آمد و چون آن حیز را مربوط به امل کرد «زمان» به وجود آمد آنگاه آنچه از اشیا در ذهن و یا در خارج از آن به چشم می رسد همه ناشی از «خیال دل» می شود بلکه باید گفت که هر دو جهان «طپشگاه نیروی خیال» است و انواع افکار و اندیشه ها که درین جهان به نظر می رسد همه صهبای همین یک شیشه است. در نظر ارباب کمال، سراسر جهان، بر اثر مشق و تمرین نیروی خیال تاریک و سیاه شده است و به قدر تعلق، نیروی خیال ما را تحت تاثیر اوضاع قرار می دهد:

خیالت به هر جا گذر می کند — به قدر تعلق اثر می کند
نخستین تعلق به دل پرورد — دگر هرچه خواهد به عرض آورد
کنون بگذر از خویش چشمی بمال — نظر کن عروج و نزول خیال

درین شعر آخر اشاره به ماجرا کرده می گوید که به عقد آوردن شاه دختر کناس را و متولد شدن فرزند ازو و ده سال میان زن و فرزند گذرانیدن، بعد بر اثر قحط و گرسنگی خودیش را در آتش افگندن و به اورنگ سابق خود رسیدن و نالیدن او در جدایی زن و فرزند و در جستجوی شان به دشت رفتن و آنها را بار دیگر یافتن و بودن آنها در خانواده کناس و خاکروب و جرأت نکردن شاه برای آوردن آنها و پیچ و تاب خوردن آرزوها در دل شاه و وفاش نکردن آن به

عموم مردم و ... اینهمه کرشمه های دل بود و اینهمه شیب و فرازها و پست و بلندها از همانجا ناشی است. این تعلق شاه بانیروی خیال بود که او را دچار عروج و زوالها کرد. این تعلق است که دل را پا به زنجیر کرده :

غبار تعلق در این خاکدان — دلت راست افسون ضبط عنان
خیالت به موهومی آشفته است — وگرنه بقا در عدم خفته است ۲

دل خیال را به وجود می آورد و خیال تعلق را وتعلق نگاه را حکم می کند تا هر سو هرزه گردی کند و بدین ترتیب برگ و بار اضطراب و نا آرامی به دل راه می‌یابد.

بیدل همین موضوع را در مثنوی عرفانی مطرح کرده که برخی از اشعار نغز آن در اینجا نقل می شود :

آفتابت در آستین خفته — سیر پر تو دماغ آشفته
آن سوی چرخ اگر پر افشانی — نیست ممکن برون ز دل مانی
هر طرف می روی دل افتاده است — رفتن از خویش مشکل افتاده است
ذره تا عرش آگهی منزل — سیر گاه وضوح و دقت دل
دیر تا کعبه رنگ پر تو اوست — وضع تعمیر کهنه و نو اوست
زین عمارت دوانده صد شعبه — یک عجم دیر و یک عرب کعبه
گر بنای جهان رود برباد — ره ندارد خلل درین بنیاد
بیش ازین بر خیال پوچ مپیچ — هر دو عالم دلست باقی هیچ
خلوت و انجمن دلست اینجا — فهم اسرار مشکلست اینجا ۳

دل را بیدل « جولانگاه انواع عواطف و احساسات » و «آماجگاه انواع علوم و دانش » نیز می گوید چنانکه هنگام استفاده از محضر شاه کابلی مقوله اش را راجع به دل نقل می کند : «دل اجتماع کیفیات علوم است. و علوم ادراکات معانی نامفهوم » ۴

دل ،گویی ، چشمه‌ای ست که از آنجا همه علوم و دانش فرو می ریزد. علم چیست ؟ شاه تعریف بسیار جامع و جالب کرده می گوید که علم عبارت است از ادراک معانی نامفهوم ، زیرا منظور از دانستن همان است که آنچه از اشیا نمی دانیم و با آن آشنایی نداریم در حیطه فهم خود بیاریم و چون منبع و سرچشمه علوم دل است لذا باید به سراغ آن رفت. بیدل برای توضیح این نکته

غزلی بسیار جالب آورده است :

چه شد آستان حضور دل که تو رنج دیر و حرم کشی
به جریدهٔ سبق وفا نه زدی رقم که قلم کشی
به قبول صورت بی اثر، مکش انفعال فسردگی
چه قدر مصور عبرتی ، که چو سنگ ، بار صنم کشی
رمقیست صورت مفتنم به هوس فسون عمل مدم
چو حباب سعی کمی مدان که نفس به پیکر خم کشی
به برت ز جوهر آیینه ورقیست نسخه طراز دل
سیه است نامه اگر همه نفسی به جای رقم کنی

در جای دیگر بیدل می گوید آنچه ما «تسلیم» می گوییم براستی عبارت است از «سجود در اندیشه دل» :

چیست تسلیم ، سجود در اندیشهٔ دل — که یقین هم ز همین پرده به در می آید
محرم حیرت این آیینه باید بود — که به طوفش چه معانی چه صور می آید
قاصد و نامه و پیغام طپشهای دلست — محو دل باش کز این کوچه خبر می آید

و اینک برخی از اشعار غزلیات درین زمینه که واقعاً نماینده همان اندیشه ها است که در مثنوی به طور مشروح آمده است :

آیینه چندین تب و تابست دل ما — چون داغ جنون شعله نقابست دل ما
آتش زن و نظاره بیتابی ما کن — جز سوختن آخر به چه بایست دل ما
حسرت ثمر کوشش بیحاصل خویشم — از بس که نفس سوخت، کبابست دل ما
بیدل آن فتنه که طوفان قیامت دارد — غیر دل نیست همین خانه خرابست اینجا
دل آمادهٔ چندین هوس داری ، بهم بشکن — مبادا فتنه زائیها کند آبستن مینا
ذوق گداز دل چقدر زور داشت است — انگور را ز ریشه بر آورد تاک ما
گر زبان در کام باشد، راز دل بی پرده نیست — ساز ما می نالد از ابرام این مضرابها
گر نفس زیر و زبر باشد، دل دلست — تهمت خط برندارد نقطه از اعراب ها
شوق دل وامانده پست و بلند دهر نیست — نالهٔ فرهاد بیرون است ازین کهسارها
راز دل را شکست از آسیای چرخ نیست — سوده کی گردد گهر از گردش گردابها
از تماشا گاه دل ما را سر پروازنیست — طوطی حرمان ما دارد تفس آیینه را

***

هم آبله هم چشم پر آبست دل ما — پیمانهٔ صد رنگ شرابست دل ما
غافل نتوان بود ازین منتخب راز — هشدار که یک نقطه کتاب است دل ما
باغی که بهارش همه سنگ است دل اوست — دشتی که غبارش همه آبست دل ما
ما خاک زجا برده سیلاب جنونیم — سرمایهٔ صد خانه خرابست دل ما
پیراهن ما کسوت عریانی دریاست — یک پرده تنکتر زحبابست دل ما
در بزم وصالت که حیا جام به دست است — گر آب شود بادهٔ نابست دل ما
منظور بتان هر که شود حسرتش از ماست — یار آینه می بیند و آبست دل ما
تا آینه باقیست همان عکس جمال است — ای یاس خروشی که نقابست دل ما
تا چشم گشودیم به خویش آینه دیدیم — دریاب که تعبیر چه خوابست دل ما
ای آه اثر باخته آتش نفسی چند — خون شو که ز دست تو کبابست دل ما
یارب نکشد خجلت محرومی دیدار — عمریست که آینه خطابست دل ما
آیینه همان چشمهٔ طوفان خیالیست — بیدل چه توان کرد سرابست دل ما

در همین زمینه او موضوع کشف قلوب را مطرح می کند. کشف قلوب چیست؟ بیدل می نویسد :

« جمعی که بر بساط بی طلبی آرمیده اند، اراده دیگران را مراد خود فهمیده‌اند.

«کشف قلوب » از معنیهای این عبارتست و « اشراق ضمایر» از مضامین این استعارات». ۵

قصد بیدل از « آرمیدن بر بساط بی طلبی » این است که آدمی پس از رسیدن به مقام معرفت و خداشناسی از هرگونه هوا و هوس نفس آزاد می شود و در برابر آن بی اعتنایی نشان می دهد و رضای خود را در رضای دوست نابود می‌سازد. آنگاه دلش مثل آیینه صاف و پاک از هرگونه لوثها می‌شود که در برابرش هر چه از تمثالها می‌آید ، تصویر آن در آن منعکس می شود« کشف قلوب » عبارت است از همین حقیقت.

بیدل درین زمینه ماجرای درگذشت شاه قاسم هو اللهی در سال ۱۰۸۳ هجری را بیان می کند که در عالم رویا در اکبرآباد دیده بود و بعد بر اثر توثیق از کسانی که ار اوریسه آنجا رسیده بودند، آن رویا را مطابق واقع یافت. ماجرای دوم مربوط به همان شخصیت [!] روحانی است. بیدل در عالم رویا خود را در مجلس شاه قاسم دیده که در آن مسئله «حیا» موضوع بحث بود. بیدل به اشاره شاه گفت :

حیـا خـوانـدم ، نگـه در گـرد خـط مـاند ادب کـــردم رقـــیمه در نـــقط مـــاند

قضا را پس از چند روز ، اتفاق ملاقات افتاد، در آن مجلس تذکرة الاولیـاء عطار خوانده می شد چون سخن از واقعه «حیا» در حضور بایزید بسطامی به میان آمد، و بیدل از شیوه پاسخ حضرت بسطامی به شگفت در آمد. شاه قاسم بلافاصله گفت : «حق آن است که تو آن شب به نظم معروض داشته ای » یعنی شعری که مربوط به «حیا» در عالم رویا قبلا گفته بـودی . بـعد بـیدل ازیـن ماجرای شگفت آور استنباط می کند که آنچه از امور غیب روی قلب بعضی ها الهام می شود علت اصلی آن « تحریک دلست » که تا پرده اش نمی‌درند و آن را نمی شکافند از نظر مجهول می ماند. همین حرکت بی نشان در اعضـای گوناگون نهان است و تعبیرهای مختلف اختیار نموده مثلاً برای زبان ، «بیان » برای دیده «آشنایی » ، برای قدم «رفتار» و برای دست « گـیرایـی» و هـمین حرکت سراسر کاینات را به قدر جنبش انفاس شان به آغوش خودگرفته است.

سپس می‌نویسد:

«به هر جا طبیعتی را آیینه تمثال حقایق یافته اند، دل آنجا به مطالعه حقیقت خود پرداخته است و هر کجا از تحقیق بیخبرش دیده اند ، به حکم بی نیازی نظر بر کیفیت خود نینداخته ».۶

«آیینهٔ تمثال حقایق» شدن طبع علامت آنست که دل به حقیقت خود پی برده است و هر کجا اینطور نیست نشانه آن است که دل به سراغ حقیقت خود نرفته چنانکه می بینم کسانی که پس از پی بردن به حقیقت دل، نقاب امور امکانی را از پرده آن کشیده اند، قبل ازینکه اندیشه ای در طبع اعیان رخ دهد، وقوع آن را مشاهده کرده اند اما چون توجه توده مردم به اشغال و اعمال ظاهری معطوف است از حقیقت دل غافل وبی نصیب شده اند والاّ چون نگاه می‌تواند محرم نگاه دیگر شود و دست می تواند از مساس دست آگاه شود پس چرا دل نتواند آیینه اراده یکدیگر باشد. اینکه اهل الله عموماً از احوال و اوضاع یکـدیگر باخبر می‌باشند،بیدل آن را مبتنی بر همین قاعده می داند یعنی دلهایشان آیینه تمثال حقایق شده اند:

«آگاهی صاحبدلان از احوال ، هم بنابر آن است که اجزای آب، بی غبار موانع پیوسته در یکدیگر می جوشد و غفلت مقیدان به علت اینکه عنصر سنگ جز حجاب و افسردگی نمی کوشد. اگر یک سر آب حرکت می دهند، به سراسر روی دریا می رود و اگر هزار سنگ بر هم کوبند ، پـهلو هـا متـاثر جـنبشی

نمی‌شود. آیینه داران معنی صفا اگر از باطن کدورت نیز اسرار واکشند، بعید نیست ، زیرا که جوهر آب به قوت لطافت، هم سیاح ساحت هواست و هم غواص طبیعت خارا. در خانه ای که آیینه نصب کرده باشند، هرچه در آن خانه جلوه نماید اینجا مرئی است و آنچه در آنجا به عرض می آید درین مقام متجلی.»[۷]

خلاصه سخنان بیدل این است که دل صاحبدلان مثل آب دریا لطیف باشد که بنابر لطافت آن، هیچگونه مانعی در به هم آمیزی یکدیگر سدی ثابت نمی شود در حالی که دل غفلت پیشگان مثل سنگ افسرده می شود که حتی برخورد آن باسنگ دیگر او را به جنبش نمی آرد.

پس دل اهل الله مثل آیینه است که در خانه نصب شده است هر چه از اشیا در آن خانه وجود دارد همه در آنجا متجلی است. همین طور دل جلوه گاه همه اندیشه ها و افکار می شود مشروط به اینکه صاف شود. بیدل به همین جهت توجه به صیقل کردن دل می کند:

آیینه این همدیگر نور صفاست　　عکس صور است آنچه که دروی پیداست
بیدل تو همین به صیقل دل پرداز　　کاین آیینه چو صاف شد اندیشه نماست

بیدل ماجرای صاحبدلی را می نویسد که روزی کسی به منظور آزمایش او به این خیال به خدمتش رسید که اگر او واقعا مرد روحانی است مرا بادادن انگور خوشوقت خواهد کرد. بمحض ورود وی به آستانه اش ، مرد روحانی خدمتگزار خود را دستور داد تا طبقی از انگور آورده در مقابلش بگذارد. حضار دیگر باعث اختصاص دادن آن طبق به شخص نووارد را ازو پرسیدند. شیخ گفت : من طبعاً از هرگونه هوا و هوس آزاد شده ام اما بمحض ورود این شخص ، میلان به انگور روی خاطرم سرزد. بلا فاصله پی بردم که این تمایل براستی پرتو شخص نووارد است.

بیدل در ماجراهای خود ادعاء به صفای قلب خود نکرده و نه خود را از جمله صاحبدلان محسوب کرده است، باز هم سیاق کلام و خاصه شیوه بیان او نشان می‌دهد که او خود را در ردیف کسانی محسوب می کند که دلهایشان صاف و آزاد از هرگونه حرص و آز و هوا و هوس شده است.

علاوه بر ما جرای در گذشت شاه قاسم هو اللهی و گفتن شعر درباره

«حیا» در مجلس وی که در عالم رویا به وقوع پیوست ، بیدل ماجرای زیارت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را در عالم رویا نیز بیان کرده است . ازین لحاظ این هر سه واقعات مربوط به «رویا» می شود تا به کشف قلوب. راجع به « مسئله رویا» عقاید گوناگونی اظهار شده . در اسلام نیز برای آن ارزش قایل هستند و رویا را به دو قسمت تقسیم می کنند: رویای کاذبه و رویای صادقه، رویای صادقه را جزوی از پیغمبری گفته اند. اما اینکه کدام رویاها رامی توان رویای صادق گفت بحث است. به عقیده بنده برای رویای صادقه لازم است که آن با شریعت اسلامی مخالف نباشد.

به طور مثال رویایی که بیدل راجع به زیارت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بیان کرده است و تعبیر آن که هم در عالم رویا، حضرت شیر خدا علی مرتضی کرم الله وجه فرمودند، نگارنده دوچار تردید است که آن را در ردیف رویای صادقه بشمارد یا نه. زیرا آن با شریعت ظاهری اسلامی تناقض دارد. اینک تعبیر را ملاحظه کنید :

«تعبیر خواب این است که حقیقت محمدیه همه وقت سایه نگن احوال تست ، با آنکه غفلت چشمت نگشاید و باطن نبوت هیچگاه دامن تربیتت از سر بر نمی گیرد هر چند آداب ظاهر از تو بجا نمی آید.»[۸]

آیا حقیقت محمدی و باطن نبوت تنها در عشق زبانی منحصر است و آن هم عشقی که قایل به تمایز بین کفر و اسلام نیست ؟ و یا تنها در این امر است که توجه خود از ماسوی الله برگردانیم و دیگر حاجت به اطاعت اوامر او نداریم ؟

آری این چنین عشق را «عشق زبانی » نامیم زیرا عشق واقعی آن است که در آن عاشق حتی به اداها و اشاره های معمولی معشوق ، خود را فدا می‌کند. عشقی که حضرات صحابه با رسول اکرم می داشتند. واقعه ای به یادم آمد. نوبه‌ای برخی از یهودیان از راه تمسخر به صحابه گفتند که رسول شما نمی‌دانیم چه نوعی آدمی است که حتی شیوه آب دست کردن را به شما تعلیم می‌دهد. ایشان باکمال افتخار پاسخ دادند که آری پیغمبر شیوه آب دست کردن را به ما درس می دهد یعنی این فعل که بسیار عادی و محقر و ناچیز معلوم می‌شود اما چون ادای معشوق است لذا مهمتر از همه است.

پس بنده نمی توانم به تعبیر خواب پی برم و یا آن را درست دانم . مجددالف ثانی می نویسند:

«آنچه بعضی صوفیه مخالف ظاهر شریعت کشف ها را بیان می کنند یا از سهو است و یا از سکر باطن.» ۹

در مجله «سخن» گفتاری تحت عنوان « یک تحقیق علمی درباره رویا» از نظرم گذشت. نویسنده آقای کولون.ایس.هال (Calvain. S. Hall) مسئله رویا را بتفصیل مورد بحث و بررسی قرار داده است. او تعارض و کشمکشهای روحی را موجب صورت گرفتن رویا قرار می دهد :

« ظاهراً کشمکشهای روحی که باعث به وجود آمدن رویاها می شوند، کشمکشهای اولیه هستند که بندرت از بین می روند ». ۱۰

بیدل را نیز در حال کشمکش روحی بین شریعت و طریقت می بینم، و این رویا که در بالا ذکر شد حاکی از کشمکشی است که در ذهن او بین حقیقت محمدی و اعمال ظاهری شریعت بوده .

مراجع

۱ - محیط اعظم مشمول کلیات بیدل چاپ کابل ، ج ۳ ، ص ۱۴۴ تا ۱۴۶.

۲ - همان ، ص ۱۴۷ تا ۱۶۳.

۳ - عرفان مشمول کلیات بیدل چاپ کابل ، ج ۳ ، ص ۱۹۰ - ۱۹۱.

۴ - چهار عنصر، مشمول کلیات بیدل، چاپ نولکشور، ص ۴۳۴.

۵ - همان ،ص ۴۳۹.

۶ - همان ، ص ۴۳۷.

۷ - همان ، ص ۴۳۸.

۸ - همان ، ص ۵۸۶.

۹ - مکتوبات مجدد الف ثانی بحواله مباحث و مسائل، از ضیاء احمد بدایونی ، ص ۳۳.

۱۰ - مجله سخن، دوره بیست و یکم، شماره ۳ ، ص ۳۷۴.

*****

محمد بقائی ماکان

عشق و عقل از دیدگاه اقبال

عشق در دیدگاه شاعران طراز اول زبان فارسی که نام اقبال یادآور آنان است، معنایی همانند ندارد. اقبال در کار شاعری بیش از همه از شعرایی همچون مولوی ، حافظ، سعدی ، امیر خسرو ، نظیری، عرفی، جامی ، عراقی و بابافغانی متأثر است که هر یک عشق را به گونه ای نگریسته اند؛ جمعی بشدت پای بند عشق مجازی اند، از جمله سعدی که حکمت عملی اش در عشق ورزی نیز هویداست . او در ترجیع بندی که از شاهکارهای شعر فارسی است و شاید زیباترین تابلویی که از کلام نقش یافته ، خود را «بنده لعبتان سیمین» می خواند و بهانه و دلیلش این که «دل آدمی نه از روست». حافظ در فاصلهٔ عشق مجازی و عرفانی گام می زند. یک جا می گوید «عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد» و در جای دیگر سخن از در دانه‌ای نازک اندام و هوس‌های خود می گوید و یا آرزو می کند که «لبم از بوسه ربایان بر و دو شش باد».

نظیری وسنایی از عشق مجازی به عشق معنوی رو می کنند که هیچ یک مورد توجه اقبال نیستند، مگر مولوی که عشق مورد نظر او، کمابیش همان است که اقبال نیز بدان توجه دارد.

در مثنوی و دیوان شمس به ابیاتی فراوان برمی‌خوریم که در آن ها از شورانگیزی های عشق به گونه ای بسیار شیرین و عمیق سخن رفته است، تا بدان جا که هیچ شاعری را در تاریخ شعر نمی توان یافت که از این حیث بتواند با مولانا برابری کند یا حتی قابل قیاس باشد. اقبال نیز همچون مولوی عشق را رمز زندگی می داند. به عقیده او عشق حجاب چهره ی هستی را می درد. زیر و بم نوای هستی و نیستی سر در عشق دارد. حرکت ستارگان و اتحاد ذرات عالم، شورانگیزی یکپارچه حیات، شوق رویش در نبات و تعالی آدمیان، همه از آیات عشق است. عشق تمامی حقارت ها و ضعف ها را با آتش خود می‌سوزاند و خاکستر می کند. وقتی عشق بر قلب حاکم شد، آنگاه آدمی خود

را فراموش می کند و عاشق آدم و عالم می شود. در این حالت است که انسان مفهوم واقعی زندگی را در می یابد. عشق سرچشمه اصول متعالی اخلاقی است. علت حرکت در جهان ماده است. زمین و آسمان ها به نیروی عشق درچرخشند. عشق سبب رشد نبات است و عامل حرکت در موجود مدرک . عشق مراحلی دارد که آدمی باید بکوشد به حد متعالی آن دست یابد.

عشق در سروده های اقبال دارای دو جنبه الهی و اجتماعی و آمیزه ای است از اشراق ، محبت ، جاودانگی ، قدرت ، آرزو، تحرک ، خلاقیت ، طلب ، تپیدن و نرسیدن :

عشق را نازم که بودش را غم نابود،نی
کفر او زنّار دار حاضر و موجود،نی
عشق اگر فرمان دهد، از جان شیرین هم گذر
عشق محبوب‌است ومقصودست و جان مقصود، نی

اقبال نیز مانند برگسن با تاکید بیش از حدی که دنیای امروز و متفکرانش بر عقل می نهندو عشق و اشراق را نادیده می گیرند، مخالف است و در غزلی می‌گوید :

گرچه متاع عشق را ، عقل بهای کم نهد من ندهم به تخت جم، آه جگر گداز را

او در سروده هایش و نیز درکتاب بازسازی اندیشه از پیوند میان عقل و عشق به صورت های مختلف سخن می گوید . به نظر او برای شناخت حقیقت دو راه وجود دارد که هر یک در جهت بخشیدن و غنی ساختن زندگی وظیفه و هدفی جداگانه و خاص خود دارد. ما، حقیقت را از طریق مشاهده ی عقلی و بررسی نشانه های آن - بدان گونه که خود را در ادراک حسی می‌نمایاند - اندک اندک در می یابیم و به چهره این جهانی و ناپدار آن چشم می دوزیم. این وظیفه ای است که به عقل تحلیل گر مربوط می شود ، ولی با عشق یعنی ادراک مستقیم از طریق قلب، همه حقیقت را بدون واسطه، آن گونه که خود را در پر تو اشراق به ما می نمایاند ادراک می کنیم و با آن پیوند می یابیم.

به عقیده اقبال برای دریافت حقیقت باید عقل و عشق (یا در اصطلاح او خبر و نظر) هر یک جدا از هم و در جای خود به کار گرفته شوند و از مجموع دریافتشان به کنه حقیقت پی برد. ولی دراین مسیر عشق دلیل راه است. در غزلی می گوید:

از خلش کرشمه‌یی ، کار نمی شود تمام　　عقل و دل و نگاه را، جلوه جداجدا طلب
عشق به سرکشیدن است ، شیشه کائنات را　　جام جهان نما مجو، دست جهان گشا طلب

گرچه اقبال مانند همه عارفان ، عشق را بر عقل رجحان می نهد ولی این بدان معنا نیست که منکر ارزش عقل است، بلکه می گوید میان این دو باید تعادلی برقرار باشد و آدمی نباید در زندگی ، تنها عقل را راهنمای خود قرار دهد.در جاوید نامه می گوید :

بی محبت علم و حکمت ، مرده یی　　عقل، تیری بر هدف ناخورده‌یی

اقبال توصیفاتی شورانگیز از عشق دارد و آن را روح عالم می داند که عقل هدایت کننده را هدایت می کند:

دوش به راهبر زند، راه یگانه طی کند　　می‌ندهدبه دست کس، عشق زمام خویش را

در بازسازی اندیشه می گوید«هیچ دلیلی وجود ندارد تا تصور کنیم عقل و اشراق در دو نقطه مقابل هم قرار دارند؛ بلکه به عکس هر دو از یک ریشه سر برمی کنند و مکمّل یکدیگرند. آن یک ، حقیقت را به تدریج درمی‌یابد و این، یکباره. یکی چشم بر جاودانگی حقیقت می دوزد... و دیگری لذت حضور همه‌ی حقیقت را در می یابد و به منظور این دریافت همه راه ها را برای رویت انحصاری خود می بندد. اینکه برگسن می گوید اشراق از عقل برتر است، سخن درستی است زیرا تنها از این طریق است که به قلمرو حقیقت پا می نهیم و مفهوم آن به صورت یک کل غیر قابل تفکیک ، گویی که تصویری را می نگریم یا آهنگی را می شنویم ، در ذهنمان می نشیند.»

اگر چنین است پس چرا به نظر می‌رسد که اقبال اهمیت عقل را نادیده می گیرد؟ آیا به راستی آن طور که برخی گمان می کنند او متفکری تاریک اندیش است که نمی تواند به اهمیتی که عقل در تحول فرد و جامعه دارد، پی ببرد و می خواهد عقربه‌ی زمان را به عقب بکشد؟ چرا او مدام خوانندگانش را ترغیب می کند که پای از زمهریر عقل گرایی مطلق بیرون بکشند و خود را در آغوش گرم عشق جای دهند؟ در پیام مشرق می گوید:

نشان راه ز عقل هزار حیله مپرس　　بیا که عشق، کمالی ز یک فنی دارد

و باز در پیام مشرق زیر عنوان «جلال و هگل» می گوید:

به خرد راه عشق می پویی؟　　به چراغ آفتاب می جویی

آیا این ابیات و نظایر شان که در آثار اقبال کم نیستند، نشان از مخالفتش با معرفت علمی دارند و او می خواهد خواننده ی خود را از علم روی گردان

سازد؟ بررسی دقیق افکار اقبال ثابت می کند که وی به هیچ روی متفکری تاریک اندیش نیست. اینکه عقل را ظاهراً خوار می شمارد در واقع اعتراضی است ارزش بیش از حد و مبالغه آمیزی که به نقش آن در زندگی داده می‌شود. با توجه به دیدگاه خاص اقبال در می یابیم که او برای عقل و معرفت حاصل از آن که بر بنیاد آزمایش و تجربه است، بیشترین احترام را قائل می‌باشد. در بازسازی اندیشه می گوید :« تلاش عقلی سبب می شود تا بر موانع عالم غلبه کنیم، به علاوه زندگی را وسعت و غنا می بخشد، بصیرتی دقیق به ما می دهد و به این ترتیب آماده امان می سازد تا به جنبه های دقیق تر تجربه‌های بشری وارد شده بر آن تفوق بیابیم.» او حتی از این نیز پیش تر رفته می‌گوید تسخیر فطرت یا فائق آمدن بر طبیعت از طریق معرفت عقلی اهمیتی بیشتر دارد، زیرا در واقع هر تلاشی برای کسب این نوع معرفت ،عملی عبادی به شمار می آید. کسی که طبیعت را با دید علمی می نگرد و از این طریق به شناخت آن نائل می آید «عارفی است که به نیایش و سیر و سلوک می‌پردازد.» بنابر این بار دیگر باز می گردیم به این سؤال که پس چرا اقبال به ستایش و تجلیلی که امروزه از عقل می شود، معترض است؟

پاسخ این سؤال را باید در دو عامل جست، یکی در گرایشهایی که امروزه در زمینه فلسفه به وجود آمده، و دیگری در وضعیت اجتماعی - سیاسی پیروزیهای ماده گرایی این عصر و نیز موفقیتهای دانش نوین ، چنان این دو عامل را زیر سلطه خود گرفته اند که اگر نگوییم ارزش های مرتبط با اشراق (یا به تعبیر اقبال عشق) و ایمان را به کلی طرد کرده اند، دست کم می‌توان گفت آن ها را نادیده می گیرند. از این روست که اقبال به منظور ایجاد موازنه میان عقل و عشق یعنی دو جنبه مهم تجربه بشری که مکمل یکدیگرند و تمدن جدید غرب تعادلشان را به هم ریخته و یکی را بردیگری رجحان نهاده ، بشدت بر نقشی که «عشق » در ادراک و هدایت زندگی دارد، پای می‌فشارد. در جاوید نامه می گوید:

عصر حاضر را خرد زنجیر پاست　　جان بی تابی که من دارم کجاست؟

در پیام مشرق می گوید :

به چشم عشق نگر تا سراغ او گیری　　جهان به چشم خرد، سیمیا و نیرنگ است
ز عشق درس عمل گیر و هرچه خواهی کن　　که‌عشق‌جوهرهوش‌است‌وجان فرهنگ است

به عقیده وی ، آدمی با نیروی شهودی عشق می تواند اعجاز بیافریند، حال آنکه عقل فاقد چنین قدرتی است.

تیشه اگر به سنگ زد این چه مقام گفتگوست　　عشق به دوش می کشد این همه کوهسار را

کسی که عشق را در خود می پرورد، می تواند جهان را در خویشتن فرو برد نه آن که در آن مدفون شود، از همین رو انسان عارف و اهل دل از رمز و رازش آگاه است نه زاهد عقل پیشه:

عشق در صحبت میخانه به گفتار آید　　زانکه در دیر و حرم، محرم اسرارش نیست

عشق ، یعنی تعالی نفس و از محدوده هست و نیست بیرون شدن :

عشق،از این گنبد در بسته برون تاختن است　　شیشه ماه ز طاق فلک انداختن است

اقبال می خواهد تمامی حقیقت را یک جا درک کند؛ شیدای همه مظاهر عالم است، بنابر این ، با فهم بخشی از حقیقت ، قانع و راضی نمی‌شود، زیرا جهان را تنها از دریچه عقل نگریستن ، واقعیت را به صورت تصویری ساکن در می آورد که جریان ، تداوم و سرزندگی آن به چشم نمی آید ، از این رو می‌خواهد این شیوه تفکر را از طریق اشراق و «ادراک قلبی» کامل کند. او به عنوان متفکری که به مسایل جهان معاصر می‌اندیشد از خطرات عقل گرایی مطلق و توجهی که به خصوص در غرب بدان می شود و سبب انحطاط بی سابقه‌ی این جامعه و ایجاد نابرابری ها و استثمار بی شرمانه انسان از انسان شده، بخوبی واقف است و نسبت بدان حساسیت نشان می دهد .این که می‌بینیم نظام اقتصادی اروپا و آمریکا عاری از شفقت شده ، عدالت اجتماعی از میانشان رخت بربسته ، در بین گروهها و طبقات اجتماعی منازعاتی ناگوار جریان دارد، برای تجهیزات جنگی شوقی جنون آمیز نشان داده می شود، از آن روست که در این جوامع عقل از عشق بی بهره است. اقبال در بازسازی اندیشه می گوید«آرمانگرایی اروپا هرگز بدل به عاملی زنده در حیات آن سرزمین نشد، بلکه نتیجه آن شد که اکنون یک «من » سرگردان به جستجوی خویش درمیان دموکراسی های مغایر یکدیگر می پردازد که وظیفهٔ شان چیزی جز استثمار مستمندان در جهت منافع ثروتمندان نیست. از من بپذیرید که امروزه اروپا بزرگترین مانع دست و پاگیر در راه پیشرفت اخلاقی انسان است».

در پیام مشرق با توجه به عقل گرایی اروپا و دور افتادنش از عشق و ایمان می‌گوید:

عقل چون پای در این راه خم اندر خم زد — شعله در آب دوانید و جهان برهم زد
هنرش خاک بر آورد ز تهذیب فرنگ — باز آن خاک به چشم پسر مریم زد

عقل گرایی مفرط سبب شده است تا بشر امروزی گرفتار اضطراب، تشویش و سرخوردگی شود و بالمآل نتواند از ثمرات فرهنگ اصیل خود به درستی بهره گیرد. تمایل به تلاش و دوندگی بیش از حد ، و گرایش به جامعه‌ی فوق العاده سازمان یافته در جهت مقاصد صرفاً مادی و فعالیتهای رقابت آمیز، چندان در غرب شدت گرفته که راسل یکی از کتاب هایش را در ستایش پوچی نام می‌دهد!

اقبال می خواست به نسلی که در بی‌ایمانی غرقه بود، بفهماند که اگر غرب به چنین وضعی دچار شد برای آن است که عقل را به خدمت عشق در نیاورد. زیرا فقط از این طریق است که می توان اطمینان یافت بشر از نیروی عظیم علم در راه اهداف انسانی و مقاصد سازنده استفاده خواهد کرد. او نیز مانند گوته شیطان را تجسم عقل مطلق می داند که فی نفسه ارزش فراوان دارد ولی بدون هدایت عشق بدل به وسیله ای مخرب و وحشت آور می شود.

به عقیده وی انسان امروزی قدرت دارد ولی صاحب «عشق » نیست.

در شعری به اردو درباره انسان در این زمان می گوید :

عشق را رها کرده و عقل همچون مار می گزدش
او نتوانسته عقل را تحت فرمان عشق در آورد
جستجو گر مسیر ستارگان است
ولی نمی تواند در دنیای افکار خود سفر کند
چندان اسیر پیچ و خم دانش خود شده
که هنوز نتوانسته سود خود را از زیان تشخیص دهد
انوار خورشید را به تصرف در آورده
ولی نتوانسته شب تاریک زندگی را روشن سازد.

این وضع ناگوار او را بر آن می دارد تا عمیقاً به آینده‌ی بشر بیندیشد؛ در مقدمه مثنوی پس چه باید کرد می گوید :

سپاه تازه برانگیزم از ولایت عشق — که در حرم خطری از بغاوت خرد است
زمانه هیچ نداند، حقیقت او را — جنون قباست که موزون به قامت خرد است
به آن مقام رسیدم چو در برش کردم — طواف بام و در من سعادت خرد است
گمان مبرکه خرد را حساب و میزان نیست — نگاه بنده‌ی مومن قیامت خرد است

سپاه عشق از دید اقبال نیرویی است که باید در برابر «بغاوت» عقل یا دانش و تکنولوژی مهاجم و استثمار گر غرب قیام کند.به عقیده او آنچه به زندگی معنا می بخشد عشق است که عقل را برای نوع بشر منبع رحمت می‌سازد، در پیام مشرق می گوید :

سوز سخن ، ز ناله‌ی مستانه‌ی دل است — این شمع را فروغ ز پروانه‌ی دل است
مشت گلیم و ذوق فغانی نداشتیم — غوغای ما ز گردش پیمانه ی دل است
این تیره خاکدان که جهان نام کرده ای — فرسوده پیکری ز صنمخانه‌ی دل است

او در سروده هایش بارها به این موضوع می پردازد و آن رابه صورت‌های مختلف مطرح می سازد. در پیام مشرق (افکار) می گوید :

عقلی که جهان سوزد، یک جلوه‌ی بی باکش — از عشق بیاموزد آیین جهانتابی
عشق است که در جانت هر کیفیت انگیزد — از تاب و تب رومی تا حیرت فارابی
از حرف نشاط آور،می گویم و می رقصم — از عشق دل آساید با این همه بی تابی
هر معنی پیچیده،در حرف نمی گنجد — یک لحظه به دل در شو، شاید که تو دریابی

و باز در پیام مشرق می گوید :

در جهان دل ما دور قمر پیدا نیست — انقلابی است ولی شام و سحر پیدانیست
بگذر از عقل و درآویز به موج‌یم عشق — که در آن جوی تنک مایه، گهر پیدانیست

شرق و غرب نتوانستند میان این دو ارزش مکمل یکدیگر ، یعنی عقل و عشق، وحدت ایجاد کنند، هرکدام یکی از این دو را برگزیدند و لاجرم گرفتار مصائب گونه گون شدند. غرب روح خود را در تلاش برای تسخیر جهان ماده از کف داد، و شرق به پرورش مکتب فکری دروغینی پرداخت که حاصل آن دوری گزیدن از مردم ، و بی اعتنایی نسبت به ضعف و اسارت سیاسی و فکری آنان بود. به این ترتیب نیروهای معنوی و منابع فعال روح انسان در محصور قرار گرفتند و زندگی در هر دو جامعه به انحطاط گرایید. در جاوید نامه می گوید :

شرق، حق را دید و عالم را ندید　　غرب در عالم خزید، از حق رمید
چشم بر حق باز کردن بندگی است　　خویش را بی پرده دیدن زندگی است

سخن اقبال این است که اگر آدمی همه توجه خود را به «حق» معطوف دارد و از «عالم» غافل بماند و یا به عکس، نتیجه اش زیانبار است. چنانچه این دو جدا از هم باشند، اساس زندگی لطمه می بیند، برای آنکه بتوان هر دو را داشت باید ترکیبی از عشق و عقل پدید آورد. اگر عقل بی احساس و تحلیلگر از فیضان چشمه حیات بخش عشق سیراب شود، نیرویی محکم در جهت مصالح فرد و جامعه پدید می آید. در جاوید نامه می گوید:

علم را مقصود اگر باشد نظر　　می شود هم جاده، هم راهبر
علم، تفسیر جهان رنگ و بو　　دیده و دل پرورش گیرد از او
بر مقام جذب و شوق آرد تو را　　باز چون جبریل بگذارد تو را

شعر اقبال زندگی را به گونه‌ای تصویر می کند و دریچه‌ای را به سوی حیات در برابر ما می گشاید که در آن عقل و عشق باهم عجین شده و وحدتی تمام عیار و کار ساز یافته اند. توجه اقبال به عشق چندان زیاد است که علت هستی خود را در آن می بیند. او به خلاف دکارت که می گفت «می اندیشم پس هستم» و به عکس کی‌یر کگارد (دکارتی تر شرو) که می گفت «رنج می‌برم پس هستم» در اثبات وجود خویش گفته است که «عشق می ورزم پس هستم.» این زیباترین، لطیف ترین، نوترین و وجد انگیزترین دلیل در اثبات وجود آدمی است:

در بود و نبود من، اندیشه گمان ها داشت　　از عشق هویدا شد، این نکته که هستم من

*****

سید روح الله نقوی[1]

گفتگوی تمدنها از دیدگاه عشق

اگرچه باطرح موضوع گفتگوی تمدنها توسط رئیس جمهور محترم جمهوری اسلامی ایران و تصویب سال ۲۰۰۱ میلادی به نام سال گفتگوی تمدنها در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، مقالات زیادی در این باره به رشتهٔ تحریر در آمده در هر یک نویسندگان کوشش کرده که این مطلب را از راویهٔ فکری خود مورد بررسی قرار دهند اما موضوع «عشق» و یا بهتر بگویم «دیدگاه عشق و گفتگوی تمدنها » موضوعی است که تاکنون دربارهٔ آن قلم فرسایی نشده و فرصتی است تا بتوان این گفتگو را که در واقع هدف از آن رد نظریهٔ «ستیز تمدنها» و بالعکس رودر رو نشستن و گفتگو کردن است، از زاویه‌ای جدید مورد مطالعه و بررسی قرار داد.

در تعریف تمدن هرچه که گفته اند و خواهند گفت به یک سو، مگر نه اینکه جهان امروز و تمدن امروز در پی حفظ و نگهداری دست آوردهای عظیم گذشتگانی است که نخستین گامها را چنان با صلابت و استحکام برداشته‌اند که حتی پس از گذشت هزاران سال، ما از آن بهره مند می‌شویم؟ و مگر نه اینکه تمدن امروز ما هم یک روزی نابود خواهد شد ؟ چراکه به قول ویل دورانت :

« از این احتمال که تمدن ما نیز همانند تمدنهای دیگر سرانجام روزی نابود شود ، نباید مضطرب بود چون که حیات شکلهای تازه به خود می‌گیرد و تمدنهای جدید تر مجال عرض اندام می یابند.»[1]

لذا چه بهتر که با رو در رو نشستن و گفتگو به طریق صلح آمیز به حفظ هرچه بهتر و بیشتر آن دستاوردهایی بپردازیم که از هزاران سال پیش به ما رسیده و وظیفهٔ ما نیز در قبال آن فقط حفظ وتحویل آن به آیندگان است که از حق کامل در قبال آن برخوردارند. حفظ این میراث چند هزار ساله با جنگ میسر نیست.

---

۱ - فرهنگستان فارسی بلوچستان - کویته .

بلکه بهترین راه دیالوگ و گفتگو ست. اما این گفتگوها به چه نحوی و به چه زبانی باید صورت پذیرد؟

برهمگان آشکار است که هیچ گفتگویی زیباتر از گفتگوی عاشق و معشوق نیست و هیچ زبانی نیز زیباتر و پرمعناتر از زبان عاشقانه نمی‌باشد. گفتنی هایی راکه عاشق از اعماق وجود خود به معشوق می گوید و جوابی در خور آن می یابد. هیچ جای تردید نیست که بهترین نمونهٔ این گفتگوها را می‌توان بین خداوند سبحان و بندگان برگزیده اش مشاهده نمود. اگر نظری به آیات گهربار و پر نور قرآن مجید بیندازیم ،خواهیم دید که رابطهٔ خدا و بنده‌اش هیچگاه منقطع نبوده و در هر زمانی به نحوی شایستهٔ آن زمان گفت و شنودی بین خدا و بنده اش انجام می شده . حتی قبل از آن هم این گفتگو مابین خدا و فرشتگانش انجام می شده و اگر از ابتدای آدم آغازکنیم نیز در می‌یابیم که پروردگار جهان پس از آفرینش انسان می فرماید :

و قلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة ۲...

پس از همان نخست خداوند تعالی با استفاده از کلمهٔ «وقلنا» گفتگو را آغاز می کند چراکه آفرینش انسان برای عشق ورزیدن بوده وگفتگو ما بین عاشق و معشوق ناگزیر می نماید.

و اما خماری و مستی و عشق و مدهوشی بسیار پیشتر از آدم وجود داشته . از زمانی که رنگ الفت در جهان بوده گفتگوهای عاشقانه هم وجود داشته است.

نبود نقش دو عالم که رنگ الفت بود　　زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت

خواجهٔ شیراز اساس آفرینش انسان را عشق می داند :

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد　　عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

جلوه ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت　　عین آتش شد ازین غیرت و بر آدم زد۳

وقتی که ذات باری تعالی از جانب فرشتگان که نمی توانستند زیر بار پرمشقت عشق بروند، ناامید می گردد و کسی را برای درک جلوه هایش مشاهده نمی‌نماید، تصمیم می گیرد که برای تحمل بار این امانت آدم را بیافریند.

پیش از این ایجاد ذات ذوالجلال — کنز مخفی بود در عین کمال
وان هویت بحر سر پوشیده بود — بر ظهور خویش ناجوشیده بود
شاهد ذات آن نگار پرده در — عاشق خود بود و اندر پرده در
بود هم آیینه هم منظور خود — بود هم گنجینه هم گنجور خود
خواست ذاتش تا کند اظهار حسن — فاش سازد عشق با دلدار حسن
بر خود از ذات خود اندر عین ذات — جلوه ای فرمود و آمد در صفات

خدای بزرگ می خواست کسی باشد تا این جلوهٔ او را درک کند و بفهمد ، پس آدم را آفرید ، و اما وجود این نو آفریده شده از چیست ؟

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند — گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند۴

پس پیمانه کشی و مستی در خمیرهٔ آدم نهاده شده و هیچگاه از عشق جدایی نخواهد داشت. عاشق است و طالب معشوق . محب است وطالب محبوب . پس ناگزیر است که با معشوق خود به راز و نیاز بنشیند . باید با محبوب خود گفتگو نماید تا دلش تسکین یابد. عاشق است و تشنهٔ جلوه ای از جانب یار. شبها را تا صبحگاهان زنده می دارد و به آه و زاری و ناله و فغان می نشیند مگر فرصتی دست دهد و بتواند جلوه‌ای از رخ دلدار خویش ببیند. ارزش این جلوه را اگرچه نمی توان بیان کرد، اما بیتی از خواجهٔ شیراز در اینجا مناسب می نماید.

از لعل تو گریابم انگشتریِ زنهار — صد ملک سلیمانم در زیر نگین باشد۵

می بینیم که این گفتگوها بین معبود و بنده اش که صرفاً برای عشق ورزیدن آمده و فرشتگان هم در مقابل آن حیران هستد، از همان ابتدای آفرینش انسان وجود داشته :

بر در میخانهٔ عشق ای ملک تسبیح گوی — کاندر آنجا طینت آدم مخمر می‌کنند۶

خدای سبحان در هر دوره ای با بندگان برگزیدهٔ خویش که انبیا و رسل بوده اند به گفتگو می پردازد و با هر کدام در خور زمان خودش گفت وشنود می‌کند که از جملهٔ آنها می توان یونس و هود و یوسف و ابراهیم و نوح و یعقوب و یوسف و موسی و عیسی و بالاخره حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را نام برد:

اول آدم ساز مستی ساز کرد — بیخودی در بزم خلد آغاز کرد
برق عصیان صفوتش را خانه سوخت — شمع سوزان شد پر پروانه سوخت
نوح تا گردید با مستی قرین — شد بغرقاب بلا کشتی نشین
مست شد ایوب از آن جام بلا — گشت بر آن ، بر رنج کرمان مبتلا
بیم آن بد کز بلیات و علل — ره کند در خانهٔ صبرش خلل
در خلیل آن نشئه تا شد شعله زن — کرد اندر آتش سوزان وطن
زد چو یونس از سر مستی قدم — ماهی اندر دم کشید او رابه دم
تا فلک می‌رفت او را از زمین — ذکر انی کنت منّ الظالمین
یوسف از مستی چو دل آگه شدش — جا ز دامان پدر در چه شدش
تا سر یعقوب از آن پر شور شد — از غم یوسف دو چشمش کور شد
مست از انجام بلا شد تا کلیم — سالها در تیه محنت بد مقیم
عیسی از مستی قدم بردار شد — لا جرم سر منزلش بر دار شد
احمد از آن باده تا شد سرگران — کرد بر وی رو بلا از هر کران

خداوند سبحان در سوره های متعدد از قرآن مجید با انبیاء و پیغمبران خود به گفتگو می پردازد و این از آنجهت است که اینان برگزیده ترین انسانها بوده اند و از هر عیب و نقصی پاک و از هر گناه و معصیتی مصون اند.
نمونه هایی از این گونه گفتگوها را می توان در اکثر سوره های قرآن مجید مشاهده کرد که متناسب با مقتضیات زمان صورت پذیرفته است. زیباترین این گفتگوها را خداوند سبحان با پیغمبران اولوالعزم خود داشته است. برای مثال ذکر حضرت نوح پیغمبر در ۳۴ سوره و ۱۲۲ آیه از قرآن مجید و قصهٔ ابراهیم در ۲۴ سوره و ۶۵ آیه از قرآن آمده است. چقدر زیباست وقتی در سورهٔ انبیاء آیهٔ ۶۹ می خوانیم که : قلنا یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم
خدای سبحان به آتش فرمان می دهد که بر ابراهیم خنک و سلامت باش. آتشی که نمرودیان همچون کینه های عظیم دلهایشان بر پا داشته بودند به گلستانی با صفا تبدیل شد چرا که ابراهیم «ع» برگزیده خدا و پیغمبر او بود و خدای سبحان او را دوست می داشت.
دربارهٔ حضرت موسی «ع» می بینیم که خداوند متعال می فرماید : «ای موسی تو را دوست می دارم »

گفت موسی را به وحی دل خدا — کای گزیده دوست می دارم ترا
گفت چه خصلت بود ای ذوالکرام — موجب آن تا من آن افزون کنم
گفت چون طفلی به پیش والده — وقت قهرش دست هم دروی زده
خود نداند که جز او دیّار هست — هم ازو مخمور هم از اوست مست
مادرش گر سیلی بروی زند — هم به مادر آید و بر وی تند
از کسی یاری نخواهد غیر او — اوست جملهٔ شر او و خیر او
خاطر تو هم ز مادر خیر و شر — التفاتش نیست جاهای دگر
غیر من پیشت چو سنگست و کلوخ — گر صبی و گر جوان وگر شیوخ
همچنانک ایاک نعبد در حنین — در بلا از غیر تو لا نستعین
هست این ایاک نعبد حصر را — در لغت و آن از پی نفی ربا
هست ایاک نستعین هم بهر حصر — حصر کرده استعانت را و قصر
که عبادت مر تو را آریم و بس — طمع یاری هم ز تو داریم و بس۷

همچنین حضرت موسی کلیم الله در طورسینا باخدای خود به تکلم می‌پردازد. این مکالمه و گفتگو چنان شور و شعفی در دل او به وجود می‌آورد که سوز عشق سرکش و حسرت موسی شعله ور می گردد و می گوید :

قال رب ارنی انظر الیک ..(اعراف - ۱۴۳)

و جواب می شنود که :

لن ترینی و لکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترئنی ...(اعراف - ۱۴۳).

ولی بدون شک حبیب الله به آن کسی گفته شد که حق در شأنش فرموده : لولاک لما خلقت الافلاک.

آن هستی بلند مرتبه و با عظمتی که از نظر کمال قرب و جلالت شأن و عظمت مقام از کلیه انبیاء سلف برتری و افضل است.

تو اصل وجود آمدی از نخست — دگر هرچه موجود شد فرع تست
(سعدی شیرازی)

با محمد بود عشق پاک جفت — بهر عشق او را خدا لولاک گفت
منتهی در عشق او چون بود فرد — پس مر او را ز انبیاء تخصیص کرد
(مولوی)

پر واضح است که قرآن مجید خود مجموعه ای از گفتگوهای آن رسول گرامی با معشوق و پروردگار خودش است و آوردن گوشه هایی از آن ضروری نمی‌نماید. این گفتگوهای عاشقانه پس از انبیاء و رسل نیز ادامه یافته .

زین سبب پیغمبر با اجتهاد — نام خود و آن علی مولا نهاد
گفت هر کورا منم مولا و دوست — این عم من علی مولای اوست
کیست مولا آنکه آزادت کند — بند رقیت ز پایت برکند
چون به آزادی نبوت هادیست — مؤمنان را ز انبیاء آزادیست
ای گروه مؤمنان شادی کنید — همچو سرو و سوسن آزادی کنید۸

رسول گرامی اسلام با آن درجه و کمال خودش ، نادانسته و نا آگاهانه دست به چنین کار خطیری نمی‌زند. آن حضرت خوب می داند که بعد از خودش باید کسی را به مردم «مولا» معرفی کند که شایستگی این مقام را داشته باشد و دلش منبع الهامهای خداوند سبحان باشد.

نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت — متحیرم چه نام شه ملک لا فتی را۹

اما از آنجا که هیچ کس ، پس از انبیاء و رسل بویژه حضرت ختمی مرتبت (ص) مستحق گفتگوهای دو طرفه با پروردگار نبوده ، این گفتگوها صرفاً از جانب عاشق صورت پذیرفته است که بهترین نمونه های آن را می توان در کلام اولیاء الله و در اشعار و کلام عرفاء اسلامی یافت. بویژه مثنوی معنوی مولانا جلال الدین بلخی ، که در حقیقت اقیانوس بیکران عشق و عرفان است مملو از اینگونه گفتگوها می باشد . آنجا که قصهٔ شبان ساده را می آورد که با خلوص نیت و صدق دل بی انتهایش ، با معبود به گفتگو نشسته و می گوید:

تو کجایی تا شوم من چاکرت — چارقت دوزم کنم شانه سرت
ای خدای من ، فدایت جان من — جمله فرزندان و خان و مان من
ور تو را بیماریی آید به پیش — من تو را غمخوار باشم همچو خویش
دستکت بوسم بمالم پایکت — وقت خواب آید بروبم جایکت
گر ببینم خانه ات را من، مدام — روغن و شیرت بیارم صبح وشام
ای فدای تو همه بزهای من — ای به یادت هی هی و هیهای من۱۰

و وقتی که حضرت موسی این گفتگو را بیهوده تصور می کند از جانب حق تعالی عتاب می آید که :

تو برای وصل کردن آمدی — نی برای فصل کردن آمدی
هر کسی را سیرتی بنهاده ایم — هر کسی را اصطلاحی داده ایم
ما برون را ننگریم و قال را — ما درون را بنگریم و حال را
ملت عشق از همه دینها جداست — عاشقان را مذهب و ملت خداست ۱۱

و یا در آنجا که لسان الغیب ، حافظ شیرازی اینگونه به کلام با معشوق می‌پردازد که :

گفتم ای سلطان خوبان رحم کن براین غریب — گفت در دنبال دل ره گم کند مسکین غریب
گفتمش مگذرزمانی‌گفت‌معذورم بدار — خانه‌پروردی چه‌تاب آرد غم چندین غریب
گفتم ای شام غریبان طره شبرنگ تو — در سحرگاهان حذرکن گربنالد این غریب
گفت حافظ آشنایان در مقام حیرتند — دور نبود گر نشیند خسته و مسکین غریب ۱۲

به قول دکتر محمد جواد فرید زاده :« دیالوگ حقیقی با عشق و در عشق تحقق می‌یابد »۱۳ و عشق حقیقی را باید در عرفان و تمدن اسلامی جستجو نمود. تمدنی را که اسلام با خود آورد بالاتر از آن است که بتوان قیمت بر آن نهاد.

«امت مسلمان از نظر تمدن با داشتن قوانین اجتماعی و سیستمهای سیاسی توانست بهترین نهادهای سیاسی را به جهان معرفی کند. از آنجا که جوامع اسلامی از لحاظ علوم سابقه و گذشته افتخار آمیزی دارد و از سال ۷۵۰ تا ۱۱۰۰ میلادی یعنی به مدت ۳۵۰ سال بر علوم جهان تفوق مطلق داشته است. لذا با الهام گرفتن از آیه های متعدد قرآن مجید که مؤمنان رابه مشاهدهٔ طبیعت و مطالعه در اطراف آن دعوت می کند، دانشمندان اسلامی خدمات گرانبهایی به عالم بشری عرضه داشتند. در واقع نخستین کار مسلمانان ، آموختن دانش از همهٔ تمدنهای پیش از اسلام بود. و از همین روی می توان اذعان داشت که تمدن اسلام ، وارث فرهنگ قدیم شرق و غرب شد، اما نه تقلید کنندهٔ صرف از فرهنگ های سابق بود، و نه ادامه دهندهٔ

محض،دورهٔ کمال آن هم با غلبهٔ مغول به پایان آمد. در قلمروچنین تمدن قاهری همه عناصر مختلف راه داشت : عبری ، یونانی ، هندی ، ایرانی ، ترکی و حتی چینی . آنچه این تمدن را جهانی کرد، نیروی شوق و ارادهٔ کسانی بود که خود از هر قوم و ملتی که محسوب می شدند ، منادی اسلام و تعلیم آن گردیدند. بدین ترتیب مایهٔ اصلی این مجموعه که تمدن و فرهنگ اسلامی خوانده می شد ، در واقع اسلام بود که انسانی بود و الهی، نه شرقی و نه غربی. جامعهٔ اسلامی هم که وارث این تمدن عظیم بود، جامعه ای متجانس بود که مرکز آن قرآن قرار داشت ، نه شام یا اعراق . باری فرهنگ و تمدن اسلامی ، دنیا گیر شد. رشد این فرهنگ در بغداد عباسیان پدید آمد. گرچه بخش عمدهٔ آن در اوایل دورهٔ عباسیان به ایران مدیون است در هر حال روح آن اسلامی است و به هیچ قوم و نژادی بستگی ندارد، زیرا که اسلام را با تعریف خاص که برای آن دارد، منحصر به قوم ،گروه ، سرزمین ، نژاد و رنگ خاصی نمی داند و آن را متعلق به همهٔ ابنای بشر می داند . به همین جهت در حوزهٔ وسیع آن تمدن ، اقوام مختلف عرب ، ایرانی ، ترک ، هند ، چینی ، مغولی ، آفریقایی و حتی اقوام ذمی به هم آمیختند. در نتیجهٔ آمیختن اقوام مختلف به یکدیگر اسلام به یک امپراطوری عظیم جهانی با یک فرهنگ نوین مبدل گشت که حدود و ثغور نمی شناخت . مسلمانان از هر نژاد و در هر منطقه ای از قلمرو اسلام ، خود را در وطن خویش و دیار خود می یافتند و بین ایشان نه اختلاف جنسیت مطرح بود و نه اختلاف تابعیت . همه جا یک دین بود و یک فرهنگ و یک تمدن .»[۱۴]

و در سایهٔ همین تمدن و فرهنگ یگانه و با ارزش ، دانشمندان و علما، زیادی پرورش یافتند و خدمات گرانبها و قابل قدری را به انسانها عرضه داشتند که از جمله آن می توان اشاره ای داشت به خدمات شایستهٔ عرفا و شعرای اسلامی چون سنایی، عطار و مولانا و حافظ و دیگران که بدون تردید زیباترین گفتگوهای عاشق و معشوق را با الهام از آیات قرآن مجید و تأمل و مطالعه در این آیات ، به جامعهٔ بشری عرضه داشته اند:

نمونهٔ این گفتگوهای عاشقانه و بیان سوز و گداز و ابراز شوق و آتش درون ، در اشعار و کلام بزرگان ادب و شعراء و عرفای نامی اسلامی کم نیست.

با تعمق در زندگینامه حضرت مولانا جلال الدین بلخی می بینیم که

بزرگترین اثر ذوق و اندیشهٔ بشری یعنی مثنوی معنوی و دریای خروشان جوش و جذبه یعنی دیوان غزلیات شمس را وی در اثر همصحبتی مردان شوریده سر و رندان عالم سوزی چون شمس تبریزی و حسام الدین چلبی به وجود آورده و اگر همصحبتی و مجالست با اینان نمی بود شاید حضرت مولانا هیچگاه به سرودن چنین آثاری نائل نمی شد و پر واضح است که هرچه در بین مولانا و شمس و یا حسام الدین چلبی می رفته گفتگوهایی بوده عاشقانه که منجر به شکفته شدن احساسات مولانا گشته و در نتیجه آثار جاویدان و زوال ناپذیری را به وجود آورده است:

گفتم که ای جان خود جان چه باشد — ای درد و درمان درمان چه باشد
خواهم که سازم صد جان و دل را — پیش تو قربان ، قربان چه باشد
ای نور رویت ، ای بوی کویت — اسرار ایمان ، ایمان چه باشد
گفتی «گزیدی بر ما دکان» — بر بیگناهی بهتان چه باشد
اقبال پیشت سجده کنان است — ای بخت خندان ، خندان چه باشد
بگشای ای جان در بر ضعیفان — بر رغم دربان ، دربان چه باشد
فرمود صوفی که «آن» نداری — باری بپرسش که آن چه باشد۱۵

از این رو نتیجه می گیریم که بهترین نمونهٔ گفتگوها خواه ساده باشد، خواه پیچیده ، آن است که بر بنیاد عشق ومحبت صورت پذیرد که نزد خدای سبحان پسندیده است ولی چنانکه گذشت موضوع گفتگوی تمدنها آنچنان عمیق و گسترده است که باید اندیشمندان و صاحبنظران سالها در این عرصه تحقیق نمایند تا بتوان از نتایج آن ره توشه ای برای جامعه بشری در مسیر رسیدن به دوستی و تفاهم متقابل فراهم نمود و ره توشه ای که نتیجه آن آگاهی و شعور برای حل کردن مشکلات جوامع انسانی از طریق گفتگو و همزیستی نوع بشر باشد.

گمان مبر که به آخر رسید کارمغان — هزار بادهٔ ناخورده در رگ تاک است۱۶

منابع و مآخذ

۱ - درآمدی بر تاریخ تمدن : ویل دورانت ، ترجمهٔ احمد بطحایی وخشایار دیهیمی، تهران ، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی ، چاپ دوم ۱۳۶۸هش ، ص ۲۵۶.

۲ - سورهٔ بقره، آیه ۳۵.

۳ - دیوان حافظ : به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی ، تهران ، کتابخانه زوار ، ص ۱۰۳.

۴ - همان ؛ ص ۱۲۴.

۵ - همان ؛ ص ۱۰۹.

۶ - همان ؛ ص ۱۳۵.

۷ - مثنوی معنوی : به تصحیح محمد رمضانی ، تهران ، چاپخانه خاور، ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۹ ، دفتر چهارم ، ص ۲۶۲.

۸ - همان؛ دفتر ششم ، ص ۴۱۹.

۹ - کلیات دیوان شهریار: به تصحیح استاد سید محمد حسین شهریار، چاپ پانزدهم ، تهران ، انتشارات زرین و انتشارات نگاه ، ج اول ، ص ۹۸.

۱۰ - مثنوی معنوی ؛ دفتر دوم ، ص ۱۰۵.

۱۱ - همان ؛ دفتر دوم ، ص ۱۰۶.

۱۲ - دیوان حافظ ؛ ص ۱۱ و ۱۲.

۱۳ - چیستی گفتگوی تمدنها (مجموعه مقالات) ، شماره ۲۰۵، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی ، گروه انتشارات ، زمستان ۱۳۷۷ هـ ش .

۱۴ - کارنامهٔ اسلام : دکتر عبدالحسین زرین کوب تهران ، چاپخانه سپهر، چاپ چهارم، ۱۳۶۹ هـ ش .

۱۵ - کلیات شمس یا دیوان کبیر؛ با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر ،تهران ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۳۷ ، جلد دوم ، ص ۲۴۱.

۱۶ - کلیات فارسی اقبال : از انتشارات اقبال آکادمی پاکستان ، لاهور و نیشنل بک فاوندیشن اسلام آباد، پیام مشرق ، ص ۹۴.

*****

اندیشه
و
اندیشه مندان(۲)

دکتر آقا یمین خان[1]

مقام علی در نظر اقبال

علی مرتضی باب علوم

علامه اقبال برطبق فرموده‌ی حضرت رسول اکرم «ص» معتقد است که حضرت علی مرتضی باب علوم بود ، چنانکه نبی اکرم فرموده است که « انا مدینة العلم و علی بابها» یعنی من شهر علم هستم و علی دروازه علم است. به همین اصل است که بدون توسل به ذات گرامی علی مرتضی تحصیل علم ممکن نیست و همین معنی را علامه اقبال در «اسرار خودی » با عنوان « در شرح اسرار اسمای علی مرتضی» در اشعار زیر شرح داده است :

مسلم اول، شه مردان علی — عشق را، سرمایه ی ایمان علی
ذات او دروازه شهر علوم — زیر فرمانش ، حجاز و چین و روم[2]

سرمایه ی علی عشق حق

در اشعار مزبور ، مقصود علامه اقبال این است که علی مرتضی نه فقط منبع علوم بود، بلکه سرمایهٔ عشق حق هم می داشت. همین اصل است که ذات گرامی علی به توسل علم ، و ذوالفقار علی حجاز و چین و روم یعنی تمام شرق وغرب جهان را زیر فرمانش آورد و از سرمایه ی عشق حق ، فتح اقلیم تن کرده این خاک را تسخیر کرد. یعنی وجود خاکی خود را با توسل به نور عشق حقیقی منور و روشن ساخت. علامه اقبال همین معنی را در اشعار زیر این طور ابراز داشته است :

از هوس، تیغ دو رو، دارد بدست — رهروان را دل، برین رهزن شکست
شیر حق این خاک را تسخیر کرد — این گل تاریک را اکسیر کرد
مرتضی کز تیغ او حق روشن است — بو تراب ، از فتح اقلیم تن است[3]

---

۱ - رئیس سابق گروه آموزشی زبان فارسی - دانشکده دولتی لاهور.
۲ - کلیات اشعار فارسی ، مولانا اقبال لاهوری، بامقدمه و شرح احوال و تفسیر کامل بوسیله احمد سروش - از انتشارات کتابخانه سنائی ، ۱۳۴۳ ش ، ص ۳۳ - ۳۴.
۳ - همان ص ۳۳ - ۳۴.

آقای احمد سروش، گردآورندهٔ کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، در حواشی این اشعار کنیت بوتراب را بااین الفاظ شرح می‌دهد:

«کنیت بوتراب را پیغمبر به علی داد و همین جهت هم این کنیت را از سایر کنیتهای خود دوست می داشت، مولانا لاهوری می‌فرماید علی از آن جهت بوتراب و پدر خاک است که در مرحله ی ضبط نفس بر اقلیم تن خویش مسلط بود». [۱]

اقبال از حیث عاشق علی

اقبال معتقد است که با همین اوصاف اعلای علی، من عاشق علی هستم و اعلان می‌نماید که من از طفیل دودمان علی یعنی از طفیل اهل بیت زنده‌ام و همین اصل است که من از صدقه ی دودمان علی در جهان مثل گهر تابنده ام و به علی چنان عشق می ورزد که به الفاظ روشن نعره می زند که اگرچه من مثل یک ذره ی خاکی هستم ولی از نور عشق علی مثل آیینه روشن شدم و آن نوای عشق که من در سینه دارم از نور عشق علی به دست آورده ام و همین افکار پرشور را در اشعار گوهر بار اینطور ابراز داشته است:

از ولای دودمانش زنده ام — در جهان مثل گهر تابنده ام
خاکم و از مهر او آیینه ام — می توان دیدن نوا در سینه ام [۲]

در شعر مزبور علامه اقبال ذات خود را مثل یک ذره خاکی تصور کرده و علی را مثل مهر منور گردانیده اعلان می نماید که این روشنی عشق که من در سینه دارم از نور عشق علی است.

بر همین منوال در اشعاری دیگر برای دیدار علی خود را مثل یک نرگس وارفته می داند که در خیابان عشق علی خود را مثل بوی آواره می‌گرداند وگاهی می‌فرماید که اگر در خاک من یک زمزمه عشق می‌جوشد از جوش عشق علی است و اگر از تاک من می عشق می ریزد از عشق علی است: چنانکه درین اشعار اظهار داشته است:

---

۱ - همان ص ۳۳ - ۳۴.

۲ - همان، ص ۳۳، ۳۴.

نرگسم، وا رفته ی نظاره ام — در خیابانش ،چو بو، آواره ام
زمزم ار جو شد ، ز خاک من ازوست — می ، اگر ریزد، ز خاک من، ازوست[1]

ید اللهی علی درنظر اقبال

اقبال دربارهٔ مقام علی معتقد است که مقام علی را هر کس نمی‌تواند بشناسد تا وقتی که او از سرّ زندگی آگاه نمی شود. باز می تواند دانست که سرّ اسمای علی چیست؟ و مقام علی این است که علی از خود آگاه شده بود پس به مقام ید اللهی رسید و از همین ید اللهی شهنشاهی کرد و این مقام تا آن وقت ممکن نیست تا زین مسلمان مثل علی بر مرکب تن ، تنگ ببندد البته باز چون نگین بر خاتم دولت می نشیند . چنانکه می فرماید :

هر که دانای رموز زندگیست — سر اسمای علی داند که چیست؟ [2]
از خود آگهی ید اللهی کند — از ید اللهی شهنشاهی کند
هر که زین، برمرکب تن، تنگ بست — چون نگین برخاتم دولت نشست

برهمین اصل است که علی به آن مقام ید اللهی رسید که گردش ایام و چرخ نیلی فام را برهم می تواند بزند و از قوت خود ،روزگار نو که سازگار باشد، آشکار می‌تواند بکند و پیغمبر از رخ او فال گرفته و ملت حق از شکوهش کر و فر می گیرد و پیغمبر او را قوت دین مبین نام داده که بعد از او از طفیل دودمانش کائنات آیین پذیر می شود. علامه اقبال همین افکار را در اشعار زیر اینطور ابراز داشته است:

گردش ایام را برهم زند — چرخ نیلی فام را برهم زند[3]
می کند ، از قوت خود آشکار — روزگار نو که باشد سازگار
از رخ او، فال پیغمبر گرفت — ملت حق از شکوهش فر گرفت
قوت دین مبین ، فرموده اش — کائنات آیین پذیر از دوده اش

مقصود اقبال این است چنانکه علی از حیث قوت دین مبین کار کرد، دوده‌اش یعنی دودمانش که اشاره به حسین بن علی است حق را زنده کرده در

۱ - همان، ص ۳۳ - ۳۴.
۲ - همان، ص ۳۳ - ۳۴.
۳ - کلیات اشعار فارسی، مولانا اقبال لاهوری، گرد آورده احمد سروش ، ص ۳۳ ، ۳۴.

تمام کائنات را آیین پذیر فرمود.

پیغام اقبال تقلید علی

در همین باب «اسرار خودی» علامه اقبال ، ملت اسلامیه عصر حاضر را پیغام می دهد، وقتیکه مرد خود دار از توسل خودی پخته کار می شود پس او به آن مقام می رسد که روزگار بر طبق خواست او زندگی را می‌سازد، و از گل خود آدمی تعمیر می کند و برای آدمی عالمی نو بنیان می نهد. بعداً به ملت اسلامیه عصر حاضر خطاب کرده می‌فرماید که برخیز و بنای جهان تازه بکن ولی برای بنای جهان تازه باید که مثل ابراهیم خلیل الله در سینهٔ خود همان شعله ی عشق براهیمی بتوانی پیدا بکنی . مقصود اقبال اینست که همان پیغام توحید که از حضرت ابراهیم خلیل الله آغاز کرده بود و این سلسله‌ی وحدانیت خداوندی تا به پیغمبر آخرالزمان رسید، مقتضی است که امروز ما ملت اسلامیه همان پیغام دین مبین که به توسل علی مرتضی و دودمانش تا به ما رسید و بنایش بر عدل و الاحسان می باشد و دارای اوصاف صداقت و شجاعت و عدالت می باشد بار دگر چنین جهان تازه پیدا کنیم که نه فقط برای ملت اسلامیه بلکه برای تمام جهانیان موجب اطمینان و سکون باشد به دلیل اینکه دین مبین ما بر دین فطرت انسانیت مبتنی است چنانکه علامه اقبال فرموده:

از گل خود آدمی تعمیر کن — آدمی را عالمی تعمیر کن
خیز و خلاق جهان تازه شو — شعله در برکن خلیل آوازه شو[1]

*****

۱ - همان، ص ۳۳ - ۳۴.

علیرضا ذکاوتی قراگزلو[1]

عرفی جوان شاعر شورش و شگفتی[2]

کو شورشی که صحبت شادی به هم خورد — غم خون دل بریزد و دل خون غم خورد
می جوشدم ز هر سر مو چشمه چشمه خون — مرگه که دل به ذوق شهادت تسم خورد

سید جمال الدین محمد عرفی ۱ در حدود سال ۹۶۳ هـ ق در شهر شیراز در خانواده ای ایرانی که دارای سابقهٔ تشیع وعرفان هم بود ، دیده به جهان گشود. این کودک زیبا و تیز هوش بزودی توانست مراحل مقدماتی ادب آموزی را بگذراند و در اوان بلوغ از خود استعداد سخنوری نشان دهد تا آنجا که پیش از رسیدن به بیست سالگی در خط و نگارگری و موسیقی و علوم ادبی صاحب وقوف شد و در حلقهٔ شاعران شیراز که غزلهای بابا فغانی را به اقتراح می گذاشتند شرکت می کرد و کهنه شاعران از نکته گیریهای او حساب می‌بردند و بر فضلش اذعان داشتند.

عرفی به سال ۹۸۹ عازم هند گردید. علت این مهاجرت راگرفتار شدن شاعر به بیماری «آبلهٔ فرنگ » و زشتروی شدن وی نوشته اند. البته هجرت به هند در آن زمان برای شاعران خصوصاً کسانی که در فکر و هنر از محدودهٔ «ولایت » بالا زده بودند امری عادی بود ، لیکن در مورد عرفی علت سومی را هم می توان دخیل شمرد. می دانیم که ابوالقاسم امری مبلغ و عارف و شاعر نقطوی ۲ در آن سالها در شیراز حلقهٔ درس داشته و مستعدان شیراز اعم از آنکه به فسون تبلیغات و عقاید او گرویده باشند یا نه ، می توانستند در مجالس او راه یابند. در ۹۷۳ هـ ق ابو القاسم امری مورد تعقیب دینیاران و دولتیان قرار گرفت و چشمش را میل کشیدند اما دست از کار خود نکشید (تا بالاخره در ۹۹۹ هـ ق در زندان به دست متعصبان کشته شد)۳ بعید نیست عرفی که جوانی اهل فضل و کنجکاو بود در این حلقه تردد داشته و لقب «ملحد» ۴ که بر او نهاده اند از همین راه و به همین مناسبت باشد. سال ۹۸۹ به حسابی سال ظهور موعود نقطوی است و نقطویان از هر سوی رو به هند نهادند. ظاهراً عرفی همچون دیگر متهمان و متواریان این نحله درست در همین سال به هند

---

۱ - محقق ایرانی .

۲ - برگرفته شده از مجله کیان (چاپ ایران ، تهران) ، شماره ۳ .

رفته و مورد حمایت فیضی ملک الشعرای دربار اکبر شاه تیموری و حکیم ابوالفتح گیلانی قرار گرفته است. حکیم ابوالفتح خود از گریختگان از تیغ صفویه بود و فیضی - و برادرش ابوالفضل مبارکی - نیز متهم به بدکیشی و در واقع آزاد اندیشی بودند و دستگاه اکبر شاه که بزرگمردی روشن بین بود مجمعی شده بود برای این گونه کسان. عرفی در حاشیهٔ دستگاه اکبری به موقعیت و امکانات و فراغ دست یافت و توانست هنر ودانش خود را تکمیل کند و با مطالعات عقلی اندیشه اش پختگی و جا افتادگی بیشتر یابد و متفکری انتقادگر و باریک بین شود که ما در گفتار مستقلی افکارش رابررسی کرده‌ایم۵. در این جا عرفی جوان پرجوش و خروش مطرح است:

عرفی، شاعر اندیشه های تند و احساسات سرکش است و اگر حساسیت را سرمایهٔ شاعری بدانیم، همچنانکه بودلر حساسیت را مساوی نبوغ می داند ، عرفی از این موهبت ، فراوان برخوردار است و اگر حساسیت شدید او را با فهم تیز و ادراک برافروخته ای که داشته با هم در نظر بگیریم ، می‌بینیم که او می باید هم بخندد و هم بگرید:

دراین‌ماتم‌سرابامصلحت دانی‌مصاحب شو که در بازارها می خندد و در خانه می‌گرید

احساس مرارت این گونه طبایع تنها از نیش و گزند بیگانه و مخالف نیست بلکه تفکرشان خود به خود تلخی زا و مرارت خیز است:

من تلخی از ملامت دشمن نمی کشم این شربت از دماغ مرا بر گلو چکد

«غم بی سبب» تعبیری است که در شعر عرفی به تصریح آمده:

صد غم دمی بزاید کان را سبب نباشد ز ابنای آفرینش غم را نسب نباشد

بدیهی است که غم بی سبب در واقع نمی تواند وجود داشته باشد، این خرده ریزهای احساسات و عواطف است که تصعید و تلطیف وتجرید می‌شود و دیوان شاعری چون عرفی را از مشتقات و متعلقات و مستلزمات غم و درد سرشار و لبریز می سازد، عبارات و کلماتی که برنده و گزنده و گیرنده و سوزنده است و با آنکه چهار صد سال است بعد از عرفی غزلسرایان آن کلمات را دستفرسود ساخته اند ، مع ذلک هنوز غالب آنچه عرفی می گوید به صورت کلیشه های معروف و معهود در نیامده و در هیچ دیوانی این همه از خون وزخم و داغ و نیش و زهر و خنجر و اخگر .... که حکایت از احساسات حاد دارد، سخن نمی رود :

چون زخم تازه دوخته از خون لبالبم ای وای اگر به شکوه شود آشنا لبم
مستی ز من آموز که چون شعله و مرهم از زخم جگر خیزم و بر چاک دل افتم

من بلبل آن گل که گلابش همه خون است — مرغابی آن بحر که آبش همه خون است
خونم به گلو ریز که بیمار محبت — آشوب نشان تب و تابش همه خون است
دیوانه عشقیم که این شاهد سرمست — حسنش همه زخم است و نقابش همه خون است

نظر به اینکه احساسات و عواطف بیان شده در شعر عرفی از طراز عادی و کلیشه ای نیست عباراتی هم که در بر دارد تازه است :

گفتی که دلت شکست عرفی؟ — در زیر لبم جواب بشکست

*

بستان زجاج و در جگر افشان و غم مجوی — بشکن سفال و در دهن انداز ونان مخواه
گر ماه و آفتاب بمیرد عزا مگیر — گر تیر و زهره کشته شود نوحه خوان مخواه

این شاعر - همچون مولوی پیش از او و بیدل پس از او - هر جور می‌خواهد کلمات را کنار هم می نشاند و از آنها معنایی که می خواهد بیرون می‌کشد:

من پریشان گوی و سهو اندیش و سودا هرزه دوست
من به سودا مانم و ماند به من سودای من

*

هر دم خیال بازی و فکر کرشمه ای — دشمن تراش خاطر و آزار دوستیم
ای نوحه سنج ناله نبوی ز لب که ما — نازک دلان گریهٔ بسیار دوستیم
د رعجز لذتی است تو در کار خویش باش — ما تشنهٔ شهادت و زنهار دوستیم

*

الوداع ای من دردی کش بیهوشی دوست — کاینک از خویش به بوی می رهبان رفتم

*

گریه در خواب و جگر پرنیش و مژگان در سماع
ناله مستور و نفس مستانه در خون می رود

در هر زبانی و در هر زمانی و هر نوعی از شعر، پیوسته مفاهیم و تعبیرات معین و مشترکی هست که مانند «اصول موضوعه» تلقی می گردد. عرفی بسیار از اینها را تغییر داده است: بلبل در غزل فارسی نشانهٔ شادی ونشاط و عشق و نغمه گری است، عرفی چهرهٔ سیاه و بانگ شوم جغد را به عنوان نماد نشاط پیشنهاد می کند :

مشو عرفی رهین باغ و بلبل — به بانگ جغد در ویرانه می رقص

در ذهن مردم ، بهشت مرکز همهٔ آرزوها و امیدها و آسایشها و لذتهای دلخواه است و لیکن عرفی از اینکه در آن زهر و خون دل نیست بر آشفته و می‌خواهد با « رضوان » بجنگد:

زهرکو،خون جگرکو، شهدناب وشیر چند؟ صبر دشوار است با رضوان نزاعی می کنیم

عرفی آنقدر تحرک روح و حساسیت دارد که گذشته از بهار و بلبل می‌تواند از زاغ نیز که در ادب فارسی و عربی نمونهٔ شئامت و کراهت صوت است، اقتباس آهنگ و ترانه کند:

نیم به فصل خزان عرفی از چمن بی فیض ترانه ای ز نواهای زاغ می دزدم

مردم معمولاً با غم میانه ای ندارند و آرزوی شادی می کنند، عرفی با این بی غمان بی درد میانه ای ندارد و هر کس را که به وی تهمت شادی بزنند نفرین می کند (در مسلک عرفی کلمهٔ «بی درد» دشنام است):

ما کسی را نشناسیم که غم نشناسد هست بیگانهٔ ما هر که الم نشناسد

یا رب آنکس که زند تهمت شادی بر من تا ابد کام دلش لذت غم نشناسد

عرفی نخستین کس در ادب فارسی است که به تقدس گناه و زیبایی زشتی -که تنها در ادب غربی متأخر مطرح شده - اشاره کرده، این مضمون چنان بالاتر از فهم شعر خوانان و حتی شاعران عادی بود که کمتر مورد سرقت ادبی واقع شده است!

گر نیم قطره می ز دهان سبو چکد بال فرشته فرش کنم تا بر او چکد

*

معشوق در آغوش و مرا آینه بر کف از بس که دلم شیفتهٔ زشتی خویش است

معمولاً عاشق نازک دل نمی خواهد ناراحتی و آزردگی معشوق را ببیند ولی عرفی در اینجا هم، سلیقهٔ ویژه ای دارد، او از گریهٔ معشوق لذت می برد نه برای آنکه معشوق به خاطر عرفی می گرید بلکه بخصوص از آن روی که گریه چشم معشوق را قشنگ تر جلوه می دهد:

من خود کیم که گریه به حالم کنی ولی می زیبدت به نرگس شهلا گریستن

کسانی هستند که از هستی دلگیرند و می خواهند در نیستی آرام جویند عرفی، هم از وجود دلزده است و هم از عدم، وتصمیم عجیبی دارد:

در وجود آزار دل بگزیده ام در عدم آزار جان خواهم گزید

خیلیها به دل خود وعدهٔ بهشت می دهند، عرفی در این باره هم خیال دیگری دارد:

جنت ار عرض متاع خود دهد آنچه نستانم از آن خواهم گزید

بیشتر صوفیان و شاعران و حتی اهل حکمت، حسن و عشق را متحد و متفق می انگاشتند، عرفی معاملهٔ حسن و عشق را جنگی دائمی می داند:

آنان که حسن وعشق موافق شناختند بر جنگ لا یزال نهادند نام عشق

عرفی در «قسم نامه» به چیزهایی قسم می خورد که پیش پا افتاده و یا منفور و حتی نجس و ناپاک تلقی می شود: دروغ، کفر گویی، غم فروشی وتظاهر، خست، شهوت، ریا، شراب، مستی، شیوه دانی شهر، ساده خویی ده، گریبان، دامن، کفش، دستار...

به آن دروغ که فرهاد از آن شهادت یافت — به آن ترانه که منصور را کشید به دار
به غم فروشی آسودگان شکوه طراز — به تازه رویی پژمردگان شکر گزار
به خستی که کند جذب طمع ازکف مور — به شهوتی که زندخال بوسه بر لب یار
به خاک جبهه که باد بروت زاهد از اوست — به تار سبحه که صوفی از اوست در زنار...
... به شیوه دانی شهر و به ساده خویی ده — به نخل بندی کشت و به خوشه چینی کار
به تنگنای گریبان به وسعت دامن — به خاکساری کفش و به نخوت دستار...

این تناقض گویی و دگر اندیشی و تب و تاب و ستیز و آویز و اعتراض و خشم و طغیان خون تازه ای بوده که در رگهای افسردهٔ شعر فارسی رانده می‌شده و از نظر اجتماعی متأثر از شور و نشوری است که در آستانهٔ قرن دهم، ایران و قلمرو فارسی را فراگرفته بود، جنب و جوش و تلاش جست و جو- گرانه ای که در اواخر دوران ملوک الطوایف بعد از تیمور در ایران فرهنگی پیداشد و بتدریج بر رکود و انحطاط غلبه کرد و در شعر و هنر و فلسفه و صنایع دستی و تجارت و سیاست و حتی افکار مذهبی آثار خود را نشان داد و در حوالی سال ۱۰۰۰ هجری در ایران و خصوصاً هند - که از جهت فرهنگی می‌شود آن را ایرانی دانست - به باز نشست. هنرمندان و اندیشه گرانی چون عرفی (۹۶۳ - ۹۹۹ ه) تپشها و تنشهای این نوگرایی را احساس و منعکس کردند بی آنکه تصور واضحی از آن داشته یا تصویر روشنی از آن را بنمایانند.

البته در اندیشهٔ عرفی - و کما بیش دیگر شاعران معاصر او خصوصاً آنهاکه به هندکوچیدند یا گریختند - با رگه های عصبانی و سنت شکنانه ونقد معرفت و اخلاق و معتقدات مواجه می شویم، تا حدی که بعضی از جمله عرفی عملاً به الحاد نیز متهم شده اند، اما با این همه عنصر آگاهی در این شبه رنسانس فرهنگی بسیار ضعیف است لذا به بالندگی و پویایی اجتماعی منجر نشد اما در حد خود ادبیات را از درجا زدن رهانید و مخصوصاً شعر مطلوب طبقات شهر نشین را به سوی ارتقا و تکامل سوق داد. شعر عرفی و اقران او همچون رمانتیکها در اوج یأس نیز حماسی است و شکست را نمی پذیرد، نوعی امید در ناامیدی از نفس نیفتادگان:

ملک‌حسن‌ازشیوه‌خالی‌گشت‌تاگشتم خراب — کافرستانی به هم زد تا مسلمانی شکست

مـــردم کـــار گـــه عشـــق هـــنرمندانـــند　　بـیستون گـــر نشکـانند دگـر کـاری هست

*

شـــادم کـــه در تـــپیدن خـــاصی فکـنده ام　　هـــــر ذره از وجـــود دل آرمـــیده را
عرفی به زیر تیغ مشو مـضطرب کـه هست　　اجـــر دگـــر شـــهید بـــه خـــون نـاتپیده را

*

در مـــنحلهٔ عشـــق ســـر انگشت فـــرو بر　　گر نـوش مـیسر نشـود نـیش کفـاف است
گر سـلطنت دُنیی و دیـن جـمع نکـردیم　　پیشـانی شـاه و دل درویش کفـاف است

*

این زخمهای کاری بـر مـغز جـان مبـارک　　عـید شهـادت مـا بـر دوستـان مبـارک
آمـد نسـیم تـیغی گلهـای زخـم بشکـفت　　ایـن نوبهـار لذت بـر بـاغ جـان مبـارک
گویند کـفر زلفی بـر دیـن زنـد شـبیخون　　بر گوش دین فروشان این داستـان مبـارک

اگر به طوری که من احتمال می دهم عرفی در جوانی با محفل نقطویان شیراز [مریدان ابوالقاسم امری] ارتباط داشته است، شعر اخیر مـی تـوانـد مشخصاً اشاره به همین جریان باشد، در این صورت سفر او از شیراز هم در رابطه با کشتار و آزار مظنونان و متهمان صورت گرفته و جنبهٔ فرار یا تبعید داشته، یا خانواده اش که از محترمین و متنفذین محلی بوده اند او را از معرکه دور کرده اند. شاید اشعار زیر اشاره به همین سفر است :

از در دوست چه گویم به چه عـنوان رفـتم　　همه شوق آمـده بـودم هـمه حرمـان رفـتم
آمـــدم نـــغمه گشـــا از لب امـــید و ز یأس　　در رگ و ریشـهٔ دل دوخـته دنـدان رفـتم
آمدم صبح چو بـلبل بـه چـمن در نـوروز　　شام چون مـاتمی از خـاک شـهیدان رفـتم
دوستـــان زهـــر بگـــریید کـه رفـتم نـاکام　　دشمنان نوش بـخندید کـه گریـان رفـتم...
مـــنم آن غـنچه نشکـفته کـه از بـاد خـزان　　خنده بر لب گـره و سر بـه گریبـان رفـتم

توش و توان مبارزه جویی در شعر زیر عالی بیان شده :

شریان ز پوست بر کش و در کـام تـیغ نـه　　لب را گـلو بگـیر و ز تـاتل امـان مـخواه
مجلس به نوحه گرم کن از نی نـوا مـجوی　　خنجر به سینه تیز کن از کس نـان مـخواه

*

خـــون گـــرم از ریشـــهٔ دل مـــی مکـم　　جـــام زهـــر از شـیشهٔ جـان مـی زنـم
آن چـــراغ کشـــته ام کـــز دود گـــرم　　آتش انـــدر آب حـــیوان مـــی زنـــم
دم بـــه دم چـون کشتی از شـوق شکست　　ســـینه را بـــر مـــوج طوفـــان مـــی زنـــم

*

منم آن سیر ز جان گشته که با تـیغ و کـفن　　بـــه در خـــانهٔ جـلاد غـزلخوان رفـتم

عرفی « شیخ » را که مظهر دفاع از معارف و مراسم کهنهٔ سنتی است

دعوت می کند که خود را مانند حلاج به پای دار برساند زیرا بالقوه دارای این شایستگی هست :

گر از لیاقت خود شیخ آگهی یابد　　ز کنج صومعه تا پای دار می آید

او با راحت طلبی و عافیت جویی مخالف است :

آرایش وجود قبول حوادث است　　زان سو گذر مکن که در فتنه باز نیست

و خرد کردن «کارگاه مینایی» را بر کسانی که در فشار خمارند تجویز می کند :

عجب که نشکنم این کارگاه مینایی　　که شیشه خالی و من در لجاجتم ز خمار

و آنچه راکه «اعتدال» می نامند نمی پذیرد:

کلید میکده ها را به من دهید که من　　نه آن کسم که به اندازه مست می گردد

صاحب چنین روحیات و افکار و عواطف بر افروخته ای صلاحش در آن است که گاهی دلش بشکند و دلی خالی کند ، وگرنه از فشار تأثرات ویران خواهد شد:

گر سنگ ملامت به دلم نستیزد　　از هر سر مو چشمهٔ زهر انگیزد

ریزد می از آن شیشه که بشکست ولی　　گر نشکند این شیشه میش می ریزد

احساس آزردگی و بیهودگی ، عرفی را به جست و جوی احساسهای شدید و حالتهای حاد روحی می کشاند:

هرکس نهد دستی به دل تا سازد آزادش ز غم　　من دست غم بردل نهم کز راحت آزادش کنم

*

بانگ میهاتی ز دل برداشتم کز گرمیش　　مرده را بیدار کردم زنده را آتش زدم

حرارت چنین جانی بر بیرون از خودش و اطرافیان نیز ساطع است :

لبم گر با ترنم آشنا گردد در این مستی　　صد آتشخانه از یک نعرهٔ یاهو بسوزاند

اگر یک دم نفس در دل نگه دارم ز هر مویم　　جهدبرقی که چندین خانه از هر سو بسوزاند

«شادی» یعنی رضایت به وضع موجود، مطلوب نیست ، باید «اندوه» یعنی آرزو و حسرت وضع بهتر را بر آن شادی پست چیره ساخت ، وجودی ارزش دارد که پس از عدم باشد ، تا کی زندگانی معمول؟

اندوه مسلط کن بر شادی دون فطرت　　شمشیر بلندی را بر تارک پستی زن

نادیده عدم خامی در زن به وجود آتش　　چون سیر عدم کردی بازا در هستی زن

چون مرغ چمن تا کی در آب و هوا کوشی　　پروانه صفت خود را بر شعله پرستی زن

بدین گونه عرفی سرایندهٔ حماسهٔ درد است :

نشوم کشته در آن شهر که ماتم باشد　　نخورم زخم در آن کوچه که مرهم باشد

*

هر کجا مژدهٔ اندوه نوی بشنودم　　جستم از درد گران توشه و رقصان رفتم

*

بسکه لذت دوستم یک پاره دل　　بر متاع صد نمکدان می زنم

*

های هایی ز من ای بلبل عشرت بشنو　　در مصیبت کده هم مرغ خوش آوازی هست

*

به زهر تشنه لبم با شکر چکار مرا　　دراز باد شبم با سحر چکار مرا

*

برقص ای نیم بسمل صید و در دل　　شکستنهای پیکان تازه گردان

در دنیای پر خشم و خشونت کم مهر شاعر هنوز «عداوت پرویز و کوهکن باقی است» واو واقع بینانه دشمن را به دشمنی می شناسد ، اما او که مثل همه شورشیان دلی مهربان دارد در نهایت تبلیغ دوستی می کند :

دوستی با دشمنم نز روی مهر انگیزی است　　دوستی‌رادوست می‌دارم‌که‌دشمن‌دشمن‌است

یاد داشتها

۱ - رک : مقالهٔ « تشریح احوال و افکار عرفی شیرازی» علیرضا ذکاوتی قراگزلو ، مجلهٔ «معارف» مرکز نشر دانشگاهی ، فروردین - تیر ۱۳۶۴، صص ۱۴۹ - ۱۲۹ و نیز کاروان هند،احمد گلچین معانی ، آستان قدس، ۱۳۶۹، ج ۲ ، ص ۸۷۲ به بعد.

۲ - رک : مقالهٔ «نگاهی دیگر به نقطویه ، علیرضا ذکاوتی قراگزلو ، « مجلهٔ تحقیقات اسلامی»، بنیاد دایرة المعارف اسلامی ، شمارهٔ ۱ و ۲ سال ۱۳۶۸، صص ۵۹ - ۵۶ و نیز منابعی که ارجاع داده شده است.

۳ - جالب است که تاریخ فوت ابوالقاسم امری و عرفی شیرازی را مخالفان این دو طبق حساب جمل یکی یافته اند :« دشمن خدا». گلچین معانی می نویسد : این ماده تاریخ را روزبه خوشنویس شیرازی برای ابوالقاسم امری یافته بود و بداونی مورخ آن را برای عرفی به کار برده (کاروان هند ۲ / ۸۷۹) آیا همین قرینه ای نیست که بداونی ، عرفی را از قبیل ابوالقاسم امری می انگاشته است؟

۴ - میر محمود طرحی شیرازی در هجو عرفی - زمانی که صورتش بر اثر آبلهٔ فرنگ زشت شده بود - گوید : « ایام به روی عرفی ملحد (...)». تذکرهٔ میخانه ، چاپ گلچین معانی ، ص ۹۴۴ (به نقل از تذکرهٔ عرفات اوحدی).

۵ - رک : مقالهٔ «تشریح احوال و افکار عرفی شیرازی» (پیشگفته).

*****

فائزه زهرا میرزا[1]

وزن شعر حافظ شیرازی

خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی (ولادت : در شیراز اوائل قرن هشتم هجری قمری ، وفات : در شیراز ۷۹۲ ه ق). در کلیهٔ آثار منظوم خود جمعاً ۲۳ وزن از اوزان مختلف را در ۸ بحر عروضی به خدمت گرفته است. به طور کلی حافظ شیرازی ۱۰ نوع شعر سروده است:

۱ - غزل ، ۲ - قطعه ، ۳ - قصیده ، ۴ - فرد ۵ - ترجیع بند ، ۶ - ترکیب بند ، ۷ - مسدس ، ۸ - مخمس ، ۹ - رباعی ، ۱۰ - ساقی نامه .

اینک اوزان این ۱۰ نوع شعر را بر اساس ۲۳ وزن در ۸ بحر عروضی آنگونه که شمس الدین محمد ابن قیس رازی در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم آورده است تقدیم می داریم:

۱ - فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (فاعلن): ساقیا برخیز و در ده جام را

بحر رمل مسدس محذوف یا مقصور.

در این بحر ۱۴ غزل و ۲ قطعه سروده است.

۲ - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (فاعلن):

گفتم ای سلطان خوبان رحم کن بر این غریب

بحرِ رمل مثمن محذوف یا مقصور.

در این بحر ۵۰غزل ، ۱ مسدس (۱۵ بند)، ۵ قطعه ، ۱ فرد و ۱ قصیده سروده است.

۳ - فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (فعلات ، فاعلان):

روی بنما و وجود خودم از یاد ببر

بحر رمل مثمن مخبون محذوف یا مقصور.

در این بحر : ۱۵۸ غزل ، ۲ قطعه و ۸ فرد سروده است.

۴ - فاعلاتن مفاعلن فعلن (فعلات ، فعلن): مستم از بادهٔ شبانه هنوز.

بحر خفیف مسدس مخبون محذوف ، مخبون محذوف ، اصلم.

در این بحر ۱۴ غزل ، ۴ قطعه ، ۱ فرد ، ۱ ترجیع بند و یک ترکیب بند سروده است.

---

۱ - استادیار فارسی دانشکده دولتی دختران مارگله - اسلام آباد.

۵ - فاعلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلن :وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی
بحر هزج مثمن اخرم اخرب اشتر.
در این بحر ۱ غزل سروده است .
این شعر را بروزن فاعلات مفعولن فاعلات مفعولن : بحر مقتضب مربع مطوی مقطوع نیز می توان خواند.
۶ - فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن : دل من به دور رویت ز چمن فراغ دارد.
بحر رمل مثمن مشکول.
در این بحر ۵ غزل سروده است.
۷ - فعولن فعولن فعولن فعول (فعل): مرا می دگر باره از دست برد.
بحر متقارب مثمن محذوف یا مقصور.
در این بحر : ۱ غزل ، ۱ قطعه و ۴ ساقی نامه سروده است.
۸ - فعولن فعولن فعولن فعولن : دلم بی جمالت صفایی ندارد.
بحر متقارب مثمن سالم.
در این بحر ۲ غزل سروده است .
۹ - فعلن مفاعیلن فعولن مفاعیلن : الم یات للاحباب ان یترحموا
در این بحر یک غزل سروده است.
۱۰ - مستفعلن فاع (فع) مستفعلن فاع (فع): گر تیغ بارد در کوی آن ماه
در این بحر ۳ غزل سروده است.
این بحر را بر وزن «مفعول فعلن مفعول فعلن » نیز می توان خواند.
۱۱ - مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن :
بوی بهار آمد بنال ای بلبل مشکین نفس بحر رجز مثمن سالم.
در این بحر ۳ غزل سروده است.
۱۲ - مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات (فعلن ، فعلن) :
هزار جهد بکردم که یار من باشی بحر مجتث مثمن مخبون مکفوف.
در این بحر ۱۴۶ غزل ، ۶ قطعه ، ۸ فرد و ۲ قصیده سروده است.
۱۳ - مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل (فعولن) : وصال او ز عمر جاودان به .
بحر هزج مسدس محذوف یا مقصور.
در این بحر ۳۵ غزل ، ۲ قطعه ، ۱ مثنوی و یک فرد سروده است.
۱۴ - مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن : الا یا ایها الساقی ادرکاساً و ناولها
بحر هزج مثمن سالم.

در این بحر ۲۸ غزل سروده است.
۱۵ - مفتعلن فاعلات (فاعلن) مفتعلن فاعلات (فاعلن):
زاهد خلوت نشین دوش به میخانه شد.
بحر منسرح مطوی موقوف (مطوی مکفوف).
در این بحر ۳ غزل سروده است.
۱۶ - مفتعلن فاعلات مفتعلن فاع (فع): روشنی طلعت تو ماه ندارد.
بحر منسرح مثمن مطوی مجدوع منحور.
در این بحر ۲ غزل سروده است.
۱۷ - مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن: مطرب خوش نوابگو تازه به تازه نو به نو
بحر رجز مثمن مطوی مخبون .
در این بحر ۱۰ غزل سروده است.
۱۸ - مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (فاعلات) :
ای پستهٔ تو خنده زده بر دهان قند
بحر مضارع مثمن مکفوف محذوف.
در این بحر :۹۸ غزل ،۳ قطعه ، ۴ فرد و ۲ قصیده سروده است.
۱۹ - مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن : از خون دل نوشتم نزدیک یار نامه
بحر مضارع مثمن اخرب.
در این بحر ۲۱ غزل سروده است.
۲۰ - مفعول مفاعلن مفاعیلن فع (فاع)
بحر هزج مثمن اخرم مکفوف.
در این بحر : ۷۹ رباعی و ۱ فرد سروده است.
۲۱ - مفعول مفاعلن فعولن (مفاعیل): گل بی رخ یار خوش نباشد.
بحر هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف ومقصور.
در این بحر ۱۰غزل ، ۱ مخمس (۱۳ بند) ، ۲ قطعه و ۲ فرد سروده است.
۲۲ - مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن (مفاعیل):
آن ترک پری چهره که دوش از بر ما رفت
بحر هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف و مقصور.
در این بحر ۲۸ غزل سروده است.
۲۳ - مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن :
می خواه و گل افشان کن از دهر چه می جویی.

بحر هزج مثمن اخرب.
در این بحر ۸ غزل ، ۱ قطعه ، و ۱ فرد سروده است.
مجموع این ۲۳ وزن در ۸ بحر عروضی آمده است و هر بحر شامل تعداد انواع شعر ذیل است:
۱ - بحر خفیف : ۱۴ غزل ، ۴ قطعه ، ۱ فرد ، ۱ ترجیع بند و ۱ ترکیب بند .
۲ - بحر رجز : ۱۳ غزل.
۳ - بحر رمل : ۲۲۷ غزل ، ۹ قطعه ، ۱۰ فرد ، ۱ قصیده و ۱ مسدس.
۴ - بحر متقارب : ۳ غزل ، ۱ قطعه ، ۴ ساقی نامه.
۵ - بحر مجتث : ۱۴۶ غزل ، ۶ قطعه ، ۸ فرد و ۲ قصیده.
۶ - بحر مضارع : ۱۱۹ غزل ، ۳ قطعه ، ۴ فرد ، ۲ قصیده.
۷ - بحر منسرح : ۸ غزل.
۸ - بحر هزج : ۱۱۱ غزل ، ۵ قطعه ، ۵ فرد ، ۱ مثنوی ، ۱ مخمس ، ۷۹ رباعی.
مجموع غزلیات ۶۴۱ ، قطعه ۲۸ ، قصیده ۵ ، فرد ۲۸ ، ترجیع بند ۱ ، ترکیب بند ۱ ، مسدس ۱ ، مخمس ۱ ، رباعی ۷۹ و ساقی نامه ۴. چنانکه ملاحظه می‌شود ، شمس الدین حافظ بیشتر از همه بحور ، در بحر رمل شعر گفته است زیرا ۲۲۷ غزل و ۹ قطعه ، ۱ قصیده ، ۱۰ فرد و یک مسدس سروده و از همه بحور کمتر در بحر متقارب و بحر منسرح شعر گفته است.

جدول بحور و اوزان و اشعار حافظ شیرازی

شماره	بحر	وزن	غزل	قطعه	قصیده	فرد	ترجیع‌بند	ترکیب‌بند	مسدس	مخمس	مثنوی	رباعی	ساقی‌نامه
۱	خفیف	فاعلاتن مفاعلن فعلن	۱۴	۴		۱	۱	۱					
۲	رجز	مستفعلن(۴بار)	۱۳										
۳	رمل	فاعلاتن(۴بار)	۲۲۷	۹	۱	۱۰			۱				
۴	متقارب	فعولن(۴بار)	۳	۱									۴
۵	مجتث	مفاعلن فعلاتن ۲بار	۱۴۶	۶	۲	۸							
۶	مضارع	مفاعیلن فاعلاتن ۲بار	۱۱۹	۳	۲	۴							
۷	منسرح	مستفعلن فاعلاتن ۲بار	۸										
۸	هزج	مفاعیلن ۴بار	۱۱۱	۵		۵				۱	۱	۷۹	
	جمع		۶۴۱	۲۸	۵	۲۸	۱	۱	۱	۱	۱	۷۹	۴

حسین مسرت[1]

قسمت نامه ها در ادب پارسی
(از وحشی بافقی تا اقبال لاهوری)

از میان گوناگون اشعار گنجینهٔ فارسی ، اشعاری هم به نام قسمت نامه بر جای مانده است که با کمی گذشت می توان آن را از انواع شعر فارسی برشمرد که در بیشتر کتابهایی که در زمینهٔ تقسیم بندی شعر فارسی تحریر شده جایی برای آن در نظر گرفته نشده است.نزدیکترین تعریفی که برای آن داریم، ذیل صنعت تقسیم است که گویند :« صناعتی بدیعی است که به موجب آن شاعر معنایی را در نظر می گیرد و بعد آن را به چند جزء تقسیم می کند. در شعر فارسی ، شاعر هر جزء را با معنی آن مربوط می کند » ۱ اما تقسیم نامهٔ ما از نظر شکل و محتوا تفاوتی با صنعت تقسیم دارد.

آنچه از قسمت نامه ها فعلاً در دست است ، مربوط می شود به اشعاری طنز گونه (مطایبه) در قالب قطعه که شاعر ، جنگ ناعادلانهٔ دو وارث را در زمان تقسیم ارث بیان می کند. هر چند نباید از نظر دور داشت که نکوهش بی عدالتیهای رایج زمان ، فراموش شدن ارزشهای برادری و انسانیت و چیرگی سالوس و ریا و از بین رفتن قدر و منزلت و ارزشهای دیگر انسانی و اجتماعی هم مورد نظر شاعر می باشد.

مشهور ترین این قسمت نامه ها از آن وحشی بافقی است که به مرور زمان بیشتر مصراعهای آن در حکم مثل سایر در آمده و به بسیاری از کتب امثال راه یافته است.

روانشاد علی اکبر دهخدا در امثال و حکم ۲و عبدالحمید حیرت سجادی در گزیده ای از تاثیر قرآن بر نظم فارسی ۳ این ابیات را تلمیحی می دانند به این آیه از قرآن مجید :«تلک اذا قسمة ضیزیٰ » (سورهٔ نجم : ۲۲) : اگر چنین بود ، چه تقسیم نادرستی بود.

با تردیدی کم مایه می توان گفت قدیمی ترین قطعه از آن وحشی بافقی است که دیگران (بویژه معاصران او) به پیروی از وی به سرودن این گونه

---

۱ - پژوهشگر در ادب فارسی - یزد (ایران).

اشعار دست یازیده اند ، مثلاً دایی جواد می نویسد :«میرزا قلی میلی (متوفی ۹۸۵ ق) قسمت نامه ای دارد که شاید به نظر وحشی رسیده باشد. ۴ در حالی که می دانیم فوت وحشی بافقی ۹۹۱ ق بوده است. و یا اینکه در فهرست نسخه های خطی دانشگاه تهران قطعه ای بلند از فهمی تهرانی آمده است ۵ که تمامی ابیات قطعهٔ وحشی را در خود دارد و این گمان را تقویت می بخشد که شاید قطعه ای که به نام وحشی مشهور شده از این قطعه استخراج شده باشد. یا فهمی ابیات وحشی را تضمین کرده است.

آنچه اکنون در دست است مربوط می شود به شعرایی چون : وحشی بافقی، میرزا قلی میلی ترک هروی ، ملا محمد فهمی رازی تهرانی ، میر حیدر رفیعی معمایی کاشانی ، اقبال لاهوری و چند قسمت نامهٔ بی نام دیگر.

در آغاز به درج قطعهٔ مشهور وحشی بافقی مبادرت می شود :

میراث بابا

زیباتر ، آنچه ماند[۱] ، ز بابا، از آن تو! — بَد ای برادر از من واعلا از آنِ تو !

این طاسِ خالی ازمن و آن کوزه ای[۲] که بود — پارینه پُر ز شَهدِ مُصفّا، از آن تو!

یا بوی ریسمان گُسَل میخ [۳]کَنْ زِمن — مِهمیز کلّه تیز مُطلاً از آن تو[۳]!

این[۵] دیگ لبْ شکستهٔ صابون پزی زمن — آن چَمچهٔ هَریسه۵/۲ و حلوا از آن تو[۴]!

این[۷] توچ شاخ کج[۸] که زند شاخ[۹] از آن من — غوغای جنگ توچ وتماشا از آن تو[۱۰] !

---

۱ - امثال و حکم، دهخدا، ج ۱ : ۱۰۴ : مانده .
۲ - اختران ادب، ج ۲ + آتشکده آذر (شهیدی): کاسه.
۳ - از هر فنی : ۱۳۷ : بیخ.
۴ - کتاب کوچه، ج ۳ : ۶۶۲ : بیت ششم.
۵ - از هر فنی + تاریخ یزد طاهری : آن.
۵/۲ = آتشکده آذر (شهیدی)؛ ۱۳۲: حریسه.
۶ - کتاب کوچه: بیت سوم
۷ - آتشکده آذر (شهیدی) + تذکرهٔ شبستان + تاریخ هند : آن.
۸ - تاریخ یزد + لطیفه ها : ۲۴۹ : زن.
۹ - از هر فنی : شاخها.
۱۰ - کتاب کوچه : بیت چهارم.

این[1] استر[2] چموش لگد زن ، از آن من آن[3] گربهٔ مصاحب[4] بابا از آن تو[5] !
از صحن خانه تا به لب بام از آن من از[6] بام خانه تا به ثریا از آن تو !۶

چنانکه آمد چون ابیات و مصاریع این قطعه مثل سایر شده است، اختلاف زیادی با ضبط اصلی آن در دیوان وحشی به چشم می خورد.

احمد شاملو در کتاب کوچه معتقد است که « قطعه از زبان برادر بزرگتری به نظم در آمده که در تقسیم مرده ریگ پدر به ریشخند برادر کوچکتر می‌کوشید.۷ مرحوم امیر قلی امینی در کتاب داستانهای امثال داستان این قطعه را چنین می آورد:

«پدری مرد ، دو پسر داشت ، یکی بسیار باهوش و حیله گر و دیگر گول وابله . موقع تقسیم میراث پدر، برادر باهوش هر چیز خوب و گرانبها را با زبان بازی به خود اختصاص می داد و هر چیز بد و بی بها را با چرب زبانی و سفسطه سازی سهم برادر می ساخت».۸

امینی در ادامه می افزاید :« این شعر مثلی از شاعر شیرین سخن وحشی بافقی است... اکثر صورت ارسال مثل به خود گرفته است و در محاورات عامه اغلب مورد تمثیل قرار می گیرد... این امثال هر یک در مورد افراز وتقسیم های نامتناسب که از روی حیله گری و حقه بازی و به منظور سوء استفاده شخصی انجام می پذیرد ، ایراد می شود » ۹ و حمید شعاعی در کتاب امثال در شعر فارسی کار برد آن را چنین می داند:« در مورد کسی که بخواهد با حقه بازی و شیرین زبانی و حیله و فن و نیرنگ اشیای گرانبهایی را ناچیز جلوه داده و آن را از چنگ صاحبش به در برد گفته می شود». ۱۰

هر چند این قطعه در بیشتر نسخه های خطی دیوان وحشی بافقی وجود ندارد، اما بنابه قراینی چند می توان اصل این قطعه را از وحشی دانست و او را مقدم بر همه شمرد:

---

۱ - تذکرهٔ شبستان + کتاب کوچه : آن.
۲ - امثال و حکم + داستانهای امثال + کتاب کوچه : قاطر.
۳ - شبستان + سفینهٔ فرخ: وان.
۴ - امثال و حکم + داستانهای امثال :میو موکن / اخترانادب: معوکن.
۵ - کتاب کوچه: بیت پنجم / آتشکده (شهیدی) این بیت و بیت بعد را ندارد.
۶ - آتشکده + سفینهٔ فرخ: وز

۱ - دوبیتی ای که غضنفر گلجاری در هجو وحشی دارد ، ناظر بر چنین تقسیمی است :

وحشی و برادرش که خلوت کردند — در ملک سخن ترک خصومت کردند
هر شعر که در کهنه کتابی دیدند — بردند و برادرانه قسمت کردند [۱]

۲ - فهمی طهرانی هم در هجویهٔ خود اشاره ای تلویحی به همین قسمت‌گری دارد و چنانکه بر می آید ، چنین عملی بین وحشی و برادرش صورت گرفته است ، این ابیات بر همان ردیف « تو » است و اشاره ای هم به همان کاسه مورد منازعه دارد:

بر خوان یکی یکی که چون بود — دزدی تو و برادر تو
چون بود شکنجه ها که خوردی — وافکندن تاس بر سر تو [۲]

دو هجویهٔ نامبرده تضاد دارد با اشعار سوزناک وحشی در سوگ برادرش مرادی، که در چندی جای کلیات مندرج است. شاید وحشی چند برادر داشته است. این فرضیات در صورتی درست است که آن قطعه را زبان حال وحشی بافقی بدانیم.

اما قسمت نامهٔ ملا محمد طهرانی « فهمی رازی» (۹۳۰ - ۹۸۴) که تمامی هفت بیت مطایبهٔ وحشی را در خود دارد و در نسخهٔ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (ش ۳۰ / ۳۲۸۰ مورخ ۱۲۳۹ ق ص ۱۵۷ - ۱۵۵) قرار دارد این گمان را تقویت می بخشد که یا فهمی ابیات وحشی را تضمین کرده است که با توجه به دشمنی شدید آن دو بعید می نماید و یا اینکه آن هفت بیت از این قطعه استخراج و به وحشی منتسب شده است (فهمی هفت سال پیش از وحشی در گذشته است) اصل این قطعه چنین است :

۱ - رشید یاسمی در مجلهٔ آینده و چند جای دیگر آن را قصیده می داند.

زیبا هر آنچه مانده ز بابا از آن تو — بد ای برادر از من و زیبا از آن تو [1]
آن بد [2] کتاب مغلق مشکل از آن من — آن یک [3] ورق ترسل خوانا از آن تو
آن طاس خالی از من و آن کوزه ای که بود — پارینه پر ز شهد مصفا از آن تو
وجه تمسک سجل تا شده زمن — الزام خصم منکر و دعوا از آن تو
آن دو غلام بچهٔ جاهل از آن من — کاکای پیر پختهٔ دانا از آن تو
آن دیگ لب شکستهٔ صابون پزی از آن من — آن کمچه هریسهٔ پاپا از آن تو
مرسول قریهٔ کهنهٔ وقفی از آن من — گلگشت سر زمین مصلی از آن تو
انگشتری که رفته سوادش از آن من — سجعی که برنگین شده انشا از آن تو
یا بوی ریسمان گسل میخ کن زمن — مهمیز کله تیز مطلا از آن تو
آن استر چموش لگد زن از آن من — آن [4] گربهٔ خموشک بابا از آن تو
قوچ شکسته شاخ سیه چشم از آن من — غوغای جنگ قوچ و تماشا از آن تو
طنبورهٔ شکستهٔ خالو از آن من — آن تار ترتنه ثرنا (؟) از آن تو
از فرش خانه تا به لب جواز آن من — از پشت بام تا به ثریا از آن تو
آن میوه ای که می رسد از باغ از آن من — برگی که برسرش شده پیدا از آن تو
دیگر میان ما و تو جنگ و جدل نماند — اینها که گفتم از من و آنها از آن تو
بوده اگر برادر دیگری به جای من — اعلی ز خود شمردی و ادنی از آن تو
«فهمی» عجب که روی به انصاف آوری — گر فی المثل بود همه دنیا از آن تو۱۳

اما قطعهٔ میرزا قلی میلی ترک هروی (م. ۹۸۵ - ۹۸۰) که در آتشکده آذر بیگدلی با عنوان: «صورت قسمت میراث پدر به عنوان مطایبه» آمده و آقای دایی جوادمعتقد است: «شاید به نظر وحشی رسیده باشد» (میلی هروی پنج یا ده سال پیش از وحشی در گذشته است).

ماندهٔ بابا

همشیره ! خرج ماتم بابا از آن تو [5] — صبر از من و تردد غوغا [6] از آن تو [7] !

۱ - استاد گلچین معانی در کاروان هند (۲ : ۱۰۷۳) معتقد است بیت اول از وحشی بافقی است.
۲ - اختران ادب، ج ۲ : ۳۵۶: نه کتاب.
۳ - همان جا : ده.
۴ - همان جا : وان.
۵ - آتشکدهٔ آذر (سادات ناصری) ج ۱ : ۹۲، نسخه چ : من.
۶ - همان جا، نسخه ش و س : تردد و غوغا.

در خفیه[۸] استماع وصیت از آن من — در توحه، همزبانی ماما از آن تو!
کهنه تلم دوات شکسته از آن من — طومار نظم و دفتر انشا از آن تو!
آن لاشه اشتران[۹] قطاری[۱۰] از آن من — آن[۱۱] بار کش خران توانا از آن تو!
یک هفته خرج مطرب و ساقی از آن من — هفتاد ساله طاعت بابا از آن تو!
آن مالها که مانده[۱۲] به دنیا از آن من — وان خیرها[۱۳] که کرده[۱۴] به عقبا از آن تو!
آن قاطر چموش لگد زن از آن من — آن گربهٔ سلیم شکیبا از آن تو[۱۵] ۱۴

میر حیدر معمایی «رفیعی کاشانی» (م. ۱۰۲۵ ق) که از دوستان نزدیک وحشی بافقی بوده و ماده تاریخهایی در زمینه فرهاد و شیرین وحشی و سوگ وی دارد، در استقبال از قطعهٔ وحشی در ردیفی دیگر گوید :

جنسی که هست از همه بهتر از آن من

مال و منال حضرت بابا برادرا[۱۶] — یک نیمه از تو، نیمهٔ دیگر از آن من!
من آن نیم که گویم از جنسها که هست — جنسی که هست از همه بهتر از آن من!
جان[۱۷] برادری تو ز[۱۸] هر چه بهتر است — بدهر چه هست جان برادر از آن من[۱۹]!
قرض پدر که از همه بیش است از آن تو — وجهش که هست از همه کمتر از آن من!
آن چار باغ خرم مرهون از آن تو — آن یک دو باغ کهنهٔ بی در از آن من[۲۰]!

---

۷ - در اختران ادب (ج ۲ : ۳۵۶) بدون نام گوینده ، این بیت چنین است :
صبر از تو و تحمل و غوغا از آن من — پیوسته خرج ماتم بابا از آن تو
بیت در کتاب داستانهای امثال مرتضویان چنین است:
همشیره صبر ماتم بابا از آن من — خرج عزا و شیون و غوغا از آن تو
۸ - داستانهای امثال (مرتضویان): خیمه .
۹ - آتشکدهٔ آذر(شهیدی: ۲۳) + اختران ادب : استران .
۱۰ - اختران ادب : سواری.
۱۱ - آتشکدهٔ آذر (شهیدی) + اختران ادب : وان.
۱۲ - آتشکده (شهیدی) : ماند.
۱۳ - آتشکده (سادات ناصری) نسخهٔ چ : چیز ها.
۱۴ - آتشکده (شهیدی) : آن چیزها که مانده .
۱۵ - این بیت فقط در داستانهای امثال مرتضویان است و در بهار ادب : ۳۶۰ چنین است:
آن اسب سرکش لگد آور برای من — آن گر به معوکن و زیبا از آن تو
۱۶ - امثال شعر فارسی ؛ ۲۳۷ : برادر.
۱۷ - امثال شعر فارسی، ۲۳۷ + گاوش در امثال ، و حکم : ۴۸ : جانا / اختران ادب ۲ : ۳۵۵ : مهتر
۱۸ - اختران ادب : تو و همه .
۱۹ - امثال شعر فارسی : ۵۷۷ : بیت را ندارد.
۲۰ - اختران ادب + سفینهٔ فرخ ۱ : ۳۸۵ : بیت ششم

ملک نفیس خالصهٔ شهر از آن تو — املاک هیچ نفع نیاسر از آن من[1] !
داهی[2] که شیر داده[3] به بابا از آن تو — واهی[4] کزوست خون دل مادر از آن من[5]!
آن مادیان که داشته[6] صد کرّه زان تو — آن استران[7] کودکش نر ازآن من! ۱۵

***

در چند نسخهٔ خطی هم چند قسمت نامه درج است . از جمله در نسخه‌های شماره ۳۳۴۹/۱۸ و ۴۳۵۳ و ۴۳۴۳/۳ هر سه مضبوط در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که نامی از سرایندهٔ آن نیست و تازمانی که توفیق دیدن آن نسخه های خطی دست نداده نمی‌توان به چند و چون آن پی برد که آیا همین قسمت نامه هاست یا چیز دیگری . از جملهٔ آنها قطعه ای است که در کتاب داستانهای امثال : کمال مرتضویان آمده و روشن نیست از کیست ، آن قطعه چنین است (ظاهراً از شاعری معاصر) :

کل تقی بته های خار از تو — خس و خاشاک ، بار بار از تو
آن زمین زراعتی از من — آن همه سنگ کوهسار از تو
کشت پاییز سر به سر از من — باد جان پرور بهار از تو
شامگه شیر گوسفند از من — صبحدم بانگ آبشار از تو
سینهٔ کبک و ران مرغ از من — نغمهٔ قمری و هزار از تو
جوی آبی که می رود از من — لذت آب جویبار از تو
دو سه من نقره و طلا از من — برف و یخهای نقره وار از تو
گندم و لو بیا و ماش از من — علف سبز و مرغزار از تو
دود و دم از تو و کباب از من — گله ها از من و غبار از تو
کیسه های پر از برنج از من — در عوض ریگ بی شمار از تو
جامهٔ نازک حریر از من — خرقهٔ زهد وصله دار از تو
روز محشر همهٔ حساب از من — رحمت لطف کردگار از تو ۱۶

---

۱ - سفینهٔ فرخ : بیت را ندارد.
۲ - امثال شعر فارسی ۱ : ۵۷۷ + سفینهٔ فرخ + اختران ادب : دایه
۳ - امثال شعر فارسی ج ۱ : ۵۷۷: داد
۴ - امثال شعر فارسی ۵۷۷ + اختران ادب : کلفت / سفینهٔ فرخ : گاوی .
۵ - امثال شعر فارسی ۵۷۷ : بیت چهارم / اختران ادب + سفینهٔ فرخ : بیت پنجم.
۶ - امثال شعر فارسی ۵۷۷ + اختران ادب : زایده .
۷ - سفینهٔ فرخ : اشتران.

نیز اشاره شده در دیوان فارسی فضولی بغدادی (۸۸۸ - ۹۶۳ ه ق)، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ، قسمت نامه ای است که فعلاً بدان دسترسی نیست ، شاید پس از دسترسی به این شعر بتوان گفت فضولی بغدادی مقدم بر همه است.

قسمت نامهٔ اقبال لاهوری

اما اوج این استقبالها ، قطعه ای است که اقبال لاهوری شاعر نامور و فیلسوف نامدار اسلامی سروده است. اقبال در این قطعه در قالب مکالمه ای بین سرمایه دار وکارگر، روابط ظالمانه ونا برابر جوامع سرمایه داری را آشکار می کند. در این قطعه سرمایه دار سعی در تحمیق کارگر دارد و از این طریق می‌کوشد او را استثمار کند. این قطعه نخستین بار در منظومهٔ «پیام مشرق» چاپ شده است.

قسمت نامهٔ سرمایه دار و کارگر

غوغای کارخانه آهنگری زمن — گلبانگ ارغنون کلیسا از آن تو
نخلی که شه خراج برو می نهد زمن — باغ بهشت و سدره و طوبا از آن تو
تلخابه ای که درد سر آرد از آن من — صهبای پاک آدم و حوا از آن تو
مرغابی و تذرو و کبوتر از آن من — ظل هما و شهپر عنقا از آن تو
این خاک و آنچه در شکم او از آن من — و ز خاک تا به عرش معلا از آن تو ۱۷

پانویسها

۱ - فرهنگ اصطلاحات ادبی : سیما داد، تهران : مروارید ، ۱۳۷۱ ، ص ۸۰.

۲ - امثال و حکم فارسی : علی اکبر دهخدا ، تهران :امیر کبیر ، چاپ ششم ، ۱۳۶۳ ، ج ۱ : ص ۶.

۳ - گزیده ای از تأثیر قرآن بر نظم فارسی : عبدالحمید حیرت سجادی ، تهران : امیر کبیر، ۱۳۷۱ ، ص ۵۴.

۴ - تاریخ ادبیات ایران : محمد رضا دایی جواد ، اصفهان : تایید ،[۱۳۳۹] : ص ۳۱۵.

۵ - فهرست نسخه های خطی دانشگاه تهران : محمد تقی دانش پژوه ، تهران : دانشگاه تهران ، ۱۳۴۰ ، ج ۱۱ : ۲۲۴۷ - ۲۲۴۵.

۶ - گزیدهٔ وحشی بافقی : گزینش و شرح : حسین مسرت ، تهران : قطره، ۱۳۷۶.

۷ - کتاب کوچه : احمد شاملو، تهران : مازیار ، چاپ دوم ۱۳۶۱، ج ۳ ، ص ۶۶۳.

۸ - داستانهای امثال : امیر قلی امینی، اصفهان : [بی نا] ، چاپ سوم ، ۱۳۵۱ ، ص ۲۵.

۹ - همانجا : ص ۲۶ - ۲۵.

۱۰ - امثال شعر فارسی : عبدالحمید شعاعی ، تهران : گوتنبرگ ، ۱۳۵۱ ، ج ۱ : ص ۵۷۷.

۱۱ - آتشکده : آذر بیگدلی ، به کوشش : جعفر شهیدی ، تهران : مؤسسه نشر کتاب ، ۱۳۳۷، ص ۲۴۰.

۱۲ - دیوان کامل وحشی بافقی ، به کوشش : حسین نخعی، تهران : امیر کبیر، چاپ هفتم، ۱۳۶۶، ص هشتاد و دو

۱۳ - فهرست نسخه های خطی دانشگاه تهران ، همان جا.

۱۴ - آتشکده آذر ، همان جا + آتشکده آذر ، به کوشش : حسن سادات ناصری ، تهران ، امیر - کبیر ، ۱۳۳۷ ، ج ۲ ، ص ۹۳.

۱۵ - آتشکدهٔ آذر (شهیدی) ، ص ۲۵۰.

۱۶ - داستانهای امثال : کمال الدین فارسانی مرتضویان ، اصفهان : [بی تا] ، ۱۳۴۰.

۱۷ - پیام مشرق : محمد اقبال لاهوری ، به کوشش : چودهری محمد حسین ایم ای ، لاهور ، پاکستان تایمز، چاپ دوازدهم ، ۱۹۶۹م،ص ۲۵۶ - ۲۵۵.

کتابنامه

آذر بیگدلی ، لطفعلی بیگ : آتشکده ، به کوشش : حسن سادات ناصری ، تهران : امیر کبیر ۱۳۳۷، ص ۱۳۳۶ ، ج ۱ و ۲ .

آتشکده ، به کوشش : جعفر شهیدی ، تهران : مؤسسه نشر کتاب ، ۱۳۳۷.

آقابزرگ تهرانی (منزوی)، محمد محسن :الذریعه الی تصانیف الشیعه، قم :اسماعیلیان:[بی نا]، ج ۹ : ۸۵۱ / ج ۱۷ : ص ۸۲.

اقبال لاهوری ، محمد : پیام مشرق ، به کوشش : چودهری محمد حسین ایم ای ، لاهور : پاکستان تایمز، چاپ دوازدهم ، ۱۹۶۹م.

ـــــــــ : کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری ، به کوشش : احمد سروش ، تهران : سنایی ، [بی تا].

ـــــــــ : کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری، به کوشش : م درویش ، تهران : جاویدان ، ۱۳۵۹.

امینی ، امیر قلی ؛ داستانهای امثال ، اصفهان : [بی نا] ، چاپ سوم ، ۱۳۵۱.

انصاری ، محمد علی : اختران ادب ، قم : [بی نا]، ۱۳۵۲، ج ۲.
باقر زاده ، علی : لطیفه ها ، مشهد : باستان ، چاپ دوم ، [بی تا].
باقی شهر ضایی ، عبدالباقی: بهار ادب ، تهران : برهان ، چاپ جدید ، ۱۳۷۴.
برقعی ، یحیی ، کاوشی در امثال و حکم ، قم : نمایشگاه و نشر کتاب ، چاپ دوم ، ۱۳۶۴.
توانا یان فرد ، حسن : ادبیات ایران از دیدگاه اقتصاد ، تهران : علوی ، [بی تا]، ج ۱.
حیرت سجادی ، عبدالحمید : گزیده ای از تأثیر قرآن بر نظم فارسی، تهران : امیر کبیر، ۱۳۷۱.
داد، سیما ، فرهنگ اصطلاحات ادبی ، تهران : مروارید ، ۱۳۷۱.
دانش پژوه ، محمد تقی : فهرست نسخه های خطی دانشگاه تهران : تهران : کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ، ۱۳۴۰ ، ج ۱۱.
دایی جواد ، محمد رضا : تاریخ ادبیات ایران ، اصفهان : تأیید ، ۱۳۳۹ ، ج ۱.
دهخدا ، علی اکبر : امثال و حکم فارسی ، تهران : امیر کبیر ، چاپ ششم ، ۱۳۶۳ ، ج ۱ و ۲ .
شاملو، احمد: کتاب کوچه ، تهران : مازیار ، چاپ دوم ، ۱۳۶۱، ج ۳ / همانجا ، ۱۳۷۲، ج ۷.
شعاعی ، عبدالحمید : امثال شعر فارسی ، تهران : گوتنبرک ، ۱۳۵۱ ، ج ۱.
شهلای یزدی (مدرس) ، محمد علی : تذکرهٔ شبستان ، نسخه خطی کتابخانهٔ وزیری یزد ، ش ۲۷۰۲ ، تألیف حدود ۱۲۷۴ ق.
طاهری یزدی ، احمد : تاریخ یزد ، دبیرستان ایرانشهر ، ۱۳۱۷.
عفیفی ، رحیم : مثلها و حکمتها ، تهران : سروش ، ۱۳۷۱.
فارسائی مرتضویان ، کمال الدین ، داستانهای امثال ، اصفهان : [بی نا] ، ۱۳۴۰.
فخر المحققین ، محمد هادی : از هرفنی ، شیراز، [بی نا] ، ۱۳۵۰.
فرخ (جواهری)، محمود: سفینهٔ فرخ، مشهد: زوار، چاپ اول و دوم، ۱۳۴۴-۱۳۳۲، ج ۱ و ۲.
مسرت ، حسین : گزیدهٔ وحشی بافقی، تهران : قطره، ۱۳۷۶.
مصفا، مظاهر: قند پارسی، نمونه های شعر دری ، تهران : صفی علیشاه ، چاپ دوم ۱۳۵۳، ج ۲.
منزوی ، احمد : فهرست نسخه های خطی فارسی، تهران : مؤسسهٔ فرهنگی منطقه ای ، ۱۳۵۱، ج ۴.
وحشی بافقی، کمال الدین: دیوان کامل وحشی بافقی ، تهران : امیر کبیر ، چاپ هفتم ، ۱۳۶۶.

نشریه

«اثری جالب از وحشی بافقی » ندای یزد ، س ۹ ، ش ۳۹۶ (۷۰/۱۰/۳۰): ۳.
« خبرنامهٔ هفتمین جشنوارهٔ ادبی دانش آموزان کشور » ش ۱ (۷۲/۹/۲): ۹.

*****

سید غیور حسین [1]

تأثیر فکر حافظ شیرازی بر شعر رحمن بابا
(شاعر برجسته زبان پشتو)

یکی از راههای گسترش زبان فارسی در کشورهای مختلف استفاده از دستاویزها و دستمایه های فرهنگی موجود در آن کشورهاست. کشورهای شبه‌قاره بخصوص پاکستان به دلائل مختلف ازاین دستمایه ها فراوان دارند. علیرغم بعد مسافت بین شیراز و پیشاور (پاکستان) حضورحافظ و کلام او در شعرای پشتو زبان منطقه کاملاً محسوس است. اگرچه الفت جامعه تحصیل کرده قدیمی بابوستان و گلستان سعدی، یوسف و زلیخای نظامی و مثنوی معنوی جلال الدین محمد بلخی بیشتر بوده است، خوشحال خان خٹک (متوفی سال ۱۶۸۹م) که به تعبیری فردوسی زبان پشتو است و امسال شاهدبرپایی مجالس مختلف در پیشاور به مناسبت چهار صدمین سالگرد تولد وی بوده ایم و رحمن بابا برجسته ترین شعرای پشتو هستند که تحت تاثیر فکر و فرهنگ شعری حافظ قرار گرفته اند، بخصوص شاعر و عارف آخیر یعنی رحمن بابا که موضوع این مقاله است به پیروی از حافظ شعر سروده که در اینجا به طور مختصر به نمونه هایی ازین تأثیر پذیری اشاره خواهد شد. شباهتی که در زندگی و کلام حافظ ورحمن بابا وجود دارد، نگارنده را بر آن داشت که رحمن بابا را در حلقه حافظ شناسان و حافظ دوستان معرفی نماید.

زبان پشتو: زبانی پشتو زبان قدیمی است که علاوه بر افغانستان در صفحات شمال غربی پاکستان یعنی بخش های بزرگی از ایالت سرحد و استان بلوچستان نیز به کار برده می شود. در زبان پشتو لغات فارسی به کثرت مورد استفاده است. کلمات فارسی که شعرای پشتو زبان در اشعار خود به کار برده‌اند برای مردم این مناطق غریب نیستند. نفوذ زبان فارسی به اندازه ای

---

۱ - مدرّس بخش فارسی دانشگاه پیشاور.

است که کلمات باشناسه ها و پسوندهای پشتو صرف شده به صورت واژهٔ پشتو شکل گرفته اند.

شعر فارسی برای شعرای پشتو زبان چراغ هدایتی بوده و هست. به طور مثال خوشحال خان ختک دریک غزل کاملاً از خیال حافظ استفاده کرده است خیالی که حافظ در غزلی با مطلع زیر اظهار نموده است:

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب ومست　　پیرهن چاک وغزلخوان و صراحی در دست

باتوجه به جامعیت زبان فارسی حافظ مطلب را در غزل ۷ بیتی تمام کرده است حال آنکه خوشحال خان ختک غزل ۱۵ بیتی سروده است ولی خیالش عیناً خیالی است که حافظ ذکر کرده است. غزل خوشحال ختک با مطلع زیر است:

نیمه شپه م په پلنک راغله دلبره　　پری رویه ، عنبر بویه سمن بره

ترجمه :دلبر پری رو، عنبر بو و سمن بر نصف شب به رختخوابم آمد.

(نیم شب دوش به بالین من آمد بنشست حافظ)

پس استفادهٔ شعرای پشتو زبان از شعر فارسی مسلم است.

عبدالرحمن بابا

عبدالرحمن در قریه ای به نام بهادر کلی (ده بهادر) ۶ کیلومتری شهر پیشاور به دنیا آمد. درباره آغاز زندگی وی اطلاعات کافی در دست نیست. مورخین در سال تولد وی اختلاف دارند اما نزدیک ترین حدس به زبمان تولد واقعی او سال ۱۰۴۲ هجری قمری است. همانطور که در مقدمه ذکر شده خوشحال خان و عبدالرحمن دو شاعر نامدار زبان پشتو اند ولی کلام عبدالرحمن در بین مردم قبول عام یافته است و افراد بی سواد نیز به کلام وی علاقه داشته آن را حفظ دارند. مردم بسا که آن را به عنوان ضرب المثل به کار می برند. خوب یادم هست در کودکی اولین بیت رحمن را از سلمانی بی سواد ده خود شنیدم هنگام اصلاح موها می گفت که رحمن فرموده است :

چه مولا ور سره مل نه وی رحمانه　　که لښکر ور سره وی یک تنها د-

ترجمه : اگر خدا با تو نباشد ، لشکرها داشته باشی هم ، تنها هستی

رحمن نه فقط شاعر بزرگ پشتو زبانان است بلکه از عرفای بزرگ روزگار خویش بود . به سبب احترامی که مردم برای او دارند از او به نام «رحمن بابا» یاد می‌کنند و به همین نام معروف است.

عهد رحمن بابا

رحمن‌بابامعاصرپادشاهان‌مغول هند، شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ه ق) و اورنگزیب (۱۰۶۸ - ۱۱۱۸ ه‌ق) بوده است. در تاریخ وفات رحمن بابا نیز اختلاف است. بعضی می گویند او در سال ۱۱۱۸ ه‌ق رحلت نمود ولی بعضی معتقدند که رحمن بابا عهد شاه عالم (۱۱۱۹ - ۱۱۲۴ ه‌ق) را نیز دیده است.

در آن زمان فارسی به طور کامل رایج بوده و شعرای زیادی به فارسی شعر می‌سروده اند. شاعران زبان اردو یا پشتو نیز شعرشان متاثر از شعر فارسی بوده است. در همان زمان عبدالقادر خان پسر خوشحال خان ختک گلستان سعدی را به زبان پشتو برگردانده است. فارسی به چنان اوجی رسیده بود که بعضی از شعرا احساس می کردند شعر پشتو تحت الشعاع قرار گرفته است بنابراین توجه بیشتر به شعر پشتو آغاز شد. چنانکه از شعر خوشحال خان ختک و حمید بابا(متوفای ۱۱۴۸ ه‌ق) چنین احساساتی پیداست. خوشحال گفته است:

پارسی شعرم هم زده دے سلیقه لرم دروا بدو
پشتو شعرم خونس کم وهر خوک خپل کنی بنا غلی

ترجمه : سرودن شعر فارسی هم بلد هستم ولی پشتو را انتخاب کردم زیرا که هر کسی خویشان خود را آقا می داند.

حمید بابا گفته است :

فارسی و انود حیرت کو ته په خوله کړ
چه حمید سخن سازی کا په پښتو کښ

ترجمه : هنگامی که فارسی زبانان متوجه سخن حمید به زبان پشتو شدند از تعجب انگشت به دندان گردیدند.

موارد فوق می تواند مبین اوج حضور زبان و ادب فارسی در منطقه نیز باشد، ولی رحمن عارف بود و با داشتن وسعت فکر و نظر در هیچ دایره ای محدود نماند و آنجایی حافظ اعلام می کند:

بندهٔ عشقم و از هر دو جهان آزادم

رحمن هم نوای اوست

زه عاشق یم کاروبار مه دے له عشقه

ترجمه : عاشق هستم و با عشق سروکار دارم.

چنانکه ملاحظه خواهیم کرد این دو عاشق در درک و احساس عشق

شباهتهایی دارند و آنچه از کلام رحمن بابا پیداست بی تردید اثر پذیری از کلام حافظ است

حافظ و رحمن

رحمن بابا نه تنها تحت تأثیر اشعار و افکار حافظ است بلکه این دو شاعر از نظر زندگی نیز شباهتهایی دارند که عبارتند از :

۱ - از آغاز زندگی هر دو شاعر اطلاعات زیادی در دست نیست .

۲ - رحمن بابا همانند حافظ شیرازی مردی عارف و غزلسرا است.

۳ - حافظ اگر از خود تنها دیوانی بر جا گذاشته است ، تنها اثر رحمن هم دیوان اوست.

۴ - حافظ به دلیل علاقه ای که به زادگاه خود شیراز داشت و به خاطر وابستگی به آب رکناباد و مصلی هیچ وقت شیراز را ترک نه کرد رحمن بابا نیز در کلبه درویشی خود محدود ماند.

نه م ب کته ملک لیدلی د نه پورته

خبر نه یم په یمین او په یسار

ترجمه: نه کشور بالا و نه کشور پایین ، نه چپ و نه راست ، هیچ جا را ندیده‌ام.

۵ - رحمن بابا همچون حافظ لقب لسان الغیب گرفته است و به نام لسان الغیب زبان پشتو معروف است. مردم از دیوان او فال می گیرند. دیوان رحمن بابا هم مثل دیوان حافظ برای فال گرفتن به کار برده می شود و از جمله رسوماتی که هنگام حاضر شدن بر قبر رحمان بابا وجود دارد فال گرفتن از دیوان اوست. دربارهٔ تفأل از دیوان رحمن نیز وقایع تاریخی شهرت یافته است. صاحب پته خزانه (گنج نهان) می نویسد: حاج میرویس خان در سال ۱۱۱۹ ه قصد حمله به قندهار داشت و هنگامی که از دیوان رحمن فال گرفت، سفارش به صبر کردن آمد. یک ماه بعد مجدداً فال گرفت . حکم حرکت آمد چنانچه میر ویس خان حمله کرد و قندهار را به تصرف خویش در آورد.

کلام رحمن

همانگونه که گفته شد رحمن بابا اساساً شاعری غزلسراست اگرچه در شعر وی کلمات فارسی زیاد به کار برده شده است ولی به هیچ عنوان احساس نمی شود که کلام به کار برده شده بیگانه باشد. زبان رحمن صاف ، ساده ،

سلیس و روان است و احساسات لطیف خود را به نحو احسن بیان نموده است شعر او در عین رنگین و هنرمندانه بودن ساده و همه کس فهم است . به همین علت است که غزل رحمن در ادبیات پشتو مقامی بس والا دارد. کلام رحمن هر چند از حسن لفظ و معنا بر خوردار است ولی آنچه باعث استقبال عامه شده است روانی زبان ، صداقت احساسات و سوز و دردنهانی اوست مضاف براین صوفی بودن اوست که به وی در جامعه احترام زیادی بخشیده است.

تاثیر حافظ بر شعر رحمن بابا

خوانندگانی که آشنایی با کلام حافظ دارند و اشعار رحمن را مطالعه می کنند یک گونه شباهت در کلام آنها احساس می کنند که بیشتر به چشیدن لذت و شیرینی آن مربوط است تا اظهار آن و هر چند سعی بشود نکات مشترک آنان بیان گردد باز هم فرد می ماند که چگونه حلاوت و شیرینی کلام و نفوذ آن در روان و احساسات را بیان کند.

تاثیر حافظ بر شعر رحمن بابا به اندازه ای است که به نظر می رسد رحمن بابا این بیت حافظ را بارها زمزمه کرده است :

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند　　آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند

و بالاخره یکبار ناگهان با روح پاک حافظ اتصال پیدا می‌کند و حافظی که منتظر گوشه چشمی از سوی دیگران بود باگوشه چشم خود به رحمن التفات می کند و رحمن از شیرینی وحلاوت کلام حافظ بهره مند می شود و بنابر کتاب «رحمن بابا » نوشته دوست محمد کامل، گویی رحمن، خواجه حافظ شیراز است که در قوم پختون ظاهر شده است. آنجایی که به شعر حافظ ترکان سمرقندی وسیه چشمان کشمیری می رقصند ، به شعر رحمن، ترکان پیشاوری می رقصند.

هم نغمه کاندی هم رقص کا هم خاندی　　د رحمن په شعر تُرک د باکرام

ترجمه به شعر رحمن: ترکان باگرامی هم آواز می خوانند و هم می رقصند و می‌خندند. باگرام اسم قدیمی پیشاور است و ترک همان واژه خاصی است که حافظ گاهی با شیرازی و گاهی با سمرقندی به کار می برد.

رحمن بابا نه تنها در مضمون از حافظ پیروی کرده است بلکه در بعضی از غزلها عیناً از همان ردیف شعر حافظ سود برده است.

حافظ غزلی ۱۳ بیتی دارد با مطلع :

روضه خلد برین خلوت درویشانست　　مایهٔ محتشمی خدمت درویشانست

رحمن بابا هم غزلی ۱۳ بیتی در وصف درویشان دارد که با توجه به اختلاف زبان ردیف آن به جای «درویشانست » درویشانو می شود . این دو غزل از لحاظ مضمون بیشتر و از لحاظ ساخت تا اندازه ای یکسان است مطلع غزل رحمن بابا این است:

که نظر کاخوک په کارد درویشانو　　خود به اوویني وقار ددرویشانو

ترجمه : اگر با توجه نگاه کنید جایگاه و مقام درویشان را خواهید دید در بیتهای بعدی رحمن بابا درویشان را توصیف می کند و بیتی از این غزل خیلی معروف است.

په یوه قدم تر عرشه پورې رسی　　ماليدې د رفتار د درویشانو

ترجمه : او با برداشتن یک گام به عرش می رسد. من این سرعت را در حرکت عارفان دیده ام.

حافظ غزلی دارد با مطلع :

ای خرم از فروغ رخت لاله زار عمر　　باز آ که ریخت بی گل رویت بهار عمر

رحمن هم در ردیف «عمر» غزلی دارد که با مطلع زیر است :

تل به نه وی شکفته با زارد عمر　　نه به جوم وی همیشه بازارد عمر

در این غزل رحمن بابا نه فقط ردیف «عمر» را از حافظ گرفته است بلکه قافیه هم همان قافیه غزل حافظ است. حافظ در غزل خود قافیه و ردیف بهار عمر... آورده است. رحمن بابا بهارد عمر... می آورد. حرف «د» برای کسره استعمال شده است و بهار دعمر یعنی بهار عمر . در این دو غزل بعضی بیتها از حیث فکر و خیال شبیه هم دیگراند ولی از لحاظ ساخت و وزن ، شباهتش خیلی زیاد است .

حافظ غزلی دارد با مطلع زیر :

درد ما را نیست درمان الغیاث　　هجر ما را نیست پایان الغیاث

رحمن بابا در ردیف الغیاث دو غزل دارد که در آن از سختی های هجر و جفای دوست شکایت کرده است. غزل اول با این مطلع است :

دَ وصال شپه مه بدله په بلتون شوه الغیاث

د قیامت خواری را پینه په ژو ندون شوه الغیاث

ترجمه : شب وصل تبدیل به هجر گردید و سختی های روز قیامت در این دنیا برایم پیش آمد.

غزل دوم با این مطلع است:

یـــار یـــاری را ســـره نـــه کـــا الغیـــاث　　نـــه ئـــ بـترس شـــی نـه ئـــکر کـه الغیـاث

ترجمه : یار با من یاری نمی کند و هیچ رحمی به حال من ندارد.

اثر پذیری رحمن از حافظ به اندازه ای است که ذکر آن در یک مقاله گنجاندن ممکن نیست. همانطور که حافظ گفته است :

شعر حافظ همه بیت الغزل معرفتست

رحمن می گوید :

په غزل کښـــ خود وه بیته انتخاب وی - د رحمن تمام غزل دـــ انتخاب

ترجمه : در غزل چند بیت قابل انتخاب می‌باشد ولی غـزل رحـمن تمـاماً انتخاب شده است.

در زیر بیتهای مختلف هر دو شاعر راکه از نظر موضوع یکسان اند بدون هیچ توضیح و تبصره ای می آوریم.

حافظ :

تـــو خـــانقاه و خـــرابـــات درمیـــانه مـــبین　　خدا گواست که هـر جـا که هست بـااویـم

رحمن:

هـــر زیـــارت لره چـه حـمه مـراد م تـه ئـــ　　زه زائردبتخـــانـــ د حـــرم نـــه یـــم

ترجمه : من، مراد من از زیارت تویی. (مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه است)

زایر بتخانه بیت الحرام نیستم

حافظ :

این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست　　روزی رخش بـــبینم و تســـلیم وی کـــنم

رحمن :

خو و نه و نیمه ستا سترکـــ کـا خـدائـــ کـا　　عزرائیل لره به هـو مـره خـان ورنـه کـمرم

ترجمه : تا زمانی که دیدار رخ تو نکنم ، تسلیم عزرائیل نخواهم شد .

حافظ :

گل دربر و می درکف و معشوق بکام است　　سلطـان جهـانم بـه چـنین روز غـلام‌است

رحمن :

چه داخنکه م دلبر پـه لاس کـنبـــ جـام دـــ　　نـــن اورنک د زمـــانـــ زمـــا غـــلام دـــ

ترجمه :

یـــار در پـــهلوی مـــن ، در دست جـام　　شـــاه دوران است امـــروزم غـــلام

حافظ :

از کیمیـــای مـــهر تـــو زر گشت روی مـن　　آری بـــه یـــمن هـمت تو خاک زر شـود

رحمن :

چه ئـــ زر کره زیـر رخـسار زماد خاورد　　عـاشقی نـــه وه پـــه بـاب ز ما کیمیـا وه

ترجمه : عشق در باب من اثر کیمیا را داشت که در لحظه ای رخ زرد مرا به زر تبدیل کرد.

حافظ :

ازان زمـــان کـــه بـــرین آستان نهـادم سـر　　فراز مسـند خـورشید تکیه گـاه مـن است

رحمن:

چه ئـــ سر په مزکه اینبـــ دـــ خپل یـارته　　پـــه آسمـــان بـــاندـــ خاتلی لکـه نـمر دـــ

ترجمه : هر که سر خود را زیر پای یار نهاد ، مثل خـورشیدی است کـه در آسمان طلوع کرده .

حافظ :

هر سر مـوی مـرا بـا تـو هـزاران کـاراست　　ما کجاییم و نصیحت گـر بیکـار کجـاست

رحمن :

رحـمن هسی و زکـار چـرـ دـــ له عشـقه　　چه غـور وینـسی نـاصح غـونـدـــ وزکـارته

ترجمه : رحمن از عشق کجا فرصت می کند که به پند ناصح بیکار گوش دهد.

حافظ :

مـــنعم کـنی ز عشـق وی ای مـفتی زمـان　　مـــعذور دارمت کـــه تـــو او را نـــدیده ای

رحمن :

شیخ و زاهدان چه نصیحت کـاندی و مـاته　　نه دی خبر شـوی ستاو مخ له محسنـاته

ترجمه : شیخ و زاهد مرا نصیحت می کنند زیرا که از حسن تو آگاه نیستند.

حافظ :

خـــلاص حـــافظ ازان زلف تـــابدار مبـــاد　　کـــه بستگـــان کـــمند تـــو رستگـــارانـــند

رحمن :

آزادی تـــردا پـــه هـــورته بـــله نـــیشته　　چـــه بـــندی د یـــار د زلفـو پـه زنـجیریم

ترجمه : از این که اسیر زلف یار هستم ، آزاد تر از همه آزادگان هستم .

حافظ :

فاش می گویم و از گفته خود دلشادم　　بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

رحمن :

بی له عشقه چه م پر ـه شه د پوز ـه　　کنه نور له جملکی تیده آزادیم

ترجمه : از زمانی که اسیر عشق شده ام از هرگونه قید دیگر نجات یافته ام.

حافظ :

مرا به کار جهان هرگز التفات نبود　　رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست

رحمن :

سالکان چه دَ جهان تماشا کاند　　له جهانه ئ ـه مطلب جهان آرا د ـه

ترجمه : سالکان که محو تماشای جهان هستند ، مراد شان آفریدگار جهان است.

حافظ :

غرض ز مسجد وبتخانه ام وصال شماست　　جز این خیال ندارم خدا گوه من است

رحمن :

خدای لره به ورشم په سودا دیار له مخه　　بل غرض م نشته په کعبه په بتخانه

ترجمه : من زروی یار خویشم با خدا خواهم رسید - حاجتی هرگز ندارم کعبه و بتخانه را

حافظ :

قرار و خواب ز حافظ طمع مدار ای دوست　　قرار چیست صبوری کدام و خواب کجا؟

رحمن :

خوب خندا په بـ غمی کیزی رحمانه　　هرچه تا غوند ـه غمژن د ـه خه به خوب کا

ترجمه : هر که بی غم باشد می تواند بخوابد ، بخندد ، هر که مثل رحمن رنج دیده باشد چه طور بخوابد؟

باید گفت که رحمن بابا و امثال او می توانند پلی قوی بین زبان پارسی و پشتو باشند. تأثیر پذیری رحمن از حافظ به اندازه ای است که بخش پشتوی دانشگاه پیشاور این عنوان را برای پایان نامه دوره دکتری پیشنهاد کرده است ولی کسی می تواند در این موضوع تحقیق کند که بر هر دو زبان تسلط داشته باشد. بنابر این به دلیل حضور زیاد لغات فارسی در زبان پشتو بهتر است، آموزش زبان فارسی در بخش پشتوی دانشگاه پیشاور نیز آغاز گردد تا ازین رهگذر وباتلاش دوستان و یاران علاقه مند به زبان کهن فارسی این قند که

شیرینی آن ماندگار ومعجزه آسا می باشد، رونقی دوباره یابد. برای حسن ختام قطعه شعری زیبا یاد آور علاقه وافر رحمن بابا به شعر فارسی می‌باشد، برای شیرینی ذائقه علاقه مندان تقدیم می دارد.

به وصل تو ما را کجا هاتها[1] هـ[2] — که وصل تو خیلی[3] بری بات هـ
به کوئی تو گفتم که مسکن کنم — ولی کی مرا این دراجات هـ
خم زلف تو گوشه ابروان — دلم را عجائب مقامات هـ
مکن پیش من وصف خورشید و ماه — که از حسنت این کم علامات هـ
همی دادی دشنام و گالی[4] مرا — بسویم همین از تو سوغات هـ
نگاهت نه امروز خونم بریخت — که دایم ترا همچو عادات هـ
ز آغوش رحمن مرو بارتیب — که این سفله بدخوی و بد ذات هـ

(کلمات آخر در شعر فوق به زبان اردوست به معنای است).

منابع و مآخذ

۱ - دیوان حافظ: بکوشش محسن رضایی، چاپ انتشارات پدیده، تهران.

۲ - دیوان عبدالرحمن: ترجمهٔ منظوم اردو، امیر حمزه شنواری، از انتشارات اکادمی پشتو، دانشگاه پیشاور ، پیشاور ۱۹۶۳م.

۳ - رحمن بابا از دوست محمد کامل .

۴ - Nightingale of Peshawar (بلبل پیشاور) از Jen Kristian Enevoldsen جین کرستیان اینولدسن.

*****

۱ - دست (مراد دسترسی).
۲ - است.
۳ - کار بزرگ .
۴ - فحش.

دکتر شهلا سلیم نوری[1]

خراسان سرزمین نوابغ

خوشا جایا بر و بوم خراسان — درو باش و جهان را می‌خور آسان
زبان پهلوی هر کو شناسد — خراسان آن بود کز وی خور آسد
خور آسان را بود معنی خورآیان — کجا از وی خور آید سوی ایران [2]

خراسان ولایتی معروف است. هر وقت که بر تاریخ زبان و ادبیات و یا بر آثار مربوط به تاریخ سیاسی ایران نظر بیندازیم امکان ندارد که در آن، ذکر ولایت مزبور نباشد، بلکه به تکرار دیده می شود. علت آن این است که خراسان ولایت قدیم و نام آوری است و در گذشته اهمیت خاصی داشته است. شهرهایی که شامل این ولایت بودند معدن علم و هنر شمرده می شدند. مانند: مرو، هرات، طوس، نیشاپور وغیره.

در قدیم کلمهٔ خراسان به معنی اصلی خود یعنی به مفهوم «شرق» به کار برده می شد و هر شهری که در شرق عراق و فارس واقع [3] بود خراسان گفته می‌شد.

در «لغت نامهٔ» دهخدا نوشته شده است که:

«معنی کلمهٔ خراسان خاور زمین است این اسم در اوائل قرون وسطی بطور کلی بر تمام ایالات اسلامی که در سمت خاور کویرلوت تا کوههای هند واقع بودند، اطلاق می گردید»[4].

حدود خراسان در کتاب «نزهة القلوب» به‌این صورت تعیین شده است:

«درو چند شهر است حدودش تا بالای ولایت قهستان و قومس و مازندران و مفازهٔ خوارزم پیوسته است»[5].

نویسندهٔ کتاب «آثار البلاد» دربارهٔ خصوصیات و حدود سرزمین

---

۱ - استاد یار گروه آموزش فارسی، دانشگاه کراچی - کراچی.

۲ - برهان قاطع، تالیف محمد حسین بن خلف تبریزی، به اهتمام دکتر معین، تهران، ج۲، ص ۷۲۳.

۳ - همان، ؛ ج ۲، ص ۷۲۳.

۴ - لغت نامهٔ دهخدا؛ ذیل حرف خ.

۵ - نزهة القلوب: از حمد الله مستوفی قزوینی، به تصحیح گای لیسترانج، ص ۱۴۸.

خراسان می‌نویسد :

«بلادیست مشهوره، شرقی آن ماوراء النهر است و غربی آن قهستان ، آبادانیهای آن، مرو، هرات و بلخ ونیشابور است. آن بلاد نیکتر ومعمورتر زمینهاست و بیشتر آن از روی خیر و برکت و اهل آنرا صورت نیکوتر و عقل کامل و طبع مستقیم و رغبت در دین و علم ثابت است»[۱].

ولایت خراسان در یک زمان بنا نشد بلکه شهرهای آن در زمان شاهان مختلف تأسیس شد، خلاصه اینکه ولایت خراسان مجموعه شهرهاست که همهٔ آنها در شرق واقع بودند. اما بعداز گذشت زمان این کلمهٔ خراسان بجای تعیین سمت ، بر ولایت مخصوص اطلاق شد و حالا این اسم بریک استان معروف و پهناور ایران اطلاق می شودکه البته در قیاس با وسعت بسیار وسیع پیشین اکنون وسعت آن کم شده است.

در زمان عربها خراسان به سبب وسعت خود، برای امور اداری به چهار قسمت تقسیم شده بود و هر قسمت آن به اسم شهر بزرگ خود یا به اسم کرسی خود موسوم بود [۲] که ذکر آن در زیر آمده است :

قسمت اول : نیشابور

بعقیدهٔ نویسندهٔ «لغت نامه» اسم اصلی این شهر «شاهپوهر» است و آن به دست «شاهپور اول» بنا شد[۳].

در کتاب «نزهة القلوب» دربارهٔ این شهر گفته شده است که طهمورث دیوبند آن را بناکرد و بعد از خرابی آن اردشیر بابکان و شاپور به نوبت تجدید عمارتش کردند و اسم گذاری آن به دست شاپور بود.[۴] شهرهای معروف این قسمت عبارتند از : قهستان ، طبس ، طوس، بوشنج وغیره.

قسمت دوم : مرو

به گفتهٔ «آثار البلاد» بنیاد شهر مرو را «ذو القرنین» نهاد. در «نزهة

---

۱ - ترجمهٔ آثار البلاد؛ مترجم محمد مراد بن عبدالرحمان، تصحیح دکتر سید محمد شاهمرادی ، ج ۲ ، ص ۱۱۶.

۲ - لغت نامه دهخدا؛ ذیل حرف خ.

۳ - همان ؛ ذیل حرف ن.

۴ - نزهة القلوب ؛ ص ۱۴۸.

القلوب » نیز بنیان گذار آنرا اسکندر[1] رومی آمده است . چنانکه می دانیم اغلب مورخان این هر دو را یک شخص می شمارند. شهرهای معروف این قسمت نسا، ابیورد، مروالرود وغیره هستند.

قسمت سوم : هرات

راجع به بنا شدن شهر هرات دو رای است یکی اینکه اسکندر[2] رومی آن را بنا کرد. دیگر آنکه در کتاب نزهة القلوب نوشته شده است که اول طهمورث آن شهر را تعمیر کرد اما بعد از خرابی «اسکندر رومی» آن را دوباره بنا کرد.[3] شهرهای معروف آن فاریاب ، بامیان ، بغلان ، جوزجان وغیره بودند.

قسمت چهارم : بلخ

شهر بلخ را کیومرث بنیاد نهاد و طهمورث به اتمام رسانیدو لهراسپ تجدید عمارتش کرد [4] و شهرهای آن اشروسنه ، صغد، نسف ،فرغانه و سمرقند بودند.

خراسان سرزمین سرسبز و شاداب و خوش آب و هواست و می توان گفت از اوان این سرزمین زرخیز و حاصل خیز بود نه تنها از لحاظ کشاورزی بلکه از لحاظ نشو ونمای فکر و دانش نیز ارزش داشت و هنوز هم دارد.

وقتی که سلسله ساسانی پس از ظهور اسلام منقرض شد و فرهنگ و زبان فارسی دستخوش تغییر گردید آن موقع تنها سرزمین خراسان بود که در حفظ تشخص و زبان و ادبیات فارسی وظیفهٔ خود را آنچنان که شایسته بود، انجام داد.

طاهر بن ذوالیمینین بنیان گذار سلسلهٔ «طاهریان» با سعی وکوششهای بسیار توانست اولین ولایت مستقل ایرانی را در خراسان تشکیل بدهد و بعد از آن شاهان «سامانی » نیز همین راه را پیش گرفتند وسعی کردند که علما و ادبا و شعرای زبان فارسی را تشویق نمایند. سهم خاندان سامانی در حفظ زبان و ادبیات فارسی حایز اهمیت است.

چنانکه عدهٔ زیادی از مردمان در حکمت و فلسفه، تصوف ، ریاضی ، نویسندگی و شاعری از این سرزمین برخاستند که در هنر خود کامل بودند و

---

۱ - آثار البلاد ، ص ۲۵۱ ، نزهة القلوب ؛ ص ۱۵۶.

۲ - همان ؛ ص ۲۸۸.

۳ - نزهة القلوب ؛ ص ۱۵۲.

۴ - همان ؛ ص ۱۵۵.

اسم آنان در تاریخ دنیا در صف نوابغ روزگار جا گرفته است و شهرت آنان به تمام دنیا رسیده است. خراسان مردمانی را در خود پرورانده که یکتای روزگار بودند. شاعری در این باره چه خوب گفته است:

تا سپهر صیت گردان شد به خاک خاوران — تا شبانگاه آمدش چار آفتاب خاوری
خواجهٔ چون بو علی شادانی آن صاحب قران — مفتیی چون اسعد مهنه زهر شینی بری
صوفی صافی چون سلطان طریقت بو سعید — شاعر فاخر چون مشهور خراسان انوری
شادباش ای آب وخاک خاوران کزروی لطف — همچو آب بحر و خاک کان گهر می پروری[1]

تعداد این نوع اشخاص خیلی زیاد است ولی ما فقط ذکر معروفترین اشخاص از ادبا، شعرا، وزرا، دانشمندان، صوفیان و حکما را می کنیم زیرا که امکان ندارد که ذکر تمامی آنان در این مقالهٔ مختصر بگنجد. بنابر این بررسی انجام شده دربارهٔ مشاهیر خراسان پس از ورود اسلام تا سلسله ایلخانیان را شامل می شود.

ما اگر نظری بر اسم های این نوابغ بیندازیم معلوم می شود که اینها در دو دسته منقسم گردیده اند:

دسته اول متعلق به آن اشخاص است که از کوچک تا بزرگ، هرکس با نامهای آنان آشنایی دارد و معروفیت آنان بین المللی است و نام هایشان زبان زد خاص و عام است.

در دستهٔ دوم هنرمندانی شامل اند که کارهای فوق العاده مانند گروه اول انجام داده اند ولی دیگران آنها را آنچنان که باید یاد نکرده اند، در حالی که چه در کشور و چه خارج از کشور، گروه مخصوص و هم پیشهٔ آنان با ایشان آشنایی دارند.

در این مقاله کوشش شده است که از گروه اول به ذکر مشاهیر اکتفا شود و از دستهٔ دوم چند نفر را به اختصار معرفی کرد تا همه بشناسند که چه گوهرهای نایاب از نظر پوشیده مانده اند.

اسم چندتن از دستهٔ اول (از نوابغ خراسان) به شرح زیر می باشد:

۱ - جعفر برمکی (متوفی ۱۸۷ هـ ق)،
۲ - یحیی برمکی (متوفی ۱۹۰ هـ ق)،
۳. فضل برمکی (م ۱۹۳ هـ ق)،

---

۱ - نزهة القلوب؛ ص ۱۵۸.

۴. ابو شفیق بلخی (م ۱۹۴ هـق)،
۵. سلطان بایزید بسطامی (م ۲۶۱ هـق)،
۶. فردوسی طوسی (م ۴۱۱ هـق)،
۷. منوچهر دامغانی (م ۴۳۲ هـق)،
۸. ابو سعید ابوالخیر (م ۴۴۰ هـق)،
۹. اسدی طوسی (م ۴۶۵ هـق)،
۱۰. ابوالفضل بیهقی (م.۴۷۰ هـق)،
۱۱. نظام الملک طوسی (م ۴۸۵ هـق)،
۱۲. ابوالفرج رونی (م ۴۹۲ هـق)،
۱۳. خیام نیشاپوری (م ۵۲۶ هـق)،
۱۴. امیر معزی نیشاپوری (م ۵۲۸ هـق)،
۱۵. امام محمد غزالی طوسی (م ۵۰۵ هـق)،
۱۶. رشید الدین وطواط بلخی (م ۵۷۳ هـق)،
۱۷. انوری ابیوردی (م ۵۸۷ هـق)،
۱۸ . عطار نیشاپوری (م ۶۱۸ هـق)،
۱۹. مولانا رومی بلخی (م ۶۷۲ هـق)،
۲۰ . عطا ملک جوینی (م ۶۸۱ هـق)،
۲۱ - شمس الدین جوینی (م ۶۸۳ هـق)،
۲۲ - نور الدین عبدالرحمن جامی (م ۸۹۸ هـق)،

تمامی اشخاص که نام آنها در بالا برده شد به جای خود بـه مقـامی رسیده بودند که نمی توان از آنها چشم پوشی کرد. البته با نگاه اجمالی معلوم می شود که بعضی از اینها در ادب و تصوف و شعر و برخی در فلسفه و ریاضی و نجوم آنچنان قدرت داشتند که تا ابد ذکر آنها به صورت نابغهٔ روزگار زنده خواهد ماند. همچنان بعضی از آنها وزرای معروف هستند مثلاً افراد خانوادهٔ «برمک» و خانواده «نظام الملک» و خانوادهٔ «جوینی» که نه تنها در ادب و شعر مهارت داشتند بلکه وزرای دانشمند و صاحب الرای نیز شمرده می شدند و به سبب هوش و ذکاوت و چیره دستی در نظم امور مملکت اسم های آنها در کتابهای تاریخ ایران نیز زنده و جاوید شده است.

برای معرفی افراد گروه دوم در نظر باید داشت که فقط برای نـمونه ، امثال چند نفر آورده می شود تا تمام خوانندگان عزیز با آنان آشنایی پیداکنند وگرنه خیلی از هنرمندان هستند که اسم‌هایشان به ضرورت گاه‌گاهی به گوش ما می رسد و بعد از تمام شدن ضرورت، اسم های آنان نیز از ذهن ما محو می

شود. چند اسامی در زیر معرفی می شوند:

۱ - ابو معشر بلخی (م ۲۷۲ هـ ق)

ابو معشر بن جعفر محمد بلخی ریاضی دان معروف است و هنوز هم شهرت او درمیان ریاضی دانان دنیا زیاد است. در نجوم هم مهارت داشت.[۱]

۲ - ابو زید احمد بن سهل بلخی (م ۳۲۲ هـ ق)

ابو زید احمدبن سهل در آغاز قرن چهارم زندگی می کرد. او از شاگردان معروف یعقوب بن اسحاق کندی بود. او متکلم و فیلسوف معروف خراسان است. کتابهای مهم در فلسفه و جغرافیا دارد.[۲]

۳ - ابن عمید (م ۳۹۵ هـ ق)

ابو الفضل محمد بن عمید کاتب خراسانی ، پدر وی صاحب ترسل بود. او نیز به وزارت رسید. در نجوم و فلسفه مهارت داشت. در ادب و ترسل کمتر کسی به پایهٔ او می رسد.[۳]

۴ - ابو عبدالرحمن سلمی نیشاپوری (م ۴۱۲ هـ ق)

یکی از بزرگترین صوفیان نیشاپور است. اسم کامل او ابو عبدالرحمن محمد بن الحسین بن محمد بن موسی سلمی است. برجسته ترین صوفی که تعداد مریدانش خیلی زیاد است.[۴]

۵ - ابو المؤید بلخی

از شاعران و نویسندگان معروف است در نیمهٔ اول قرن چهارم زندگی می‌کرد. اثر معروف او « عجائب البلدان » است ولی او اولین کسی است که داستان یوسف وزلیخا را در نظم در آورد.[۵]

---

۱ - تاریخ ادبیات ایران : از دکتر ذبیح الله صفا، ج ۱ ، ص ۳۸.

۲ - همان؛ ج ۱ ، ص ۲۷۷ ، فرهنگ فارسی : تألیف دکتر معین ، تهران ، ج ۵، ص ۹۳.

۳ - فرهنگ معین؛ ج ۵، ص ۸۶.

۴ - کارنامهٔ بزرگان ایران ؛ ص ۱۰۸ ، ۲ - تاریخ ادبیات ایران؛ ص ۷۴.

۵ - فرهنگ معین؛ ج ۵، ص ۹۱.

۶ - ابوالقاسم قشیری (م ۴۶۵ هـ ق)

ابو القاسم عبدالکریم هوازن بن عبدالملک بن طلحه بن محمد قشیری نیشاپوری ، در سال ۳۷۶ به دنیا آمد. از عبدالرحمن سلمی و ابو نعیم اسفراینی حدیث شنید و در تصوف مرید ابو علی دقاق نیشاپوری است. کتابهای معروف دارد.[۱]

۷ - شیخ احمد غزالی (م ۵۲۰ هـ ق)

شیخ المشایخ مجد الدین ابو الفتوح احمد بن محمد غزالی طوسی برادر کوچک حجة الاسلام حامد محمد بن محمد غزالی است. احمد غزالی از سال ۴۸۸ هـ ق تا ۴۹۸ هـ ق که برادرش به سفر ده سالهٔ خود رفته بود به جای وی در مدرسهٔ نظامیه تدریس کرد. وی در طریقت پیر ابوبکر نساج بود و سلسلهٔ ذهبیه او را از اقطاب می شمارند سال وفات وی ۵۱۷ یا ۵۲۰ هـ ق گفته می‌شود وی نویسنده معروف و در شاعری نیز دست داشت و اشعارش رنگ عارفانه دارند.[۲]

۸ - اسعدی میهنی (م ۵۲۷ هـ ق)

ابن ابی نصر ابن ابی الفضل الخرسانی المیهنی ملقب به مجد الدین، وی از فضلای روزگار است .فقه را در مرو آموخته به شهر غزنه رفت.

از همین جا شهرت وی به همه جا رسید. بعد از مدتی به بغداد رفت . در سال ۵۰۷ هـ ق در مدرسهٔ نظامیه مشغول تدریس شد. در سال ۵۱۷ هـ ق، ازین مرتبه معزول گشت. اما زود دوباره به همین مرتبه فائز گشت. اسعد میهنی در سال ۵۲۷ هـ ق، در شهر همدان در گذشت.[۳]

۹ - محی الدین نیشاپوری (م ۵۵۰ هـ ق)

در سال ۴۷۶ هـ ق در نیشاپور متولد شد. اسم کامل او ابو سعید محمدبن یحیی و ملقب به محی الدین است. او یکی از فضلا و فقهای معروف ایران است. کتابهای معروف او «المحیط فی شرح الوسیط» و کتاب « الانتصاف فی مسائل خلاف» هستند. او در سال ۵۵۰ هـ ق به دست غزان در نیشاپور شهید شد.[۴]

---

۱ - کارنامهٔ بزرگان ایران ؛ ص ۱۴۶ تا ۱۴۸، ۲ - آثار البلاد ؛ ص ۲۷۸ و ۲۷۹.

۲ - تاریخ ادبیات ایران؛ ص ۳۴۹، ۲ - آثار البلاد ؛ ج ۲ ، ص ۱۹۰

۳ - لغت نامهٔ دهخدا؛ ذیل حرف الف.

۴ - فرهنگ فارسی معین ؛ ج ۶، ص ۱۹۳۱.

۱۰ - سلطانعلی مشهدی (م ۸۶۵ هـ ق)

وی را به القاب « قبلة الکتاب» و « زبدة الکتاب »، و « سلطان الخطاطین» و « کاتب السلطانی » خوانده اند. در مشهد متولد و نشو و نما یافت و به سال ۸۶۵ هـ ق، ابو سعید تیموری او را به هرات دعوت کرد و در دربار سلطان حسین بایقرا و امیر علی شیر نوایی به کار کتابت مشغول ماند. بعد از چهل سال به مشهد بازگشت و در هشتاد و پنج سالگی در گذشت. سلطان علی منشی و شاعر هم بود.[۱]

۱۱ - میر علی هروی (م ۹۵۱ هـ ق)

میر علی هروی در هرات متولد شد و در همین شهر کسب هنر و دانش کرد، وی در دربار حسین بایقرا راه یافته عنوان « سلطانی» و «کاتب سلطانی» یافت. وی شعر می گفت و منشی قابل بود. آثار منثور او رساله ای است به نام «مداد الخطوط » در آداب خوشنویسی . او یکی از زبردست ترین خوشنویسان نستعلیق بود.[۲]

تعداد این گروه هم بسیار است و ممکن نیست که تمامی آنها را در این جا معرفی بکنیم اما چیزی که روشن است این است که اگرچه خراسان مانند شیراز و اصفهان عمارات تاریخی زیاد ندارد اما در پرورش هنر و ادب ، اهمیت آن بیشتر از دیگر شهرهاست و عظمت ادب فارسی نیز مرهون گوهرهای خراسان است.

گر کسی پرسد ترا از شهرها خوشتر کدام — ور جواب راست خواهی گفتن او را گوهری
این جهان راهمچودریاوآن‌خراسان را صدف — درمیان این صدف شهر هری چون گوهری [۳]

فهرست منابع

۱ - آتشکده آذر : از لطف علی بیگ آقا خان بیگدلی شاملو، به تصحیح حسن سادات، ناصری، مطبعه امیر کبیر ، سال ۱۳۳۶ هـ ش .

۲ - آثار البلاد و اخبار العباد : از محمد مراد بن عبدالرحمن به تصحیح ، دکتر محمد شاهمرادی ، انتشارات دانشگاه ، تهران، سال ۱۳۷۱ هـ ش .

۱ - کارنامه بزرگان ایران ؛ ص ۷۳.

۲ - همان ؛ ص ۸۴.

۳ - نزهة القلوب ؛ ص ۱۵۲.

۳ - ادب نامهٔ ایران : از مقبول بیگ بدخشانی (اردو)، لاهور.
۴ - ایرانی ادب : از دکتر ظهور الدین احمد (اردو)، چاپ مرکز تحقیقات ایران و پاکستان- اسلام‌آباد، ۱۳۷۵ هـ ش.
۵ - برهان قاطع : از محمد حسین بن خلف تبریزی، به اهتمام : دکتر محمد معین، چاپ ابن سینا ، تهران ، سال ۱۳۴۲ هـ ش .
۶ - تاریخ ادبیات ایران : از دکتر ذبیح الله صفا ، انتشارات ققنوس ، تهران، سال ۱۳۷۳ هـ ش .
۷ - تاریخ پیامبران و شاهان : از حمزه اصفهانی ، مترجم دکتر جعفر شعار، چاپ فرهنگ ایران ، تهران ، سال ۱۳۴۶ هـ ش.
۸ - تاریخ السیر فی اخبار افراد بشر : از غیاث الدین بن همام الدین الحسینی ، انتشارات کتابخانه خیام ، سال ۱۳۳۳ هـ ش.
۹ - تاریخچهٔ فارسی دری : از محمد علی امام شوشتری ، سال ۱۳۵۰ هـ ش.
۱۰ - سیاستنامه : از نظام الملک طوسی ، به تصحیح دکتر جعفر شعار، سال ۱۳۴۸ هـ ش .
۱۱ - فرهنگ فارسی : از دکتر محمد معین ، انتشارات امیر کبیر، تهران ، سال ۱۳۷۴ هـ ش .
۱۲ - کارنامهٔ بزرگان ایران : نشریه ادارهٔ کل انتشارات، سال ۱۹۱۳ میلادی/ ۱۳۴۰ هـ ش.
۱۳ - لغت نامهٔ دهخدا : از علی اکبر دهخدا، به اهتمام دکتر معین ، چاپ سیروس، تهران، سال ۱۳۳۴ هـ ش.
۱۴ - مجموعهٔ مقالات سمینار ابو سعید ابوالخیر: سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی تهران ، ۱۹۹۹ میلادی.
۱۵ - مرآة البلدان : تالیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه، به کوشش دکتر عبدالحسین نوائی و میر هاشم چاپ دانشگاه تهران، تهران ، ۱۳۶۸ هـ ش .
۱۶ - نزهة القلوب : از حمد الله مستوفی قزوینی، به تصحیح گای لیسترانج ، چاپ مطبعه بریل در لیدن ، هلاند، سال ۱۳۳۱ هـ ق ، ۱۹۱۳ میلادی.

*****

غزل

(منسوب به سعدی که در دیوان غزلیات ویا کلیات سعدی نیست)

ای ماه عالم سوز من، از من چرا رنجیده ای

ای شمع شب افروز من از من چرا رنجیده ای

خواهم ترا مهمان کنم تا جان و دل قربان کنم

جای تو در چشمان کنم،از من چرارنجیده‌ای

ای جان من ، جانان من، برمن نگر سلطان من

یک شب بیا مهمان من ، از من چرا رنجیده ای

ای سرو خوش بالای من ، لعل لبت حلوای من

ای دلبر رعنای من، از من چرا رنجیده ای

بنگر زهجرت چون شدم، سر گشتهٔ مجنون شدم

چون لعل دل پر خون شدم ،از من چرا رنجیده ای

پیوسته در کار توام، یار و فادار توام

بسیار غمخوار توام، از من چرا رنجیده ای

من عاشق دیوانه ام ، اندر جهان افسانه ام

تو شمع و من پروانه ام ،از من چرا رنجیده ای

ای قبلهٔ من روی تو، ای کعبهٔ من کوی تو

صد همچو من هندوی تو،از من چرا رنجیده ای

خون دل من ریختی، آخر زمن بگریختی

صد فتنه برانگیختی ،از من چرا رنجیده ای

گر من بمیرم در غمت ، خون چو من در گردنت

فردا بگیرم دامنت ،از من چرا رنجیده ای

رنجیده ای ، رنجیده ای ، از من گناهی دیده ای

آخر به من بخشیده ای ،از من چرا رنجیده ای

من «سعدی» دلخواه تو، ابروی همچون ماه تو

من طالب دیدار تو،از من چرا رنجیده ای

(بیاض خطی شماره ۶۵۷۹ ، کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان)

فارسی شبه قاره

محمد سعید شمسی [1]

فارسی گویان متأخر پهلواری شریف

دانشوران پهلواری شریف واقع در حوالی پتنا مرکز استان بیهار هند طی دوره متأخر در زمینهٔ پیشرفت وگسترش زبان فارسی خدمات شایانی انجام داده اند. آن بزرگان به زبان فارسی آشنایی کامل داشتند و در موضوعات گوناگون تألیفاتی زیاد به زبان مزبور از خود بر جای گذاشته اند که فقط تنی چند از آنان را در ذیل معرفی می نماید:

۱ - فائز

ازسرآمدان سخنوران پهلواری شریف در دوره حکومت انگلیسی، نذیر الحق متخلص به فائز است. وی در تاریخ ۲۴ماه صفر ۱۲۵۹ هـق به دنیا آمد وتحصیلات مقدماتی را از پدر خود مولانا سفیر الحق و تحصیلات عالی را از پدر بزرگ مادری و از عم خود مولانا امیرالحق امیر پهلواری فراگرفت و برای کسب علوم تصوف در حلقه ارادت حضرت مولانا عبدالغنی پهلواروی در آمد و به اجازه نامه و خلافت نائل گردید و از عم خود نیز اجازه جمیع سلاسل را حاصل نمود. فائز در تاریخ ۱۳ محرم الحرام ۱۳۲۳ هـ وقت عصر بدرود حیات گفت و در مقبرهٔ نیاکانش در «درگاه لعل میان» مدفون گشت [2].

فائز آثاری به نظم و نثر فارسی از خود بر جای گذاشته است آثار منثور وی بدین قرار است:

۱ - خزائن منطق در فن منطق؛

۲ - مواهب الشفاء در طب و پزشکی؛

---

۱ - استاد مدرسه اسلامیه شمس الهدی، پتنا، بیهار - هند.

۲ - مقدمه دیوان فائز، از دکتر خواجه افضل امام، ص ۱۰.

۳ - اعجاز الرمل در علم رمل و تکسیر؛
۴ - المیقات: رساله ای است دربارهٔ اوقات نماز که دران وی راجع به اوقات نماز، اختلافات محدثین و ائمه را با دلائل و براهین شرح داده است؛
۵ - قندپارسی: محاورات زبان فارسی و جای به کار بردن آن را بیان نموده است.

علاوه برین مقاله های گوناگون تحت عنوان های مختلف از وی بر جای مانده است.

تالیفات منظوم وی مشتمل است بر:

۱ - دیوان فائز: که شامل یک صدو چهل غزل، یک مثنوی، چهار رباعی و هفده قطعه است و به کوشش وسعی دکتر خواجه افضل امام در سال ۱۹۶۴م به چاپ رسیده است؛

۲ - رساله حمیات: وی جمله اقسام تب را باعلامات و معالجه در نظم کشیده است.[۱]

فائز به زبان فارسی و اردو تحت تاثیر تصوف و عرفان شعر می سرود وسعی کرده است که اغلب مسائل تصوف را مانند مسئله وحدت الوجود، توکل و قناعت را بیان کند. وی در یکی از غزلهایش «مسئله همه اوست» را به این طور بیان می کند.

برون زنیرنگ ماسوایم ولی به هررنگ آشنایم
ز جمله آلودگی جدایم نه در خلایم نه در ملایم
مکین چه باشد مکان چه باشد نهان چه باشد عیان چه باشد
ز نور خود در ظهور دایم به فهم و ادراک در نیایم
نه دم زنم همچو نی زنایی که لاوجود لمن سوایی
زبان حالم هر آنچه گوید به نغمهٔ تر همان سرایم

۱ - مقدمه دیوان فائز، ص ۶.

نمی رهند از زبان مردم و لیک رستم چو خود شدم گم

به روزگارم نهان چون انجم مگو هجایم مخوان ثنایم

به من کسی گر نشد شناسا چه دم زند زان غزال رعنا

به بندگی سر بنه خدا را مدان که از دوست من جدایم

منم که نازم به دوست فائز به دوست قادر به خویش عاجز

خدای خودراهمی ستایم که اوبه خویش است رهنمایم

با اینکه دیوانش بر غزلیات ، رباعی ها ، قطعه های ماده تاریخی و منظومات مشتمل است اما وی اساساً شاعر غزلسرا بود. اشعارش از حیث محاسن معنوی شامل رمز و اشارات، جدت بیان ، ندرت خیال و سوز و گداز می‌باشد و از حیث محاسن لفظی صنایع وبدایع مانند صنعت مراعات‌النظیر، تشبیه واستعاره وصنعت تعلیل را دارا است. اینک در ذیل نمونه هایی از غزلهایش درج می شود.

گرمی باده سرجوش مرا سوخته است — لاله وار آتش خاموش مرا سوخته است

سر خوشی های خیالت به دلم آتش زد — حسرت آن لب می نوش مرا سوخته است

صورت سرو چراغان همه تن سر تاپای — الفت سرو چمن پوش مرا سوخته است

داغ شد داغ دلم لاله صفت از تپ هجر — یاد آن وعده فراموش مرا سوخته است

همچو پروانه به خلوت کدهٔ ناز ونیاز

فائز آن شمع هم آغوش مرا سوخته است [۲]

غزل زیر هم از او است :

بیامد بر لب بام آن تمر طلعت پری امشب

چه تابد برفراز چرخ ماه و مشتری امشب

بشست از سینهٔ ما داغ آن رشک پری امشب

مگر این شمع را گل کرد مهر آذری امشب

تعالی الله چه بزم ست اینکه مهمان است واعظ هم

بیا ای زهره از گردون پی خنیاگری امشب

۱ - دیوان فائز، ص ۷۵.

۲ - همان مأخذ، ص ۳۳.

نـدانـم از چـه رو آن نـازنین بـر جست از پـهلو
بـخواهـم از در داور بعـالم داوری امشب [۱]

از مطالعهٔ دیوان فائز بر می آیدکه وی به اسلوب بعضی از پیشینیان نظر داشته است اما ازان جمله سبک های صائب ، عرفی،حافظ و حزین لاهیجی را بسیار دوست داشت و به تقلید آنها غزلها سروده است. اینک غزلی از فائز در تتبع از صائب را در ذیل می آوریم.

کـم بـود آنکـه اسیر غـم بسیـار تـونیست — نیست یک سرو به گلشن که گرفتار تو نیست
پردهٔ دید حجاب است ونظر خیره سرشت — ورنـه فـارغ دل بیدار ز دیـدار تـونیست
عقل را راه به خلوت گـه نـاز تـو کجـاست — جز دل گم شدگان محرم اسـرار تـو نـیست
بی خودی تابه کی آرد بـه تـجلای جمـال — حـیرت اهـل دل آیـنه رخسـار تـونیست
بلبل طبع تو فائز چه عجب نغمه سـراست — نو گلی نیست که آن گوش به گفتار تو نیست

چه زنی حرف درین بزم چـو صـائب فـائز
«گوش این بد گهران لایق گفتارتونیست»[۲]

غزلی از او در پیروی از حزین لاهیجی :

بـر در خـود هـوس سـاغر شـراب مـرا — کشـد بـه خـود صـفت شبنم آفتـاب مـرا
بود به حال خودم گـریه چـون کبـاب مـرا — زنـد بـر آتش دل سـوز سـینه آب مـرا
گـر بـه بـزم طـرب لب ببندم از فریـاد — بجوشد از رگ جان نـاله چـون ربـاب مـرا
نظاره دست به هم داد چـون ببستم چشـم — نـمود طـالع بـیدار رو بـخواب مـرا
گشود کار دل از تیغ عشـوه هـای تـو شـد — ازیـن کـلید نـصیب است فـتح بـاب مـرا

بنـای مسـتی فـائز بـود کـلام حـزین
«کشـیدن نـفسی می کند خـراب مـرا»[۳]

نمونه ای از غزلهای فائز به سبک حافظ شیرازی :

شادم بـه نگـاهی کـن گـر بـرلب بـام آیـی — یـاد آر ز مـحرومی چـون بـاده بپیمـایی
چون چشم پری خوانت در دهر دمد افسون — دیوانـه شـود عـقل و بی صـبر شکیبـایی

۱ - همان مأخذ، ص ۱۹ .
۲ - همان مأخذ، ص ۷۴.
۳ - دیوان فائز، ص ۷۴.

صحرای جنون گلشن از خون شهیدان شد — تا لشکر مژگانت شد گرم صف آرایی
هم ظاهر و هم باطن گشتی و به یک شانی — در حجله وهم محفل پنهانی و پیدایی
گل جیب وگریبان را زد چاک به شوق تو — نرگس به تمنایت شد چشم تماشایی

هان چشم بمال و بین از دیدهٔ معنی بین
از نغمهٔ نی پی برفائز بدم نایی [1]

فائز از جمله صنائع شعری در صنعت مراعات النظیر، تشبیه و استعاره وغیرآن مهارت خاصی داشت.

گر نیاید گریه می باید به خاک غم طپید — زانکه فرض آمد تیمم از وضو معذور دار
ناتوان را اهل زر از زر کشند — کهربا خالی ز جذب کاه نیست

هم نشین تو شد رقیب الی دوست — خار پهلو به پهلوی گل زد

از وی یک مثنوی دارای ۱۵ بیت شعر که در آن همهٔ الفاظ و لغات استفاده شده بدون نقطه می باشند، به یادگار مانده است. وی آن را فقط در پانزده دقیقه سروده است.

مه مصر کرم در دهر سرور — سر اهل همم در ملک داور
درو گرد آمده هم عدل و هم داد — هم اکرام و هم اعطاء وهم امداد
دل ملک و ملک روح عوالم — که داده داد و کرده سلم سالم
هما آسا علم در سعد طالع — مه ادوار و هم مهر مطالع
اگر امداد او کرده گدارا — گدا را حاصل آمد ملک دارا
مدار علم و عالم در گه او — دوا هر درد را گرد ره او
دل هر اهل دل او را دعاگو — دهد کام دل او را داور او
رساد او را دعا و هم سلامم — دهاد او داد اطوار کلامم
هم او علم مراد دل که دارد — دهد هر مرده دل را کام سرمد
الا آمد که گاه آمد او — در آمد در دعا کلک دعاگو

---

۱ - دیوان فائز، ص ۹۳.

صمد او را همه مسرور دارد — ملام و دردها را دور دارد
دل اعدا همه در درد داراد — اودًا را همه در ورد داراد
دل مداح او مسرور هر دم — دل حساد در آلام محکم
هکار[1] در سه اول دار ساعد — که آمد سر اسمم را مساعد[2]

فائز در شان حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم فقط دو غزل دارد او در یکی از غزلهایش حضرت ختمی مرتبت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم را چنین می ستاید.

پاک رو سمت کلف بدر کمال احمد است
صلی علی محمد وه چه خصال احمد است
هر طرفی نظر کنی نور جمال احمد است
در مه مصر بنگری بدر کمال احمد است
آیینه محمدی مهبط فیض سرمدی
ماحی‌بدعت وبدی عترت و آل احمد است
آن حسن وحسین کویاهمه لطف رنگ وبو
چون گل تر شگفته روعین جمال احمداست
جزکه‌جزاعظم‌استفرد که فرد اکمل است
هر خط و خال هر دو را دان خط و خال احمد است
حسن دوشاهزاده بین راه هدی گشاده بین
آیینه ایست کاندران لطف مثال احمد است
مست مشو ز آب تاک روی نیاز نه به خاک
مشرب حب آل پاک جام زلال احمد است
نورس باغ مصطفی فرع به اصل خود رسا
نخل قد دو پیشوا تازه نهال احمد است
فائز اگر شد از گنه بحر بلا عیان چه غم
زانکه وسیلهٔ نجات کشتی آل احمد است[3]

۱ - این لفظ معنی دار نیست.
۲ - همان ماخذ، ص ۹۵.
۳ - همان مأخذ، ص ۳۶.

فائز یکی از صوفیان بیهار به شمار می آمد و همه سلاسل صوفیان به امیر مومنان حضرت علی علیه السلام منتهی می شود اما وی قصیده ای درشان امیر مومنان علیه السلام به یادگار نگذاشته است، جز چندشعر که جا به جای در دیوانش به چشم می خورد.

با من بی دستگاه از فیض تو ای ید الله می رسد تائیدها
چو فائز آنکه باب علم شد مفتوح به چشم سعی به درگاه بوتراب کند
ز پا افتاد فائز ای یدالله بازوی احمد بده دستی که نبود غیر لطفت دستیارمن [1]

فائز چهار رباعی و هفده قطعه ماده تاریخ از خود به یادگار گذاشته است و از او تحت عنوان «متفرقات» ۳۲ شعر هم باقی مانده که دارای مضامین عرفانی می باشد.

۲ - بدر

وی که نامش بدر الدین ونام پدرش شاه محمد شرف الدین و از اولاد و احفاد امیر عطاء الله جعفری زینبی بوده در تاریخ ۱۸ اوریل ۱۸۵۲م پا به جهان نهاد. وی علوم متداوله را از پدر خود ومولانا حبیب نصر فراگرفت و شاعری را از پسر خاله خود آموخت. بیعت وی با مولانا حبیب نصر در تاریخ ۱۰ ربیع الاول ۱۲۸۳ ه اتفاق افتاد. وی پس از در گذشت پدر خود بر مسند سجادگی خانقاه جنیدیه نشست و در سال ۱۳۰۹ه به مسند سجادگی خانقاه مجیبیه هم منصوب گردید. در سال ۱۹۱۵م از طرف دولت انگلیسی وقت هند به «شمس العلماء» ملقب گردید اما آن را قبول نکرد. در سال ۱۹۲۰ م علماء ایالت بیهار و اریسه هند یک مرکز دینی به نام «امارت شرعیه بیهار و اریسه» تاسیس نمودند و برای انتخاب امیر شریعت کنگره ای برگزار شد که همهٔ شرکای آن بدرالدین را برای این منصب انتخاب کردند. وی در شب سه‌شنبه تاریخ ۱۴ صفر ۱۳۴۳ ه در گذشت و در خانقاه مجیبیه مدفون گشت.

۱ - مقدمه دیوان فائز، ص ۹۳.

چون بدر مسئولیت خانقاه و امارت شرعیه بهار و اریسه هند را به عهده داشت لذا فرصت نیافت که تحت عنوان خاصی کتابی بنویسد اما مقاله های وی را که در جواب پرسش های گوناگون نوشته، حکیم شعیب تحت عنوان «لمعات بدریه» جمع آوری کرده است. گذشته ازین وی یک کتاب به نام « بیان المعانی » در فن تفسیر نیز از خود به یادگار گذاشته است، اما متأسفانه آن را به پایان نرسانیده بود که زندگی را بدرود گفت . از او کتاب دیگری نیز به نام تذکرة الانساب خاندان امیر عطاء الله بر جای مانده که تاکنون چاپ نشده و رساله ای هم از او به نام « رد اعتراض عمدة الطالب فی انساب ابی طالب » باقی مانده است.

بدر کتابچه ای به نام « رسالهٔ طاعون » هم تألیف کرده است. و رسالهٔ دیگری هم از او باقی است که « رویت هلال» نام دارد. این رساله چاپ شده است اما حالا نایاب است.

دیوان وی به نام عطر الوردین دارای ۲۵ غزل و قطعات ماده تاریخ است. دیوانش بار اول به کوشش حضرت شاه عون و بار دوم به سعی حکیم یوسف به زیور طبع آراسته گردید.

بدر طبع موزونی داشت اما گاه گاهی شعر می سرود و به صنعتهای شعری به دیدهٔ التفات می‌نگریست. ازان میان تشبیه ، استعاره ، تلمیح ، حسن تعلیل و صنعت تضاد را بیشتر به کار برده است. غزل زیر از اوست .

درون هر بن مویم شود برتن اگر چشمی
نیاسایم ز دیدارت اگر بینم به هر چشمی

به دیدار تجلی‌های بوقلمون تو دارم
به هرصبحی دیگر چشمی به هر شامی دگر چشمی

برنیندازد نظر بر غیر تو یک لمحه ای هرگز
کسی کورا بود روشن به دل چشمی به سر چشمی

ز تور تو منور هست چون هر دیدهٔ بینا
مبادا در دو عالم هیچ بی نور نظر چشمی

نگـــنجد شـــادمانی هـــای عـــالم در دلش لمـــحه
کســـی کـز بهر تـو دارد دل پـر درد و تـرچشـمی
به عالم هرکه باشد هرچه باشد جلوه های تست
تویی ناظر زهر دیـده تـوئی در پیش هـر چشـمی
نـدارد بـنـدهٔ مسکـین تـو بـدر حـزین چیزی
ولی خسته شکسـته دل ز سـیل اشک تـرچشـمی [1]

غزل دیگری از او:

بـه سـودای زلف تـو سـر مـی فـروشم — دل و جـان بـه تـیر نـظر مـی نـروشم
ز خشک وتـری هـرچـه در دست دارم — بـه مـهر تـو بـالله مگـر مـی نـروشم
چـو بـی پـرده روزی تـجلی نمـایی — بـه نـور تـجلّی نـظر مـی فـروشم
ز روز ازل چـون غـلام تـو هسـتم — نـه مـن خـویش را در بدر مـی فـروشم
کجـا گـوش شـنوای پـندی کـه اینک — سـخن هـای لعـل و گـهر مـی فـروشم
نـخواهـم پشـیزی ز ابنـای دنـیا — نـه آنـم کـه دیـن بـی خطر مـی فـروشم
چـو راه رسـیدن بـه گـوشش نـدارد — مـن ایـن نـالهٔ بـی اثـر مـی فـروشم
تـو هـرگز بـه یک دانـهٔ جـو نـیر زی
تـرا بـدر بـی سـیم و زر مـی فـروشم [2]

بدر در ستایش حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم غزلهای نعتیه زیاد دارد اما دران مضامین بکر و لطیف کم تر به چشم می خورد.

بـه هـجرت دل نگـارم یـا مـحمد — نـظر بـر حـال زارم یـا مـحمد
تـویی بـر بسـتر تنهـاییم بس — انـیس و غـم گسـارم یـا مـحمد
نـه یک مـحرم کـه پیغـامم رسـاند — بـه دل صـد راز دارم یـا مـحمد
ربـود از دست مـن طـرز خـرامت — عنـان اختیـارم یـا مـحمد
حـضور خـود مـرا مشـغول داری — سـوی پروردگـارم یـا مـحمد
ز عکس مـهر رویت بـدر گـردم
هـمین امـیدوارم یـا مـحمد [3]

۱ - عطر ،الور دین ، ص ۱۴.
۲ - همان مأخذ ، ص ۱۳.
۳ - همان مأخذ ،ص ۶.

بدر به زبان عربی و اردو هم شعر می گفت . در دیوانش چند شعر به زبان اردو و دو مناجات به زبان عربی بر جای مانده است.

۳ - محمد امام جنون

محمد امام متخلص به جنون در تاریخ ۱۲ جمادی الاولی ۱۲۹۴ ه مطابق ۱۶ ژانویه ۱۸۷۷م در پهلواری شریف تولد یافت. وی کتابهای درسی را نزد مولانا احمدی خواند ازان به بعد در حلقهٔ ارادت پدر خود شاه نعمت الله قادری درآمد و از وی اجازهٔ جمیع سلاسل را دریافت نمود. ازان پس سراسر زندگانی خود را به درس و تدریس گذراند. وی در تاریخ ۸ محرم الحرام ۱۳۵۵ ه / ۲۴ مارس ۱۹۳۶م درگذشت و در باغ مجیبیه مدفون گشت.

جنون یکی از دانشوران چیره دست و صوفیان مرتاض و آموزگاران کامل و عابدان شب زنده دار زمان خود بوده است. وی در علوم منطق حاشیه‌ای بر میر زاهد و تهذیب و در علوم فقه رساله ای به نام قران خلف الامام از خود به یادگار گذاشته است.

جنون شاعر فارسی بود و یک دیوان و کلیات از خود به میراث گذاشته اما متاسفانه آنها از دست برد ایام محفوظ نماند و تنها مجموعه ای از غزلیاتش به خط شاعر در کتب خانه مجیبیه پهلواری شریف ، نگهداری می‌شود که دران ۷۲ غزل جای گرفته اند. این نسخهٔ خطی فرسوده و کرم خورده است.

از مطالعه و بررسی چنان بر می آید که وی شاعری متوسط بوده است . اما ما نمی توانیم او را درمیان شعرای هند کاملاً فراموش کنیم و می توانیم ابیات خوب وروان سلیس و شیرین در غزلیات وی پیدا کنیم.

محمد امام علاوه بر «جنون» در غزلیات خود «امام» هم تخلص کرده است. غزلهایش پر از سوز و گداز می باشد که نمونه ای چند از غزلیات وی را در ذیل می آوریم.

گشت ما را درد و یک درمان نشد — آرزوی آرزومندان نشد
ساقیا بی باده و مطرب مرا — سالها شد بزم ما رندان نشد
سهل تر بود از لب اعجاز تو — حل مشکلها که گاه آسان نشد
یک جفایی نیست کان هر روز و شب — از تغافلهای تو بر جان نشد

عشق را نازم که هر جا خیمه زد — حکمران شد شحنه و دربان نشد
شکر لله جز به تیغت گردنم — زیر بار منت احسان نشد
یافت هر جا خانهٔ دل را دران — عشق صاحب خانهٔ مهمان نشد
آفرین بادا جنون از دست تو
خانهٔ آباد جز رندان نشد [1]

سواد دیده کنم خامه ار نگاه کنم — برای دیدن رویت هزار راه کنم
گر ز ناقهٔ یثرب رسد صدای جرس — برای این دل درمانده خضر راه کنم
ترا چو نامه نویسم مرا چه سود که من — ز شکوه دیگران نامه را سیاه کنم
گر به کوچه یثرب به خاک بنشانند — خدا گواه اگر آرزوی جاه کنم
مرنج محتسب از من که من به عهد مغان — اگر از میکده بیرون روم گناه کنم
چو اجتناب کند محتسب زمیخانه — سزد که میکده را خانهٔ پناه کنم
ز راه میکده در بزم واعظان نروم — جنون چه سود که من وقت را تباه کنم [2]

ز نوش لعل تو خواهم دوای من باشد — حریم کوی تو دار الشفای من باشد
مرا گناه و ترا بحر رحمت است بجوش — خوش آنگاه که رحمت جزای من باشد
نیم به حیلهٔ تقدیر پای بند که چون — کریم همچون تو مشکل گشای من باشد
پناه جو به درست آمده به عجز و نیاز — که آستانه تو حاجت روای من باشد
مکن به ناز طبیبان نیازمند مرا — که خاک پای تو خاک شفای من باشد
امام بندهٔ مسکین کمینه در گه تست
بودکه گوشه چشمی برای من باشد [3]

الهی آن کدامی قافله بستند محملها — که آواز فغان همچون جرس می‌آید از دلها
کجا آن بخت بیداری که مارا در ره یثرب — به هرگامی به شوق آرد شمار روز و منزلها
ره پرخار و پا پر آبله دل هم پر از حسرت — قدم مردانه می داریم اللهم سهّلها
اگر تیغش رسد برسر ترا ای دل فیا بشری — قل اللهم منک الفضل یا ذالفضل عجّلها

---

۱ - نسخه خطی، ص ۳۵.
۲ - همان مأخذ، ص ۴۷.
۳ - خدمات پهلواری شریف به ادبیات فارسی(مقاله تحقیقی): از دکتر عبدالقیوم، ص ۱۰۳.

به‌بحربی‌کنارانتادم‌ای خضر از کرم دستی — که‌ازمن صد مراحل دور افتادست ساحلها
به خاک‌می‌پرستان‌هم‌سبویی‌ریزای ساقی — که در خم خانه ها روزی سبو سازند از گلها

چو مجنون کرده ام خود را جنون رسوای در عالم
که از ما قصه ای ماند به هر بزمی ومحفلها[1]

نه گل و گلزار دارم آرزو — خار و راه یار دارم آرزو
روبروی یار دارم آرزو — من همین یک کار دارم آرزو
من ازان کاشانهٔ رشک بهشت — سایهٔ دیوار دارم آرزو
ناتوانی کی رود از من مسیح — نرگس بیمار دارم آرزو
او ندارد گوش بر آهی زمن — من ازو طومار دارم آرزو
صحبت ساقی که ذکر او بخیر — ناصحا! بسیار دارم آرزو
من ازین معمورهٔ دنیا همین — خانهٔ خمار دارم آرزو

تا به کوی عشق سردارم جنون
کوچهٔ پر خار دارم آرزو [2]

۴ - علی سجاد نعمتی

وی در سال ۱۱۹۹ ه / ۱۷۸۴م پا به عرصهٔ جهان نهاد. وی تحصیلاتش را نزد مولانا احمدی و برادر بزرگ خود ابوالحسن فرد پهلواروی کسب نمود و در سال ۱۲۲۳ ه‍آن را به پایان رسانیده با پدر خود بیعت نمود و از جانب او به خلافت و اجازه جمیع سلاسل صوفیان نائل گردید و در سال ۱۲۷۱ ه / ۱۸۵۴م رخت از این جهان بربست و در باغ مجیبیه مدفون گشت.[3]

علی سجاد نعمتی دانشور زبان و ادبیات فارسی و عربی بوده است و آثار گران مایه از خود بر جای گذاشته است که از آنها تنها حلیه شریفه منظومه و اشعار پراگنده ای باقی مانده است. حلیه شریفه ۱۰۵ شعر در بردارد و با این اشعار شروع می شود.

---

۱ - نسخهٔ خطی به خط شاعر ، ص ۴۷.
۲ - همان مأخذ ، ص ۶.
۳ - آثار پهلواری شریف : از حکیم شعیب نیر ، ص ۲۹۴.

حمد خدا را که به عالم نمود — ذات محمد به لباس وجود
در یتیمی چون سراج منیر — جوهر فردی که ندارد نظیر
آیت توحید بشیر ونذیر — احمد بی میم ندارد نظیر

و بدین اشعار به پایان می رسد :

رحم کن الله برین نعمتی — تا که ببینم جمال نبی
چون من دلداده ز خیل ویم — باد میسر ز طفیل ویم
دوخته چشمم به جمال مدام — سوخته جانم به وصالش مدام[1]

نگارنده هر چند سعی کرد اما به دیوان و کلیات وی دسترسی پیدا نکرد و تنها اشعاری که در کتب خانه خانقاه مجیبیه پهلواری شریف موجود است و توانسته است اطلاعاتی دربارهٔ آنها به دست آرد ، در زیر نقل می‌نماید:

بی تو ای ختم رسل زیست حرام است مرا — هر سحر بی رخ تو ظلمت شام ست مرا
گر گذارم در تو بر در کویی که روم — جز تو مقصود ز کونین کدام ست مرا
دولتم بس که بگوید مه تابان عرب — نعمتی گرچه زبون ست غلام ست مرا [2]

تو بی مثالی به حسن و سیرت قدیم مطلق به خلق و رحمت
که بر تو ختم ست ای پیمبر جمال صورت جمیل صورت
ز جمله خوبان کسی نماند ، به حسن و خوبی تر بوصفی
امام مرسل، رسول رحمت ، یگانه عالم به لطف و شفقت
تو پاکبازی نمی پسندی که عیب ناکی به بزمت آید
اگرچه سوزد ز اشتیاقت چو من اسیری بدود فرقت
به جود و لطفت عجب نباشد که تو رسول کریم هستی
طفیل مهر و کرم که داری به نعمتی کن تمام نعمت [3]

---

۱ - رساله بیان تمثال نعل النبی ،ص ۱۰ مطبوعه .
۲ - بیاض شاه هلال احمد قادری ، ص ۳.
۳ - بیاض شاه هلال احمد قادری ، ص ۵.

یک نگاه یا نبی الله کن — فانی از خود با باتیم بالله کن
هرکجا آریم روای حق نما — چشم من نظاره وجه الله کن
از درونم نفس و شیطان کن بدر — ره به نمود و به ما عبدالله کن
از دل من ما سوایت قطع کن — عبد مخلص فی سبیل الله کن
در فراقت چند سوزم یا نبی — جا به چشم و جان من ای ماه کن
تیغ عشقت چون نمی رانی کنون — گردنم این ست بسم الله کن

بندهٔ خود نعمتی را یا نبی
از نگاه عاشق الله کن [1]

نعمتی در شان رسول نما[2] بنارسی می سراید

مرا از جمله حاجاتم رضای تست مولانا — تمنایم دگر از حق تعالی تست مولانا
تو باشی شادمان از من نداری چشم بر عیبم — امید از رحمت عامت وفای تست مولانا
همه نشو ونمای من همه این ساز و برگ من — همه این بود و باش من عطای تست مولانا
عجب نبود نوازی گر غریب نعمتی خود را — که در ذات تو خوی مصطفای تست مولانا[3]

*****

۱ - بیاض شاه هلال احمد قادری ، ص ۵.
۲ - یکی از صوفیان سده هفدهم میلادی .
۳ - بیاض شاه هلال احمد قادری ، ص ۵.

دکتر نجم الرشید [1]

رسالهٔ تحقیق السداد فی مزلة الآزاد

محمد صدیق متخلص به سخنور [2] فرزند قاضی احسان الله ، منتقد و شاعر زبان فارسی در شبه قاره است . وی در حدود ۱۱۴۰ ق / ۱۷۲۷م در بلگرام به دنیا آمد و تحصیلات مقدماتی خود را نزد حافظ عبدالطیف ، مولوی پیر محمد وسید محمد بلگرامی به پایان برد و در دورهٔ کودکی قرآن مجید را حفظ نمود.[3] پس از آن ، او به سندیله رفت و دانشهای آن روزگار را یادگرفت و در زبانهای عربی و فارسی مهارتی به دست آورد و به سرودن شعر نیز علاقه پیدا کرد. برخی برآنند که وی از محضر میرزا مظهر جان جانان (م ۱۱۹۵ ق / ۱۷۸۰م) و سراج الدین علی خان آرزو (م ۱۱۶۹ ق / ۱۷۵۵م) نیز استفاده کرده است [4]. وی در ۱۲۲۳ ق / ۱۸۰۸م درگذشت [5]. از جمله آثار او ، دیوان فارسی و رساله تحقیق السداد فی مزلة الآزاد بر جای مانده است.

تحقیق السداد فی مزلة الآزاد رساله ای است که سخنور بلگرامی در آن اشعار آزاد بلگرامی را مورد اعتراض قرار می دهد و افزون بر این وی در این کتاب ، اعتراضات آزاد بلگرامی را که بر اشعار او داشته است، نیز پاسخ می‌دهد. این کتاب در ۱۱۶۷ ق / ۱۷۵۳م به تألیف درآمده است.

نظری اجمالی دربارهٔ موضوعات کتاب

این کتاب مشتمل بر مقدمه ، دو فصل و یک خاتمه است.

---

۱ - گروه زبان و ادب فارسی، دانشکدهٔ خاورشناسی، دانشگاه پنجاب - لاهور.

۲ - برای آگاهیهای بیشتر از زندگینامه و آثار او ، نک : آزاد بلگرامی، سرود آزاد، ۳۴۹ - ۳۵۰؛ گوپاموی ، ۳۵۶؛ حسن عباس ، بررسی احوال و آثار میر غلام علی آزاد بلگرامی ، ۳۴۷ - ۳۴۹.

۳ - حسن عباس، مقدمه بر رساله تحقیق السداد فی مزلة الآزاد ، شانزده - هفده.

۴ - نک : همانجا: مصحفی ، عقد ثریا ، ۳۲.

۵ - خیام پور ، ۱ / ۴۴۳.

۱ - مقدمه:مولف در این بخش، در مورد انگیزهٔ تالیف چنین سخن گفته است :

« در سنه سبع و ستین و مایة و الف من الهجرت (= ۱۱۶۷ ق) سید غلام علی آزاد کتابی تألیف کرده که مشتمل بر دو قسم است : یکی ، مسمی به مآثر الکرام ، تاریخ بلگرام ، که متضمن به حالات فقرا و علمای این مقام است؛ و دیگری که مسمی به سرو آزاد است محتوی به احوال شعرای نقاد. پس این سواد خوان بیاض سخن را هم در سلسلهٔ صاحب طبعان سخن سنج داخل ساخته ، دو سه بیت بنده را که از نظر اساتذه معتمد علیه گذشته بودند، مطابق فهم و استعداد خود تغییر بی جا داده، در تحت ترجمهٔ احوال فقیر درج نموده ... من بعد این تنبیهات بی بنیاد که از طرف آزاد ارشاد یافته ، متنبه گردیده ؛ به سه دیوان آزاد که سرمایهٔ مدت العمر فکرت او تواند بود، پرداختم و به نظر اجمال ورق ورق گشتم ، سبحان الله مضمونی نیافتم که مبتذل نبوده باشد، بلکه اشعاری که ظن فاسد آزاد به تازه مضمونی آنها بود، سراپا مبتذل دیدم و به عینه مضمون اساتذه یافتم. چنانچه این نسخه در تحت اشعار خود بیان نموده ، می آید. معهذا اکثر جا عیوب فاحش در بادی النظر در آمدند و بالکلیه اغماض از آن نمودن عمل بر نادانی و بی استعدادی بنده بود. برخی از آن اشعار مشتمل بر عیوب و مذلت اقدام افکار و تشنگیها و ابتذال بودند، برچیدم و هر چند به خاطر بنده نبود که بر اشعار آزاد دخل‌ها کرده ، علم امتیاز بین الاقران برافرازم . اما به یک قلم هم از آن وادی گذشتن از سخنوری و خیر خواهی بعید العقل می نمود. لاجرم جسارت بر این کار کردم و نسخه ای مختصر که به معنی مطول می توان گفت برای تبصرهٔ یاران این فن مجتمع نمودم و به «تحقیق السداد فی مزلة الآزاد» موسوم ساختم و اشعار خود را که آزاد بر آن دخلها کرده بود، برای امتیاز دخل بنده و آزاد در ذیل این نسخه درج کردم ؛ تا حق از باطل و باطل از حق و صواب از خطا ممیز و ممتاز گردد.[۱]

ب - فصل اول

در تحقیق عیوب به کلام آزاد است . سخنور بلگرامی در این فصل ، ۱۱ بیت آزاد بلگرامی را از نظر محاورهٔ اساتذه مورد بررسی قرار داده است و در

۱ - سخنور بلگرامی ، ۳ - ۶.

ضمن آنها به عناصر «واژگان و ترکیبات»، «صرف و نحو» و «بلاغت» توجه داشته است. او در آخرین فصل چنین نوشته است:

«مخفی نماند که این چند اشعار به تتبع فقیر مطابق محاورهٔ اساتذه معتد به هستند؛ و اگر هیچ یکی از این اشعار مذکوره موافق محاورهٔ سلف بوده باشد بهتر و درست است. اما تا هم مقولهٔ اساتذه نقاد آن است که پیروی سلف در امور صواب، صواب است، وگرنه در خطا خطا است که خطای سلف دلیل خلف نمی تواند شد»[1]

ج - فصل دوم

به عنوان «تدقیق تشنگیها اندر کلام آزاد» است. مولف در آن ۸ بیت آزاد را از نظر «واژگان و ترکیبات»، «زمینه های معنایی»، «بلاغت» و «ساخت صورت ومعنی» مورد بررسی قرار می دهد.

د - خاتمه

«در بیان دخلهای آزاد به کلام سخنور و تحکم به ابتذال سراسر و دلایل آوردن از اشعار سخنوران نقاد برای تنبیه خاطر آزاد». آزاد بلگرامی بر برخی از اشعار سخنور بلگرامی ایرادهایی داشته و در تالیف تذکره سرو آزاد به پاره‌ای از آنها نیز اشاره کرده است. وی در این اعتراضات خود بر عناصر «ابتذال»، «فقدان نقش بودن کلمات» و «سکته» تاکید دارد. سخنور بلگرامی در خاتمه کتاب خود، از جمله آنها تنها پنج اعتراض وی را پاسخ داده است. افزون بر این، وی در این بخش، ۷ شعر آزاد بلگرامی را از نظر «ابتذال» و «فقدان نقش» نیز مورد خرده گیری قرار می دهد.

این کتاب به کوشش حسن عباس در ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۷م همراه با کتاب تادیب الزندیق فی تکذیب الصدیق، به عنوان دو رساله در نقد ادبی، در رامپور (هند) به چاپ رسیده است. حسن عباس در مقدمه این کتاب دربارهٔ سبب تالیف آن اظهار نظر کرده است که در خور توجه است:

«از مطالعهٔ این رساله معلوم می‌شود که چون آزاد، در تذکرهٔ سرو آزاد، ترجمهٔ

---

۱ - سخنور بلگرامی، ۱۱.

سخنور را بسیار مختصر نوشته و فقط چهار بیت وی را برگزیده بود ، وقتی سخنور آن را دید ، غضبناک شد و با وجودی که او از نظر سن از آزاد کوچکتر و در علم و فضل کمتر بود ، بر او تاخت و اعتراض نامه ای بر آزاد ارسال کرد. او در نامهٔ خود از آزاد خواسته بود که ترجمهٔ وی را طوری که خود نوشته و فرستاده بود، در تذکره بگنجاند و او را از زمرهٔ شاگردان خان آرزو قلمداد کند و در انتخاب اشعار نیز اشعاری زیاد در تذکرهٔ خود درج کند. آزاد بنا بر درخواست وی ترجمهٔ سخنور را عوض کرده و دوباره بر حسب تقاضای اونگاشت و از او با متانت و بزرگی یاد کرد. اما سخنور راضی نشد و بر اشعار آزاد خرده گرفته با تندی با آزاد مواجه شد».[۱]

اگرچه سخنور بلگرامی این کتاب را در جواب اعتراضات آزاد بلگرامی تألیف کرده و با لحن تند بر او تاخته است، اما در بسیاری موارد نظرات او خواندنی و بسیار قابل ملاحظه است و آنها را نمی توان بی ارزش قرار داد . او در ضمن نقد خود به عناصر گوناگون نقد شعر فارسی توجه داشته است و ما در ذیل به بررسی آنها می پردازیم.

عناصر نقد شعر فارسی

عناصر نقد شعر فارسی که در این اثر به چشم می خورد، بدینگونه است : نقد زبان ، زمینه های معنایی ، نقد بلاغی ، ساخت صورت و معنی و ابتذال.

۱ - نقد زبان

سخنور بلگرامی در این کتاب ، از جمله عناصر نقد زبان ، به «واژگان و ترکیبات » ،« نقد موسیقی » و « صرف ونحو » توجه دارد و در تایید سخن خود شواهدی از کلام شاعران بنام و توانا می آورد.

الف - واژگان و ترکیبات

در این کتاب از همه بیشتر به این عنصر توجه شده است . مولف، واژگان

۱ - مقدمه بر « رساله تحقیق السداد فی مزلة الآزاد » ، بیست.

وترکیبات شعری آزاد بلگرامی را از نظر « اطلاق و حمل الفاظ »، «تناسب و مراعات شعری » و «فقدان نقش » مورد اعتراض قرار داده است.

۱ - اطلاق و حمل الفاظ [۱] (یعنی کاربرد و استعمال زبان)

از جمله انواع اطلاق و حمل الفاظ، مولف به عنصر روزمره و محاوره (یعنی زبان کوچه و بازار و حوزهٔ قاموسی معانی کلمات) که اشاراتی متعلق به آن در کتاب تنبیه الغافلین، نگاشته سراج الدین علی خان آرزو، به فراوانی آمده است، توجهی نداشته است، اما به عنصر «اطلاق مجازی » (یعنی استعمال شدن و رواج داشتن در کلام اهل زبان) اشارات باارزشی دارد که در ذیل به پاره ای از نمونه‌های آن اشاره می شود.

□ آزاد

بروی بار عقیق دهن بود نایاب　　ز خامه ماند درین نسخه سرخی سرباب

سخنور

« عقیق دهن» مستعمل نیست؛ مگر عقیق لب و اگر گویی لب و دهن یکی است، من وجه توجیهی ندارد. زیرا که جایی به نظر نیامده و مع هذا مربوط نیست، چنانکه ملک الشعرا ابوطالب کلیم همدانی، علیه الرحمة راست:

برتشنگان عقیق لبت را حلال کرد　　خطت که آمده سر چاه ذقن گرفت

و هم میر معز موسوی خان فطرت، علیه الرحمة راست:

ساده لوحی است ازان لب گله کم سخنی　　چه قدر حرف بود نقش عقیق یمنی

و بسیار متداول است که بر متتبع این فن پوشیده نیست:

خاموش که حاجت به بیان نیست عیان را [۲]

□ آزاد

سبحهٔ صد دانه را ترتیب دادن خوب نیست　　صد جگر سوراخ کردن طاعت مرغوب نیست

سخنور

« طاعت مرغوب » نیامده است؛ بلکه « طاعت مقبول» آمده است.

---

۱ - برای آگاهیهای بیشتر از این اصطلاح، نک: شفیعی کدکنی، شاعری در هجوم منتقدان، ۳۸ - ۳۹.

۲ - سخنور بلگرامی، ۷ - ۸.

چنانچه هنگام درس این رساله خان صاحب و قبله استادی سراج الدین علی خان آرزو اکبر آبادی ، مدظله العالی ، فرموده بودند که «طاعت مقبول» آمده است ، نه «مرغوب » مولانا خواجه حافظ شیرازی، علیه الرحمة ، می فرماید :

چه جرم کرده‌ام ای جان و دل به حضرت تو　　که طاعت من بی دل نمی شود مقبول[1]

□ آزاد

قیامت بر سر این بوستان رفت　　که یک گل داشت آن هم نوجوان رفت

سخنور

«گل نوجوان » کسی از سخنوران پیر و جوان نگفته است ؛ مگر «گل نوشگفته » به نظر در آمد. پس « گل وجوان » گفتن از صواب دور است وبه خطای فاحش نزدیک . اگر بدین وجه باشد درست می تواند شد:

«که یک گل داشت آن هم از خزان رفت ».[2]

□ آزاد

این دل نو عشق یاد چشم دلبر می کند　　طفل نو آموز درس صاد از بر می کند

سخنور

«نو عشق » به نظر نیامده است ؛ مگر «نومشق» و «نو آموز» و « نو نیاز» و « نو گرفتار» ، به معنی عاشقی که نو عشق ورزیده باشد و به دام محبت نو افتاده باشد و اگر گویی که نو عشق آمده است و نو عشق و نو مشق یکی است چندان فرق نیست، گویم که در میان سخنوران استعمال شرط است. پس چیزی که مستعمل است و هر چند مقتضی عقل و فهم نباشد، گو نبوده باشد ؛ اما تکلم به آن روا است و همچنین چیزی که مستعمل در محاورهٔ شعرا نیست و هر چند موافق عقل درست باشد، لیکن تکلم به آن نادرست است ، به هیچ وجه جایز نیست ؛ چنانچه «طفل سرشک » و «کودک سرشک » نمی گویند. [3]

۲ - تناسب و مراعات شعری

برخی از منتقدان زبان فارسی شبه قاره سخت شیفتهٔ تناسب و مراعات

۱ - همو، ۸ - ۹.

۲ - سخنور بلگرامی ، ۱۰.

۳ - همو، ۹ - ۱۰

شعری اند و از جمله آنان می توان سراج الدین علی خان آرزو را نـام بـرد. سخنور بلگرامی در برخی نمونه ها به این عنصر نیز توجه داشته است.

□ آزاد

ز ابروی تـو مـی آیـد گـرفتن کشـور دل را　　نه هر صاحب قرانی می تواندکرد تسخیرش

سخنور

مناسبت لفظ « صاحب قران» اگر «پیوسته ابرو» می‌بود: بسیـار دلچسب می نمود که ابروی مطلق بی تعقیید لفظ پیوسته مناسبتی ندارد و قران که عبارت از پیوستن سعد اکبر به سعد اصغر است یا به معنی مطلق پیوستن باشد، محقق نمی شود ؛ مگر اینکه پیوسته ابرو گفته شود. پس بدین وجه باید بست :

گرفتن کشور دل آید از پیوسته ابرویت [1]

۳ – فقدان نقش[2](= زاید، حشو قبیح و بی موجب)

اشاراتی متعلق به فقدان نقش نیز در این کتاب می توان یافت. به عنوان مثال :

□ آزاد بلگرامی در نمونه ای ، بیت سخنور بلگرامی را از نظر «ابتذال »(تکرار مضامین دیگران) و «فقدان نقش » مورد اعـتراض قـرار مـی دهـد.سـخنور بلگرامی در نمونهٔ زیر، به پاسخ اعتراضات آزاد بلگرامی پرداخته است:

□ سخنور

همچو گل جزو بدن ساخته ام از سر شوق　　خوشنما بست که بود چـاک گریبـان مـا را

آزاد

مضمون مبتذل و « از سر شوق » زاید است، و بی او معنی تمام هرچند بـه توجیه جزو معنی می توان ساخت، و عبارت استحکام ندارد، اصلاح به این طور می تواند شد:

چه قـدر سـعی بـه آرایش مـا کـرد جـنون　　جزو تن ساخت چو گل چاک گریبان ما را

[تفاوت] پیرایهٔ حال و سابق ظاهر و حالا شعر دماغ دیگر به هم رساند.

---

۱ – سخنور بلگرامی ، ۱۲ – ۱۳.

۲ – برای آگاهیهای بیشتر از این اصطلاح ،نک: شفیعی کدکنی، شاعری در هجوم منتقدان ، ۲۹ و ۴۰.

سخنور گوید

باید دانست که از « سر شرق» زاید نیست ، بلکه به معنی داخل است وخالی از لطف نیست. چرا که سخنور می گوید از بسکه چاک گریبان خوشنما باشد مرا از این جهت از سر شوق و ذوق خود جزو بدن ساخته ایم. چنانچه شخصی لباسی را از ذوق خود اختیار نماید. پس اگر لفظ «سر شوق» نباشد، غرض شاعر به حصول نپیوندد و معنی که منظور نظر سخنور است سراسر فوت می گردد، و لابد لفظ «سر شوق » باید و بالفرض و التسلیم اگر زیاد باشد تا هم مضایقه ندارد. این چنین زیادتی در کلام اساتذه بسیار واقع است، تنها به کلام سخنور حشو نیست. پس بدین گمان فاسد سخن درست را کاسد انگاشتن و بیت [را] به طور دیگر برگردانیدن و سخن صاف و شسته را به تکلفات تمام لباس خشن پوشانیدن از سخنوری بعید است. و تحکم زیادتی به کلام سخنور نمودن و به نظر انصاف به عیوب فاحش خود ندیدن ، زهی بینایی و دانایی آزاد. چنانچه خودش حشو قبیح آورده است :

دور است ز آیین ادب خواندن قاتل　　خود بر نفس برق زند خار و خس ما

لفظ «نفس» در این بیت صریح زیاد و حشو قبیح است. و دیگر آزاد راست :

خون بهای کشته در کیش وفا باطل بود　　مفت بی رحمی که بی موجب مرا قاتل بود

لفظ «بی موجب» محض بی موجب است که موجب آن آزاد را معلوم باشد ، بنده آگاه نیستم.[1]

ب - نقد موسیقی

مولف در نمونه ای در پاسخ به اعتراض آزاد بلگرامی به عنصر «سکته » پرداخته و از آن به تفصیل سخن گفته است که قابل تأمل است

□ سخنور

کسی ز تقلید مقلد به محقق برسد　　که ز انگشتر عفریت سلیمان نشود

آزاد بلگرامی

اگر انگشتر بی یا خوانند و زن می شود، اما سکتهٔ کلام بهم می رسد و

۱ - سخنور بلگرامی ، ۱۶ - ۱۷.

آن بر طبع نازک ، گران است ، انتهی کلامه .

سخنور

باید دانست که کلام هیچ کس از شعرای سلف وخلف خالی از سکته نیست،تنها سخنور به کلام خودسکته نیاورده است، و پیروی ملک‌الشعرا مولانا ابوطالب کلیم همدانی نکرده است، بلکه از سکته کلام هیچ از سلف و خلف خالی نیست و زبان را به لکنت مبدل ساخته‌اند و الحق در بعض مقام چنانچه در بحر خفیف سکته بسیار لطیف می‌نماید و یاد از لکنت مه جبینان پری پیکر می دهد، و برای تصدیق دعوی خود اشعاری چند از اساتذه که معتمد علیه بین الخاص والعامند، به طریق استشهاد آورده شد، تا شاعران کم تتبع را بصیرتی و سندی دست دهد. خلاق المعانی مولانا کمال اصفهانی ، علیه الرحمة ، می فرماید :

پی در پی تو هزار فرسنگ　　بتوان آمد به بوی دلها

وهم خسرو اقلیم معنوی حضرت امیر خسرو دهلوی ، علیه الرحمة راست :

لب می آلوده دهان بر شکر ونرگس مست　　ای مسلمانان کس روزه بدینسان دارد

و مولانا عبدالله هاتفی ، رحمة الله ، به لیلی مجنون در بیان احوال قیس گوید :

ناخن هایش برید مادر　　مو نیز پدر ستود از سر

بیچارهٔ دردمند مسکین　　سر بر زانو نهاده غمگین

و ملک الشعرا طالب آملی راست :

خرمن سوزان باد دستیم　　دامان تهی است حاصل ما

و ایضاً کلیم طور سخندانی ابوطالب همدانی ، مانند کلیم الله طلاقت کلام خود را در اکثر اشعار مبدل به لکنت و سکته ساخته است. چنانچه در حق سکتهٔ کلیمی خان صاحب و قبله استادی سراج الدین علی خان صاحب، المتخلص به آرزو، مدظله، چه خوش فرموده‌اند، سبحان‌الله، گویا دُرسفته‌اند:

گر لکنت موسی نشنیدند عزیزان　　آن سکته که در شعر کلیم است ببینند

***

کلیم

جز نمک باری در قافلهٔ اشکم نیست　　دیده ام تاجر کان نمک آن دهن است

***

بکـــر مـــعنی را مشـــاطه ســـخن فهمانند ناخن دخل ، بجا شانه ز زلف سخن است

***

دل از جفای کـه نـالد شکـایت از کـه کـند بـه شـهر طـفلان افتاده مرغ بی پـر مـا

و اکثر اشعار کلیم که مشتمل بر سکته اند مشعر بر جواز سکته اند ، چرا که هر سخنی که از سلف سر زند دلیل خلف تواند شد، مگر خطایی که پیروی اندران مذموم و نزد همگنان مطعون وبقیة المتاخرین نواب ظفر جنگ علی قلی خان بهادر ، المتخلص به واله ، دام اقباله ، فرماید :

جـــانان بـــه ســـر مـــزارم آمـــد آخـــر مـــردن بـــه کـــارم آمـــد
تـیغش بـا مـن قـرارهـا داشت آخـــر بـــه ســـر قـــرار آمـــد
امـــید وفـــا نـــبودم از یـــار نـــا امـــیدی بـــه کـــارم آمـــد
هـر مـوی تـنم نظـاره گـاهیست مـــژده «واله» کـه یـارم آمـد

***

نـــازد بـــه گـــرفتن دلم یـــار پنداری مـلک جم گـرفت است
تـرک چشـمت بـه تـیغ ابرو دل از عرب و عجم گرفت است[1]

ج - صرف و نحو

در نمونه ای به آن توجهی شده است.

□ آزاد

عنان داریست کـار ظـرف عـالی در آتش رفتن پـروانـه خـامیست

سخنور

در اینجا «ظرف عالی» ترکیب توصیفی است نه مرکب . پس معنی چنین تواند بودکه آوند بزرگ نه به معنی عالی ظرف ؛ چرا که ظـرف موصوف است و عالی صفت. پس هرگاه موصوف مقدم باشد، صفت به جز معنی توصیفی دیگر مراد نمی باشد. به هر حال ،«ظرف عالی» به جای « عالی ظرف» به هیچ وجه درست نمی شود و این از اغلاط حسی آزاد است که از نو مشق این فن هم سر نمی زد».[2]

۱ - سخنور بلگرامی ، ۲۰-۲۲.
۲ - همو، ۹.

۲ - زمینه های معنایی

در این کتاب ، اشاره هایی متعلق به آن نیز به چشم می خورد. مولف در هنگام بررسی اشعار آزاد بلگرامی به عنصر «معنی» توجهی دارد.

□ آزاد

خرق پیران خرابات تماشا کردم که به صهبای کهن باز جوانم کردند

سخنور

« بر سخنوران نقاد مخفی مباد که لفظ «خرق» علی الاطلاق بی تقید لفظ «عادت» به کلام سلف و خلف ، به معنی خرق عادت مستعمل نیست. چنانچه غنی کشمیری راست :

خرق عادت که به کار آید دل افسرده را گر رود بر آب نتوان معتقد شد مرده را

و ملا شاه بدخشی راست :

مرده ایم و چو زنده می گردیم به ازین چیست خرق عادت ما

و اگر گفته شود که از خرق ، خرق عادت مفهوم می شود، احتمالی ندارد؛ چرا که لفظ خرق ضد التیام است علی الاطلاق سوای به معنی پاره شدن ، نیامده است . چنانچه در کتب لغت مبسوط است و اگر گویی که در اشعار عربیه لفظ خرق مطلق بی تقیید لفظ عادت به معنی خرق عادت متداول است گو بوده باشد که استعمال عربی به کار محاورهٔ فارسی نمی آید.[۱]

□ آزاد

آزاد جای عشق بود در کنار حسن بر شاخ گل درست کند خانه عندلیب

سخنور

«خانه درست کردن» به جای «تعمیر نمودن» نیامده است ؛ مگر به معنی مرمت و تزیین آمده است ، و سوای این ، اطلاق خانه بر آشیانه نیامده است. چنانچه خان صاحب و قبله مستفیدان اعنی استادی سراج الدین علی خان ، المتخلص به آرزو ، مدظله العالی ، هنگام استماع این رساله همین تخطیه کرده بودند.[۲]

---

۱ - سخنور بلگرامی ، ۶ - ۷.

۲ - همو، ۷.

۳ - نقد بلاغی

در حوزهٔ نقد بلاغی ، مولف در نمونه ای به عنصر «تشبیه» و در نمونهٔ دیگر به «تشبیه » ، «استعاره» ،« حقیقت و مجاز» و « تلمیح» اشاره دارد. هر دو نمونه در ذیل نقل می شود.

□ آزاد

حرف دنیا در کتاب سینه شایان حک است　　گر کنی الحاق در قرآن سزای گـزلک است

سخنور

سینه راکسی از سخنوران تشبیه به قرآن نکرده است؛ مگر تشبیه دل به قرآن آمده است ، چنانچه میرزا محمد علی بیگ صایبا، علیه الرحمة، راست :

چیست اسباب جهان تا دل به آن بندد کسی　　مـی کـنی زنّـار را شـیرازهٔ قـرآن چـرا[1]

□ آزاد

از دست موج اولین بی طاقتی ها می کـنی　　دارد حباب آسمان بسیار طوفـان در بـغل

سخنور

«حباب آسمان » گفتن و نسبت طوفان به آن کردن سخت پـوچ است. اگرچه تشبیه تام دارد، لیکن حباب تنگ ظرف، سامان طوفان ندارد و مع هذا طوفانی از تنور بر آمده بود نه از حباب که به آن کلام الله ناطق است. هر چند در استعاره وسعت است و «حباب آسمان » مطلق بی تعقید لفظ «طوفان » می تواند شد ، اما با وجود حقیقت ارتکاب مجاز درست نیست. پس اگر به جای «حباب آسمان »،« تنور آسمان » می‌بود، سخن پخته می شدی و از خامی برآمدی.[2]

۴ - ساخت صورت و معنی

اشاره هایی متعلق به ساخت صورت و معنی نیز در این کتـاب آمـده است که بدینگونه است :«پیشنهاد متناسب تر با کلمـات دیگـر»، «پیشنهـاد کلماتی که از نظر معنی رساتر است» و «رابطهٔ صورت ومعنی».

---

۱ - سخنور بلگرامی ، ۸.

۲ - همو ، ۱۳.

الف - پیشنهاد کلمات متناسب تر با کلمات دیگر

نمونه ای از آن در این که کتاب به چشم می خورد که در زیر نقل می‌شود.

□ آزاد

آستین غیب از وی انتقامی می کشد　　شمع ظالم کشت گر پروانه ای را بی گناه

سخنور

«آستین غیب» گفتن خنک است که مزه ندارد، به جایش «دست غیب» بسیار خوب می شود ومع هذا سببی که بیت هم خالی از ضعف نیست، طبع نقاد لباسی به از این تقاضا می کند، پس چنین باید بست :

دست غیبی بر سر او آستینی می زند

پیرایهٔ لاحق بهتر است از سابق. چنانچه بر ماهران فن پوشیده نیست؛ انصاف آن است که بنیاد این بیت به مشابه کهنه دیواری است که اگر یک طرف مرمت کرده آید، به طرف دیگر می ریزد.[1]

ب - پیشنهاد کلماتی که از نظر معنی رساتر است

در دو نمونه به آن توجهی شده است در ذیل نقل می شود.

□ آزاد

زصاحب ظرف می‌آید تدح نوشی و هشیاری　　نداند هر کسی گلگون صهبا را عنان داری

سخنور «صاحب ظرف» به جای «عالی ظرف» به هیچ وجه درست نمی شود و محض بی معنی و ژاژخایی است ؛ زیرا که هر که ظرف دارد، صاحب ظرف می تواند شد، نه عالی ظرف پس اینجا عالی ظرف باید گفت تا سخن نادرست، درست گردد.[2]

□ آزاد

هرکه محو این چمن شد زدگل حیرت‌به‌سر　　چشم عبرت دست داد از نرگس بستان مرا

سخنور

مخفی نماند که آزاد را از گل حیرت به سر زدن نرگس بستان چشم

---

۱ - سخنور بلگرامی، ۱۳.

۲ - همو، ۱۱.

عبرت دست داد، اما صد حیف که باز نشد، اگر باز می شد بیتش چون ابروی مه جبنان ناخن به دل های سخن سنجان می زد.پس همچنین بایدگفت:

چشم عبرت باز شد از نرگس بستان مرا

حالا سخن رتبهٔ دیگر پیدا کرده.[1]

ج - رابطهٔ صورت و معنی

مولف در نمونه ای با «ناسازگاری میان معانی مصراع ها» و در نمونهٔ دیگر به «ناهماهنگی میان صورت و معنی» توجه داشته است که هر دو نمونه در زیر نقل می شود.

□ آزاد

باز ای حضرت هُد هُد ز کجا می آیی　　خیر مقدم اگر از شهر سبا می‌آیی

سخنور

در مصراع اول استفهام است و در ثانی شرط. پس تطابق بین المصرعین خوب درست نمی شود، مگر به تکلف تمام. پس می باید که در مصراع ثانی لفظ «مگر» باشد تا کلام من وجه از نقصان برآید و از اول تا آخر استفهام تمام می شود. اماانصاف آن است که درست نمی شود. چنانچه خان صاحب و قبله سراج الدین علی خان صاحب المتخلص به آرزو مدظله فرموده بودند که به هیچ وجه درست نمی شود.[2]

□ آزاد

سینهٔ پرویز بی تمییز حال نامه دید　　بدسلوکی با بزرگان سخت نقصان می کند

سخنور

«سینه پرویز حال نامه دید» گفتن بی تمیزی است. چراکه از چاک کردن نامهٔ آن حضرت، صلی الله علیه وآله وسلم ، حال خود دید که پسرش شیرویه نام بر سینهٔ پر کینه او خنجر زد وسینه اش را چون نامهٔ آخر چاک ساخت و دعایی که آن خلاصهٔ موجودات سرور کاینات، علیه السلام ، در حق آن نافرجام به انجام فرموده بودند، مستجاب شد و آن

۱ - همانجا.

۲ - سخنور بلگرامی ،۱۴.

این است :« حیث قال مزق الله بطنه کما مزق کتابی». یعنی چاک کند حق تعالی شکم پرویز را چنانچه چاک زد آن کافر نامه ام. پس اگر بدین وجه پردهٔ الفاظ بروی شاهد معنی می بست ، چهرهٔ مدعا بسیار خوب زیبا می نمود.

سینهٔ خسرو به رنگ نامه آخر چاک شد.[1]

۵ - ابتذال[2] (= تکراری بودن مضامین دیگران)

در این کتاب ، از جمله انواع سرقات به « ابتذال » توجهی شده است و آن هم بر دو نوع است : یکی اینکه مولف ۷ شعر آزاد بلگرامی را از نظر «ابتذال» مورد اعتراض قرار داده است ؛ و دوم اینکه در چهار نمونه در پاسخ به اعتراضات آزاد بلگرامی که از نظر ابتذال بر اشعار وی ساخته بود ، از خوددفاع کرده است . در اینجا به پاره ای از آنها اشاره می شود

□ آزاد

چوآهویی‌که ازبس تشنگی آرد زبان‌بیرون　　نگاه سرمه آلودش بخونم شسته می‌آید

سخنور می گوید : احمد خان یکتا راست :

سوسن به کنارهٔ لب جو　　افگنده زبان چو شسته آهو[3]

□ آزاد

چه‌روح افزاست آب زندگی در موسم طفلی　　که‌باشدیک دوروزی‌بوی‌خوش‌ظرف‌سفالی را

سخنور می گوید : بعینه همین مضمون ملا سالک یزدی راست، و چه خوش بندش زیبا است :

آشنایی کهنه چون گردید بی لذت بود　　کوزهٔ نو یک دو روزی سرد سازد آب را[4]

□ آزاد

اصلاح رخنهٔ دل بوی زخشت خم کرد　　تعمیر صد خرابی این کهنه خشت دارد

---

۱ - همو، ۱۲.

۲ - به گفتهٔ شفیعی کدکنی ، «اصطلاح «ابتذال» و « مبتذل » شعری است که شاعر مضمون آن را از دیگری گرفته باشد» (شاعری در هجوم منتقدان ، ۵۰).

۳ - سخنور بلگرامی ، ۱۹.

۴ - همو، ۱۸.

سخنور می گوید : میرزا صایب راست :

من این سخن ز فلاطون خم نشین دارم　　علاج رخنهٔدل نیست غیر لای شراب[1]

□ آزاد

محنت همسایه‌هابر خود گرفتن خوشنماست　　از برای چشم بینی زیر بار عینک است

سخنور می گوید : غنی کشمیری راست :

سعی بهر راحت همسایگان کردن خوش است　　بشنود گوش از برای خواب چشم افسانه ها

اگر خواستم که اثبات ابتذال آزاد کرده باشم تمامی دیوانش را به همین طریق که نوشته ام مع بیت اسناد می نوشتم که تصنیف او مبدل به تالیف می‌شد. اما انصاف آن است که اشعار هیچ کس از سلف و خلف خالی از ابتذال نیست و گرفت سخن مبتذل کردن محض نادانی و حماقت شعاری است و خدا شاهد است که بنده قایل ابتذال نیستم ، بلکه می گویم که اگر مضمونی بستم و شخصی دیگر هم بست گوبسته باشد طبعی موزون داشتم با هم مطابق افتاد؛ یا آنکه مضمون شاعر حال با سخنور ماضی موافق شد؛ پس چه مضایقه، سرقه و دزدی نکرده است ، بلکه از راه موزونیت طبایع با یکدیگر مطابق افتاد، به خلاف آزاد که ادعای تازگی مضامین خود دارد و هر مضمونی که به گوشش برخورد، تحکم بر ابتذال آن می نماید و اغماض از ابتذال خودکرده است. سبحان الله ! سفیدی اندک چشم دیگری می بیند و بر آن عیب می‌گیرد اعوری بل کوری خود ملاحظه نمی کند. زهی زیرکی و دانایی آزاد ، رحمت خدا بر او الی یوم التناد.[2]

چنانکه اشاره شد ، سخنور بلگرامی در چهار نمونه در پاسخ به اعتراضات آزاد بلگرامی که از نظر ابتذال بر اشعار وی وارد ساخته بود، از خود دفاع کرده است. در ذیل به دو نمونه آن اشاره می‌گردد :

□ سخنور

بسکه روداد غم از فرقت یاران ما را　　نشکفد غنچهٔ خاطر ز گلستان ما را

آزاد بلگرامی می گوید: عبارت صفا است و مضمون در نهایت ابتذال ،انتهی.

سخنور می گوید : مخفی نماند که از ابتذال هیچ شعر شاعر خالی

---

۱ - همو، ۱۸.

۲ - سخنور بلگرامی ، ۱۹ - ۲۰.

نیست، تنها سخنور این راه بی سیر نکرده است. چنانچه گویند که روزی میرزا صایب ، علیه الرحمة، در مجمعی که انعقاد شعرا بود، شعری از طبع زاد خود برخواند که ناگاه عزیزی از راه تعصب گفت که مضمون مبتذل است. میرزا صایبا از این سخن به هم بر آمد و فی البدیهه بر خواند:

شاعران ذوفنون ها جمله مضمون بسته اند　　آنکه مضمونی نبسته بندتنبان شما است

اتفاقاً آنکه بر میرزا مغفور طنز کرده بود ، معطی و بدخو بود و از شعر کنایة امیر میرزا بسیار تر آمده و رسواگردید. خلاصهٔ کلام هیچ کس از شعرای سلف و خلف خالی از ابتذال نیست و ادعایی به تازگی مضمون به سخنور نمی‌سزد و آنکه دعوی به تازه مضمونی دارد، محض لاف زن است، چنانچه از فحوای کلام آزاد چنان مفهوم می شودکه اکثر مضامین او تازه بنیادند، اما طرفه‌تر آنکه مضامینی که ادعای آزاد به تازگی آن باشد ، بعینه تغییر الفاظ و عبارات در کلام اساتذه یافت می شود.[1]

□ سخنور

در دل هیچ کس از ما ننشسته است غبار　　گرچه با خاک یکی ساخته دوران ما را

آزاد بلگرامی می گوید:

«فارسی درست و مضمون خوب ، اما مبتذل ». این بیت احتیاج اصلاح ندارد. اما طبع نازک پسند لباسی به از این تقاضا می کند ، مثلاً:

نیست بر دامن یک سینه غباری از ما　　گرچه با خاک ساخته دوران ما را

ترجیح لاحق بر سابق به تأمل صادق ظاهر می شود ، انتهی .

سخنور می گوید :

سبحان الله ! لباسی را که چون حریر و پرنیان آب و تابی و نزاکتی داشت ، از این شاهد سخن برکنده ، عریان ساخت و مرقع چرکین که به دست فکرت خود دوخته بود، پوشانیده ، خراب ساخت. زهی فهمیده آزاد رحمت خدای را الی یوم التناد . اما صد حیف اگر این چنین دقت و گرفت بر سخن خود را خود نمود، البته فایده اش مترتب می شد و عیوب خود را خود دریافته اصلاح می کرد و حوالهٔ من سواد خوان

۱ - سخنور بلگرامی ، ۱۵.

بیاض نادانی نمی کرد[۱].

ارزیابی کتاب

تحقیق السداد فی مزلة الآزاد کتابی است که عناصر گوناگون نقد شعر فارسی را در بردارد. مولف آن سخنور بلگرامی در این کتاب، بر ۲۵ بیت آزاد بلگرامی خرده گرفته و به نقد تند پرداخته است. وی در چهار نمونه اعتراضاتی را که آزاد بلگرامی بر اشعار او داشته است، نیز پاسخ داده است. مولف در ضمن نقد و بررسی شعر آزاد بلگرامی تنها به معایب شعری او پرداخته است و در هیچ نمونه ای به ویژگی شعری او اشاره نداشته است.

در حوزهٔ نقد زبان، به «واژگان و ترکیبات»، «صرف و نحو» و «نقد موسیقی» توجهی دیده می شود. مولف از همه بیشتر به عنصر «واژگان و ترکیبات» پرداخته است. واژگان و ترکیبات شعری آزاد بلگرامی از نظر اطلاق و حمل الفاظ، تناسب و مراعات شعری و فقدان نقش، مورد بررسی قرار گرفته است به گونه ای که در ۶ نمونه به اطلاق و حمل الفاظ، در دو نمونه به تناسب‌های شعری و در سه نمونه به «فقدان نقش» توجهی شده است. مولف در اغلب نمونه ها، به اصلاح نیز پرداخته است. نمونه ای متعلق به «صرف ونحو» نیز به چشم می‌خورد. سخنور بلگرامی در نمونه ای، در پاسخ به اعتراض آزاد بلگرامی به عنصر «سکته» توجه دارد و از آن به تفصیل سخن می‌گوید و در تایید سخن خود شواهدی از کلام کمال اصفهانی (م ۱۰۶۲ ق / ۱۶۵۱م)، امیر خسرو (م ۷۲۸ق / ۱۳۲۷م)، عبدالله هاتفی (م ۹۲۷ ق / ۱۵۲۰م) و علی قلی خان واله داغستانی (م ۱۱۷۰ ق / ۱۷۵۶م)، طالب آملی (م ۱۰۳۶ق / ۱۶۲۶م) و ابو طالب کلیم (م ۱۰۶۲ ق / ۱۶۵۱م) آورده است، اما به عناصر دیگر نقد شعر فارسی مانند وزن، بحر، قافیه و ردیف هیچ اشاره‌ای نداشته است.

در زمینه های معنایی، اشاره هایی می توان یافت و مولف در برخی موارد به اصلاح آنها نیز پرداخته است. چهار نمونه از آن در این اثر آمده است. اشاراتی متعلق به نقد بلاغی نیز در این اثر به چشم می خورد به گونه ای که

---

۱ - همو، ۱۷ - ۱۸.

مولف در نمونه ای به عنصر «تشبیه» و در نمونهٔ دیگر به عناصر «تشبیه»، «استعاره»،«تلمیح» و « حقیقت و مجاز» اشاره دارد. وی در نمونه مؤخرالذکر به اصلاح نیز پرداخته است.

سخنور بلگرامی در این کتاب خود، با در نظر داشتن انواع ساخت صورت ومعنی به نقد اشعار آزاد بلگرامی پرداخته است که بدینقرار است : «پیشنهاد کلمات متناسب تر با کلمات دیگر»، «پیشنهاد کلماتی که از نظر معنی رساتر است»، و « رابطه صورت و معنی» . وی از انواع «رابطهٔ صورت ومعنی»، به «ناسازگاری میان معانی مصراع ها» و « ناهماهنگی میان صورت و معنی» توجه داشته است که نشاندهندهٔ دقت کاری نقدی اوست.

در این رساله، ازجمله انواع سرقات به «ابتذال» توجهی شده است که بر دو نوع است :

یکی اینکه مولف ۷ شعر آزاد بلگرامی را از نظر ابتذال مورد خرده گیری قرار داده است؛ دوم، اینکه در ۴ نمونه در پاسخ به اعتراضات آزاد بلگرامی که از نظر ابتذال بر اشعار وی وارد ساخته بود، از خود دفاع کرده است . مولف در مقدمه این کتاب، دربارهٔ این نکته نیز به تفصیل سخن به میان آورده است.

اگرچه مولف این کتاب را در رد اعتراضات آزاد بلگرامی به تالیف در آورده است و در آن نشانه های تعصب نیز به چشم می خورد، اما در تالیف این کتاب و در هنگام بررسی اشعار آزاد بلگرامی با در نظر داشتن عناصر نقد شعر فارسی به نقد دقیق پرداخته و دلایل خود را با شواهد گوناگون مزین ساخته است که در برخی موارد بسیار قابل تامل است و آنها را نباید نادیده گرفت.

میر غلام علی آزاد بلگرامی در تالیف تذکره های سرو آزاد و خزانهٔ عامره، در ضمن معرفی احوال و نمونهٔ ابیات بسیاری شاعران به عنصر «توارد» توجه ویژه ای داشته است. وی در تذکره سرو آزاد، در معرفی زندگینامه سلیم تهرانی (د ۱۰۵۷ ق / ۱۶۴۷م)، از توارد به تفصیل سخن گفته است و نمونه های فراوان از آن که در اشعار شاعران آمده است ،جمع آوری نموده و در این تذکره گنجانیده است. سخنور بلگرامی ۷ شعر آزاد بلگرامی را از نظر ابتذال مورد بررسی قرار داده است و از این رو، برخی از نویسندگان به

مخالفت او و در دفاع از آزاد بلگرامی کوشیده اند . از جمله آنان می توان مهربان اورنگ آبادی را نام برد. وی در رد رساله «تحقیق السداد فی مزلة الآزاد»، کتابی به عنوان «تادیب الزندیق فی تکذیب الصدیق» نوشته است که به کوشش حسن عباس همراه با رساله سخنور بلگرامی در ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۷م در رام پور (هند) به چاپ رسیده است . مهربان اورنگ آبادی در کتاب خود، اعتراضات سخنور بلگرامی را با دلایل علمی و شواهد فراوان پاسخ داده است.

مآخذ

۱ - آزاد بلگرامی ، غلام علی ، تذکرهٔ سرو آزاد، به کوشش عبدالله خان ،حیدرآباد ، ۱۹۱۳م.

۲ - حسن عباس ، احوال و آثار آزاد بلگرامی ، رساله دورهٔ دکتری زبان و ادب فارسی ، دانشگاه تهران ، سال تحصیلی ۷۳-۱۳۷۲ ش.

۳ - همو ، مقدمه بر رساله تحقیق السداد فی مزلة الآزاد ، تألیف سخنور بلگرامی ، رامپور ، ۱۹۹۷م.

۴ - خیام پور ، عبدالرسول ، فرهنگ سخنوران ،تهران ، ۱۳۶۸ ش.

۵ - سخنور بلگرامی ، صدیق ، تحقیق السداد فی مزلة الآزاد، به کوشش سید حسن عباس ، به عنوان دو رساله در نقد ادبی ، رام پور، ۱۹۹۷م.

۶ - شفیعی کدکنی ، محمد رضا ، شاعری در هجوم منتقدان ، تهران، ۱۳۷۵ ش.

۷ - گوپاموی ، قدرت الله ، تذکرهٔ نتایج الافکار ، بمبئی ، ۱۹۳۶م.

۸ - مصحفی ، غلام همدانی ، تذکرهٔ عقد ثریا ، اورنگ آباد، ۱۹۳۴م.

*****

دکتر خان محمد عامر [1]

وضعیت زبان فارسی در لکهنو [2]
در قرن نوزدهم میلادی

پس از شورش های ۱۸۵۷م. زبان وادبیات فارسی نـه فـقط در شـهر لکهنو، بلکه در استان اوده نیز رو به زوال گذاشت و زبان اردو کم کم جای آن را گرفت. البته در لکهنو و برخی از شهرستان های اطراف آن مانند ملیح آباد، کاکوری، اله آباد و شاه جهان پور هنوز افرادی بودند که به زبان فارسی و زنده نگاه داشتن آن علاقه نشان می دادند. سرشناس ترین آنان در لکهنو عبارت بودند از :

۱ - امیر مینایی

امیر مینایی ، یکی از بزرگترین شاعران فارسی و اردو زبان لکهنو در قرن نوزدهم میلادی بود. وی اولین شاعری بود که در اشعارش ، واژه هـای اصیل فارسی به کار می برد. به دلیل شهرت امیر مینایی ، لکهنو به « مینانگری» معروف شده بود. در کنار بیمارستان لکهنو ، خانقاه های مینایی وجود داشت. لکهنو در زمان امیر مینایی مرکز علوم و فنون بود و مردم به علم و هنر علاقه وافر داشتند. مدارس علوم وفنون ،فقه و حدیث وغیره رونق فراوان داشت و موسیقی و شعر و شاعری از اهمیت ویژه ای برخوردار بود.

بعد از شورش ۱۸۵۷م، اکثر دانشمندان و عالمان هند جـذب دربـار انگلیسیها شدند و القابی چون « صدرالامین» و « صـدر الصـدور» گـرفتند. خانوادهٔ مینایی نیز خواستار آن بود که امیر مینایی به دربار انگلیسی هـا راه یافته شغل مناسبی بیابد ولی علاقهٔ وافر وی بـه شـعر و شـاعری، مـانع از پذیرفتن شغل درباری گردید.

امیر مینایی باوجودی که در قصایدش مدح واجد علی شاه کرده ولی

---

۱ - فارغ التحصیل دوره دکترای فارسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ، لکهنو - هند.

۲ - مرکز کنونی ایالت اتراپردیش هند.

مانند شاعران دیگر آن دوره مداح و دنیا طلب نبود. وی کتاب های ارشاد السلطان و هدایة السلطان خود را به واجد علی شاه تقدیم نمود. واجد علی شاه هم در قبال آن به وی ضمن القاب «تدبیر الدوله » و « مدیر الملک» ، پاداش‌هایی از قبیل خلعت فاخره و انعام سلطانی اعطا کرد.

نواب رام پور هم امیر مینایی را به جهت داشتن زهد و تقوای بسیار احترام می گذاشت و مسؤولیت « مفتی عدالت » را به وی واگذار کرد. سر سید احمد خان نیز دربارهٔ کمالات علمی مینایی بسیار سخن ها دارد. او معتقد بود که وی تلاش های بسیار برای ارتقای زبان های فارسی و اردو به عمل آورده است.

امیر مینایی با مشاهدهٔ وضعیت زبان فارسی آن دوره متوجه شده بود که آینده زبان فارسی و اردو با خطر مواجه است. بویژه در زمینهٔ تلفظ صحیح کلمات، مشکلات زیادی وجود داشت. بدین جهت وی شاعری را ترک کرد و به کار لغت نامه نویسی و اصلاح زبان پرداخت و سرانجام موفق شد که لغت نامه های سرمهٔ بصیرت و امیر اللغات رابنویسد. مینایی در این لغت نامه ها، تلفظ‌های اشتباه لغات فارسی و اردو را با آوردن تلفظ صحیح لغات ، اصلاح کرده است.

تلفظ کردن صحیح کلمات، نشانهٔ تسلط فرد بر زبان است. از آن جایی که زبان فارسی در آن زمان ، زبان اهل علم و ادب محسوب می شد، مسألهٔ تلفظ صحیح بسیار در خور اهمیت بود. هم اکنون نیز اکثر شاعران و ادیبان فارسی و اردو زبان در شبه قاره بیشتر واژه های فارسی و اردو را اشتباه تلفظ می‌کنند. از این رو سرمهٔ بصیرت مانند چراغی است که راه گشای آنان در تاریکی ها است.

جای بسی تأسف است که بیشتر قصاید و غزلیات امیر مینایی به دنبال شورش ۱۸۵۷م از بین رفته است.

۲ - عبدالحمید خان قندهاری

عبدالحمید خان قندهاری ،از شاعران اردو و فارسی زبان لکهنو بود. خانواده اش بعد از حملهٔ نادر شاه افشار، از افغانستان به هند مهاجرت کرده در حوالی لکهنو، روستایی به نام «رحمان خیرا» ایجاد کرده ، به انبه کاری مشغول شدند.

مثنوی معروف وی ، با نام شمع معرفت به چاپ رسیده است.
نمونه ای از اشعار او چنین است :

دربیـــان حـــمد رب ذوالجـــلال — خـــوش بیـــانان را زبـــان است لال
در ثنـــای او زبـــان انـــدر دهـــن — شـمع خـاموش است گویـا در لگـن
مـــقبلان اسب تـــجسس رانـــده انـد — عـــاقبت نـاکـام و عـاجز مـانده انـد
صد فلاطون در رهش حیران شـدند — مثل طـفلان عـاجز و نـادان شـدند
گـــوید اوصـافش جهـانی تـــا ابـــد — یک قـــدم بـــیرون از اول کـــی نـهد

خـــامه مـــی لرزد بـــه کـف مـانند بـید
چـــون نـــوای حـــمد انـــراز و حـمید

***

هـــان بشـــو در چشـمهٔ کـوثر زبـان — شـــمه ای از نـعت احـمد کـن بیـان
دولت عقبی چو خـواهی ای حـمید — اتبـــاع شـــرع او بـــاید گـــزید
آفتـــاب آمـد وجـود مـصطفی«ص» — شـد شب کـفر و ضـلالت پـر ضـیا
در ســـفینه اهـل بـیتی ای غـیور — بـحر بـی پـایان عصیان کـن عـبور

مســـلک خـــود بت پـــرستی ســـاختم
دل بـــه راه غـــیر تـــو انـــداخـــتم

***

هـر زمـان انـدر سـرم ای ذوالجـلال — بـه دوگـه نـیک بـرخـیزد خیـال
گـــه رود راه حسـین و گـه یـزید — گـه سـعید و گـاه مـی گـردد پلید
ایـــن نصـایح ختـم کـردم والسـلام — یـاد گـیر از مـا کـه بـاشی شـادکام

پـــند کـــردن فـــرض بـــر عـاقل بـود
گـــفتمش کس بشـــنود یـــا نشـــنود

۳ - مولوی قدرت الله بیگ راد ملیح آبادی

مولوی قدرت الله بیگ راد ملیح آبادی ، یکی از بزرگترین عالمان هند به شمار می رود. وی به زبانهای عربی و فارسی تسلط کامل داشت و استاد زبان فارسی مدرسهٔ فرقانیه بود. کتاب زبدة القواعد او که به زبان فارسی است، جزو کتب درسی مهم به شمار می رفته است.

قدرت الله بیگ ، قصیده ای به نام مطالع المحامد در مدح حضرت محمد «ص» سروده که در سال ۱۹۳۵ م، در لکهنو به چاپ رسیده است. این

قصیده شش هزار بیت دارد که در آن هیچ حرف نقطه داری نیامده است.
نمونه‌ای از این قصیده چنین است:

در آلاء اکرام دارای اعلا — مع طاس گوهر سماء معلاً
سر راد در رای حمد مطهر — لوا ولا وسط مدح دارا
دگر دال، دال معلای مادح — سوء راه و رسم رسول معلاً
مع ماه روی رسول مکرّم — مهام معلاً دارای اعلا

۴ - مولانا محمد غوث بیگ سیفی ملیح آبادی

مولانا محمد غوث بیگ، پسر قدرت الله بیگ از شاعران فارسی و اردو زبان لکهنو بود. وی کتابهایی به منظور یادگیری زبان فارسی با روش ساده و آسان به نامهای گلزار فارسی و گلدستهٔ فارسی نوشت که در سال ۱۹۲۹م، در لکهنو به چاپ رسید.

همچنین علما، فقها، اطبا، شعرا و سخنوران بسیاری در ملیح آباد واقع در ۲۰کیلومتری لکهنو زندگی می کردند که سرشناس ترین آنان عبارتند از :

۵ - حکیم حافظ عبد الرحیم

حافظ عبدالرحیم پسر خلف شاه حسین احمد محدث ، یکی از معروف ترین شاعران فارسی، اردو و هندی زبان ملیح آباد با تخلص «شیفته » بود. عبدالرحیم باتصوف ، حدیث ، فقه و طب نیز آشنایی کامل داشت .
نمونه‌ای از اشعار فارسی وی چنین است :

بفرمود پیر طریق هدا — سه رکن سلوک است گویم ترا
یکی اتباع رسول خدا — به هر حال باشد ترا رهنما
دوم ذکر حق را دواماً کنی — سوم باش در عکس نفس ولی

***

نعت رسول خدا«ص»

دل سرای تو یا رسول الله — جان بهای تو یا رسول الله
حرز جان من حزین باشد — هر دعای تو یا رسول الله
جام جمشید کی قبول کند — هر گدای تو یا رسول الله
تخت عرش برین مشرف گشت — زیر پای تو یا رسول الله
دل مضطر چون کند تسکین — بی لقای تو یا رسول الله

در دلت نیست جز هدایت خلق — مدعای تو یا رسول الله
روشنی بخش دیدهٔ جانست — خاک پای تو یا رسول الله
«شیفته» بخشش همین خواهد
از عطای تو یا رسول الله

۶ - محمد مرتضی خان ابن محمد عباس خان

محمد مرتضی خان ابن محمد عباس خان، از شاعران فارسی زبان ملیح آباد بود که در سال ۱۲۴۱ هـق متولد شد. دیوان اشعار وی در سال ۱۳۱۳ هـق در چاپخانهٔ «مظهر العلوم» لکهنو به چاپ رسید.
نمونه ای از اشعار فارسی وی چنین است:

چون داد پیر مغان بادهٔ رحیق مرا — به لطف خویش مگر یافته حقیق مرا
به یاد او همه وقتم به گریه کاری هست — در آب دیده نشاند این دل رقیق مرا
کسی که‌نیست خبردوستم شگفت این است — به بحر غم کند آن آشنا غریق مرا
چراغ عقل و خرد در ره محبت کو — فکند عشق ذقن در چه عمیق مرا
چگونه وصل درین غمکده کنم دل خوش
نه هست یار وفادار، نی رفیق مرا

***

آمد زنگارم به تمنا شدم آخر — کرده نه علاجم چو مسیحا شدم آخر
هرچند نهفتیم غمش را مگر این دل — این مایه به شوریده که رسوا شدم آخر
پروانه چون بر شمع فدا می شد و می گفت — بینید که در عین تماشا شدم آخر
در بحر محبت چو صبایم به سر آمد — لرزیدهٔ گریان همه دریا شدم آخر
در عشق کجا صبر و خرد، شرم و تحمل — رفتند رفیقان همه تنها شدم آخر
اینجا چه کند سود مداوای طبیبان
ای وصل ز درد دل شیدا شدم آخر

۷ - قاضی حافظ علی خلف اکبر قاضی حسین رضا

وی یکی از فقهای ملیح‌آباد بود و از مریدان مولوی سید احمد شهید بریلوی به شمار می رفت. وی باحدیث، آشنایی کامل داشت. به فارسی و اردو شعر می گفت. دیوان فارسی وی دارای قصاید، غزلیات،رباعیات و قطعات بود که در شورش ۱۸۵۷م از بین رفت. وی تذکرهٔ گلشن را در سال

۱۲۰۲ هـ ق نوشت و چمنستان را که مجموعهٔ اشعار شاعران اردو و فارسی زبان لکهنو است در سال ۱۲۷۲ هـ ق گرد آورد. نمونه‌ای از اشعار فارسی وی در اینجا آورده می شود :

به خلوت خانهٔ دل طرفه راهی کرده ام پیدا — درآن اقلیم ویران پادشاهی کرده ام پیدا
درین فصل بهار از همت ساقی عجب دارم — که دارد بهر من زیر بغل مینای خالی را
منور ساز از شمع خجالت خانهٔ ما را — دمی از مقدمت آبادکن ویرانهٔ ما را

***

آن شوخ قاتل می رود شمشیر برّان در بغل — عشّاق در دنبال و سرها به کف جان در بغل
آن‌رشک مه،پهلوی خودجامی‌دهدمشتاق را — در بزم او چون بگذرد اجزای دیوان در بغل

***

آفتاب پر ضیا یا چهره زیباست این — چشم رعنای صنم یا آهوی صحراست این
کیست یارب این به طرف بام انسان یاملک — یا پری زاد است یا خود قمر سیماست این
گوهر دندان یار ماست یا دُرّ عدن — قطره خون رخش یا شبنم گلهاست این

***

شدم در عشق تو رسوا دگر از من چه می خواهی
غریبم،بیکسم،تنها، دگر از من چه می خواهی
چو روز وصل یار،آرام بگیرد نالهٔ زارم
من دل خسته بیمارم، دگر از من چه می خواهی

۸ - شیخ محمد مضطر

او پسر شیخ محمد حیات از شاعران فارسی زبان ملیح آباد و تخلص وی «مضطر» بود. آثار وی در شورش ۱۸۵۷م هند از بین رفت. نمونه ای از اشعار فارسی وی چنین است :

گربتان در خاک و خون بیند دل بیتاب را — آب خجلت غرق سازد ماهی بی آب را
در غم یاد لب لعلش ز جان آسوده ام — ای خضر از چشمهٔ حیوان ننوشم آب را
گردش گردون هر دم به فکر مرهمی است — دانی ای مضطر غنیمت صحبت احباب را

۹ - پردهان سینگ[1]

وی یکی از شاعران فارسی زبان ملیح آباد بود. شاهنامهٔ فردوسی را خلاصه کرد و آن را در سال ۱۲۶۸ هق در چاپخانه علی بخش خان لکهنو به چاپ رساند. این خلاصه ۵۱۸ صفحه دارد و آغاز آن چنین است :

حمد و ثنا بهر جان آفرین　　نعت ز بهر ختم المرسلین

۱۰ - راجه الفت رای

راجه از خانواده کایست [2] و از شاعران فارسی و اردو زبان ملیح آباد بود. او با مرثیه سرایی دربارهٔ امام حسین «ع» در کوتاه مدت شهرتی فراوان کسب کرد.نمونه ای از اشعار فارسی وی چنین است :

السلام ای مدح تو آیات قرآن مبین　　السلام ای ذات پاکت کعبهٔ علم و یقین
السلام ای پایه ات تاج سر عرش برین　　السلام ای سایه ات خورشید رب العالمین
آسمان عز و تمکین آفتاب دار و دین

***

مهبط نور الهی مصدر آثار غیب　　مخزن سِرّ سلونی مطرح انظار غیب
معدن علم لدنّی مشرق انوار غیب　　مقصد تنزیل بلّغ مظهر اسرار غیب
مطلع یتلون شاهد مقطع حبل المتین

***

پنج نوبت زد به نامت نه فلک در هشت خلد
ربع مسکون از سه حرفش گشته یکسر هشت خلد
زیر حکمت در دو عالم کشور هشت خلد
مفتی هر چهار دفتر خواجه هر هشت خلد
داور هر شش جهت اعظم امیر المؤمنین

۱۱ - دیوی پرشاد[3]

او از خانوادهٔ کایست و از مرثیه سرایان فارسی زبان ملیح‌آباد، در زمان غازی الدین حیدر (۱۸۱۴ م) بود. نمونه ای از مرثیهٔ وی چنین است:

---

1 - Pardhan Singh
2 - Kayest(قبیله ای از هندوان که معمولاً دفتردار یا حسابدار می باشند.)
3 - Devi Prasad

ای درد میازار مرا این قدر امشب — بگذار که دستی بنهم زیر سر امشب
چون تعزیه داران به سر نعش دل ما — غم مرثیه خوانست و الم نوحه گر امشب

۱۲ - حکیم سعید عبدالعزیز

او پسر حکیم حافظ عبدالرحیم از اطبای معروف ملیح آباد بود و به دلیل تسلطش در طب به لقب «لقمان» معروف بود. وی شاعر هم بود و اشعاری به زبان فارسی سرود که نمونه ای از آن چنین است :

ای دلربا ماه لقا با خویش مهمان کن مرا — یک جلوه فرما ای پری مثل سلیمان کن مرا
از وفور گریه چون یعقوب چشمم کور شد — با جمال یوسفی ای نازنین آشنا کن مرا
تا به کی از وصل خود دورم کنی بهر خدا — از رقیبان دور شو کز هم نشینان کن مرا

***

از زمین تا آسمان ذکر تو دارد هر زمان — بلبل شوریده را بر گل چه شیدا کرده ای
در حریم یار چون راهی نمی یابی عزیز — هان مگر فریاد در کویش نه بر ما کرده ای

***

هر چند این بزرگان علم و ادب ، تلاش های فراوانی برای حفظ زبان و ادبیات فارسی در لکهنو و اطراف آن انجام داده اند اما کوشش های آنان راه به جایی نبرده موقعیت زبان فارسی کم کم رو به زوال گذاشت.

منابع و مآخذ

۱ - اردو کی هندو ادیب ، ناظر کاکوروی ، لکهنو، چاپخانهٔ مولایی ، ۱۸۵۶م.
۲ - بوستان اوده ، کنور گنگا پرشاد، لکهنو ، چاپخانهٔ احمدی، ۱۸۹۲م.
۳ - تاریخ ادب اردو، رام بابو سکسینه ، لکهنو، چاپخانهٔ راجه رام کمار، ۱۹۹۲م.
۴ - تاریخ لکهنو، محمد باقر شمس ، کراچی ، [بی تا].
۵ - نوابی عهد کی هندوان کا فارسی ادب مین یوگدان،نریندر بهادر سریواستو، رامپور، چاپخانهٔنظامی ، ۱۹۷۹م.

*****

نسخه خطی مجمع اسرار مناقب
شیخ میان عمر چمکنی

از خواندن ادبیات پشتو چنین بر می آید که خوشحال خان ختک در ملی گرائی، رحمان بابا در تصوف و عبدالحمید بابا در شعر و شاعری و رمان نویسی، شخصیتها و شعرای بزرگ زبان و ادبیات پشتو به شمار می روند. همچنین از این حقیقت هم نمی توانیم چشم پوشی کنیم که معزالله خان مهمند برجسته ترین شاعر زبان پشتو و فارسی می باشد و این تنها شاعری است که اشعار فارسی وی نسبت به اشعار پشتوی او بیشتر است. وی نه تنها در ادبیات پشتو بلکه در صحنه ادبیات فارسی مقام خاصی را به خود اختصاص داده است دیوان وی را که مشتمل بر اشعار پشتو، اردو و فارسی می‌باشد همیش خلیل در سال ۱۹۵۷ و بار دیگر در سال ۱۹۶۱ همراه با شرح خود بر آن از طریق انتشارات دارالتصنیف پیشاور چاپ و منتشر کرده است. دیوان وی دارای ۱۵۳۰ شعر پشتو ۶۱۰ بیت شعر اردو و ۶۹ بیت شعر فارسی است که جمع کل اشعار وی به ۲۲۱۰ بیت می رسد .شرح حال خاندان معز الله خان و شرح هنر و سبک شاعری او نیز در دیوان گنجانده شده است. به نظر او تاریخ تولد معزالله خان مشخص نیست. اما طبق یک سند زندگی او قبل از سال ۱۱۶۷هق برابر با ۱۷۵۴ م حتمی بوده است. این بزرگترین کارنامه و عملکرد همیش خلیل بود که برای نخستین بار دیوان معزالله خان را به ادبیات پشتو افزود. این امر شایسته تحسین است. ما در حال حاضر در صدد برداشتن گام دیگری در این راستا هستیم و آن اینکه معز الله خان کتاب شعر و مدحت نامه زیبایی در وصف حضرت میان عمر چمکنی دارد که در سال ۱۱۶۲ ق نوشته شده است و تا سال هزار و دویست قمری کرامات و

خصوصیات حضرت میان عمر در آن موجود است و روشن است که دوره زندگی میان عمر صاحب، بین سالهای ۱۰۸۰ تا ۱۱۹۰ ق بوده است. بر این اساس می توانیم بگوییم که معزالله خان از وفات میان عمر صاحب آگاه بوده است و امکان دارد که سال وفات وی در حدود سال ۱۱۸۰ ق باشد. در این کتاب تاریخ اشغال پیشاور در سال ۱۷۳۸ م برابر با ۱۱۵۵ ق توسط نادر شاه افشار و در سال ۱۷۳۹ م برابر با ۱۱۵۱ق توسط احمد شاه ابدالی ذکر شده است. از طرف دیگر این مدحت نامه فارسی به وساطت کرامات میان حضرت عمر صاحب، از حالات و اوضاع آن زمان ما را با خبر می سازد. این کتاب بیانگر آن است که معزالله خان پیر و مرشد میان عمر صاحب بوده است. اما فرزند وی که سرپرست قبایل مهمند و یکی از افسران دولت مغولها بوده است، با میان عمر چمکنی عداوت داشته است. وی محسن خان نام داشت که یک منطقه در پیشاور به نام او کوتله محسن خان نام دارد.

پروفسور محمد حنیف استاد بخش الهیات اسلامیه کالج، پایان نامه دکتری خود را در سال ۱۹۷۹م پیرامون شرح حال و آثار میان محمد عمر چمکنی نوشته است.

چنانکه گذشت محسن خان با میان حضرت عمر چمکنی عداوت و دشمنی داشت. خداوند به محسن خان پسر نیک و صالحی به نام آزاد خان عطا کرد. آزاد خان بیشترین وقت خود را وقف خدمت به میان عمر چمکنی می کرد. مولانا دادالدین خان شرح حال آزاد خان و عقیدت او را نسبت به میان عمر چمکنی چنین اظهار کرده است. ترجمه شعر :« آزاد خان آن فرزند محسن خان است که در میان قبایل مهمند ارجمند است گرچه پدر او به عمر صاحب عقیده نداشت و با او هیچگونه قرابتی نداشت اما این فرزند او اعتقاد خاصی به میان صاحب داشت ایشان قطب الاقطاب درگاه میان صاحب بود[۱]».

اما عقیدهٔ مولف کتاب مناقب میان چمکنی در خصوص احوال مولانا معز الله چنین است که ارباب معزالله خان مهمند از نژاد مهمند بود و در سر بند در غرب شهر پیشاور (پنج میل دور از شهر) سکونت داشت . نام پدر او

۱ - مناقب میان چمکنی از مولانا دادالدین ص ۱۲۵

عبدالله خان و از اولاد شخصیت معروف و مشهور مستجاب خان بود. وی در زمان شاه جهان (یکی از شاهان مغول) مقام کدخدایی داشت. معز الله خان در حدود سال ۱۷۷۵ م برابر با ۱۰۸۵ هـق به دنیا آمد و یقیناً تا سال ۱۱۶۷ ق برابر با ۱۸۵۳ زنده بوده است[۱].

نگارنده شخصاً بر این عقیده است که سال تولد معز الله خان حدود ۱۱۰۰ ق برابر با ۱۶۸۹م بوده است و زمان زندگی او را می توان حوالی سال ۱۱۰۰ ق / ۱۶۸۹م لغایت ۱۱۸۰ ق برابر با ۱۷۶۷ م حدس زد. علاوه بر کتاب مناقب نامه میان عمر صاحب چمکنی کتاب دیگری از او تحت عنوان طب نامه معروف به چهار رساله باقی است که به زبان فارسی در مورد علوم پزشکی به نثر نوشته شده است. نگارنده با وجود تلاشهای زیاد موفق به پی بردن به تاریخ نوشتن این کتاب نشد.

کتاب پر دل خان ختک تحت عنوان مروارید بخش شده (چاپ ۱۹۸۹م) پیرامون شرح حال و زندگی معزالله مهمند مطالب مفید و ارزشمندی دارد که در بخش ادبیات زبان پشتو برای دانشجویان اطلاعات بسیار مفیدی دارد. صفحات آخر نسخه خطی کتاب تیمورنامه یا ظفر نامه (تالیف سال ۷۵۹ق از مولانا عبدالله الهاتفی) دست خط معزالله خان موجود است. این نسخه خطی در آکادمی پشتو با شماره ۵۶۸ موجود است. در صفحه آخر آن نسخه تیمور نامه چنین نوشته شده است : به تاریخ پانزدهم شهر شوال المکرم سنه هجرت ۱۱۲۲ ق و با این نوشته : معز الله خان مهمند پیشاوری تخلص افغان به تاریخ ۱۱۲۳ ق پایان یافته است و در صفحات آخر این کتاب این جمله درج شده است:

این نسخه میمونه مسمی تیمورخانه در ملک نعیم الله ولد ملک معزالله به تاریخ بیست و چهارم ماه شوال المکرم در ملک نعیم الله شده سنه ۱۱۲۲ ق بعد از این نوشته در مورد تیمور نامه چنین نوشته شده است:

پانصد و هفتاد هجری نه تا آن گفته شد درهزار ویکصد و شصت همچنان پیدا شود

۱ - دیباچهٔ دیوان معزالله خانه به نقل از مناقب میان چمکنی صص ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۵.

در صفحه دیگر این کتاب نوشته شده است :
جنگ نامه امیر تیمور مرسوله خان بهادر ارباب محمد اعظم خان مهمند کوتله محسن خان پیشاور ۱۰ اکتبر ۱۹۱۰. همچنین طی یک سند شماره ۳ حالا هم کوتله محسن خان به نام ارباب محمد عبدالحلیم ثبت شده است. نسخه کپی شده این سند نزد نگارنده موجود است. در این سند امضای معزالله خان و پدر وی عبدالله خان وجود دارد و سال تحریر آن ۱۱۲۲ ه‍ ق ذکر شده است.
در صفحات آخر تیمور نامه تا.یخ تولد و مبارک باد فیض الله خان فرزند پردل خان ختک نویسنده کتاب مروارید پخش شده با حروف ابجد نوشته شده که سال ۱۱۷۶ ق اعلام شده است. جای تعجب و حیرت است که خداوند به بی بی امیر بیگم همسر سالمند یکی از خانواده های بزرگ سرهند شریف در آخر عمر پسری به نام فیض الله خان داد. اما خداوند در همان سال یعنی ۱۱۷۶ ق عزیز الله خان برادر چهل و چهار ساله وی را گرفت و او را شدیداً ناراحت و افسرده کرد. تاریخ وفات او را چنین نوشته اند : گفت بیرون کن ز ذات الجنب اعداد « مبنایی ۱۱۸۶ - ۱۱ = ۱۱۷۶ ه‍ . نیز سال وفات بادشاه بیگم راکه حدس زده می شود همسر معزالله خان بوده است ، چنین نوشته‌اند:
در زیر اشعار فارسی تیمورنامه دستخط معزالله خان هم وجود دارد و تاریخ آن ۱۱۸۲ درج شده است و تاریخ وفات رفت بی بی به جنت حساب ابجد سال ۱۱۸۲ ه‍اعلام شده است. از این تاریخ آشکارا روشن می شود که معزالله خان تا سال ۱۱۸۲ زنده بوده است واین که بعد از چند سال دیگر زنده بوده است تشخیص آن مشکل است.
اگر دستخط معزالله خان را در تیمور نامه که تاریخ آن ۲۳-۱۱۲۲ ه‍ ق ذکر شده و سندی راکه تاریخ ۱۱۲۲ ذکر شده بررسی کنیم مجبور هستیم که تاریخ تولد معزالله خان را تقریباً ۱۱۰۰ ق بخوانیم. اما اگر طبق مرثیه وفات یک زن در سال ۱۱۷۶ و ولادت فرزند او فیض الله خان و نیز وفات برادرش عزیز الله خان در همان سال که پر دل خان ختک بدون اسناد و مدارکی او را بزرگتر از معزالله خان می داند و سال تولد عزی الله خان را ۱۱۳۶ خوانده در این صورت نوشته تیمورنامه ۱۱۲۲ ه‍ ق و دستخط معزالله خان در سال ۱۱۲۲ ه‍ در آن سند چه مفهومی دارد؟ این نوشته ها در سال ۱۱۲۲ ه‍ ق ما را مجبور

می سازد که تقریباً سال ولادت معزالله خان را ۱۱۰۰ بنویسیم و تا زمانی روی این تاریخ تکیه کنیم که تاریخ حقیقی ولادت معز الله خان دریافت شود.
تاریخ تحریر مجمع اسرار مناقب شیخ میان عمر صاحب چمکنی ۱۱۶۳ ذکر شده است اما در آن مناقب تاریخ وفات پیرو مرشد او ۱۱۹۰ ذکر نشده است. واضح است که این مناقب نامه را خیلی قبل نوشته بوده اما با وجود آن ما هیچ سند و یا مدرکی نداریم که حقیقت را درک کنیم که وی تا زمان وفات میان عمر صاحب چمکنی زنده بوده است. پس مجبوریم سال وفات او را قبل از سال ۱۱۹۰ بدانیم و سال وفات او تقریباً ۱۱۸۵ق برابر با ۱۷۷۲م بوده است. زیرا بی بی جنت تا این زمان حتماً زنده بوده است.

حالا نسخه خطی مناقب میان عمر چکمنی را بررسی می کنیم و مختصراً روی آن بحث می‌کنیم تا علاقه مندان پشتو زبان از این تحقیقات مختصر استفاده کنند و باعث اطلاعات بیشتر اهل قلم شود.

کتابی که پیش نظر است نسخه خطی مجموعة الاسرار است مقدمه آن به زبان فارسی نوشته شده است اما متن کتاب منظوم و در قالب مثنوی است. این کتاب ۱۲۱ صفحه دارد. در حقیقت مناقب میان صاحب محمد عمر چمکنی اثر معزالله خان فرزند عبدالله بن ملک محمد خان مهمند می باشد. نام ملک محمد خان مهمند در تاریخ مرصع به عنوان رهبر قبایل غوری ذکر شده است. نوشتن این کتاب در سال ۱۱۶۳ ق برابر با ۱۷۵۰م اختتام یافته است.

«خادم الفقراء معزالله بن عبدالله بن ملک محمد خان مهمند که از گردش این چرخ منقلب چون در نظام امور از این بی سرو پا انقلاب افتاد».

قصر یقین را ز دلش روشنی است　　بدر منیر فلک چمکنی است

این کتاب خطی با ثناء وصف حضرت محمد «ص» منقبت چهار یار آغاز و با توصیف و تمجید میان عمر صاحب چمکنی ، مرشد کونین حضرت میان صاحب قدس سره از صفحه ۱۵ ادامه می یابد.

قطب زمان است محمد عمر　　دوخته از روی دو عالم نظر

کشف و کرامات میان عمر صاحب چمکنی از صفحه ۱۸ به طور مسلسل آغاز می شود. کشف اول آن در حقیقت ظهور نادر شاه است.

خطهٔ بگرام به طرز قدیم — داد به ناصر به عطایی عظیم
در همه جا مجلس چک ورباب — نغمه اقوال و صبوح شراب
هر طرف انبوهی اهل قمار — رسم ضلالت همه جا آشکار
فرقهٔ رقاص به هر کوی و در — شعله جهاله شدهٔ در اثر
فاحشه ها هر طرفی بی حساب — ساخته بنیاد شریعت خراب

در این منقبت اظهار شده است که ظلم و جبر فراوان و مردم به گناه آلوده بودند. مردم به تنگ شدند و برای شکایت نزد میان عمر صاحب آمدند و در اثر کرامت او خداوند عذاب بزرگی را در قالب نادر شاه بر ظالمان مسلط کرد.

کشف دوم آگاهی دادن به نائب ناصر خان حاکم پیشاور است.

نائب ناصر که به هفته دوبار — یافتی اندر حرم خاص یار

کشف سوم اطلاع دادن از احوال احمد شاه و آمدن خبر اوست.

نوک نوایی ظفرش عالی است — هست نام احمد و ابدالی است
مطلع آن اختر دین مشهد است — رایج دین خاک ره احمد است
گرچه سپاهش به عدد کم بود — پیش من آید شاه عالم بود

***

از راه غزنین چو به کابل رسید — الهمان در تحت تصرف کشید
می رسد این که به پیشاور شتاب — چون که بر آید ز افق آفتاب
نائب ناصر چو شنید این خبر — رفت همه کبر و غرورش ز سر

کشف چهارم آمدن نائب ناصر و اربابان مهمند و خلیلان و تسلیم شدن ایشان است.

چون خبر عام ز هر جا رسید — این سخن از پرده به صحرا رسید
ما همه مهمند خلیلان تمام — ساخته بر گوش ز افواه عام
ز این سخن تازه پریشان شدیم — باز سوی حضرت ایشان شدیم
پرسش احوال نمودیم باز — دفتر اجمال گشودیم باز

عـــرض نـــمودیم کـــه ای راز دان | بـــر تـــو عیـان ایـن هـمه سـر نهـان
آنـــچه بگـفتی و بـــه ظـــهور آمـــده | بـــاز بـــر ایـــن مـــلک فـــتور آمـــده
گو که چه سازیم به خـود اختیـار | چـیست بـــه مـــا بـــه ز قـــرار فـرار
بـاز چـون ایـن بـازی بـود در میـان | حکم به ما چیست واجازت چه سان
غـــوث زمـــان پشـــتی دیـــوار دیـن | از پـــی تسکـــین قـــلوب حـــزین
سـیف زبـان کـرده بـدین گـونه تـیز | گـفت کـه رفت آن ز مـن فتنه خیز
ایـــن وجـــودش ز نـمود عطـا است | آیـــینه مـــظهر لطـــف خـدا است
رایـــج دیـــن قـــوت شـــرع مـــتین | نـــیض رســـان ضـــابط روی زمـــین
کوکب بخشش کـه بـدین روشـنست | نـــیک قـــرانش ز حـــد چـــمکنست
مـــطلع آن نـــیز آفـــاق گـــیر | هست مـــقرر ز مکـــان فـــقیر
از قـــدمش کـــفر رود در عـــدم | ز ایـــن غـــم بـــیهوده مـــدارید غـم
هـــر هـــمه از دولت آن دیـــن پنـــاه | خـوش گـذرانـید بـه تـمکین و جـاه
رفت خزان موسم گل چنین جا[چینی] است | ســـر بـــه عـدم بـدعت و بی دینی است
جـــمله شـمـا صـاحب دولت شـوید | هـــر هـــمه ارکـــان خـــلافت شـوید
شـــرع قـوی گـردد و اسـلام چست | اهـــل ضـــلالت هـــمه گـردند سست
کـــثرت علمـــا بـــود و شـــوق عـلم | امـــر و نـهی بـاشد و تـقوی و حـلم
مبتدعـــان را بـــه نهـــانخانه جـــای | اهـــل شـــریعت هـــمه رونـق فـزای
قطب زمان که این هـمه ارشـاد کـرد | داد نـــوید طـــرب و شـــاد کـــرد
نازل [بادل]خـندان و لب پـر سـرور | یـــافته رخـــصت ز بســـاط حـضور
بـــر هـــمه در خـانه خـویش آمـدیم | رفـــته بـه غـم بـاز بـه عـیش آمـدیم
مـــنتظر مـــقدم آن دادگـــر | هر شب و هر روز بـه شـام و سـحر
تـــا عـــلم دولت آن کـــامگار | نـــصب نـــمودند بـــه بـــالا حصـــار[1]

همچنین برخی دیگر از کرامات و موضوعات آن به شرح زیر است.
کرامت پنجم آمدن احمد شاه به قدمبوس مبارک و سوال و جواب و تاج نهادن بر سر احمد شاه است. مناقب ششم آمدن احمد شاه به طرف چمکنی است.
کرامت هفتم صلح نمودن سردار جهان خان به معه حاکم باجور است.

۱ - مجموعة الاسرار، ص ۲۶ تا ۲۸.

کرامت هشتم خوردن فیلان علف کچهوری در حد چمکنی و مردان آنهاست.
کرامت نهم فرزندان پیدا شدن در حرم احمد شاه در دران به دعا و تار دادن جناب است.
کرامت دهم التماس فرزندان از جنابعالی وزیر شاه ولی خان و رسیدن مراد» و کرامت یازدهم تولد شدن فرزندان در خانه جهانیان به دعای جناب‌است و کرامت چهلم پر شدن زانکه کوتله مهمند از ابله ها و آب دادن صاحب و صحت اوست.

تعداد مناقب و کرامات این کتاب به پنجاه و چهار می رسد. این کتاب با این اشعار اختتام یافته است:

شکر که این نامه به پایان رسید — شربت خوش از نی کلکم چکید
چون [که] پذیرفت سخن اختتام — مجمع اسرار او را[اورا]گشت نام
جون نظر فکر در و گشت حرف — بود ز تاریخ در آن چار حرف
اول جان بود اخیر حواس — حرف سوم اوسط عقلش شناس
آخر آن آخر حرف چراغ — نور فزاینده و هوش دماغ

در حساب ابجد به این طریقه سال ۱۱۶۳ هجری قمری دریافت می‌شود و بیان آن روش جدیدی است. شاید قبل از معز الله خان و یا بعد از آن دیگر شعرای زبان پشتو به حساب ابجد تاریخ را به این شکل بیان کرده باشند. این کتاب قبل از خاتمه سال هزار و دویست هجری قمری نوشته شده است و در این صورت برای نویسندگان زبان پشتو تعیین تاریخ تولد معز الله خان آسانتر شده است که قبل از این کار بسیار دشوار و مشکل بود.

*****

شعر فارسی امروز شبه قاره

سید شاکر القادری[1]

گفتگوی رسول صلی الله علیه وآله وسلم

خوشادلی که درو هست آرزوی رسول(ص) خوشا نگاهی که باشد به جستجوی رسول(ص)

چو صبح بر دمد و روی گل بر افروزد رود میان گل و لاله گفتگوی رسول(ص)

عرق ز چهرهٔ گل ریزد از خجالت ها سخن رود به چمن چون ز رنگ و بوی رسول(ص)

عروس غنچه، تبا چاک زد ز فرط هوا نسیم لطف وزد چون ز طرف جوی رسول(ص)

سزد که نغمهٔ داود هم فرو میرد به محفلی که نسازد به گفتگوی رسول(ص)

گهی به وادی ایمن، گهی به دشت بلا «کهان کهان لیے پھرتی ہے[2] جستجوی رسول»(ص)

بروز حشر چو خیزم چسان روم شاکر

بدین خرابی اعمال پیش روی رسول(ص)

---

۱ - شاعر معاصر ساکن اتک - پاکستان.

۲ - مصرعهٔ بیدم شاه وارثی (ترجمه: کجا کجا مرا می گرداند جستجوی رسول صلی الله علیه وآله وسلم).

سرودهٔ : فائزه زهرا میرزا[۱]

میمنت نیمهٔ شعبان [۲]

مـــهدی آخـر زمـان! جـلوه نمـا برعـاشقان
هـادی کـون و مکـان فـخر زمـین و آسمـان

روز پـاک مؤمنـان شـد روز تـو، مـهدی بیا
نـیمهٔ شعبـان بیامد هـر طـرف شـد ضونشـان

جشن مـیلاد تو شـد، روشـن شـده هربام و در
شادوخوش هـرسو ببین زیبا رخ ایـن مؤمنـان

ظلم وجور و کفر والحاد از جهـان بیرون شـود
گـر بیاید یـوسف زهـرا«س» امـام انس و جـان

مـی کـنی تـو یک نـظر بـر مردمـان منتظر
بخشش حق مـی رسـد از یک نـظر بـر عـاصیان

مـجلس و مـحفل بـبین رونـق پـذیر نام تـو
ورد هـر پیرو جـوان صبح و مسا شـد الامـان

دست مـا بـر حـضرت ذات خـدای ذوالمـنن
رخ نمـا، مـا را، تـویی راه صفـای کـاملان

گـردش افـلاک اگـر راه مـراد مـا نـرفت
نیست غم گر تـو شـوی ایـن کـاروان را ساربان

گـلشن هـر عـاشقی پـر از بهـاران رخت
رهـروان راه حـق بـر آستـانت گـل فشـان

گر کنی لطف و عطا ای صـاحب جـود وسخا
نـور حـق بـر مـا رسـد در سایهٔ ایـن عـارفان

---

۱ - استادیار دانشکدهٔ دولتی دخترانه مارگله F-7/4 اسلام آباد.

۲ - به مناسبت نیمهٔ ماه مبارک شعبان جشن ولادت حضرت مهدی الهادی صاحب العصر و الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف .

غـیبت صـغری ز تـو هم غیبت کبری زتو
قـلب و روح عـاشقان از غـیبتت زار و طپـان
مـهدی صـاحب زمـانی عَجِلّ! ای عشـق ابد
جـلوهٔ خـود را نمـا، مسـرور کـن زنـده دلان
بـر تـو شـد اِتمام حُجّت از خـدای لم یَزل
حُـجّت قـائم شـدی تـو ای امـام سـالکان
بهره ور ایـران و پاک و جـمله اسـلام و جهان
نـایب تـو شـد خـمینی آن امـیر عـاشقان
هـم مجـاهد،هـم سپاهی، هـم شـهید راه حق
لاله هـای سـرخ دل شـد خـون بهای گلبنـان
«فـائزه» از مـهدی الهادی بکـن ایـن التمـاس
تـا بسـایم چـهره ام بـر درگـهش چـون زائـران

فضل الرحمن عظیمی[1]

سعدی شیرازی

سـعدی شـیرازی جـادو نـوا — شـاعران فـارسی را رهـنما
سـینه اش از فکـر عـالی مـایه‌دار — او بـیفزود اهـل ایـران را وقـار
شـعر پـر تأثـیر و دلکش گـفته است — بـاکمـال خـویش گـوهر سُـفته است
رفـعتِ فکـرش بـه اوج آسمـان — در زمـینش گلستـان و بوستـان
در سـخن دارد مـحبت سـر بـه سـر — هست گفتـارش نـصیحت سـر بـه سـر
هست او کـامل بـه هـر طـرز سـخن — اعتبـار و افتخـار اهـل فـن
او بـه هـر صنف سخن بس قادر است — در ضـمیرش هـر نـوای نـادر است
ایـن «عـظیمی»یـاد او دارد بـه دل
سرونـاز از شـعر او شـد پـابه گـل

---

۱ - شاعر فارسیگوی معاصر ساکن کمال آباد - راولپندی.

جاوید اقبال قزلباش[1]

مثنوی رومی

هفت سده ز آن آتش افروخت به صد خوبی — هر شعلهٔ فرهنگی زان مثنوی رومی
یک رقص محبت هم در قونیه شد برپا — دائر شده چون دوره در مکتب مظلومی
این ملت بیضا را رومی است چراغی هان — در تیرگی عالم، در حالت معذوری
فاسد شده این عالم هنگام جدال آمد — بی معنوی ام مولا ،یک شعر دگر آری
میخانه مرا وحدت، خالق بپرستم من — اخلاق مرا گوهر، مسلک مرا شبیری
قرآن مرا رهبر، اسلام مرا چادر — فرقی مرا نَبْوَد در مصری و خرطومی
محرم به یکی نقطه مجرم شود،ای وایی — هر نقطه که فهمیدم جز نقطهٔ مجبوری
جاوید ز ارض او،آید خبری خوش کن — ایران به ته بالم ، چشمم به سوی رومی !

دلدار[2]

ارمغان فارسی

مرکز تحقیق ما شد گلستان فارسی — شد چراغان از حضور شاعران فارسی
صد چمن گل در بغل دارد گلستانی چنین — نسخه های دست نویسش ارمغان فارسی
سی امین سالروز تأسیسش مبارک بر همه — دوستان نکته دان و رهروان فارسی
فارسی بود درهزار سال شوکت بوستان هند — بس شهنشاهان شدند سرو روان فارسی
بلبلان درهرچمن جشن وخوشی سرمی‌کنند — زانکه هست الهام شان از شاعران فارسی
سعدی شیرین سخن افروخت شمع معرفت — با گلستان شهیر و بوستان فارسی
حافظ از اسرار حق می گفت با رمز دگر — از می و معشوق و هم از لعبتان فارسی
شعر نغز رودکی روح و روان را می دمد — بیت جامی زنده کرده جسم و جان فارسی
عنصری و هم سنائی در ثنای ذات حق — خوش سرودندهردوبودندنغمه‌خوان فارسی
غالب خوش ذوق و اقبال آن امیر کاروان — هر دو در شعر وسخن از طوطیان فارسی
هم بگویم من ز عطار و ز مولانای روم — بیدل دانا بود چون کهکشان فارسی
فرخی با فر و شوکت مجلس آرایی نمود — انوری یافته صله از گرد خوان فارسی
شهرت شهنامه را فردوسی عالی مقام — خوش بیان کرد و عیان شد این نشان فارسی

گر دهی «دلدار» رونق شعر شیرین دری
می شود مشهور عالم این زبان فارسی

---

۱ - شاعر و مترجم رایزنی فرهنگی سفارت ج.ا.ایران - اسلام آباد.
۲ - شاعر افغانی ساکن در اسلام آباد.

دکتر رئیس احمد نعمانی [1]

شکوهٔ دل

گه به دست رهزنان کشته شویم — گه به دست رهبران کشته شویم
گاه در آسام و گه در بمبئی — بی خیال و بی گمان کشته شویم
گاه در گجرات و در سورت گهی — زین کران تا آن کران کشته شویم
گاه در دهلی، گهی در دهره دون — گاه در دیگر مکان کشته شویم
گه نواکهالی، گهی جمشید پور — هم در این و هم در آن کشته شویم
در رورکیلا و در کلکته هم — بی چنین و بی چنان کشته شویم
گه مراد آباد و در میرتهٔ گهی — کودک و پیر و جوان کشته شویم
گاه در ملیانه ، گه هاشم پوره — سوخته دل، خسته جان کشته شویم
گاه بهاگلپور و گه در شاملی — در هجوم طاغیان کشته شویم
گاه در بهوپال و گه در آندهرا — از قضای ناگهان کشته شویم
در بنارس گاه وگه در کانپور — بی ضمان و بی امان کشته شویم
دربهوندی گاه و در بجنورگاه — در بدایون همچنان کشته شویم
در علیگره ، گنجدند واره نگر — چون که ما مستضعفان کشته شویم
باز در گجرات، حال ما ببین — چند گاه و هم چسان کشته شویم
گاه در بازارها ، در راه ها — بی خبر از خان و مان کشته شویم
گاه خفته اندرون خانه ها — وقت شبها ناگهان کشته شویم
در مساجد وقت سجده در نماز — ناگهان تسبیح خوان کشته شویم
روزه می‌گیریم و در زندان رویم — پس بغیر آب و نان کشته شویم
گاه دست و پای ما پاره کنند — گه بریده قیمه سان کشته شویم
گه چو چوب خشک سوزانندمان — گه چو شمع بی زبان کشته شویم
وارهیم از دست شهریها اگر — با سلاح شرطیان کشته شویم
همچو مور زیرپا، از سالها — هر زمان و هر مکان کشته شویم
مختصر این است : بی جرم و خطا — اندرین دور و زمان کشته شویم
از چه کس جویا شویم انصاف را — چون به امر حاکمان کشته شویم
ای خدای اهل ایمان، تا به کی؟ — ما به دست کافران کشته شویم

***

۱ - استاد بازنشسته فارسی دانشگاه علیگره، هند.

دکتر محمد حسین تسبیحی

محبت نامه

محبت پایهٔ خلقت،محبت جلوهٔ ایمان / محبت گوهر انسان، کند دل را نگهبانی
اگر دل را توی خواهی، محبت را نمایان کن / بود آن رجم شیطانی،بود آن راه سبحانی
شده اقبال اسلامی، بنایش بر محبت ها / بخوان در جذبهٔ شعرش،سخن‌های خدادانی
ز اخوان الصفای دل، شود عشق خدا حاصل / خدا باشد همیشه در دل مردان روحانی
مناجات سحرگاهی، بر آید از دل محزون / که از راز و نیاز او، بلرزد کفر شیطانی
نسیم گلشن ایمان، رسد از درگه الله / نشان این همه باشد، همه آیات قرآنی
سعادت در جهان باشد، بنایش بر محبت ها / شده سدّ جهالت ها، محبت های انسانی
هزاران مهر وخوبی را،ببین بر آسمان دل / کند روشن همه جا را،محبت های رحمانی
دل اشکسته راهرگز،مکن غمگین و افسرده / سویدای دل او را، بود لطف خدا بانی
خدایا مهر تو جویم، به نامت ره همی پویم / سخن از عشق توگویم، همین رمز مسلمانی
به معراج محبت چون، قدم زد حاصل قرآن / ز سُکر و صَحو او صوفی، بزد آواز عرفانی
نباشد در جهان قلبی که خالی باشد از ایمان / کند پیوند ،دل ها را، نوای قلب ایمانی
درخت وسبزه وبلبل،همه محبوب یکدیگر / خوشی و شادمانی ها، نشان عشق یزدانی
امید هر دل غمگین ،محبت باشدش تضمین / قلوب اولیای دین، مقام لطف ربانی
کلید قتل و غارت را، محبت چاره گر باشد / نگر شیطان ظلمانی، شده از آن گریزانی
جهانگیری‌اگرخواهی،محبت کن محبت کن / «یهی مقصود فطرت هـ‌یهی رمز مسلمانی»
ببین زین العبادما،دعایش مظهر ایمان / «اخوت کی جهانگیری،محبت کی فراوانی»
پس ازظلم یزیدی ها،حسین شد نعرهٔ دلها / حسین پیوند جان ودل،یزید در ظلم عدوانی
بیایید ای همه دل ها، علم بردار حق باشید / زحق جوییدوحق‌گویید،به‌لفظ ولطف حقانی
محبت مرز نشناسد،محبت هرکجا باشد / بجوآن رابه قلب خود،شوی‌ازآن جهان دانی
محبت در وجود ما، صفا بخشد به جان ما / قرین جان و حب حق، به لب آورده خندانی

محبت‌در وجود این«رها»باشد عجین هردم
صلای حق زند هر لحظه اندر قلب نورانی

---

۱ - شاعر و محقق و کتابدار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد.

علی رضا رضایی[1]

سوخته

ای خیالت آسمان را سوخته — جملهٔ آن می کشان را سوخته
می زنی آتش به خاکستر مرا — در نگر جان و جهان را سوخته
ای کرم های تو بیرون از شمار — جمله عشق و عاشقان را سوخته
قطرهٔ آبی به دریایی رسید — بال و پر مرغابیان را سوخته
شعلهٔ تصویر یادت در ضمیر — خامه و کلک و بنان را سوخته
ای شمیم مشک خورشید سحر — بال و پر ریگ روان را سوخته
دل که خاکستر نشین عاشقی است — از دمش پیر و جوان را سوخته
نکته ای موزون زلبهایت گذشت — دفتر کون ومکان را سوخته
سینه از داغ تو باغ ارغوان — ای تو باغ ارغوان را سوخته

***

رضیه اکبر[2]

ای کاش!متن دلم

ای کاش !
متن دلم آواز پرنده ها می شد!
پرندگانی که چون می نشینند
بر شاخه های در هم رفته
چهچهه می زنند
درد دلم آشکار می شود
ای کاش !
متن دلم آواز پرنده ها می شد!
می گفتند ، چرا دل بریدم از زندگی .

چرا این نفس برایم دام است؟
شکوفه های دلم پژمرده شده
دیگر نسیم بهاری به آن طراوت نمی بخشد.
ای کاش!
متن دلم آواز پرنده ها می شد!
می گفتند
چرا پنجرهٔ دلم را به سوی آسمان
کرده ام باز؟

۱ - شاعر فارسیگوی معاصر.
۲ - مربی بخش فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد.

جاوید آفاقی

غزل

بهار نو به گلستان خویش باز آور — زبوی گل به جهان امن دلنواز آور
نسیم صبح چو آید،زخوش ادائی خویش — خس فتاده زره گیر و سرفراز آور
ز روی لطف تو زنجیر هر اسیر شکن — درِ قفس پی مرغان نغمه باز آور
رسن به گردن توتنگ و سخت بنهادند — اگر شکسته نگردد دهان گاز آور
مرو به راه فرنگ و قدم منه در پیش — زمام ناقهٔ خود را سوی حجاز آور
فریب خوردی و بگذاشتی حرم پس پشت — تو در فضای کنشتی دو دیده بازآور
فرنگ داد جهان را تمدن الحاد — تواز شعور محمد«ص» سخن طراز آور
سپه گری به جوانان نو نیاز آموز — زمان پاک نبی«ص» در زمانه باز آور
تو زیر کفر شدی در جهان ز ترک جهاد — ترا که دست دهد آن دگر نماز آور
حضور دوست کله کج کنی و کفر کنی — به رنگ مؤمن خالص سر نیاز آور
چه کافری نکنی احترام ایزد پاک — ترا که گفت که کبرو خودی وناز آور
قیامت است مسلمان سه پاره گشت و بمرد — به پیش مردم حساس کشف راز آور
نجات بخش جهان را ز ظلم و محکومی — به شرق وغرب دلیرانه تُرک وتازآور
همماره صبح و مسا محو مسلم آزاری — اگر به لطف نسازد، به زور باز آور
تو ناتوان نئی هرگز،برآر پنجهٔ خویش — شکار بازکن و فاخته چو باز آور
درین زمانه که سرکش شدند فرعونان — عصای سرشکن و سر در و دراز آور
ضمیر خلق شود مطربا مگر روشن — جمال درد مرا در نوای ساز آور
به دور ظلم غزل را زبان درد بده — وجود سنگدلان را ز غم گداز آور

ورای قوم و وطن بهر هر بشر«جاوید»
کلام مهر و وفا حرف دلنواز آور

خیر محمد داعی[1]

تیغ عاشق

بر در حُسنت نگاهم حلقه بر در می زند — تیغ ابرویت سرم را همچو نی سرمی زند
همچو مرغ نیمه بسمل رقص رقصان پیکرم — در هوای گلشن رویت دلم پر می زند

۱ - شاعر معاصر افغانی ساکن در اسلام آباد - پاکستان.

وای وای زین بازی بازیگران چرخ دون — غنچهٔ بشکفته را با ژاله خنجر می زند
کوکنار از جرح نیشتر می دهد بیسر وفا — بیژه کش بر سینهٔ بشر داد نیشتر می زند
داغها دارد دلم چون لاله در صحرای خود — زان سبب سیل سرشکم موج احمر میزند

«داعیا» رنجه مشو از زخم تیغ دلبرت
هرکجا بر قلب عاشق تیغ دلبر می زند

صابر ابوهری[1]

غزل

ز دشمن کی رسیدستم زیانی — مرا برباد کردست مهربانی
اگر خواهی خدا را فاش بینی — نظر بر خویشتن افکن زمانی
کسی کو جان سپارد بهر میهن — بماند تا ابد او را نشانی
قدم بنهاد روی ماه تابان — چه کاری کرد مرد ناتوانی
محبت را نه دی باشد نه فردا — محبت بی نیاز هر زمانی
حضور دوست یک لمحه بخواهم — نمی خواهم حیات جاودانی
کجا راحت یابد نسل آدم — زمین هم گر بگردد آسمانی

منه پا در دیار عشق «صابر»
که این بحریست و آن هم بیکرانی

مقصود جعفری[2]

غزل

شب گذشت و صبح خندان دیده ام — باز من جشن چراغان دیده ام
در دیار آشنا خوش آمدم — بهر دردم حرز درمان دیده ام
نام من نقش است بر لوح ثبات — زندگی را گل به دامان دیده ام
در حریم کعبهٔ دل بارها — روشنی از روی جانان دیده ام
عکس رویش رنگ و نور شش جهت — برزمین یک ماه تابان دیده ام

پرچم امن و امان افراشتم
جعفری را یار آنسان دیده ام

۱ - شاعر و نویسنده معاصر ساکن جگادهری ، هند.
۲ - شاعر معاصر فارسی ، راولپندی - پاکستان.

مولوی عبدالخالق ابابکی براهوی[1]

بخش فارسی

جبین یار را کردم مطالع — قمر چون بود جمالش از لوامع
ز شمس و شمع او بالا حسین تر — که حسنش خوشنما زیبا سواطع
گذر دارد اگر باغ و چمن را — گلاب و یاسمین گیرند منافع
درین دنیا جمیع کردم سفر تیز — ندیدم مثل او دیگر مطاوع
به نازش صوفی و زاهد سراسر — ز دیدارش بوند یکسر توابع
جمالش از همه خوبان جمیل تر — به حسنش حال نه ماضی - مضارع

«براهوئی عبدخالق» در سرایش
نظر دارد گئ آ یه منافع

صدیق تأثیر[2]

غزل

تاکجا همره روی ای رهبر خضرای من — هیچ پایانی ندارد گوشهٔ صحرای من
من بگردانم بقدری این جهان هست و بود! — بسکه در عالم نگنجد وحشت سودای من
همچو بلبل نغمه ریزم من ز منقار قلم! — هست این طبع مرا طوطی شکّر خای من
کس نفهمد شرح آن بر حرف ها دارد نظر! — بی وقر شد ای حریفان معنی زیبای من
من چو افتادم ز چشمش رفته ام بس در بدر — ای دریغا در دل کس شد نه پیدا جای من
باختم نقد روان را حیف بر عمر عزیز! — جز سخن کاری نکردم وای من ای وای من

این غزل گفتم به طرح تلزم بی ساحلی
حضرت بیدل بود «تأثیر» بس مولای من

*****

۱ - شاعر معاصر فارسیگوی ساکن ابابک بلوچستان - پاکستان.
۲ - شاعر معاصر اهل شیخوپوره ایالت پنجاب - پاکستان.

گزارش
و
پژوهش

گفتگویی اختصاصی با مومن قناعت[1]
درباره
جایگاه زبان و ادبیات پارسی در تاجیکستان[2]

دانشکده های تاجیکستان و نحوهٔ تدریس زبان فارسی در این دانشکده ها استقبال مردم از ادبیات ایرانی ، شیوه ها و ترفندهای تازه ای که می بایست برای علاقه مند کردن دانشجویان به فراگیری و تحقیق پیرامون زبان فارسی به کار گرفت ، سطوح آموزش زبان فارسی در مدارس ، سرنوشت جنگ در تاجیکستان و چگونگی انتخاب رسم الخط جدید بعد از فروپاشی نظام کمونیستی و منسوخ شدن زبان روسی در این کشور، از جمله مسائلی اند که در گفتگو با مؤمن قناعت ، شاعر ملی و عضو آکادمی علوم تاجیکستان ،مورد بحث قرار گرفتند. در زیر متن این گفتگو از نظرتان می گذرد.

● آموزش زبان فارسی در سطح دانشگاههای کشور شما از چه زمانی و چگونه آغاز شد؟

○ آموزش زبان به دو شکل در تاجیکستان صورت می گیرد. یکی ، همان زبان مادری است که تا شروع دانشگاه ادامه می یابد و دیگری ، رشته های مشخص تحصیلی در دانشگاه دولتی تاجیکستان که زبان فارسی نیز همچون عربی و آلمانی در آنجا تدریس می شود. تدریس زبان فارسی از سال ۱۹۴۹ که دانشگاه دولتی تاجیکستان تأسیس شد، در این دانشگاه آغاز گردید. آنها که زبان و ادبیات فارسی را می آموختند ،به تکمیل زبان فارسی هم می پرداختند. در دانشگاه تاجیکستان متون گلستان و حکایات فارسی پهلوی تدریس می‌شد و ما بیشتر از متن گلستان سعدی استفاده می کردیم.

در طول سالهای استیلای رژیم شوروی ، در دبیرستانها و سایر مقاطع تحصیلی نواحی و شهرها ، وضع طوری شده بود که به زبان فارسی نیز همچون زبانهای خارجی می نگریستند و در حد یک زبان خارجی از متون آن

---

۱ - شاعر ملی و عضو آکادمی علوم تاجیکستان.

۲ - به نقل از مجله سروش، تهران.

برای دروس استفاده می شد. حتی در مواردی آموزش آن، منع سیاسی داشت و با سیاست آن روزها سازگار نبود.

بعد از بازسازی، از سال ۱۹۸۹م، آموزش زبان و رسم الخط فارسی در دستور کار قرار گرفت. آموزش وسیع زبان مادری ما از همین سال بود که در حوزه ها ، دفترها و حتی شورای عالی وسعت و رسمیت یافت و فضایی فراگیر برای آموزش زبان فارسی ایجاد شد و این از ثمره های آزادی و استقلال بود که ان شاء الله امیدواریم ادامه پیدا کند.

● اکنون وضع کلی آموزش زبان فارسی در کشور شما چه در سطح دانشگاهی و چه غیر از آن ، چگونه است؟

○ در مرحلهٔ جدید ، تمایل عمده، بیشتر به زبان فارسی است. کتابهای درسی که به زبان فارسی انتشار یافته اند و آموزش بر اساس محتویات آنها صورت می‌گیرد، در مدرسه های دینی هم فرهنگ اسلامی به زبان فارسی تدریس می‌شود؛ زیرا سهم عمدهٔ ترویج اسلام را باید به ایرانیان نسبت داد. آنچه ما به آن اعتقاد داریم این است که اسلام دینی بود که برای یک جامعه عربی اعتبار داشت. این ایرانیان و مردم ایرانی نژاد بودند که اسلام را بین المللی و فراگیر کردند. چنان‌که صرف و نحو علمی عربی را مولانا عبدالرحمن جامی نوشت. صحیح ترین نسخهٔ حدیث شریف از امام محمد بخاری است که به کل جوامع اسلامی آشنایی داشت. گفتنی است که در دورهٔ جدید در اکثر دبستانها و دبیرستانها نشر دروس به زبان فارسی صورت گرفته و فرهنگ ملت تاجیک به زبان فارسی به رشته تحریر در آمده است. البته به مرور که دانش آموزان به سالهای بعد راه پیدا می کنند، در کتابها ، با دروس سخت تری به ویژه متون ادبیات مشترک فارسی از جمله سعدی ، شاهنامه و دیگر شعرا آموزش می‌بینند.

● مقام و موقعیت زبان فارسی در قبال زبانهای بیگانه که در تاجیکستان و در سطح دانشگاهی تدریس می شود، چگونه است ؟

○ اصل در دانشگاههای ما ، زبان تاجیکی و فارسی است و لذا موقعیت آن نسبت به دیگر زبانها و حتی روسی اولی‌تر است . البته با احیای این زبان در بیشتر رشته ها تحول ایجاد شد؛ زیرا، بعد از آنکه زبان تاجیکی و فارسی در قانون جمهوری ما گنجانده و روی آن بحث شده ، اکثراً در پارلمان توافق

کردند که از زبان تاجیکی استفاده شود.

● چه تفاوتهایی بین زبانهای فارسی و تاجیکی وجود دارد؟

○ البته تفاوتهایی به چشم می خورند، واژه های عربی در تاجیکی کمتر وارد شده اند. حتی شعرا هم از زبان عربی تأثیر کمی گرفته اند. اشعار بیشتر به سبک ماورالنهری که سبک شعرهای رودکی است، سروده می شوند. سبکی که بسیار خالص است و تعارف و تکلف ندارد. بار احساسی و معنوی واژه ها نیز بسیار روشن و قابل فهم است.

● زبان فارسی چگونه به کشور شما وارد شد؟

○ زبان فارسی در دوران اشکانیان ، از طریق خراسان به کشور ما وارد شد و هنوز همان واژه های اصیل فارسی باستان در زبان تاجیکی محفوظ مانده اند. البته همان طور که گفتم ما زبان خود را زبان فارسی می دانیم. زبان تاجیکی در حقیقت همان زبان فارسی است و در قانون اساسی ما هم زبان را زبان فارسی عنوان کرده اند که فقط اندکی در لهجه با فارسی ایرانی تفاوت دارد.

● موانع توسعه و گسترش زبان فارسی در تاجیکستان کدام اند ؟

○ در عصر شوروی سابق ، موانع سیاسی و از آن قبیل بسیار بودند. آنها بیم داشتند که اگر در تاجیکستان زبان فارسی رسمیت داشته باشد، ایران می تواند مدعی شود که تاجیکستان مال ماست هر چند که استادان بزرگی در دانشگاههای روسی تدریس می کردند، ولی سیاست چیز دیگری بود و زیاد نمی خواستند که زبان فارسی گسترش داده شود . در آن سالها ، زبان روسی به زبان تاجیکی هم تسلط داشت. در مدارس ،دانشگاهها ، دفترها، وزارتخانه ها و اکثر مراکز و رشته ها زبان روسی حاکم بود. فقط در بعضی از رشته های دانشگاهی از زبان فارسی استفاده می کردند.مثل انستیتوی ایران شناسی و تاریخ و فلسفه ، در دوایر حکومتی ،اکثر مذاکره ها و نوشته ها به زبان روسی بود. البته موانع ، مصنوعی بودند و قاطبهٔ مردم فارسی حرف می زدند. لازم به توضیح می دانم که چون زبان روسی ، اعتبار و امتیاز بسیاری داشت، دانش آموزان مجبور بودند روسی تحصیل کنند، ولی اکثراً فارسی مطالعه می کردند. اکنون مسئلهٔ عمده ای بر سر راه گسترش این زبان وجود ندارد، اما اخیراً مشکلی به وجود آمده است که باید آن را حل و فصل کنیم. اکثر کشورهای مشترک المنافع مثل ازبکستان ، قرقیزستان، ترکمنستان و قزاقستان از جوامع

ترک نژاد و ترک زبان اند و در بین این جمهوریها ، فقط تاجیکستان است که مردمانش ایرانی و آریایی نژادند.

مشکل این است که کشورهای مشترک المنافع، اکثراً به زبان ترکی روی آورده اند و از حروف لاتین استفاده می کنند. حتی آذربایجان هم دارد از رسم الخط ترکی لاتین استفاده می کند و قراردادی هم در این زمینه با ترکیه بسته است.

عده ای معتقدند که ما هم باید به زبان ترکی روی آوریم. ما در پاسخ به این عده گفتیم که اگر قرار به بازگشت باشد، ما به زبان و حرف نیاکانمان باز می گردیم و دلایل زیادی هم برای این کار داریم. ادبیات فارسی بحری بی‌کرانه است. در طول هفتاد سال رژیم کمونیستی ، ما توانستیم فقط دوبار شاهنامه را چاپ کنیم ونشر دهیم، یا از دیگر شاعران فقط تعداد کمی شعر به زبان روسی چاپ کردیم. حال این دریا را چگونه می توانیم به لاتین تبدیل کنیم؟ این کار ، مستلزم داشتن متخصص زیاد و یک قرن فرصت و تلاش است. ما اگر به فارسی برگردیم ، کارمان برای چاپ صحیح و علمی کتابهای فارسی بسیار آسان خواهد شد.

البته دربارهٔ این موضوع ، بحثها ادامه خواهند داشت و احتمالاً ما قراردادی با کشورهای مشترک المنافع در این زمینه خواهیم بست.بزرگ ترین مشکلی که در این زمینه وجود دارد، مربوط به تعیین نوع رسم الخط برای ازبکهای ساکن تاجیکستان است. آنها می گویند که اگر ازبکستان به خط لاتین روی آورد، تکلیف ما چه می شود؟ ما گفتیم که شما می توانید از خط لاتین استفاده کنید و بقیه ، رسم الخط فارسی را انتخاب کنند. خلاصه اینکه ، مشورتها در این زمینه زیادند و ان شاء الله درست می شود.

● در این باره تاجیکها چه دیدگاهی دارند؟

○ البته در بین تاجیکها هم هستند کسانی که به حروف و زبان لاتین ترکی علاقه نشان می دهند، ولی اکثریت میل به بازگشت به زبان و حروف نیاکان خود را دارند. در واقع ، هفتاد در صد مایلند که تاجیکی بنویسند و بخوانند.

● چه عواملی موجب اشتیاق یا بی اشتیاقی دانشجویان زبان فارسی به آموختن این زبان شده است و چگونه می توان آموزش زبان فارسی را رونق بیشتری داد؟

○ برای افزایش علاقه ، دانشجویان در دانشگاهها ، ترفندهای مختلفی باید به کار بست . هر چند که اکنون علاقه به زبان فارسی در بین دانشجویان بسیار بالا و بی سابقه است. در هر حال ، آنچه اکنون بیش از همه چیز ضرورت دارد اشتراک علما، دانشمندان و اساتید ایرانی باید به ما کمک کنند. امروزه، آموختن زبان فارسی برای تاجیکها چندان مشکل نیست. ما فقط باید حروف فارسی را بشناسیم و بیاموزیم . این مهم است وگرنه زبان تاجیکی همان فارسی است. طرز و شیوهٔ آموختن زبان تاجیکی از دستاوردهای جدید کشور ماست و باید پیش از اینکه مشکل آفرین شود، از تکنیکها و روشهای تازه ای که در ایران در کلیهٔ سطوح آموزشی به کار گرفته شده اند، استفاده کنیم تا بتوانیم به سرعت مراحل آموزشی را دست کم درمیان بزرگسالان بپیماییم. مشاهده می کنید که زبان انگلیسی را در مدت شش ماه و یا حتی کمتر آموزش می دهند؟ چون ، ترفندها و روشهای جدیدی به کار می گیرند. لذا ما هم باید کاری کنیم تا آموزش زبان فارسی در تاجیکستان خیلی سریع انجام گیرد.

● به منزلهٔ آخرین پرسش، به عقیدهٔ شما، در صورتی که ادبیات معاصر ایران (چه نظم و چه نثر) به زبان تاجیکی ترجمه شود ، تا چه اندازه بااستقبال خوانندگان تاجیک مواجه خواهد شد؟

○ در تاجیکستان ، از کتابها و جزواتی که دارای متون ادبی و ادبیات آسان فارسی است، استقبال زیادی می شود. در طی این پنج شش سالی که تحولات در شوروی آغاز شد و آزادی در کشورهای فعلی مشترک المنافع از جمله تاجیکستان رخ نمود. و متعاقب آن ، دامنهٔ ارتباطات گسترش یافت و کتابهای جدید از دیگر کشورها به سوی این کشورها سرازیر شد ، مردم نیز استقبال بسیار بالایی از آن به عمل آوردند. در تاجیکستان ، برای کتابهایی به زبان فارسی ، مردم سرو دست می شکستند. چه صفهای طویلی که برای خرید یک کتاب کوچک تشکیل می شد. مواردی بود که من علی رغم تلاش زیاد موفق نمی شدم تا خود را به جلو کتابفروشیها و دکه های فروش کتابها برسانم. ولی بعدها که جبهه های متعددی در کشور ایجاد شد،گروهبندی و برادرکشی آغاز گردید و مردم درگیر جنگ و آوارگی و این قبیل مسائل شدند، این اشتیاق نیز فروکش کرد. البته جنگ فعلا تمام شده است ، ولی جنگ سرد هنوز ادامه دارد. امیدواریم وحدتی ملی صورت گیرد و همهٔ گروهها به صورت مسالمت آمیز

در کنار یکدیگر به فعالیت بپردازند. گفتنی است که اینک مشکلات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ،جامعه ما را فراگرفته و آن نیروهایی که به شدت ایران گرا بودند ، در جبهه های جنگ شکست خوردند و فعلا از خانه و کاشانهٔ خود هم آواره اند. به این لحاظ ، فعلاً کتابهایی به زبان فارسی کمتر وارد این کشور می شود و خرید کتاب ، چندان آسان نیست و باید آن را از بازار سیاه و با قیمت گزاف تهیه کرد.

مؤمن قناعت ، شاعر ملی تاجیکستان ، دو غزل سرودهٔ خود را برای ما خواند که از نظر تان می گذرد:

دست نمی دهی به ما دست به ما نمی رسد — سد میان آدمان تا به سماء نمی رسد
وادی معرفت کجا واحهٔ خونفشان کجا — رهرو و رهزنان به هم سوی خدا نمی رسد
در سر وادی فنا روح ز بار تن جدا — رحلت جان مست را دست به پانمی رسد
درطلب جهان مشوبس که جهان صورت است — تا به جهان جان من دست گدا نمی رسد
تیر «نکان» و جان « برخ» می برد و همی برد — پیر طریقت مرا تیر خطا نمی رسد
پیش برو به سوی حق تا که بیاید پیشوا — عکس مرو که سوی او کس به قفا نمی رسد

***

در پای تو با چشم گل خار بگریم — در می طلبی در سر بازار بگریم
صد دار درخت است اگر نیست اناالحق — منصور صدا زن که به هر دار بگریم
ما سوخته رویم و زمین سوخته جویه — از مژه اختر به شبی تار بگریم
خونین کفنان رفته و خونین علمان هم — گلگون کفنی خواهی به دستار بگریم
دریای الم می گذرد از دل تنگم — با رود روان همدم و هموار بگریم

*****

گزارش سمینارهای علمی و جلسات ادبی انجمن فارسی -اسلام‌آباد

انجمن فارسی برای آشنایی هرچه بیشتر استادان،دانشجویان و علاقه مندان زبان و ادبیات فارسی در سومین هفته هر ماه بعد از ظهر روزهای یکشنبه در تالار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان سمینارهای علمی و جلسات ادبی برگزار می کند. چگونگی تشکیل مجالس علمی طی ماه های اخیر بطور مختصر در زیر تبیین می شود.

برگزاری سمینار

نفوذ آثار و افکار مولانا در ادبیات شبه قاره

به مناسبت هفتصد و پنجاه و یکمین سالگرد در گذشت مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی (بر اساس سال شمار هجری قمری)

روز یکشنبه ۳۰ تیر ماه ۱۳۸۱ هش برابر با ۲۱ ژوئیه ۲۰۰۲م ساعت ۵ ۱/۴ بعد از ظهر سمینار علمی پیرامون نفوذ آثار و افکار مولانا در ادبیات شبه قاره در تالار اجتماعات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان باهمکاری انجمن فارسی اسلام‌آباد برگزار گردید.

این سمینار باتلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید آغاز شد و سپس پرفسور قلب عباس نفیس خوارزمی هدیهٔ نعت به حضور خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم تقدیم داشت. آنگاه آقای دکتر محمد حسین تسبیحی ابیاتی منتخب از مثنوی مولانا را بالحن ویژه عرضه داشت درحالی که نی نواز جوان اما ورزیده پاکستانی آقای سلمان عادل با نی به روش کسایی وی را همراهی می‌کرد و به همین مناسبت شور و حالی خاص بر جلسه حکمفرما بود و حضار نیز از این ابتکار بسیار استقبال نمودند.

مقاله خوانان و سخنرانان این سمینار علمی شامل محققان و پژوهشگران پاکستانی و ایرانی از جمله آقایان پرفسور شبیر افضل، دکتر سرفراز ظفر، سید مرتضی موسوی، دکتر رضا مصطفوی سبزواری ، دکتر سعید بزرگ بیگدلی و خانمها تهذیب زیدی ، کوثر ثمرین و فایزه زهرا میرزا بودند. در قسمت دوم

برنامه که اختصاص به قرائت اشعار فارسی و یا اردو مربوط به مولانا یا سروده‌های تازه سخنوران افغانی ، پاکستانی و ایرانی بود، آقایان اسفندیار قلندرزاده، دکتر سرفراز ظفر، پرفسور نفیس خوارزمی ، فضل الرحمن عظیمی ، دکتر محمد حسین تسبیحی و خانمها کوثر ثمرین ، پرفسور روشنی بشیر و خانم فایزه زهرا میرزا غالباً به زبان فارسی و در باب نفوذ اندیشه های مولانا شعرهای خود را عرضه داشتند که مورد استقبال گرم حضار اجلاسیه قرار گرفت. از ویژگیهای این جلسه وجود افراد تحصیلکرده در رشته زبان انگلیسی نظیر خانم سمن عزیز بود که شعر مولانا را درباره «محبت » با آهنگی ویژه نزدیک به سبک خاص مثنوی خوانی در ایران قرائت نمود. همچنین خانم پرفسور روشنی بشیر استاد علوم اقتصادی دانشگاه الخیر راولپندی سروده خود در بزرگداشت از مولانا را به اردو بنحو موثری عرضه نمود که این امر نمایانگر استمرار نفوذ مولانا در جامعه شبه قاره بویژه پاکستان می باشد.

خانم کوثر ثمرین که در عین حال مجری برنامه هم بود در قطعه ای ادبی و زیبا به زبان اردو باالهام از مثنوی مولانا باعنوان «نی ونیستان » درباره اوضاع مسلمانان افغانستان، بوسنی، فلسطین ، کشمیر و جنگ تحمیلی و ظلم و ستیز دشمنان را بر آنها قرائت کرد. آقایان پرفسور شبیر افضل و دکتر سرفراز ظفر مقاله هایی در باب مولانا، اقبال و شریعتی ومثنوی مولوی عرضه داشتند که نشانگر نفوذ مستمر افکار بشر دوستانه مولانا در قرنهای متمادی بویژه در آثار متفکران قرن بیستم در شبه‌قاره می باشد. خانم تهذیب زیدی پیرامون احوال و آثار مولانا و ویژگیهای اندیشه های او در مثنوی معنوی سخن گفت . آقای سید مرتضی موسوی سرپرست انجمن در مقاله خود نفوذ مولانا را در شبه قاره بر اساس ترجمه هایی که طی قرون از آثار مولوی انجام گرفته است، باز گفت. وی خاطرنشان ساخت که مردم ادب دوست شبه قاره طی هفت قرن اخیر به علت اینکه زبان مادری شان السنه و گویشهای شبه قاره ای بوده است بنابر این جهت درک مفاهیم علمی و نکات دقیق ادبی از ترجمه هایی از شاهکارهای ادبی مولانا ، سعدی، حافظ ، خیام و جامی استفاده می کردند ، به همین سبب تراجم متعددی در شبه قاره انجام گرفته است.بنابه درخواستی که از ایشان شد، نامبرده پیرامون نفوذ مولانا در شبه قاره به زبان اردو هم بالبداهة سخنانی گفت . آقای دکتر رضا مصطفوی سبزواری رایزن فرهنگی سفارت

جمهوری اسلامی ایران و میهمان ویژه جلسه درباره حضور ملموس مولانا و همچنین تعداد شرحهایی که به زبانهای موجود در شبه قاره درباره مثنوی و دیوان شمس انجام گرفته است ، سخنرانی کرد. آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ابتدا نظر به حضور تعداد بیشتر حضار اردو زبان علاقه مند به رومی ، مطالبی درباره مولانا به زبان اردو عنوان کرد و خاطرنشان ساخت که فلسفه و عرفان مولانا رومی در تنویر افکار مردم این سامان سهم شایانی داشته است و این تاثیر عمیق را در آثار منظوم و منثور این مرز و بوم می توان بخوبی مشاهده کرد. آنگاه در سخنرانی فارسی ایشان با اشاره به سه دوره مشخص حیات مولانا نخست از سال ۶۰۴ هـ ق تا ۶۲۸ هـ ق، دومین دوره از ۶۲۸ هـ ق الی ۶۴۲ هـ ق و سومین بخش از ۶۴۲ هـ ق الی ۶۷۲ که سال ارتحال مولانا است اشاره کرده، علو فکری و ارتقای فلسفه علمی و عملی مولانا را بازگو نموده نتایج تحولات روحی و فکری مولانا را در نفوذ اندیشه های وی در اندیشمندان شبه قاره در طی چند قرن گذشته بویژه در متفکران و دانشوران بزرگ عصر حاضر چون ادیب پیشاوری و علامه اقبال بازگو کرد.

در پایان قسمت دوم پیش از اختتام سمینار علمی آقای دکتر بیگدلی ضمن تقدیر از همکاری اعضای انجمن فارسی در برگزاری سمینارهای علمی در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و شرکت فعالانه دانشمندان فارسی دوست از طبقات مختلف جامعه در جلسات این انجمن به نقش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در ترویج زبان فارسی اشاره نمود و یکی از گامهای موثر در این زمینه را اعزام استادان ، دانشجویان،مروجان ، و علاقه مندان زبان فارسی جهت گذراندن دوره های دانش افزایی در دانشگاه های تهران دانست که سال گذشته بیش از بیست نفر از این فرصت استفاده کرده‌اند. به همین مناسبت ضمن قدردانی از همه شرکت کنندگان که فعالانه در این دوره‌ها شرکت کرده و موفق به گذراندن آن شده اند ، گواهینامه خانم کوثر ثمرین طی مراسمی به ایشان اعطا گردید.

شرکت کنندگان سمینار شامل استادان و دانشجویان دانشگاه ها و دانشکده های اسلام آباد و راولپندی و رومی دوستان پاکستانی ،افغانی، تاجیکستانی و ایرانی بودند. همچنین مسئولان صدا وسیمای جمهوری اسلامی ایران مرکز اسلام‌آباد از قسمتهای منتخب برنامه جهت ارسال به ایران

فیلمبرداری و گزارش تهیه کردند. مضاف براین نمایندگان رادیو پاکستان قسمتهایی از سخنرانی ها و سروده ها را جهت پخش در شبکه رادیویی پاکستان ضبط نمودند.

این سمینار علمی ویژه مولانا در ساعت ۸ ۱/۲ بعد از ظهر به پایان رسید و آنگاه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

برگزاری جلسه انجمن فارسی اسلام آباد دربارهٔ
روابط فرهنگی ایران و پاکستان و بازتاب آن در ادبیات معاصر دو کشور

ساعت ۵ ۱/۲ بعد از ظهر روز یکشنبه ۲۷ مرداد ۱۳۸۱ هش برابر با ۱۸ اوت ۲۰۰۲ م جلسه ای علمی فرهنگی باموضوع روابط فرهنگی ایران و پاکستان و بازتاب آن در ادبیات معاصر دو کشور به مناسبت تقارن با سالگرد استقلال پاکستان و پنجاهمین سال امضای اولین قرار داد فرهنگی میان ایران و پاکستان (که در همان سال زمینه را برای افتتاح اولین خانه فرهنگ ایران در پاکستان و آغاز آموزش و تدریس زبان اردو در دانشگاه تهران فراهم آورد) در تالار اجتماعات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان باهمکاری انجمن فارسی اسلام آباد برگزار گردید.

این برنامه با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط خانم کوثر ثمرین آغاز شد. آنگاه پرفسور نفیس خوارزمی با آهنگی ویژه اشعاری را در نعت حضرت رسول اکرم «ص» قرائت کرد. سپس آقای دکتر محمد حسین تسبیحی ابیاتی منتخب از مثنوی مولانا را با آوایی دلنشین به سمع حضار رساندند. مقاله خوانان و سخنرانان این سمینار علمی شامل پژوهشگران و استادان پاکستانی و ایرانی از جمله خانم تهذیب زیدی، پرفسور قلب عباس نفیس خوارزمی، خانم فرزانه سلطان بیگ (وکیل دادگستری از ملتان)، آقای سید مرتضی موسوی، پرفسور احسان اکبر، دکتر گوهر نوشاهی، آقای محمد یونس سیتهی و آقای مهندس محمود رضا مرندی سرپرست محترم رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران بودند.

در قسمت دوم برنامه که اختصاص به قرائت شعر با مضامین دوستی و مودت فیما بین دو کشور بود، خانم سمن عزیز شعر شاعر معاصر آقای صادق را با عنوان «دل پاک و ایران» با ترنم خاصی عرضه داشت. شاعران شرکت

کننده عبارت بودند از خانم کوثر ثمرین (که در ضمن مجری برنامه هم بود)و آقایان پرفسور نفیس خوارزمی، پرفسور احسان اکبر، آقای فضل الرحمن عظیمی ، دکتر محمد حسین تسبیحی«رها» و آقای محمد یونس سیتهی«وفا» که اخیراً ترجمهٔ منظوم اردوی منتخباتی از مثنوی مولانا به نام «نوای رومی» از ایشان چاپ و منتشر گردیده است.

خانم تهذیب زیدی و خانم فرزانه سلطان بیگ مناسبات فرهنگی میان پاکستان و ایران را از دیدگاه خط مشی فرهنگی دوکشور بررسی نموده، لزوم همکاریهای نزدیک فرهنگی را یاد آور شدند. پرفسور نفیس خوارزمی و پرفسور احسان اکبر روابط فرهنگی دو کشور در طی قرون و نفوذ ایران در طرز تفکر و زندگی مسلمانان شبه قاره بخصوص پاکستان را خاطر نشان ساختند. آقای سید مرتضی موسوی سرپرست انجمن فارسی عقب نمای روابط فرهنگی دو کشور را از روزگار قدیم تا عصر حاضر بویژه از سال ۱۹۴۷م تاکنون دقیقاً بررسی و بازگو نمود در ضمن آن نقش نمایندگان و رایزنان فرهنگی ایران را از دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی تا دکتر رضا مصطفوی سبزواری و همچنین مدیران مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان از آقای علی اکبر جعفری تا دکتر سعید بزرگ بیگدلی و خدمات شایسته آنان را طی نیم قرن اخیر ارزیابی نمود. مشارالیه در ضمن تمجید از نقش هفت خانه فرهنگ در ترویج زبان و ادبیات فارسی در پاکستان و باعنایت به نیاز مناطق دیگر به این نوع فعالیتهای فرهنگی شایسته و ضروری، پیشنهاد کرد که نظر به توسعهٔ شبکه دانشگاهها در پاکستان طی سی سال اخیر و همچنین به دلیل اینکه طی این مدت سی ساله هیچ خانه فرهنگ جدیدی در پاکستان دایر نگردیده است، مسئولان امر توجه فرمایند که در چهار استان پاکستان در هر استان حداقل یک خانه فرهنگ جدید بخصوص در فیصل آباد، سکر، ایبت‌آباد و قزدار (زادگاه رابعه بنت کعب قزداری) در سالهای آینده متدرجاً افتتاح نمایند که هر کدام ازین شهرها دارای چندین دانشکده و برخی حتی دارای دانشگاه هم هستند.با پیشنهاد مجری برنامه، آقای سید مرتضی موسوی خلاصه‌ای از مقاله علمی خود را به زبان اردو برای پخش از رادیو پاکستان بالبداهه برای حضار جلسه تبیین نمود. دکتر گوهر نوشاهی و آقای محمد یونس سیتهی که هر دو قبل از انقلاب اسلامی و بعد از به ثمر رسیدن آن برای سالها در ایران منشأ امور آموزشی و فرهنگی بوده اند ایران را خانه دوم

پاکستانیها قلمداد کردند و نیاز به بازگو کردن امکانات تشیید مناسبات در کلیه زمینه‌های فعالیت بخصوص در صحنه های علمی، فرهنگی، ادبی و هنری مردم دو کشور را خاطرنشان ساختند. آقای مهندس محمود رضا مرندی سرپرست رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران که ریاست جلسه را به عهده داشت، مقاله ای را که به فارسی تهیه کرده بود، کنار گذاشت و بالبداهه به اردو سخنان مشروحی ایراد کرد که در آن هشدار داد که عناصر مغرض و شرور می خواهند به دوستی و مودت فیمابین ایران و پاکستان که دوستان صمیم یکدیگر هستند، لطمه وارد شود، بنابر این ما باید بر حذر باشیم و نگذاریم که آنان در نقشه های سوء خود موفق گردند. در این زمینه وی با تاسف به حوادثی که در ملتان پیش آمده بود اشاره کرد. آقای مهندس مرندی خط مشی های دولت جمهوری اسلامی ایران را در صحنه های اقتصادی، صنعتی و اجتماعی نیز بازگو کرد و پیشرفت‌های به دست آمده طی ۲۳ سال اخیر را بر شمرد.

در قسمت دوم برنامه هم شاعران و سخنوران نامبرده حاضر در سمینار با بزرگداشت رهبران دو کشور از جمله قائداعظم، امام خمینی و اقبال و تمجید از مناسبات برادرانه دو کشور و زبان و ادبیات فارسی، سروده‌های خود را به فارسی و اردو عرضه داشتند که مورد تحسین حضار قرار گرفت. رادیو پاکستان مرکز اسلام آباد از این برنامه گزارش تهیه نمود تا گزیده‌هایی از آن را در برنامه علمی فرهنگی «شهرنامه» که هرشب ساعت ۱۰ ½ بعد از ظهر از شبکه سراسری پخش می‌شود، منعکس نماید. در قسمت آخر سمینار یک مجموعه اهدایی از آثار مولانا از طرف آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (که جهت شرکت در سمینار نمایندگان فرهنگی ایران در سراسر دنیا در مسافرت ایران به سر می برند) توسط مهندس مرندی به آقای محمد یونس سیتهی، شخصیت ادبی و علمی و مطبوعاتی پاکستان به مناسبت تالیف و انتشار کتاب نوای رومی اهداء گردید.

این سمینار علمی در ساعت ۸ بعد از ظهر به پایان رسید و آنگاه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

برگزاری جلسه انجمن فارسی اسلام آباد دربارهٔ اهمیت وتأثیر متقابل ترجمه در غنای زبان و ادبیات اردو و فارسی از آغاز تاکنون

ساعت ۴ ½ بعد از ظهر روزیکشنبه ۲۴ شهریور ۱۳۸۱ هـ ش برابر با ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۲م جلسه ای علمی فرهنگی دربارهٔ اهمیت و تأثیر متقابل ترجمه در غنای زبان و ادبیات اردو و فارسی از آغاز تاکنون در تالار اجتماعات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با همکاری انجمن فارسی اسلام آباد برگزار گردید.

این برنامه با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط مولانا محمد داود شاه آغاز شد. نعت معروف فارسی رسول‌اکرم صلی الله علیه وآله وسلم سرودهٔ اسد الله غالب دهلوی را خانم سمن عزیز معلم انگلیسی مرکز آموزش اطفال استثنایی، بالحن ویژهٔ نعت خوانی شبه قاره عرضه داشت.آنگاه آقای دکتر تسبیحی ابیاتی منتخب از مثنوی مولانا را قرائت کرد که در محافل علمی فرهنگی پاکستان مورد توجه خاصی می باشد.

سخنرانان و مقاله خوانان این سمینار علمی شامل پژوهشگران ومحققان پاکستانی و ایرانی از جمله خانم تهذیب زیدی، آقایان مختار علی خان پرتوروهیله ، قمر رعینی ، سید مرتضی موسوی ، دکتر صدیق شبلی ، دکتر رضا مصطفوی سبزواری ، محمد یونس سیتهی و دکتر سعید بزرگ بیگدلی بودند. در قسمت دوم برنامه که اختصاص به قرائت سروده های شاعران حاضر در اجلاسیه داشت، خانم کوثر ثمرین (که در ضمن مجری برنامه هم بود) و آقایان عابد حسن عابد، فضل الرحمن عظیمی، پرتوروهیله ، قمر رعینی ، دکتر سرفراز ظفر، دکتر محمد حسین تسبیحی و محمد یونس سیتهی «وفا»، سروده های فارسی و یا اردوی خود را عرضه داشتند.

در آغاز ، آقای سید مرتضی موسوی (سرپرست انجمن فارسی) در مقالهٔ خود کلیهٔ جهات موضوع را، حاوی تاریخچهٔ جامع تراجم آثار فارسی منظوم و منثور به اردو در رشته های مختلف علمی ،ادبی ، تاریخی ،پزشکی ، هنری طی ۲ قرن اخیر در شبه قاره وهمچنین کتابهای علمی وادبی اردو که طی سه ربع قرن اخیر در ایران به فارسی ترجمه ، چاپ و منتشر گردیده است ، تبیین نمود و در این راستا خدمات دوتن دانشمند ایرانی آقایان فخر داعی گیلانی و سید غلام رضا سعیدی را ستود. وی همچنین در ضمن اقداماتی که

جهت ترویج فکر و اندیشهٔ نویسندگان و سخنوران ایرانی و فارسی زبان منطقه موثر خواهد بود، دو پیشنهاد برای عنایت و توجهات مقامات فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ارائه نمود. نخستین پیشنهاد تاسیس یک سازمان ویژه ترجمه و نشر آثار فارسی به زبانهای عمده شبه قاره بویژه اردو و هندی ، و دومین پیشنهاد، برگزاری مسابقه برای کتابهای ترجمه شده از فارسی به اردو و بالعکس و انتخاب آثاربرتر است که باعنایت به اهمیت ترجمه در تعمیق و تحکیم روابط فرهنگی دیرینه در تشویق و ترغیب مترجمان نیز نقش ویژه ای خواهد داشت.

آقای پرتوروهیله که طی چند سال اخیر مکاتیب فارسی اسد الله غالب را به اردو ترجمه و منتشر ساخته است ، در ضمن تبیین اهمیت ترجمه، نکاتی علمی را که از طریق ترجمه از زبانی به زبان دیگر منتقل می شود، مورد بررسی قرار داد. خانم تهذیب زیدی به بررسی ترجمه های انجام شده در گسترش غنای ادبیات فارسی و اردو پرداخت. آقای قمر رعینی از نویسندگان چیره دست مطبوعات پاکستان، در گفتار تحقیقی خود درباره ترجمه بویژه ترجمه از فارسی به اردو به بحث دربارهٔ تراجم منظوم هجده گانه اردوی رباعیات عمر خیام پرداخت و اطلاعاتی که وی به دست داد از طرف حضار اجلاسیه مورد استقبال قرار گرفت. پرفسور دکتر صدیق شبلی رئیس بخش اقبالشناسی دانشگاه علامه اقبال، نقل وانتقال علوم و افکار توسط ترجمه را در سطح جهانی طی اعصار و قرون در سخنرانی خود مورد برسی قرار داده از چند ترجمهٔ عمدهٔ آثار منثور و منظوم نام برد که طی دوقرن اخیر در شبه قاره منتشر گردیده است. آقای دکتر رضا مصطفوی سبزواری رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در باب تنوع و گونه گونی تراجم فارسی در شبه قاره سخن گفت و خاطرنشان ساخت که از ادبیات خالص گرفته تا آثار پزشکی فنی ، کیمیا، اوراد، حدیث و تفسیر کلام الله مجید همه و همه مورد توجه مترجمان دانشمند شبه قاره ای بوده است و ما از این بابت مدیون زحمات چنین فرهیختگان آثار علمی می باشیم. آقای محمد یونس سیتهی که مجلد دوم ترجمه منظوم اردوی منتخباتی از مثنوی مولانا از ایشان قرار است در آینده نزدیک منتشر شود، در ضمن شرح مزایای آثار ادبی و علمی در زبان اصلی ، ضرورت انجام ترجمه را بر شمرد، او خاطرات اشتغال خود را دربارهٔ توجهی که از چند سال پیش در برگردان مثنوی مولانا به شعر اردو داشته است نیز بیان کرد. آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران

و پاکستان با ارائه آیاتی از کلام الله مجید در خصوص خلقت الهی و تنوع افراد بشر و شکل و رنگ و آداب و رسوم و زبان آنها و حکمت الهی در ظهور تواناییهایی نوع بشر در ایجاد و تفاهم و درک متقابل طی بیانات مبسوط و شیوایی به نقش وسهم تراجم آثار ملل مختلف به السنهٔ زندهٔ جهانی در «گفتگو میان تمدنها» پرداخت که توسط شرکت کنندگان سمینار مورد استقبال قرار گرفت. ایشان همچنین از یکایک مقاله نویسان و سخنرانان سمینار ابراز سپاسگزاری کردند که آنان ابعاد مختلف موضوع روز را با پژوهشهای وسیع خود مورد بررسی قرار داده نتایج مثمری را به ارمغان آورده اند.

در قسمت دوم برنامه شاعران حاضر نامبرده سروده های خود را پیرامون اهمیت ترجمه در نقل و انتقالات فرهنگی، زبان فارسی و انقلاب اسلامی عرضه داشتند که توسط حضار سمینار مورد تمجید قرار گرفت. شرکت کنندگان این سمینار شامل استادان و دانشجویان دانشگاه ها و دانشکده های راولپندی و اسلام آباد و فارسی دانان وعموم علاقه مندان به فارسی بود. این سمینار علمی در ساعت ۱/۲ ۷ بعد از ظهر به پایان رسید و آنگاه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.[۲]

برگزاری جلسه انجمن فارسی اسلام آباد دربارهٔ
تأثیر آثار چاپ شدهٔ فارسی در ترویج زبان و ادب فارسی در شبه قاره

ساعت ۱/۲ ۳ بعد از ظهر روزیکشنبه ۲۸ مهر ۱۳۸۱ هش برابر با ۲۰ اکتبر ۲۰۰۲م جلسه ای علمی فرهنگی دربارهٔ تأثیر آثار چاپ شدهٔ فارسی در ترویج زبان و ادب فارسی در شبه قاره در تالار اجتماعات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با همکاری انجمن فارسی اسلام آباد برگزار گردید.

این سمینار با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط خانم کوثر ثمرین آغاز شد. خانم سمن عزیز نعت رسول مقبول پرفسور محی الدین خلوت از شاعران فارسی گوی قرن بیستم پاکستان راکه در تتبع نعت معروف شیخ اجل

بلغ العلی بکماله کشف الدّجی بجماله
حسنت جمیع خصاله صلّوا علیه وآله

سروده شده، با آهنگ ویژه نعت خوانی شبه قاره عرضه داشت که موجب ایجاد شوقی خاص در شنوندگان گردید. آنگاه ابیاتی منتخب از مثنوی مولانا

را آقای دکتر محمد حسین تسبیحی باآهنگ ویژه قرائت نمودکه مورد استقبال حضار قرار گرفت.

سخنرانان و مقاله خوانان این سمینار علمی شامل محققان و پژوهشگران ایرانی و پاکستانی از جمله خانم تهذیب زیدی، پرفسور شبیر افضل، دکتر گوهر نوشاهی ، دکتر محمد سرفراز ظفر ، آقای سید مرتضی موسوی ، آقای دکتر رضا مصطفوی سبزواری و آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی بودند. در قسمت دوم برنامه که اختصاص به قرائت سروده های شاعران مدعو داشت، خانم ها عظمی عظیمی ، کوثر ثمرین ، سمن عزیز و آقایان عابد حسن عابد ، پرفسور نفیس خوارزمی ، دکتر سرفراز ظفر ، قمر رعینی ، فضل الرحمن عظیمی ، و دکتر تسبیحی «رها» سروده های خود را اغلب به فارسی و چنانکه در پاکستان معمول است، به هر دو زبان فارسی و اردو قرائت کردند که در شوق و شعف حضار علاقه مند به ادب و حکمت تأثیر عمیقی داشت.

در آغاز اجلاسیه سرپرست انجمن، آقای سید مرتضی موسوی مقاله خود را پیرامون موضوع روز عرضه داشت که در آن سعی شده بود که کلیهٔ جهات چاپ و نشر کتابهای فارسی در شبه‌قاره طی ۲ قرن و نیم اخیر و موسسه های آموزشی که در آن آموزش فارسی در این سرزمین پهناور صورت می گرفته و کتابهای عمده ادبی وعلمی که شامل برنامه دروس بوده است، مورد بررسی قرار گیرد. در این رهگذر وی نقش ناشران اعم از مسلمان و هندو، صاحبان چاپخانه ها، ایرانیان مقیم در شبه قاره ، استادان دانشگاه ها ، موسسه های پژوهشی و انتشاراتی وآموزشی را جداگانه مورد بررسی قرار داد. در قسمت دوم بیانات خود مشارالیه به مناسبت پایان مأموریت مدیر محترم مرکز تحقیقات، خدمات ارزنده ایشان را در حین تصدی امور مرکز طی دو سال و نیم اخیر که شامل ابتیاع وسیع کتابهای چاپی و نسخ خطی ، احیای فصلنامهٔ دانش (که برای ۲ سال واندی دوره فترت داشت) راه اندازی انجمن فارسی باهمکاری مرکز که در ظرف دو سال اخیر مرتباً هر ماه سمینار علمی ای با تعیین موضوع مشخص برگزار می کند وسایر خدمات فرهنگی و دانشگاهی ایشان را برشمرد. او از مقامات مربوط دولت جمهوری اسلامی ایران تقدیر و ابراز امتنان نمود که به این حدّ به میراث مشترک علمی و ادبی دو کشور اهمیت قایلند که مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان راکه سازمان

کم نظیر پژوهشی و انتشاراتی در عرصهٔ جهانی می باشد، دراسلام آباد دایر نموده تکافوی نیازهای گوناگون آن را بر عهده دارند.

آقای دکتر گوهر نوشاهی استاد دانشگاه ، تاریخچهٔ نشر و چاپ آثار منظوم و منثور فارسی در شبه قاره را با تاکید بیشتر بر نقش چاپخانه نولکشور لکهنو و کانپور، که بزرگترین ناشر قرون نوزدهم و اوائل قرن بیستم میلادی بوده است، تبیین نمود. آقای دکتر گوهر نوشاهی پیشرفتهای حاصل شده طی مدت مدیریت آقای دکتر بیگدلی در امور مرکز تحقیقات را بر شمرد و در این ضمن همفکریها و همکاریهایی که در پیشبرد اهدف فرهنگی در پاکستان میان رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان طی سه سال اخیر مشهود بوده است، صمیمانه ستود. پرفسور شبیر افضل در گفتار کوتاه خود گستره و پهناوری موضوع سمینار علمی راشایستهٔ پژوهش وسیع از طرف مقامات ذیصلاح دانست.

آقای دکتر محمد سرفراز ظفر استاد یار دانشگاه ملی زبانهای نوین ضمن تقدیر از فعالیتهای علمی تحقیقاتی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بویژه در توجه خاص به آموزش و پژوهش زبان و ادب فارسی عنوان کرد که بخشی عظیم از گنجینه علمی و ادبی موجود فارسی در این سرزمین تا به حال به چاپ نرسیده است و بدین مناسبت خواستار توجه ویژه دوایر مربوطهٔ جمهوری اسلامی ایران گردید. به دلیل این که طی دو قرن اخیر موسسه‌های انتشاراتی دولتی و خصوصی، پیش از استقلال شبه‌قاره و پس از استقلال پاکستان و هند ، توانسته اند که صدی چند از نسخ خطی را به طبع برسانند و اغلب میراث علمی ما تا به حال در اختیار مردم فارسی دوست این سرزمین قرار نگرفته است و ضروری است که به نشر آثار چاپ نشده همت نمایند.خانم‌تهذیب زیدی ارتباط توسعه میراث مکتوب را در تحکیم و تشئید مناسبات حسنه و علایق مودت فیما بین دو ملت پاکستان وایران تبیین نمود.

آقای دکتر رضا مصطفوی سبزواری رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران د رضمن بیانات خود ، با اشاره به گستره فارسی نویسی در شبه‌قاره اعم از رشته های طب ، منطق ، فلسفه، ادب ، تذکره نویسی، تاریخ و سایر آن ، علاقه وافر مردم شبه قاره را به شاهکارهای ادبی سعدی ، حافظ ، عطار و مولانا ستود و به شرح اهمیت موضوع روز پرداخت.

آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی مدیر محترم مرکز در سخنان مبسوط خود سهم سخنوران و نویسندگان شبه‌قاره و همچنین نقش صاحبان موسسه‌های انتشاراتی این سرزمین پهناور را طی دو قرن اخیر بررسی و مورد ستایش فراوان قرار داد و با اشاره به سهم گسترده مردم علاقه مند شبه قاره به آثار منظوم و منثور فارسی ابراز امیدواری کرد که باتوجه به علاقه مندی و ادب دوستی مردم پاکستان در آینده نیز انشاءالله ترویج زبان و ادب فارسی در این سرزمین ادامه یابد. در قسمت دوم بیانات خود ، مشارالیه ضمن ابراز تشکر از یکایک سخنرانان و شاعران ارجمندی که در طول قریب به دو سال از دور جدید فعالیتهای انجمن فارسی اسلام آباد با تهیه مقاله و قرائت آن و یا با سروده های نغز و دلنشین خود رونق افزای جلسات ماهانه انجمن بوده اند ابراز امیدواری نمود که به فضل پروردگار این جلسات پر رونق تر از پیش تداوم یابد.ایشان همچنین ضمن تشکر صمیمانه از همکاران خود در مرکز تحقیقات فارسی که در برپایی جلسات انجمن فارسی نقشی شایان داشته اند از حضور ادب دوستان و علاقه مندان به زبان و ادب فارسی حاضر در جلسات انجمن تشکر و قدردانی کرد و در این زمینه کلمات تحسین آمیزی نسبت به مدیر فصلنامه دانش که در عین حال مسئول امور انجمن فارسی در مرکز می‌باشد و آقای دکتر تسبیحی کتابدار مرکز و سایر کارمندان به زبان آورد. همچنین از احساسات بی شائبه سخنوران فارسی و اردو حاضر در سمینار که منظومه‌های مشروحی درباره خدمات علمی ایشان سروده بودند، سپاسگزاری کرد. شاعران حاضر سروده‌های خود را در تجلیل از کتاب و بزرگداشت از مرکز تحقیقات و مدیر محترم آن دکتر بیگدلی عرضه داشتند. شرکت کنندگان این سمینار شامل استادان و دانشجویان دانشگاه ها ، دانشکده های راولپندی و اسلام آباد و عموم علاقه مندان فارسی بودند.

مسئولان صدا وسیمای جمهوری اسلامی ایران مرکز اسلام آباد نیز از قسمتهای منتخب برنامه جهت ارسال به تهران فیلمبرداری وگزارش تهیه کردند.

این اجلاسیه علمی در ساعت ۶ ½ بعد از ظهر به پایان رسید و آنگاه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

*****

دکتر محمد حسین تسبیحی

معرفی انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (۸)

۱۲۳ -فرهنگ اردو - فارسی (چاپ اول)

تألیف : دکتر سیدباحیدرِ شهریار نقوی ، سخن مدیر: دکتر رضا شعبانی ، مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، خوشنویس: مولانا عبدالعزیز (مرحوم)، راولپندی، چاپخانه : منزا پرنتنگ کارپوریشن ، اسلام آباد، ناشر: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، تاریخ چاپ و نشر : ۱۳۷۰ هـ ش / ۱۴۱۲ هـ ق / ۱۹۹۱ میلادی ، شمارگان (= تعداد): ۱۰۰۰ جلد ، ۶۴۲ ص ، با جلد سیلیفون زیبا و کاغذ خوب و تجلید و چاپ مرغوب (در هنگام چاپ) ۲۰۰ روپیه . صفحات آغاز : عنوان و ناشر وشناسنامه (۶ صفحه) ، سخن مدیر (۵ صفحه)، کلید تلفظ فرهنگ اردو - فارسی و اختصارات و حرکات واعراب کلمات (۴ صفحه)،متن کتاب فرهنگ اردو - فارسی (۶۴۶ص)، عنوان انگلیسی (۲ صفحه). در سخن مدیر اینگونه آمد است :« متن (فرهنگ اردو - فارسی) که در حال حاضر به طبع رسیده با توجه به شرایط نسخهٔ موجود فی الحقیقة از نقایص ناگزیر مبری نیست ، چه در آن بخش که از کمبودهای چشمگیر لغات علمی و فنی وغیرهم مایه می گیرد و چه در آن باب که از اشتباهات چاپی و خاصه خوانا نبودن برخی از حروف دستنویس بر می خیزد .... تلاشهایی نیز که کارکنان شرکت منزا پریس برای بازنویسی برخی از کلمات به کار آوردند، نتوانست همهٔ کاستیها ونقایص را جبران کند تا آن که لا محاله کار را به صورتی که مشهود است در آورد، ان شاء الله این گونه ضعف ها و کمبودهای مطبعی در چاپ های بعدیَ جبران شود وکتابی هر قدر منقح تر و پاکیزه تر به دوستداران آموزش هر دو زبان تقدیم گردد... امید می رود که خدمت انجام شده ،مورد قبول و عنایت دست اندرکاران و فرهنگ نویسان قرار گیرد و پیشنهادهای اصلاحی و تکمیلی صاحبنظران دلسوز و دانشمند نیز موجب رفع نقایص موجود وتدوین هرچه جامع تر و اصولی آن در آینده شود».

۱۲۴ - مونس العشاق

تألیف : شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی ، سرودهٔ : عماد الدین عربشاه یزدی (در ۷۸۱ ه ق)، به کوشش : دکتر سیده محموده هاشمی ، سخن مدیر : دکتر رضا شعبانی، مدیر مرکز تحقیقات فارسی‌ایران وپاکستان، ویرایش : دکتر محمد حسین تسبیحی ، چاپخانه : منزا پرنتنگ کارپوریشن ، اسلام آباد ، ناشر: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۵۰ ص ،شمارگان (= تعداد) : ۱۰۰۰ جلد، خوش نویس (روی جلد و مقدمه و فهارس): مولانا عبدالعزیز خوشنویس (مرحوم)، تاریخ چاپ و انتشار : ۱۳۷۰ ه ش ، بها با کاغذ اعلا و چاپ دورنگ و جلد زرکوب و تجلید خوب (در هنگام چاپ) : ۱۰۰ روپیه. فهرست مطالب : سخن مدیر دکتر رضا شعبانی (ص ۱ - ۷)، پیشگفتار مصحح: دکتر سیده محموده هاشمی (ص ۹)، رسالة فی حقیقة العشق یا مونس العشاق (ص ۹)، شرح مونس العشاق (ص ۱۰)، مونس العشاق و عربشاه یزدی (ص ۳۹)، مناجات و راز و نیاز(ص ۴۲)، ناز و نیاز به درگاه بی نیاز (ص ۴۳)، فی نعت النبی علیه الصلوة و السلام (ص ۴۵)،فی معراج النبی علیه الصلوة والسلام (ص ۴۸)، در صفت عشق و بیان نظم مونس العشاق (ص ۵۱)، آغاز مثنوی مونس العشاق (ص ۶۱)، بیان معرفت نفس و روح و تن (ص ۶۷)، مناظرهٔ حسن و عشق (ص ۷۷)، بیان حزن و حسن (ص ۹۸)، حسن ،کمال و جمال هر چیز است (ص ۱۰۳)، انتهای عرفان، دیباچهٔ عشق (ص ۱۰۵) بیان عشق و عاشق و معشوق (ص ۱۱۰)، بیان ختم مثنوی مونس العشاق و تاریخ سرودن آن (ص ۱۱۳ - ۱۱۹)، فهرست اعلام و لغات و ترکیبات و اصطلاحات مونس العشاق(ص ۱۱۹ - ۱۴۱)، نمونه های نسخهٔ خطی مونس العشاق موجود در کتابخانهٔ گنج بخش (شماره خطی ۱۰۰۷۰) مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ص ۱۴۲ - ۱۴۸)، عنوان انگلیسی (ص ۱۴۹). در سخن مدیر دکتر رضا شعبانی آمده است که: «طبع تازه یی که اینک از کتاب مونس العشاق شیخ شهید شهاب الدین سهروردی (۵۴۹ - ۵۸۷ ه ق) در دسترس علاقه مندان به ادبیات عرفانی ایران قرار می گیرد، حاصل زحمات طولانی بانوی دانشمند دکتر سیده محموده هاشمی است که خود از دوستداران صمیم زبان و فرهنگ ایرانی در پاکستان محسوب می شوند، و از حامیان پرتلاش همان آستان نیکوبنیان به شمار می آیند.» در پیش گفتار مصحح (دکتر محموده هاشمی) اینگونه آمده است :« این رساله (رسالة فی حقیقة العشق یا مونس

العشاق) از لحاظ ادبی، از شاهکارهای نثر سهروردی است... که عربشاه یزدی در سال ۷۸۱ ه ق آن را به نظم آورده و به نام مونس العشاق شهرت یافته است. در این منظومه اصطلاحات عرفانی و فلسفی و ترکیبات ادبی بسیار خوب به خدمت در آمده است».

۱۲۵ - تسهیل پیام مشرق (فارسی و اردو)

از : علامه دکتر محمد اقبال ، تسهیل (= شرح و توضیح) از : احمد جاوید ، ناشر : آکادمی اقبال پاکستان، لاهور، باشرکت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد، سال چاپ و نشر ۱۹۹۲ میلادی ، چاپخانه : طیب اقبال پرنترز ، لاهور ، بها با جلد زرکوب و گردپوش زیبا و کاغذ مرغوب و تجلید خوب (در هنگام چاپ) : ۳۵۰ روپیه. ترتیب این کتاب چنین است : عنوان و شناسنامهٔ کتاب (ص الف - ب) ، سخن مدیر: دکتر رضا شعبانی (ص ۱ - ه)، تعارف : پرفسور محمد منور رئیس آکادمی اقبال (ص و) ، دیباچه : اقبال آکادمی (ص ز - ل)، فهرست مطالب = مضمون نما (ص م - ق) متن تسهیل پیام مشرق (ص ۱ - ۷۱۳). در سخن مدیر (دکتر رضا شعبانی) آمده است که :«... اینک مجموعه ای که از لحاظ خوانندگان گرامی می‌گذرد، برخی از رباعیات و فهلویات علامهٔ فقید دکتر محمد اقبال است که اندیشه های نغز و دوبیتی های پر مغز او را در معرض استفادهٔ فارسیدانان و اردو زبانان قرار می دهد... مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان وآکادمی اقبال هر دو مسرور هستند که بایکدیگر همراهی کرده اند و به چاپ چنین کتابی توفیق یافته اند... ما صمیمانه سپاسگزاریم که ان شاء الله خدمات آنان و نیز دیگر کسانی که هر یک به حد خود مسؤولیتی بر عهده گرفته اند و برای تداوم دوستی ها و پیوستگیهای واقعی دو ملت مسلمان و آزاده و پر تلاش، از جان وتوان مایه نهاده اند مأجور و مشکوربماناد». دراین کتاب تسهیل پیام مشرق چند منظومه شرح و توضیح و تفسیر شده است : لالهٔطور، افکار، می‌باقی ، نقش فرنگ . در این شرح نخست یک دوبیتی فارسی آورده می شود و به نثراردو ترجمه آن بیان می شود ، سپس با دقت ویژه یک به یک حروف و الفاظ و ترکیبات آن توضیح‌داده می‌شود.این‌گونه شرح و توضیح برای مبتدیان و منتهیان هر دو سودمند است.

۱۲۶ -فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان(مجلدسیزدهم)

تألیف : احمد منزوی ، سخن مدیر : دکتر رضا شعبانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، حروفچینی ماشینی : غلام حیدر بلتستانی، چاپخانه : جدید اردو تایپ پریس ، لاهور ، تاریخ چاپ و انتشار : ۱۳۷۰ هـ ش / ۱۴۱۲ هـ ق / ۱۹۹۲ میلادی . شمارگان (= تعداد) : ۱۰۰۰ جلد . بها با جلد زرکوب و چاپ خوب وکاغذ مناسب و تجلید مرغوب (در هنگام چاپ) ۲۰۰ روپیه. صفحات عنوان (۱ - ۴)، شناسنامهٔ کتاب (ص ۵)، ناشر و فهرست راهنما (ص ۶ - ۱۲) ، سخن مدیر (ص ۱۳ - ۱۸)، پیشگفتار مؤلف (ص ۱۹ - ۲۲)، بخش سی و پنجم: دانشهای بلاغی صفحات پیاپی (ص ۲۳۹۱) ، بخش سی و ششم : دستور زبان فارسی (ص ۲۴۵۷)، بخش سی و هفتم: دستور زبان اردو و ترکی (ص ۲۵۳۱)، دستور زبان عربی به فارسی (ص ۲۵۳۵)، بخش سی و هشتم : عروض و بدیع و قافیه (ص ۲۶۸۳)، فهرست نام کتاب ها ، مجلد سیزدهم (ص ۲۷۳۱)، فهرست نام نگارندگان، مجلد سیزدهم (ص ۲۷۵۷)، فهرستوارهٔ کتاب های فارسی ،فهرستوارهٔ بلاغت (ص ۲۷۷۷)، فهرستوارهٔ دستور زبان فارسی (ص ۲۸۳۹)، فهرستوارهٔ دستور زبان عربی (ص ۲۸۸۵)، فهرستوارهٔ دستور دیگر زبان ها (ص ۲۹۵۹)، دستورزبان ناشناخته (ص ۲۹۶۵)،فهرستوارهٔ عروض و قافیه (ص ۲۹۶۷)، اختصارات و منابع (ص ۳۰۰۵). در سخن مدیر اینگونه آمده است :« ... جلد سیزدهم و بخش پایانی مجموعهٔ ارزندهٔ فهرست مشترک است و مشتمل می شود بر دانش های بلاغی ، دستور زبان فارسی ، دستور زبان اردو و ترکی ، دستور زبان عربی به فارسی ، عروض و قافیه و فهرستواره های مربوط . آقای منزوی به حق کار عظیمی را شروع کردند و سربلند به پایان رسانیدندآن سان که در شان علمی مرد با استقامت وسخت کوش و صبوری چون ایشان بود. با چنین همت و کوششی ، امروز کتابخانهٔ معتبر گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، همهٔ درهای مکنون خود را در اختیار دانش دوستان ومحققان ارجمند قرار داده است ».

۱۲۷ - خلاصة الالفاظ جامع العلوم(جلد اول)

سخنان یا ملفوظات حضرت سید جلال الدین بخاری اُچی ملقب به مخدوم جهانیان (۷۰۷ - ۷۸۵ هـ / ۱۳۰۷ - ۱۳۸۴م).گرد آورنده: سید علاء الدین علی بن سعد

بن اشرف بن علی القریشی الحسینی (۷۸۲ ه ق/ ۱۳۸۰ میلادی) به تصحیح و تحشیه و مقدمهٔ : مرحوم پرفسور دکتر غلام سرور، استاد و رئیس سابق دانشگاه کراچی ، ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، چاپخانه : وجیهه پرنترز ، راولپندی،تاریخ چاپ و انتشار : ۱۳۷۱ ه ش / ۱۴۱۳ ه ق / ۱۹۹۳م . شمارگان (= تعداد): ۵۰۰ جلد، ۶۲۴ص بها با کاغذ مناسب و تجلید خوب وجلد سیلیفون (در هنگام چاپ): ۴۰۰ روپیه. صفحات عنوان وشناسنامهٔ کتاب (۸ ص)، سخن مدیر: دکتر رضا شعبانی (۸ صفحه)، متن کتاب (۱ - ۵۹۲ ص)، فهرست اعلام (ص ۵۹۳ - ۶۰۶). سخنان یا ملفوظات حضرت سید جلال الدین بخاری اوچی ، در مدت تقریباً یک سال توسط سید علاء الدین علی بن سعد بن اشرف بن علی القریشی الحسینی گردآوری و برحسب موضوعات شنیده شده و دریافت شده از مخدوم جهانیان ترتیب یافته است. در آغاز ۵ وصیت ویک خاتمه آمده است و سپس ورود مخدوم جهانیان به دهلی در سال ۷۷۷ ه ق/ ۱۳۷۵م. استقبال و بزرگداشت مخدوم جهانیان در دهلی در سال ۷۸۱ ه ق / ۱۳۷۹ میلادی ، ملاقات و گفت و گوها و دیدارها و بیانات وطرح مسائل و دریافت اجازت نامه ها و تعلیم و تربیت شاگردها و خلیفه ها وذکر حکایات و قصه های عرفانی و دینی و ادبی و بیان وقایع تاریخی و صدها مطالب گوناگون، مشمول ملفوظات است وهمهٔ این ملفوظات یا سخنان در سیر و سفر و دیدارها وملاقات‌ها انجام می گیرد و بالاخره در ۷۸۲ ه ق / ۱۳۸۰ میلادی به پایان می رسد. مرحوم استاد دکتر غلام سرور واقعاً کوشش بسیار کرده تا این متن عرفانی آماده طبع و نشر گشته است و اینگونه نوشته است که «ملفوظات کتاب است ولی نه مانند کتاب عمومی که از لحاظ موضوع خاص مشتمل بر ابواب و فصول معینی باشد ، بلکه مجموعهٔ سخنهایی است که شیخ مرشد در مجالس مریدان در موضوعات مختلفه می گوید . یک نفر از مریدان خاص او ، سخن های شیخ را تحریر می کند تا آن عده پیروانی که نتوانسته اند در محضر شیخ حضور به هم رسانند، مستفید شوند، این سخنان حداقل به ده قسمت منقسم می شود:۱- عرفان ، ۲ - نماز و دعا، ۳ - ذکر ومراقبه ، ۴ - توضیح مسایل مشکل ، ۵ - علوم دینی ، ۶ - سلوک ، ۷ - متابعت کامل شیخ ، ۸ - مسائل اخلاقی ، ۹ - قرآن و احادیث و اقاویل ، ۱۰ - اشعار (فارسی و عربی). در سخن مدیر آمده است :« آن چه از مطالعه کتاب حاضر بر می آید و چشمگیر است همین وسعت قلمرو اطلاعات و آگاهی ها

و معارف مخدوم جهانیان جهان گشت است که در ساده تر بن تحلیل ها بر دقایق بسیاری احاطه دارد و از جامعیت سرشاری نیز برخوردار است.»

۱۲۸ - شرح احوال و آثار عبدالرحیم خانخانان و خدمات او برای پیشرفت ادبیات فارسی (فارسی)

تألیف: دکتر سید حسین جعفر حلیم، سخن مدیر: دکتر رضا شعبانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چاپخانه: امپریشن پرنتنگ شاپ، اسلام‌آباد، تاریخ چاپ و انتشار: ۱۳۷۱ هـ ش / ۱۴۱۳ هـ ق/ ۱۹۹۲ میلادی، شمارگان (= تعداد): ۵۰۰ جلد، ۴۷۸ ص. بها با کاغذ و جلد سیلیفون و تجلید و چاپ مناسب در هنگام چاپ: ۲۲۰ روپیه. فهرست مطالب: صفحات عنوان و شناسنامهٔ کتاب و صفحهٔ ناشر (۸ ص)، سخن مدیر (ص ۹)، پیشگفتار (ص ۱۳)، بخش اول: رشد فرهنگ و توجه به زبان فارسی در دوران اکبر شاه و سوابق و رود و توسعهٔ زبان فارسی در شبه قاره (ص ۱۷): الف: دوران غزنویان و غوریان (ص ۲۱)، ب: سلاطین دهلی و زبان فارسی (ص ۲۴)، ج: کتب مهم فارسی در دورهٔ پیش از مغول کبیر (ص ۲۵)، د: شعرای معروف دورهٔ پیش از مغول کبیر، (ص ۳۱)، هـ: بررسی مختصر عهد بابر و همایون (ص ۴۴)، بخش دوم: معرفی خان خانان (ص ۵۷)، فصل اول طایفهٔ بهار لو و نیاکان خان خانان (ص ۵۹)، طایفهٔ بهار لو (ص ۶۱)، فصل دوم: مهاجرت اجداد خان خانان از ایران به شبه قاره و معرفی بیرم خان و واقعهٔ همایون شاه (ص ۶۲)، فصل سوم: تولد عبدالرحیم خان خانان (ص ۹۳)، استادان (ص ۹۷)، فصل چهارم: خان خانان در ملازمت اکبر شاه (ص ۱۰۲)، جنگ گجرات، اهمیت جغرافیایی و تاریخی گجرات (ص ۱۰۴)، فتح گجرات به همت خان خانان (ص ۱۰۸)، تحقیق دربارهٔ خان و خانخانان (ص ۱۱۳)، بعد از فتح گجرات (ص ۱۱۹)، ترجمهٔ بابرنامه (ص ۱۱۹)، منصب وکالت (ص ۱۲۹)، توضیحی دربارهٔ دکن و فتح آن به همت خان خانان (ص ۱۲۹)، در گذشت خان خانان (ص ۱۵۲)، ذکری از بازماندگان وی (ص ۱۵۳)، معاصران نامی خان خانان (ص ۱۶۱)، فضایل اخلاقی خان خانان (ص ۱۹۸)، بخش سوم: آثار خان خانان (ص ۲۴۱)، فصل اول: آثار منثور (ص ۲۴۵)، الف: ترجمهٔ بابرنامه (ص ۲۴۵)، ب: نامه‌های خان خانان (ص ۲۴۹)، فصل دوم

: آثار منظوم ، از غزلیات و رباعیات و غیره (ص ۲۵۷)، فصل سوم : سبک وی در نثر و نظم (ص ۲۷۵)، بخش چهارم : خدمات خان خانان به ادب فارسی (ص ۳۱۷)، فصل اول : تأسیس کتابخانه (ص ۳۱۹)، فصل دو م : تشویق نمایندگان فضل و ادب فارسی (ص ۳۲۳)، فصل سوم : شاعرانی که مورد نوازش ، و تشویق او بوده اند (ص ۳۲۳)، فهرست منابع و مآخذ و مراجع (ص ۴۳۷)، فهرست اعلام (ص ۴۵۱). در سخن مدیر اینگونه آمده است :« بررسی زندگی و شرح حال میرزا عبـالرحیم خان خانان که در کتاب حاضر آمده است نشان می دهد که از مصادیق بارز حکمرانانی است که اقتضای کامل به مقتدایان گذشته و همزمان داشته اند. وی در همان حال درباری کوچکتر از فرمانروای نیرومند وقت ، محمد اکبر شاه داشت و علی القاعده در جزء و کل امور قلمرو زیر فرمان خود نیز تابع نظر و عقیده و مرام او بود، به همان سبک شاه . از ادیبان زمان و فارسی سرایان بزرگ و کوچک عصر خود اعم از ایرانی و هندی نیز تشویق به عمل می آورد و باعث درخشندگی ادب وفرهنگ زبان فارسی بود.»

۱۲۹ - تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو (فارسی)

تألیف : دکتر محمد صدیق خـان شـبلی ، سـخن مدیر : دکتر رضا شعبانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چاپخانه : منزا پرنتنگ کارپوریشن ،اسلام‌آباد، تـاریخ چـاپ و انتشـار: ۱۳۷۱ هـ ش / ۱۴۱۲ هـ ق / ۱۹۹۲م ، ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، شمارگان (تعداد): ۵۰۰ جلد، ۲۹۰ ص . بها با کاغذ خوب و قطع رقعی (در هنگام چاپ): ۲۰۰ روپیه. تقسیمـات این کتاب بر حسب زیر است : صفحات آغاز: عـنوان و شنـاسنامهٔ کتـاب و فـهرست مطـالب و سـخن مـدیر و پیشگفتار مؤلف (الف - ی)، باب اول : انتشار زبان فارسی در شبه قارهٔ پاک وهند و بنگلادش (ص ۱)، باب دوم : تأثیر زبان های هند بر فارسی هند (ص ۳۴)، باب سوم : ویژگیهای فارسی که بر اردو تأثیر داشـته است (ص ۵۷)، بـاب چهارم : چگونگی تأثیر فارسی بر زبان اردو و علت های آن (ص ۶۷)، تأثیر فارسی بر زبان و ادبیات اردو (ص ۷۵)، باب ششم : واژه های فارسی و اردو (ص ۱۰۱)، باب هفتم: کلمات دخیل در فارسی که به اردو انتقال یافتند (ص ۱۳۱)، باب هشتم : تصرفات اردو در واژه های فارسی وغیره. باب نهم : تأثیر فارسی در واژه سازی اردو (ص ۱۷۱)، باب

دهم : ضرب المثل ها و اصطلاحات فارسی در اردو (ص ۲۳۷)، باب یازدهم : تأثیر فارسی بر اردو از نظر دستوری .(ص ۲۵۱)، منابع و مآخذ (ص ۲۶۵)، فهرست اعلام (ص ۲۷۴). در سخن مدیر اینگونه آمده است :«سعی مشکور آقای دکتر محمد صدیق خان شبلی در تألیف کتاب حاضر بر این مهم متکی است که موارد تأثیر گذاری زبان فارسی و به تبع تأثیرپذیری زبان نوپای اردو را از صرف ونحو آن زبان و عربی دخیل در فارسی تعیین کنند، کاری که باوجود همه اعتبار مترتب بر آن ، تازمان نشر این تألیف ،به درستی مورد اعتنا واقع نشده و خصوصیات مشترک دو زبان همریشهٔ آریایی را در معرض یک بررسی جدی قرار نداده است. بااین همه احاطهٔ چشمگیر دکتر شبلی بر دقایق فنی و دستوری زبان و ادب فارسی و سلامت کلام ایشان طوری است که به دشواری می‌توان تشخیص داد که زبان فارسی را همانندیک زبان خارجی آموخته اند».

۱۳۰ - تذکرهٔ مخزن الغرایب (جلد سوم)

تألیف : شیخ احمد علی خان هاشمی سندیلوی ، به اهتمام دکتر محمد باقر ، سخن مدیر : دکتر رضا شعبانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، چاپخانه : منزا پرنتنگ کارپوریشن، اسلام‌آباد،تاریخ چاپ و انتشار: ۱۳۷۱ ه ش / ۱۴۱۲ ه ق / ۱۹۹۲م. شمارگان (تعداد):۵۰۰ جلد، ۵۲۴ ص بها با کاغذ خوب و تجلید مناسب (در هنگام چاپ): ۲۲۰ روپیه. تذکرهٔ مخزن الغرایب در ۵ مجلد قطور طبع و نشر شده است.جلد اول و دوم در زمان حیات مصحح (مرحوم دکتر محمدباقر)از طرف انتشارات دانشگاه پنجاب با معاونت فرهنگی ایران با طرز زیبا وکاغذ خوب و جلد زرکوب طبع و نشر شد. مجلدات سوم وچهارم و پنجم را مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان سرمایه گذاری کرده و پس از وفات آن مرحوم مبرور در مدت سه سال ، طبع و نشر کرده است. این تذکره مشتمل بر شرح حال وآثار ۳۱۴۸ شاعر است که در سال ۱۲۱۸ ه ق / ۱۸۰۴م تألیف گشته است. مؤلف آن شیخ احمد علی سندیلوی از افاضل روزگار خود و از اماثل تذکره نگاران شبه قارهٔ هند و پاک بوده است.ترتیب و تنظیم تذکرهٔ مخزن‌الغرایب بر حسب حروف الفبایی است : جلد اول : طبع دانشگاه پنجاب ، پیشگفتار و دیباچهٔ مرحوم دکتر محمد باقر ، از حرف الف تا حرف ح ، فهرست الفبایی اسامی شاعران و فهرست و مقدمه به انگلیسی (۸۷۹ص)، جلد

دوم : طبع دانشگاه پنجاب ، به تصحیح مرحوم دکتر محمد باقر از حرف خ تا حرف ش ، فهرست الفبایی اسامی شاعران (۷۴۵ص)، جلد سوم : به تصحیح مرحوم دکتر محمد باقر و سخن مدیر : دکتر رضا شعبانی : (از حرف ص تا حرف ع)، فهرست الفبایی اسامی شاعران و فهرست منابع (۵۰۵ ص) . در سخن مدیر اینگونه آمده است :« کتاب حاضر (جلد سوم مخزن الغرایب)فی الجمله بر شرح حال دویست و نود و دو تن از شاعران پارسی گوی دلالت دارد و صرف نظر از نام باقی ماندهٔ شعرایی از زمرهٔ گویندگان مجلد دوم که با حرف «ش » آغاز می شده ، اسامی دویست و نود و یک نفر (۲۹۱ نفر) دیگررا از حرف «ص » تا بخشی از حرف « غ » در برگرفته است . در سخن مؤلف چنین آمده است : اکثر اشعار عزیزان خراسان و عراق و فارس گوشزد فقیر (شیخ احمد علی خان هاشمی سندیلوی)....(مقدمهٔ مؤلف ، ص ۸) و این امر و استفادتی که او بی مضایقت از دست کم ، بیست و دو تذکرهٔ مهم و برجسته برده و خود بدان ها اذعان کرده است ، نشان می دهد که رواج و نشر زبان فارسی حتی در آغاز سدهٔ نوزدهم میلادی و پگاه استعمار انگلیس هم به حد وسیعی شامل بوده است ».

۱۳۱ - مقدمهٔ خلاصة الالفاظ جامع العلوم

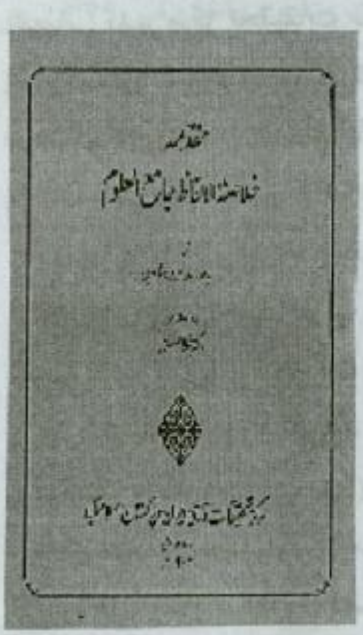

تألیف (= مُرتب): سید علاء الدین علی بن سعد الحسینی ، به تصحیح و مقدمه و تحشیهٔ: پرفسور دکتر غلام سرور ، سخن مدیر : دکتر رضا شعبانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چاپخانه : وجیهه پرنترز ، راولپندی ، تاریخ چاپ و انتشار : ۱۳۷۱ هـ ش / ۱۴۱۳ هـ ق / ۱۹۹۲م . حروفچینی کامپیوتری : عبدالرشید لطیف ، ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، شمارگان (= تعداد): ۵۰۰ جلد ، بها با کاغذ خوب و چاپ مرغوب، (در هنگام چاپ) : ۱۰۰ روپیه . جمعاً ۱۵۸ صفحه. صفحات آغاز وعنوان و شناسنامهٔ کتاب (۸ صفحه)، پیشگفتار (ص الف)، سخن مدیر (ص ب - ح)، معرفی نسخه های خطی کتاب ملفوظات (= سخنان)موسوم به «خلاصة الالفاظ جامع العلوم» (ص ۱)، شرح حال صاحب کتاب ملفوظات (ص ۳)، شرح حال گرد آورنده (= مُرتب) کتاب ملفوظات (ص ۱۳)، اصطلاحات و مسائل عرفانی (ص ۱۸)، قصه های قرآنی وحکایات صوفیه و داستان های اخلاقی اسلامی (ص ۷۵)، مختصر شرح حال بزرگان (ص ۸۳)،

فهرست اعلام (ص ۱۳۳)، مآخذ و منابع (ص ۱۴۵). در سخن مدیر : دکتر رضا شعبانی اینگونه آمده است :« باری لله الحمد و المنة که کتاب مصحح استاد دکتر غلام سرور ، اینک پس از سال ها که به صورت دستنویس به دفتر مرکز تحقیقات فارسی تحویل شده بود ، زیب چاپ یافت.... اینک برای اینجانب هیچ مسرتی خوش تر از آن نیست که چهرهٔ باصفای یک خدمتگزار واقعی هشتاد و چند سالهٔ زبان و ادب وهنرهای فارسی را شاد ببیند و با صرف هر مقدار از توان و استعدادی که در این مرکز علمی موجود و میسر بوده ، رضایت خاطر انسان های بافضیلت و والا را به دست بیاورد ». این سخن (= ملفوظ) را بخوانید :«قلندر « تارک » را گویند. این قلندران که مبتدع اند، یعنی اهل بدعت . ریش می‌تراشند و آهن می اندازند در دست ها ، و قلندر کسی را گویند که او را کاسهٔ چوبین هم نباشد و آن قدر که در کف دست نگنجد، همان قدر بخورد ، زیاده نخورد، امروز نا قلندران را، نام قلندر خوانند، و چها می‌کنند!؟».

۱۳۲ - فلسفهٔ اخلاقی ناصر خسرو وریشه های آن (فارسی)

تألیف : دکتر شیر زمان فیروز، سخن مدیر : رضا شعبانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، حروفچینی کامپیوتری :عبدالرشید لطیف ، چاپخانه : منزا پرنتنگ کارپوریشن ، اسلام آباد، تاریخ چاپ و انتشار : ۱۳۷۱هش/ ۱۴۱۳ هق / ۱۹۹۲م . شمارگان (= تعداد) : ۵۰۰ جلد، ناشر: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، بها با تجلید خوب و چاپ مرغوب (در هنگام چاپ): ۲۰۰ روپیه . صفحات آغاز و صفحهٔ ناشر و عنوان و فهرست مطالب (۱۲ ص)، سخن مدیر (الف - و)، پیشگفتار مؤلف (ص ح - ی) . بخش اول : تاریخ فلسفهٔ اخلاق اسلامی ، فصل اول : تعریف فلسفهٔ اخلاق (ص ۱)، فصل دوم : عقاید دانشمندان دربارهٔ علم اخلاق اسلامی ، فصل سوم : منابع علم اخلاق اسلامی (ص ۸)، فصل چهارم : تأثیر اعراب قبل از اسلام در فلسفهٔ اخلاق اسلامی (ص۹)، فصل پنجم: اخلاق در قرآن کریم (ص ۹)، بخش دوم : فلسفهٔ اخلاقی ناصر خسرو : حکمت نظری ، فصل اول : تمهید بر فلسفهٔ اخلاقی ناصر خسرو(ص ۱۵)، فصل دوم : فلسفهٔ اخلاقی ناصر خسرو جنبهٔ مذهبی دارد ، فصل سوم : خلاصه یی دربارهٔ منابع فلسفهٔ اخلاقی ناصر خسرو (ص ۱۹)، فصل چهارم : تعریف نفس (ص ۲۱)، فصل پنجم : اصل نفس وبازگشت آن (ص ۲۴)،

فصل ششم تعداد نفوس (ص ۲۴)، فصل هفتم : قوه های نفس (ص ۲۵)، فصل هشتم : زاد راه نفس (ص ۳۱)، الف : علم وحکمت (ص ۳۱)، ب : شناخت توحید (ص ۳۱)، فصل نهم : شناخت نفس خود (ص ۳۴)، فصل دهم :کسب علم و حکمت (ص ۳۷)، فصل یازدهم : عمل (ص ۴۰)، فصل دوازدهم : طاعت (ص ۴۴)، فصل سیزدهم : اعتدال (ص ۴۷)، فصل چهاردهم :کمال نفس (ص ۴۹)، فصل پانزدهم : ثواب جاودانی نفس (ص ۵۳)، بخش سوم : فلسفهٔ اخلاقی ناصر خسرو : حکمت عملی : این بخش ۴۰ فصل دارد در این موضوعات :علم ، خداشناسی ، خودشناسی، ایمان به قیامت ، رابطهٔ انسان با جهان (ص ۶۴ - ۱۰۴)، دین و دنیا (ص ۱۲۳)، لذات ، حکمت عبادات ، زهد و پارسایی ، پاکی باطن ، توبه و طاعت ، راستی ، نکوهش شراب و خمر، حرص وطمع،دروغ و تهمت وبهتان ، در مذمت تملق و غزل گویی ، خیانت و سخن چینی و راز پوشیدن ،کبرو غرور خودبینی ، حسد و فکر و حیله و کینه ورزی ، خوی نیک ، سعی و عمل (ص۱۰۵ - ۲۲۸)، قول و عمل ، ناامیدی صبر، قناعت وخرسندی ، طلب رضای خدا، قضا و قدر ، میانه روی و اعتدال ، شاد زیستن ، دوستی ، عدالت، احسان، سخاوت ، جور و جفا، مردم آزاری ، پادشاهی ، ادای حق ، حکمت و آداب و سخن گفتن ، صلح کل ، شجاعت (ص ۲۲۹ - ۳۳۰)، فهرست اعلام (ص ۳۴۳)، منابع و مآخذ (ص ۳۴۹). در سخن مدیر اینگونه آمده است :« آقای دکتر شیر زمان فیروز مؤلف کتاب حاضر که از فضلای مدرسان زبان و ادبیات فارسی در پاکستان محسوب می شوند ، جهد بلیغی مبذول داشته اند که با استقصاء در آثار ناصر خسرو و برخی منابع معتبر ، تحقیقی ارزنده فراهم سازند و هدیه کافهٔ مسلمین و اصحاب معرفت کنند».

۱۳۳ - مخزن الغرایب (جلد چهارم)

تألیف : شیخ احمد علی خان هاشمی سندیلوی ، به اهتمام : دکتر محمد باقر، سخن مدیر : دکتر رضا شعبانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، حروف چینی : عبدالرشید لطیف ، چاپ و چاپخانه : منزا پرنتنگ پریس کارپوریشن ، اسلام آباد ، تاریخ چاپ و انتشار : ۱۳۷۱ هـ ش / ۱۴۱۲ هـ ق / ۱۹۹۲م. شمارگان (= تعداد): ۵۰۰ نسخه ، ۱۶ + ۹۲۰ ص . بها با کاغذ خوب و چاپ مرغوب (در هنگام چاپ): ۴۵۰ روپیه . صفحات آغاز وعنوان وناشر و فهرست راهنما و سخن مدیر (ص الف -

ه) ، متن جلد چهارم حرف ع تا م (ص ۱ - ۸۲۷)، فهرست اسامی شعراء به ترتیب الفبا (ص ۹۰۳)، فهرست منابع ص ۹۱۷ - ۹۲۰). در سخن مدیر اینگونه آمده است :« جلد حاضر (جلد چهارم) با حرف « عین » و نام شاه عبدالعلی آغاز می شود و به اسم مولانا محمد خراسانی که در اوایل حرف « میم » است ، ختم می شود. در خلال متن و حسب شماره هایی که از ۱۴۴۹ شروع و به ۲۱۲۳ مندرج است از ششصد و هفتاد و چند سرایندهٔ کوچک و بزرگ یاد شده است که به ترتیب عبارتند از حروف :« عین » (۲۰۴ سراینده)،« غین » (۵۸ سراینده)، « فاء» (۱۵۶ سراینده)، «قاف» (۵۷ سراینده)، «کاف » و «گاف» (۱۰۰ سراینده)، «لام» (۳۴ سراینده)، و «میم » از معزی نیشابوری تا مولانا محمدخراسانی (۶۵ سراینده)... آرزوی حقیقی این است که تذکرهٔ مخزن الغرایب که در شمار زیباترین و نفیس ترین مجموعه های شعری فارسی است جای خاص خود و منزلت با اختصاص خود را در نزد کافهٔ اهل نظر بیابد و نشانه یی استوار از تداوم موجودیت ها وپیوندهای عمیق و ابدی ملل مسلمان ایران و پاکستان و دیگر قومیت های فارسی دوستی شود که به چنین خزانهٔ سرشاری از معرفت و کمال و علم وانسانیت دسترسی دارند و در تکریم و تجلیل وفایده جویی از آن ، از بذل هیچگونه جهدی خود داری نمی کنند».

۱۳۴ - تذکرهٔ مخزن الغرایب (جلد پنجم)

تألیف : شیخ احمد علی خان هاشمی سندیلوی ، به اهتمام دکتر محمد باقر ، سخن مدیر: دکتر رضا شعبانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد، چاپخانه : منزا پرنتنگ کارپوریشن ، اسلام آباد ، تاریخ چاپ و انتشار : ۱۳۷۲ ه ش / ۱۴۱۴ ه ق / ۱۹۹۴م. شمارگان (= تعداد): ۵۰۰ جلد، بها با جلد خوب و کاغذ مرغوب (در هنگام چاپ): ۴۰۰ روپیه. تقسیمات جلد پنجم بدین قرار است : سخن مدیر : دکتر رضا شعبانی (ص الف)، نام مؤلف به صورت پیشگفتار به خط مؤلف (ص ج)، شاعران و ادیبان بر حسب حروف الفبایی : بقیهٔ حرف «م » (ص ۱ - ۳۱۶)، حرف «ن»(ص ۳۱۷)، حرف «و» (ص۵۰۷)، حرف « ه » (ص ۷۱۷)، حرف « ی» (ص ۷۸۷)، فهرست اسامی شعرا به ترتیب حروف الفبا (ص ۸۲۱)، فهرست منابع (ص۸۳۷)، فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و

پاکستان (ص ۸۴۱)، در سخن مدیر (دکتر رضا شعبانی)،اینگونه آمده است:«... متنی که اینک از لحاظ خوانندگان گرامی می گذرد ، به صورتی که ازین پیش هم یاد آوری شده ، بخش پایانی کتاب است که از دنبالهٔ حرف «میم » شروع می شود و بدین ترتیب از هفتصد و چهل و هشت شاعر نام می برد :حرف « میم » (۳۹۷ شاعر)، حرف «ن» (۱۳۰ شاعر) ، حرف « و »:(۱۰۰ شاعر)، حرف « ه »:(۷۰ شاعر)، حرف «ی »:(۵۰ شاعر)...، در مجموع مجلدات پنجگانهٔ تذکرهٔ مخزن الغرایب ۲۸۷۱ شاعر و گویندهٔ مشهور، نام برده شده است که با احتساب رقم ۳۱۴۸ تن شاعر بر اساس اصل متن تذکرهٔ مخزن الغرایب (۵ مجلد)، ۲۷۷ نفر شاعر کم دارد ... با این همه کتاب حاضر ،مشحون از دقایق فکری و ادبی و بدایع لفظی و معنوی گویندگان توانمندی است که یا خود در شبه قارهٔ پاکستان و هند می زیسته اند و صلای فارسی گویی را در منطقه سر می داده اند و یا آنکه صیت سخنان ایشان به اقصای بلاد عالم رفته و فی الجمله دیار آشنا و عزیز دوست را باشمیم دل انگیز خود معطر ساخته است».

۱۳۵ - فرهنگ اردو - فارسی

تألیف :دکتر سید باحیدرشهریار نقوی ، چاپ دوم، ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و بک تاک (بکسیلر، پبلیشر کامپوترز = شرکت کتاب و فروشنده و چاپ کنندهٔ تاک، لاهور)، تاریخ چاپ ۱۹۹۳م، شمارگان : ۵۰۰ جلد، چاپخانه : معراج دین پرنترز ، بهاباکاغذ اعلا و تجلید خوب و چاپ ممتاز در هنگام چاپ : ۵۰۰ روپیه، سخن مدیر : دکتر رضا شعبانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در چاپ دوم (ص ۳) ، سخن مدیر چاپ اول (ص ۱ - ۸)،کلید تلفظ فرهنگ اردو - فارسی (ص ۹ - ۱۰)، اختصارات (ص ۱۱)، متن فرهنگ اردو - فارسی (۶۴۸ ص). در سخن مدیر در چاپ دوم آمده است که :« اینک به راستی می توان تصور کرد که فرهنگ ذی قیمت «اردو - فارسی» تألیف مرحوم دکتر سید باحیدر شهریار نقوی ،جای خالی خود را درمیان مردم آگاه و جامعهٔ دانشی ایران و پاکستان باز کرده است. چون باوجود اینکه هنوز سالی از انتشار چاپ اول آن نمی گذرد ، درخواست‌های مکرری از سوی علاقه مندان به آموزش هر دوزبان فارسی و اردو به این مرکز واصل شده است که تقاضای تجدید چاپ آن راکرده اند.در سخن مدیر (چاپ اول)

آمده است:« امید می رود که خدمت انجام شده ، مورد قبول و عنایت دست اندرکاران وفرهنگ نویسان قرار گیرد، وپیشنهادهای اصلاحی و تکمیلی صاحبنظران دلسوز و دانشمند نیز موجب رفع نقایص موجود و تدوین هرچه جامع تر و اصولی تر آن در آینده شود.».

۱۳۶ - اسؤله واجوبهٔ رشیدی (فارسی، جلد اول)

تألیف : خواجه رشید الدین فضل الله همدانی ، به کوشش دکتر رضا شعبانی ، سخن مدیر : دکتر رضا شعبانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، چاپخانه : منزا پرنتنگ کارپوریشن ، اسلام آباد، تاریخ چاپ و انتشار : ۱۳۷۱ هـ ش / ۱۴۱۳ هـ ق / ۱۹۹۳م ، شمارگان (= تعداد) : ۵۰۰ جلد ، ۱۶ + ۲۶۳ ص . بها با کاغذ خوب و چاپ دو رنگ وتجلید زیبا (در هنگام چاپ): ۴۰۰روپیه. البته جلد اول اسؤله و اجوبه (= اسئله و اجوبه) به صورت عکسی برابر با اصل نسخهٔ خطی چاپ شده است فقط قطع نسخهٔ خطی را کوچک تر (قطع وزیری) چاپ کرده‌اند . اصل نسخه متعلق به عهد مؤلف است (قرن ۷ هـ ق). تقسیمات آن بر اساس متن نسخه و عکس آن چنین است : سخن مدیر (ص یک- سیزده)، رساله در اثبات حشر اجساد (ص ۳) ، اسئلهٔ عالیشاه ابرقوهی (ص ۲۱)، اسئلهٔ حکیم فرنگی (ص ۲۸)، سؤال مولانا نور الدین کوه کیلوئی (ص ۵۱)، سؤال مولانا عماد مطرزی، اعتذار (ص ۵۸)، سؤال مولانا عضد مطرزی (ص ۶۳)، سؤال مولانا زاکانی (ص ۶۵)، سؤال امیر یحیی (ص ۶۹)، سؤال قاضی سیواس (ص ۷۱)، اسئلهٔ مولانا جوهری سمنانی (ص ۷۳)، ذکر جمیل پادشاه : مباحث مقام فراهان (ص ۹۲)، رسالهٔ سؤالات علما (ص ۱۰۰)، تفسیر و لا شِئنا لآتینا (ص ۱۱۸)، تفسیر آیهٔ و لو علم الله (ص ۱۲۲)، تفسیر لیلة القدر (ص ۱۲۶)، رساله در فایدهٔ زیارت (ص ۱۳۰)، شرح حدیث انا مدینة العلم و علی بابها(ص ۱۳۴)، شرح رساله در علوم (ص ۱۳۸)، ذیل رسالهٔ لطایف طبی (ص ۱۴۱)، رساله در علم هیئت (ص ۴۵)، رساله در تفسیر آیت قل لو کان البحر مدادا(ص ۱۸۳)، رساله در اثبات اشرفیت عقلا از علما (ص ۲۱۳)، سؤالات مرتضی معظم الدین (ص ۲۶۲)، سؤالات مولانا ابن الخوام (ص ۲۶۳)، در سخن مدیر اینگونه آمده است:« در میان مجموعه های پر ارزش نسخ خطی کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، نسخهٔ

ممتازی از مصنفات خواجه رشید الدین همدانی وزیر مشهور غازان خان و برادر او سلطان محمد الجایتو ملقب به خدا بنده محفوظ است که به قیاس شواهد موجود منحصر بفرد است وبه یقین که می تواند از هر حیث در خور استفاده پژوهشگران قرار گیرد».

۱۳۷ – اسؤله و اجوبهٔ رشیدی (فارسی، جلد دوم)

تألیف : خواجه رشید الدین فضل الله همدانی به کوشش دکتر رضا شعبانی ، سخن مدیر : دکتر رضا شعبانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، حروفچینی کامپیوتری : عبدالرشید بن عبداللطیف ، چاپخانه : منزا پرنتنگ کارپوریشن ، اسلام آباد، تاریخ چاپ ونشر : ۱۳۷۱ هـ ش/۱۴۲۳هـ ق / ۱۹۹۳م . شمارگان (= تعداد) : ۵۰۰ جلد، بها باکاغذ مرغوب و جلد سیلیفون و تجلید خوب (در هنگام چاپ) : ۴۰۰ روپیه . صفحات آغاز و عنوان و صفحهٔ ناشر و شناسنامهٔ کتاب (۸ صفحه)، فهرست مطالب (۲ صفحه)، مقدمهٔ مدیر (یک - چهل ویک)،متن کتاب (ص ۱ - ۵۱۸)، فهرست اعلام :آیات قرآنی،نام اشخاص ، نام جای ها (ص ۵۱۹ - ۵۳۹)، عنوان انگلیسی (ص ۵۴۰). برای تقسیم بندی متن کتاب و فهرست مطالب کتاب به معرفی جلد اول در همین صفحه رجوع فرمایید.در مقدمهٔ مصحح دانشمند کتاب آمده است : «متنی که در دسترس عموم علاقه مندان به الهیات و تاریخ و ادب و معرفت شناسی اجتماعی وحکمت و علوم متداول حوزهٔ پهناور فرهنگ وتمدن اسلامی ایران قرار می‌گیرد، به احتمال قوی ، همان نسخهٔ وزارتی و یارونوشت اصیلی است که در زمان خواجهٔ نامدار (رشیدالدین فضل الله همدانی: ۶۳۸ تا ۶۴۵ - ۷۱۸ هـ ق / ۱۲۴۰ تا ۱۲۴۷ - ۱۳۱۸م) که در حدود ۸۰ سالگی مقتول شد!) تألیف و تدوین وکتابت شده و اینک در شمل مجموعهٔ نسخهٔ خطی نفیس کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان نگاهداری می‌شود» (ص هشت و نه مقدمه). در جایی دیگر می فرماید :« و اما سخن آخر دربارهٔ کتاب اسئله و اجوبهٔ رشیدی به نحوهٔ ویرایش و چاپ متن متوجه است که به یقین مورد اعتنای خوانندگان گرامی قرار گرفته است. تغییر در رسم‌الخط کلمات،اصالت یک متن ثقه و معتبرآغاز سدهٔ هشتم‌هجری رانامقبول می‌گرداند ...تصمیم بر آن شد که از امروزی کردن املاء لغات اجتناب شود و این کار را لدی الاقتضابر عهدهٔ ارباب خرد و مطالعه کنندگان و متفحصان این گونه کتب و متون واگذارد».

۱۳۸ - فهرست نسخه های خطی قرآن مجید کتابخانهٔ گنج بخش

(فارسی)

تألیف محمد نذیر رانجها ، سخن مدیر : دکتر رضا شعبانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، حروفچینی کامپیوتری :محمد عباس بلتستانی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ،اسلام آباد، چاپخانه : منزا پرنتنگ کارپوریشن، اسلام‌آباد، تاریخ چاپ و انتشار : ۱۳۷۲ هـ ش / ۱۴۱۳ هـ ق / ۱۹۹۳م ۸ + ۴۰۸ ص، شمارگان (= تعداد): ۲۰۰ جلد ، بها: با کاغذ مرغوب و تجلید خوب (در هنگام چاپ) ۲۰۰ روپیه. صفحات آغاز وعنوان وشناسنامهٔ کتاب و سخن مدیر (۸ صفحه)، بخش اول قرآن های بدون ترجمه (ص ۱ - ۲۶۲)، بخش دوم قرآن های با ترجمه (ص ۲۶۳ - ۳۹۲)، فهرست اعلام (۳۹۵ - ۴۰۵). در سخن مدیر دکتر رضا شعبانی اینگونه آمده است :« موجب کمال مسرت است که اینک پس از گذشت بیست و دو سال از تأسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، فهرست نسخ گران بهای قرآنی کتابخانهٔ گنج بخش آن ، به زیور طبع آراسته می‌شود و توفیق دیگری در ارائهٔ خدمتی ارزنده به جامعهٔ کتابشناس و دانشی به دست می آید (ص الف سخن مدیر)، «باری که مجموعهٔ حاضر قریب به چهار صد مجلد قرآن خطی را در بردارد که به نحوهٔ ذیل تقسیم می شود :

الف - قرآن های بدون ترجمه (و دستنویس ساده) ۱۳۹ نسخه.

ب - قرآن های منقش و مذهب و خوش خط ۱۳۶ نسخه .

ج - قرآن های مترجم با زیر نویس و تفسیر فارسی و بعضی منقش و مذهب ۹۱ نسخه...

بدین نحو می توان گفت که قسمت عمدهٔ مجلدات کاملی که از آغاز کار رسمی کتابخانه و پایه گذاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در سال ۱۳۵۰ هـ ش / ۱۹۷۱م خریداری و ثبت و ضبط و فهرست شده ، تا پایان اردیبهشت ماه سال کنونی ۱۳۷۲ هـ ش / ۱۹۹۱م مورد بررسی قرار گرفته و خصوصیات کتاب شناسی آنها ثبت و ضبط شده است... البته تعداد دیگری از سوره های مبارکه و جزوهای قرآن کریم و بخش‌های قرآن در ادعیه و اوراد هنوز فهرست نشده است... مسلم است که باید ممیزاتشان در فرصت‌های دیگری شناخته و چاپ و نشر گردد.»

۱۳۹ -دستور نویسی فارسی در شبه قاره (فارسی)

تألیف : دکتر سید حسن صدرالدین حاج سید جوادی ، سخن مدیر : دکتر رضا شعبانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ویراستار : دکتر محمد حسین تسبیحی ، چاپخانه : منزا پرنتنگ کارپوریشن، حروفچینی کامپیوتری : عبدالرشید لطیف ، اسلام آباد، تاریخ چاپ و انتشار : ۱۳۷۲ هـ ش / ۱۴۱۳ هـ ق / ۱۹۹۳م. ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، شمارگان (= تعداد): ۵۰۰ جلد، بها با کاغذ مرغوب و چاپ خوب (در هنگام چاپ) : ۲۰۰ روپیه. صفحات آغاز و عنوان و شناسنامهٔ کتاب و صفحهٔ ناشر (۸ ص)، سخن مدیر (ص الف)، سابقهٔ تاریخی : دستورنویسی در شبهٔ قاره (ص ۸) ، فصل اول : معرفی کهن ترین کتب دستور زبان فارسی (ص ۸)، فصل دوم : معرفی کتاب های دستور در قرن سیزدهم هجری (ص ۲۵)، فصل سوم : معرفی دستور زبان فارسی در قرون دوازدهم و سیزدهم هجری (ص ۷۴)، فصل چهارم : معرفی برخی از رساله های اردو و انگلیسی (ص ۷۹)، فصل پنجم : متن کتاب اصول فارسی (ص ۱۰۲)، باب اول :اسامی حروف هجا (ص ۱۰۶)، باب دوم : ابدال (ص ۱۱۳)، باب سوم وضع حروف تهجی (ص ۱۲۰)، باب چهارم : تعریف کلمات (ص ۱۴۷)، باب پنجم : افعال (ص ۱۴۷)، باب ششم : اسماء (ص ۱۵۶)، باب هفتم : انواع لغات (ص ۱۶۲)، باب هشتم : متفرقات (ص ۱۶۸)، فصل ششم : بررسی کلی دستورها (ص ۱۷۳)، فهرست اعلام (ص ۲۱۷)، فهرست منابع و مآخذ (ص ۲۲۹)، در سخن مدیر اینگونه آمده است:«کتابی که اینک در دسترس علاقه مندان قرار می گیرد ، در اساس مبتنی بر متنی ارزنده برای آموزش زبان فارسی در شبه قاره که قریب سیصد سال از قدمت آن می گذرد و خود یاد آور تلاش های خستگی ناپذیر و صمیمانهٔ دوستداران فرهنگ وهنر و ادبیات و زبان ایرانیان مسلمان در سرزمین همسایه و همراه است. مصحح محترم ، در کنار زحمت شایان تقدیری که در انتخاب و تحشیه و تهذیب متن کشیده اند، این نیت عالی را نیز وجههٔ همت قرار داده اند که به نسخ ومنابع دیگری که در همین سر زمین در منطقهٔ شبه قارهٔ پاکستان و هندتهیه شده ، نظری جدی بیفکند و فی الجمله مجموعهٔ نفیسی را ارائه دهند که حاوی اطلاعات ارزنده یی دربارهٔ کم وکیف آموزش زبان فارسی باشد.»

۱۴۰ - شیخ شرف الدین احمد بن یحیی مَنْیَری وسهم او در نشر متصوفانهٔ فارسی (فارسی)

تألیف : دکتر سید مطیع الامام ، سخن مدیر : دکتر رضا شعبانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، حروف‌چینی‌کامپیوتری:محمد عباس بلتستانی اسلام‌آباد، چاپخانه : منزا پرنتنگ کارپوریشن ، اسلام آباد، تاریخ چاپ و انتشار: ۱۳۷۲ هـ ش / ۱۴۱۴ هـ ق / ۱۹۹۳م . شمارگان (= تعداد): ۲۵۰ صفحه، بها با جلد شمیز و کاغذ مرغوب و تجلید مناسب (در هنگام چاپ) : ۲۵۰ روپیه . صفحات آغاز و عنوان و شناسنامهٔ کتاب و فهرست مطالب (۱۶ ص)، سخن مدیر (شش صفحه)، دیباچهٔ مؤلف (ص ۱ - ۲)، مقدمه (ص ۳ - ۶)، بحثی در منابع متصوفه (ص ۷ - ۱۸)، اسلاف شیخ شرف الدین یحیی منیری و حرکت امام محمد فقیه از بیت المقدس و ورود به استان بهار (ص ۲۱ - ۳۰)، اسلاف و اخلاف امام محمد فقیه (ص ۳۱ - ۴۸)، شرح حال شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری از کودکی تا پایان تحصیلات : ۶۶۱ - ۶۹۰ هـ ق / ۱۲۶۲ - ۱۲۹۱ م (ص ۴۹ - ۵۸)، آغاز زندگی وتحصیلات (ص ۵۱ - ۵۵)، مسافرت از «منیر» به سنارگاؤن (ص ۵۶ - ۵۸)،مراجعت از سنارگاؤن به منیر و نخستین سفر به دهلی در جست و جوی مرشد در ۶۹۱ هـ ق / ۱۲۹۲ م) ودادن دست ارادت به خواجه نجیب الدین فردوسی (ص ۵۹ - ۶۶)، شرح مختصری از سلسلهٔ فردوسیه، مراجعت از دهلی و استتار در جنگلها (ص ۷۱ - ۷۴)، زندگی شیخ در جنگل و ذکری از عبادات و ریاضات وی (ص ۷۵ - ۸۲)، خروج از جنگل و اقامت در شهر بهار (ص ۸۳ - ۹۱)، روش تعلیم روحانی (ص ۹۲ - ۹۷)، پیشکش ده راجگیر و مصلای بلغار و تعمیر خانقاه معظم (ص ۹۸ - ۱۰۰)، دومین مسافرت به دهلی برای پس دادن فرمان جاگیر و مراجعت به بهار (ص ۱۰۱ - ۱۰۲)، نفوذ روحانی شیخ در اطراف بهار (ص ۱۰۳ - ۱۰۴)، رحلت (ص ۱۰۵ - ۱۰۰)، سیرت و اخلاق (ص ۱۱۱ - ۱۱۸)، اخلاف (ص ۱۱۹ - ۱۲۵)، خلفای روحانی (ص ۱۲۶ - ۱۴۰)، روابط با مریدان و معتقدان (ص ۱۴۱ - ۱۴۵)، روابط با مشایخ و علما(ص ۱۴۶ - ۱۵۰)، روابط با امرا و پادشاهان (ص ۱۵۱ - ۱۵۵)، آرای معاصران و دیگران (ص ۱۵۶ - ۱۶۲)، آثار و ملفوظات (ص ۱۶۳ - ۱۶۷)، تألیفات (ص ۱۶۸ - ۱۷۲)، مکتوبات (ص ۱۷۳ - ۱۸۶)، رسائل (ص ۱۸۷ - ۱۹۴)، ملفوظات (ص ۱۹۵ -

۲۱۲)، تاریخچهٔ نثر متصوفانهٔ فارسی در شبه قاره تا وفات شیخ شرف الدین یحیی منیری (ص ۲۱۳ - ۲۳۶)، سهم شیخ در نثر متصوفانهٔ فارسی شبه قاره (ص ۲۳۷ - ۲۳۸)، مختصات نثر متصوفانهٔ فارسی شیخ (ص ۲۳۹ - ۲۵۰)، فهرست اعلام : نام اشخاص ، نام جای ها و سلاسل و ادیان و فرق مختلف (ص ۲۵۱ - ۲۷۴)، کتاب شناسی تصوف : کتب فارسی (خطی و چاپی)،و منابع اردو و عربی و لاتین (ص ۲۷۵ - ۲۵۶)، در سخن مدیر اینگونه آمده است :« این کتاب را از تألیفات سودمند و محققانه یی می توان شمرد که مؤلف دلسوز و علاقه مند ، به قدر وسع و توان خویش از خرمن گستردهٔ معارف اسلامی و فرهنگ غنی فارسی بهره گرفته و به معرفی شخصیت های نافذ و اندیشمند و عالی مقدار منطقه پرداخته است. اینها در زمرهٔ مجموعهٔ مردمی هستند که امروزه روز اساس موجودیت و هویت چد صد میلیون معتقد و صمیمی شبه قاره را بنیاد نهاده اند و در هر کنار از دریای بزرگ انسانی نفوذی شایسته و ماندگار به هم رسانیده‌اند».

۱۴۱ -مقام شیخ فخر الدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی (فارسی)

تألیف دکتر محمد اختر چیمه ، سخن مدیر : دکتر رضا شعبانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، حروفچینی کامپیوتری : محمد عباس بلتستانی ، اسلام‌آباد، چاپخانه: منزا پرنتنگ کارپوریش ، اسلام آباد، تاریخ چاپ و انتشار : ۱۳۷۲ هـ ش / ۱۴۱۴ هـ ق / ۱۹۹۴م ، ۳۲ + ۳۶۰ ص ، شمارگان (= تعداد) : ۲۵۰ جلد، بها با جلد شمیز و کاغذ مرغوب و تجلید و چاپ مناسب (در هنگام چاپ): ۲۵۰ روپیه. صفحات آغاز و صفحهٔ‌عنوان وشناسنامهٔ کتاب وفهرست مطالب (۸ ص)، سخن مدیر (ص الف - ز)، مقدمهٔ مؤلف (ص یک - هشت)، تصوف (ص ۳)، تصوف پیش از اسلام (ص ۳)، تصوف اسلامی (ص ۸)، تصوف در عصر عراقی (ص ۱۷)، شرح احوال و مقامات عراقی (۶۸۶ هـ ق / ۱۲۸۷م) شرح حال (ص ۲۸)، اخلاق و مذهب و رشتهٔ تصوف (ص ۵۳)، مقام عراقی نزد سلاطین و امراء معاصر (ص ۶۳)، آثار و تصانیف ، آثار منظوم (ص ۷۲)، آثار منثور (ص ۸۸)، تحلیل افکار و عقاید عرفانی عراقی (ص ۱۱۹)، عراقی و مشایخ معاصر (ص ۱۵۰) ، عراقی و مشایخ کبروی (ص ۱۵۶)، عراقی و مشایخ سهروردی (ص ۱۶۲)، عراقی و مشایخ طریقهٔ ابن عربی (ص ۱۹۴)، عراقی و مشایخ سلسلهٔ طریقت مولوی (ص ۲۰۴)،

انعکاس نفوذ پیشوایان و صوفیان متقدم در آثار عراقی (ص ۲۱۵)، عراقی و پیشروان تصوف (ص ۲۱۸)، عراقی و متصوفان عاشق (ص ۲۳۵)، عراقی و شعرای عارف (ص ۲۴۸)، تأثیر افکار عراقی در تصوف اسلامی و ادب فارسی (ص ۲۶۰)، اعقاب و احفاد (ص ۲۶۶)، پیروان طریقت (ص ۲۶۶)، مقلدان و شارحان آثار عراقی (ص ۲۷۱)، فهارس اعلام (نام اشخاص و کتاب ها و جای ها) (ص ۳۲۵ - ۳۴۰)، مآخذ و مدارک (نسخه های خطی وعکسی ، کتاب های چاپی فارسی و عربی و اردو (ص ۳۴۷)، فهارس کتاب ها و کتاب خانه ها (ص ۳۵۷)، ماهنامه ها و مجله ها (ص ۳۵۸)، منابع انگلیسی (ص ۳۵۹)، صفحهٔ عنوان انگلیسی (۳۶۰)، در سخن مدیر اینگونه آمده است :« مؤلف کتاب حاضر ، آقای دکتر محمد اختر چیمه که از فضلای ارجمند کشور عزیز همسایهٔ ما پاکستان هستند، در ابتدا متن موجود را به عنوان رسالهٔ دکتری خویش در دانشگاه تهران تألیف کرده و آنگاه با ملاحظاتی مضاعف آن را برای چاپ در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان آماده ساخته اند... بی شک عراقی شاعری متفکر و روشن بین و پر جذبه و متعالی است... کتاب حاضر جای خالی خود را در میان تحقیقات ارزنده و در پیشگاه ارباب ذوق و ادب و فرهنگ باز می کند و از آنجا که شخصیت والای عراقی به جهان اسلام و خاصه همهٔ ملل فارسی زبان منطقه تعلق دارد، انشاء الله واسطه یی برای تفاهم هرچه بیشتر پاکیزه دلان و نیکو مشربان این خطهٔ گرامی گردد».

۱۴۲ - مجموعهٔ سخنرانی های نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره (جلد اول)

تالیف : گروه مؤلفان و نویسندگان، سخن مدیر : دکتر رضا شعبانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ،اسلام‌آباد، حروفچینی کامپیوتری : عبدالرشید لطیف، اسلام‌آباد، چاپخانه : زاهد کشمیری ، منزا پرنتنگ کارپوریشن، اسلام آباد، تاریخ چاپ و انتشار:۱۳۷۲ هـ ش / ۱۴۱۴ هـ ق / ۱۹۹۳م . شمارگان (= تعداد) : ۵۰۰ جلد ۱۰ + ۴۶۱ ص ، بها با کاغذ مرغوب و تجلید خوب (در هنگام چاپ): ۲۵۰ روپیه. صفحات آغاز و عنوان و شناسنامهٔ کتاب و صفحهٔ ناشر (۸ ص)، سخن مدیر (الف - ب)، پیام وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران (ص ۱ - ۳)، پیام کاردار سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد (ص ۴ - ۶)، پیام رایزن

فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد (ص ۷ - ۸)، پیام انجمن فارسی پاکستان، پیام انجمن فارسی هند (ص ۱۰) ، پیام انجمن فارسی بنگلادش (ص ۱۱)، پیام انجمن فارسی سریلانکا(ص۱۲)، قطعنامهٔ سمینار (ص ۱۳ - ۱۴)، قطعنامهٔ انجمن فارسی پاکستان ، نظر اجمالی بر مناسبات تاریخی منطقه (ص ۱۶ - ۲۰)، دورنمای تاریخی پیوستگیهای فرهنگی ایران و کشورهای شبه‌قاره : دکتر غلام سرور (ص ۲۱ - ۳۳)، پرده‌ای دلپسند از نقش زبان فارسی در روابط سیاسی ایران و هند : دکتر عبدالحسین نوایی (ص ۳۴ - ۴۷)، زبان فارسی، زبان دین: دکتر سید علیرضا نقوی (ص ۴۸ - ۱۲۶)، شعر فارسی بر سکه های شبه قاره : دکتر سید مهدی غروی (ص ۱۲۷ - ۱۳۷)، سه نسخهٔ خطی پر ارزش دیوان انوری : دکتر سید امیر حسین عابدی (ص ۱۳۸ - ۱۷۵)، ملاحظات کلی دربارهٔ توسعه و ترویج و اهمیت فارسی و اردو در شبه قاره: دکتر آفتاب اصغر(ص ۱۷۶ - ۱۸۵)، بررسی انتقادی زبان و ادبیات فارسی در نیمهٔ اول قرن نوزدهم میلادی در هند :دکتر شریف حسین قاسمی(ص ۱۸۶ - ۲۰۷)، عوامل مهاجرت ایرانیان به شبه قاره:دکتر ساجد الله تفهیمی (ص ۲۰۸ - ۲۱۴)، زبان فارسی ، زبان مقدس : کیومرث امیری(ص ۲۱۵ - ۲۲۳)، اهمیت زبان در پیشرفت زبان اردو : پرفسور اس.ام.امام ترجمهٔ انجم حمید(ص ۲۲۴ - ۲۲۸)، خدمات بهمنیان به نشر و تمدن ایرانی در دکن: دکتر آزرمیدخت مشایخ فریدنی (ص ۲۲۹ - ۲۳۹)، زبان فارسی را در شبه قاره دریابید :دکتر رضا مصطفوی سبزواری(ص ۲۴۰ - ۲۴۶)، مشکلات آموزش زبان فارسی در سطوح دانشگاهی در سریلانکا :ترجمه انجم حمید، صنعت ماده تاریخ گویی در ایران و شبه قاره :دکتر یعقوب عمر(ص ۲۵۵ - ۲۶۱)، منابع پاکستان شناسی در زبان فارسی : مرتضی اسعدی، سیری در تاریخ نفوذ ایران در زمینهٔ خوشنویسی اسلامی هند :دکتر ضیاء الدین دسائی (ص ۲۷۱ - ۲۸۵)، ارزش و ترویج فارسی در شبه قاره :دکتر انعام الحق کوثر (ص ۲۸۶ - ۲۹۴)، فضل ابن ابوالمعالی :دکتر نبی هادی(ص ۲۹۵ - ۲۹۹)، پیوستگیهای فرهنگی و عرفانی ایران با شبه قاره به وسیلهٔ مشایخ سهروردیه : دکتر محمد اختر چیمه (ص ۳۰۰ - ۳۰۸)، نگاهی گذرا بر همسانی های فکری و آرمانی بین مردم ایران و پاکستان : دکتر مهر نور محمدخان (۳۰۹ - ۳۱۶)، ایران شناسی شعرای کشمیری الاصل : دکتر خواجه حمید یزدانی (ص ۳۱۷ - ۳۳۲)، تحفظ میراث فرهنگی توسط تراجم متون فارسی به زبان هندی : دکتر چندرشیکر(ص ۳۳۳ - ۳۳۹)، ایران شناسان شبه قاره :دکتر محمد ریاض خان (ص ۳۴۰ - ۳۶۸)، پیوندهای مشترک زبانی ایران و شبه قاره : دکتر سید عبدالشکور قادری (ص ۳۸۷ - ۳۹۳)، پیوستگیهای فرهنگی ایران و کشورهای شبه قاره : خانم دکتر ممتاز غفور (ص ۳۹۴ - ۳۹۹). نفوذ حافظ در بنگاله :

دکتر عبدالسبحان)(ص ۴۰۰ - ۴۱۵)، لغت های فارسی در زبان پشتو : دکتر عصمت نسرین (ص ۴۱۶ - ۴۲۸)، صائب و شعر اردو :دکتر یونس جعفری (ص ۴۲۹ - ۴۳۹)، یک دورهٔ ناشناخته در تاریخ ادبیات فارسی پاکستان : شیخ نوازش علی (ص ۴۳۷ - ۴۴۳)، زبان مشترک ، فرهنگ مشترک : دکتر قاسم صافی (ص ۴۴۴ - ۴۴۸)، گزارش سمینار (ص ۴۴۹ - ۴۵۴)، فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ص ۴۵۵ - ۴۹۱)، در سخن مدیر اینگونه آمده است:... این جلسات (یعنی سمینار) به دلیل تازگی ونوی و هم بدعت موضوعاتی که برای تحقیق و ارائهٔ مقالات انتخاب و به دانشمندان گرامی پیشنهاد شده بود ، مورداستقبال جمع کثیر واقع گردید. در عمل نیز خوشبختانه همین امر اتفاق افتاد و قریب ده تن از محققان ایرانی ، نه نفر از دانشمندان هندی، دو صاحب نظر سریلانکایی، چهار پژوهشکر بنگلادیشی ، و شصت دانشمند و اندیشمند پاکستانی در جلسات حضور مرتب پیدا کردند... و نزدیک به چهل ویک مقالهٔ علمی آماده شده و به طبع رسیده است».

*****

دکتر محمد حسین تسبیحی

معرفی
کتابها و نشریات تازه

۱ – پاکستان مصور (Pakistan Pictorial) انگلیسی

ناشر: ادارهٔ فیلم و مطبوعات پاکستان، حکومت پاکستان، اسلام آباد. سپتامبر – اکتوبر ۲۰۰۱ میلادی، چاپخانهٔ خورشید، سردبیر: محمد طارق، ویراستار: نزهت یاسمین، همکاران: سید محمد مؤید بخاری، محمد فاروق قاضی، همهٔ مطالب این ماهنامه دربارهٔ پاکستان است: قائد اعظم و اقلیت‌ها، روزهم بستگی (قدسیهٔ اختر ملک)، مدت دو سال حکومت پاکستان (محمد ابراهیم)، فرودگاه‌های پاکستان و مسافران (زاهده پروین)، منتخب مطالب دربارهٔ بلوچستان. این ماهنامه با تصاویر رنگین و کاغذ گلاسه و چاپ ممتاز در اختیار همگان است.هرشماره ۵۰ تا ۶۰ ص دارد.

۲ – انسان (ماهنامهٔ بین المللی به زبان اردو و انگلیسی در انگلستان)

به سرپرستی علامه جواد حسین جعفری، چاپ اسلام آباد، مظفر آباد، اکتبر ۲۰۰۱ میلادی، این مجله توسط گروه نویسندگان و شاعران اداره می شود. کلیهٔ مطالب آن دربارهٔ اخلاق و ادب و فرهنگ و انسان و مسائل مربوط به کشمیر و آزادی کشمیر و با جلد خوب و کاغذ مناسب و تصاویر رنگین در اختیار همگان است بدون شمارهٔ صفحه است و ظاهراً ۸۰ صفحه دارد.

۳ – سروش (مجله فارسی دوماهه)

این مجله از طرف ادارهٔ فیلم و مطبوعات پاکستان، اسلام آباد منتشر می شود. سردبیر: خانم سعیده طاهر خیلی تنویر، دبیر: سید محمد احمد زیدی، معاون: منظور بلوچ. شمارهٔ اول، مه – ژوئن، ۲۰۰۱ میلادی، ۵۰ ص، جلد زیبا و رنگین و کاغذ گلاسه و تصاویر تاریخی و فرهنگی رنگارنگ، اشعار خوب و مقالات مطلوب، بها ۱۵ روپیه. مقالات: مناجات، شبکهٔ تجاری و تکنولوژی اطلاعات ۲۰۰۱ میلادی، پاکستان یک دروازهٔ باز برای سرمایه گذاری (نصیر احمد رند، ضیاء الدین)، مدیر تاریخ ساز (مولانا امین احسن اصلاحی، مترجم عبدالغفار گداز)، دوستار درخشان علم و دانش (ترجمهٔ اکرام الحق بهاتی)، فرهنگ پاکستان و

عوامل ایدئولوژیکی آن (پرفسور شریف المجاهد، ترجمه اکرام الحق بهاتی) ، پروژهٔ بزرگ تولید برق اتمی چشمه یا امتزاج دوستی پاک و چین (ایم.نعیم خان ، ترجمهٔ عبدالغفار گداز)، طرز و طلسم غذاهای لاهور (مجید شیخ، ترجمهٔ : دکتر محمد حسین تسبیحی «رها»)، مادر (قدرت الله شهاب ، ترجمهٔ دکتر سید علیرضا نقوی)، رخدادهای تاریخی پاکستان ، حیات جاوید (شعر) از :علامه دکتر محمد اقبال.

۴ - اخبار اردو (ماهنامهٔ فرهنگستان زبان اردو)

شمارهٔ ویژه به عنوان یوم استقلال پاکستان، فوریه ، ژوئیه ، اوت، ستمبر - نومبر ۲۰۰۱ میلادی ، ناشر : مقتدره قومی زبان کا ترجمان. سردبیر : پرفسور فتح محمد ملک ، مدیر افتخاری : دکترگوهر نوشاهی ، سردبیر : قاضی محمد عزیز الرحمن عاصم ،امور اداری و فنی : تجمل شاه ، چوهدری نوازش علی کلو ، منظور احمد انجم . همهٔ مطالب این ماهنامه دربارهٔ اردو و آموزش وگسترش و اهمیت اردو است وکتاب ها و نشریات و آگاهی های جهان اردو را در بردارد،عنوان ها : فروغ اردو ، جهان اردو ، رفتار اردو ، اخبار اردو در مدت بیست سال . اخبار اردو با بهای ارزان و چاپ و کاغذ مناسب در اختیار همگان است.

۵ - اخبار اردو

دسامبر ۲۰۰۱م، ۲۸ ص، گروه نویسندگان ، سردبیر : پرفسور فتح محمد ملک، مدیر داخلی : محمد اسلام نشتر ، کارهای هنری : تجمل شاه ، چوهدری نوازش علی کلو، نویسندگان این شماره همگی دربارهٔ زبان اردو قلم فرسایی کرده اند. فهرست انتشارات مقتدره قومی زبان در پایان این شماره آمده است و بیشتر از ۴۰ موضوع کتاب در حدود ۴۰۰ عنوان کتاب چاپی را شامل کرده است.

۶ - امید (ماهنامهٔ اردو)

زیر نظر شعبهٔ تحقیق بنیاد سلطانه ، نراش تاؤن، اسلام آباد . مربی : دکتر نعیم غنی ، مدیر : اقبال تبسم ، باهمکاری شورای نویسندگان .جلد اول (ژوئیه - اوت ، سپتامبر) ۲۰۰۱م، جلد دوم (شماره ۳،۴،۵،۷) هر شماره ۵۰ ص. ماهنامه ای است به زبان اردو و مصور با مطالب ادبی و فرهنگی و تعلیماتی (آموزش و پرورش) و هدف نخستین آن تعلیم و تربیت جوانان است و مقالات و اشعار آن اصولاً اجتماعی و فرهنگی و آموزشی است.

۷ - قومی زبان (ماهنامه زبان اردو)

شمارهٔ مخصوص بابای اردو(مولوی عبدالحق)، مارس ، آوریل ، ژوئن ، اوت ، سپتامبر ۲۰۰۱م، جلد ۷۳ ، (شماره ۳،۴،۶،۸،۹)، هر شماره در حدود ۱۰۰ صفحه. این ماهنامه در سال ۱۹۴۸م توسط مولوی عبدالحق (بابای اردو) تأسیس شده است. نویسندگان : ادا جعفری ، جمیل الدین عالی، مشفق خواجه، مدیر : ادیب سهیل ، ناشر: انجمن ترقی اردو (کراچی)،پاکستان ، مطالب مجلهٔ قومی زبان عموماً دربارهٔ ادب اردو و زبان اردو و تبلیغ و فرهنگ اردو است. تقریباً نیمی از مطالب این مجله، ادبی و فرهنگی و سروده های جدید اردو است. شماره ۴ ماه آوریل ۲۰۰۱م. ماهنامهٔ قومی زبان به طور ویژه به یاد علامه اقبال نشر یافته است:« فاش گویم به تو حرفی که نداند همه کس !». ماهنامهٔ قومی زبان اردو را می توان یک دورهٔ تاریخ فرهنگ و ادب و زبان اردو در پاکستان و شبه قاره دانست و بسیار مهم است و شاید بتوان گفت بهترین ماهنامه های اردو است . فهرست مقالات و نشریات تازه را نیز در بر دارد. ویژه نامه های این ماهنامه به مناسبت سالهای ولادت و وفات عارفان و بزرگان و دانشمندان و تأسیس نهادها و مراکز و مؤسسه ها و دانشکده ها و دانشگاه ها بسیار ارزنده و مستند است.

۸ - قومی زبان

چاپ کراچی ، انجمن ترقی اردو، ۹۶ ص ، گروه نویسندگان : ادا جعفری، جمیل الدین عالی،مشفق خواجه ، مدیر : ادیب سهیل. اکتبر ۲۰۰۱ (ج ۷۳ ، شماره ۱۰). این شماره به یاد قتیل شفائی شاعر معاصر زبان اردو است که در تاریخ ۲۰۰۱م در گذشته است و نیز مقالات دیگر دربارهٔ پرفسور نظیر صدیقی ، دربارهٔ سالک و افکار و احوال او، و چند مقالهٔ ادبی و فرهنگی و زبان شناسی دیگر .

نیز دسامبر ۲۰۰۱م (ج ۷۳ ، شماره ۱۲) تمام مقالات این شماره به یاد قائداعظم محمد علی جناح است

۹ - فیض الاسلام(ماهنامه اردو)

شماره جولائی (ژوئیه) سال ۲۰۰۱م/ربیع الاخر۱۴۲۲ه ق. ناشر : انجمن فیض الاسلام ، راولپندی ، جلد ۵۳ ، شماره ۷ ، ۶۴ ص. مدیر : قمر رعینی، همهٔ مطالب این شماره علوم اسلامی و مسائل ادبی و نعت و حمد و معرفی کتاب ها و رسائل روز به زبان اردو است.

۱۰ - تنظیم المکاتب

ماهنامهٔ اردو، شمارهٔ ژوئیه ، سپتامبر ،اکتبر۲۰۰۱م، ۴۶ ص (هر شماره). این ماهنامه به یادگار بانی «تنظیم المکاتب » مولانا غلام عسکری است و در لکهنؤ (هندوستان) منتشر می‌شود . مطالب این ماهنامه عموماً دربارهٔ قرآن و ائمهٔ اطهار (ع) و آرا و نظرات علمای اسلامی

راجع به تعلیم و تربیت اسلامی است. مدیر : مولانا سید کاظم رضا، همکاران : پیام اعظمی، صفی حیدر، میثم زیدی، منظر صادق.

۱۱ - سوی حجاز (ماهنامهٔ اردو)

شماره های صفر المظفر ، جمادی الثانی - شعبان ۱۴۲۲ هـ ق ، (مه ، سپتامبر ، نوامبر)، ۲۰۰۱ میلادی ، ۳ شماره (هر شماره ۶۴ ص). مطالب این سه شماره (شماره ۵ ، ۹و ۱۱) دربارهٔ علوم اسلامی و تبلیغات اسلامی است، مدیر منتظم : محمد محبوب الرسول قادری،ادارهٔ نشر این ماهنامه زیر نظر «کاروان اسلام»، جامع مسجد رحمانیه ، لاهور است.

۱۲ - سب رس (ماهنامهٔ اردو)

حیدرآباد (دکن - هندوستان)، جلد ۶۰ ، ۶۳، شماره ۲ ، شمارهٔ ۹، سپتامبر و ۱۱ ، نوامبر، ۲۰۰۱م، ۷۲ ص + ۴۴ ص ، این ماهنامه از سال ۱۹۳۸م تا ۲۰۰۱م نشر یافته است. ادبیات اردو، حیدرآباد (دکن)، هندوستان ، مدیر : مغنی تبسم ، معاون مدیر : غلام جیلانی ، بیگ احساس . در این شماره داستان و غزل و افسانه و معرفی کتاب آمده است.

۱۳ - معارف (ماهنامهٔ اردو)

شماره جولائی (ژوئیه) ۲۰۰۱م. ماهنامهٔ مجلس دار المصنفین ، آکادمی شبلی، اعظم گره (هندوستان)، جلد ۱۶۸ ، شماره ۱ ، ربیع الاخر ۱۴۲۲ هـ ق ، ۸۰ ص ، در هر ماه منتشر می‌شود. سردبیر : ضیاء الدین اصلاحی ، مشاوران : پرفسور نذیر احمد (علی گره)، مولانا سید محمد رابع ندوی (لکهنؤ)، مولانا ابو محفوظ الکریم ، معصومی (کلکته)، پرفسور مختار الدین احمد (علی گره) ، مقالات این شماره عبارت است از:نفسیات اکیسوین صدی مین، پرفسور معزز علی بیگ صاحب ، دربارهٔ فلسطین ، محبوب الرحمن فاروقی ، قطب الدین دهلوی و تفسیر او : جامع التفاسیر : مولوی محمد عارف عمری ، بدخشان در شعر فارسی: محمد امین عامر، شاه تراب ترنالی : علیم صبا نویدی ، مولانا عارف محمد شیدا تکلو : عبدالاحد رفیق .

۱۴ - معارف (ماهنامهٔ اردو)

شمارهٔ اگست (= اوت ۲۰۰۱م)، ماهنامهٔ دارالمصنفین، آکادمی شبلی،اعظم‌گره (هندوستان) ، سردبیر ضیاء الدین اصلاحی ، جلد ۱۶۸ ، شماره ۲ ،جمادی الاول ۱۴۲۲ هـ ق / اوت ۲۰۰۱م شمارهٔ صفحات پیاپی (ص ۸۹ - ۱۶۰). مقالات : علوم در قرآن و وحی و علم و مطابقت آن از:محمد شهاب الدین، مسألهٔ فلسطین، از : محبوب الرحمن فاروقی ، ضیاء الدین برنی، نخستین مورخ هندوستان : دکتر معتصم عباسی آزاد، تاریخ ولادت : شیخ محمد بن

عیسی جونپوری : عبدالقدوس رومی ، دربارهٔ وفات «قتیل شفائی» شاعر معاصر و «خانم بیگم قدسیه اعزاز رسول »(ص) مطالبی دارد.

۱۵ - معارف (ماهنامهٔ اردو)

شمارهٔ اکتبر (= اکتوبر) سپتامبر (ستمبر)، ۲۰۰۱م، ماهنامهٔ دار المصنفین ، آکادمی شبلی ، اعظم گرھ، (هندوستان) ، جلد ۱۶۸ ،شماره ۳ و ۴ ، صفحات پیاپی (ص ۲۴۱ - ۳۲۰)، علوم تجربی و قرآن کریم ، مولانا شهاب الدین ندوی، تصور «انا» از اقبال:دکتر الطاف احمد اعظمی ، نام اصلی شاه ولی الله و تصانیف او ، پرفسور یسین مظهر صدیقی ، مطالب دیگر دربارهٔ مطبوعات تازه .

۱۶ - معارف (ماهنامه اردو)

شمارهٔ ژوئن ۲۰۰۱م (ج ۱۶۷ شماره ۲)، سپتامبر ۲۰۰۱ (ج ۱۶۷ / شماره ۳)، دسامبر ۲۰۰۱م (ج ۱۶۷، شماره ۶)، ژانویه ۲۰۰۲م (ج ۱۶۹ ، شماره ۱)، مجلس دارالمصنفین، ترتیب و تدوین : ضیاء الدین اصلاحی ، ماهنامه دار المصنفین، آکادمی شبلی، اعظم گرھ (هندوستان) ،کلیهٔ مقالات دربارهٔ ادب و فرهنگ اسلامی، تاریخ شبه قاره ، تذکرهٔ شاعران کتاب های تازه انتشار یافته، وفیات ، ادبیات تازه (اردو)، گروه مشاوران : پرفسور نذیر احمد ، علی گرھ، مولانا سید محمد رابع ندوی، لکهنو ، مولانا ابو محفوظ الکریم معصومی کلکته ، پروفسور مختار الدین احمد، علی گرھ، ضیاء الدین اصلاحی ، تقریباً هر شماره ۸۰ صفحه دارد.

۱۷ - خبرنامهٔ همدرد (ماهنامه اردو)

شماره جولائی (= ژوئیه) ۲۰۰۱م، جلد ۴۱ ، شماره ۷، ناشر مؤسسهٔ ملی همدرد، کراچی ، پاکستان، هر شماره ۲۵ تا ۴۰ صفحه، کلیهٔ مطالب آن دربارهٔ طب و طب سنتی و آگاهی های طبی. ناشر : سعدیه راشد و شورای نویسندگان و شاعران و حکیمان و طبیبان بنیاد ملی همدرد و یا وابستگان به همدرد.

۱۸ - البلاغ المبین (فصلنامه)

اکتبر -دسامبر ۲۰۰۱م، مطابق شعبان - شوال ۱۴۲۲ ه ق ، جلد اول ،شماره ۳ ، ۶۴ ص ، راولپندی ، مدیر و سردبیر : سرهنگ باز نشسته محمد نواز ملک ، همکاران مشاور : خورشید احمد ندیم ، عبدالحفیظ بن عبدالعزیز ، سرهنگ بازنشسته یونس اعوان ، ناشر : آکادمی تحقیقات اسلامی ،کلیهٔ مطالب آن دربارهٔ علوم قرآنی و حدیث نبوی و مسائل عقیده‌تی و مباحث احکام اسلامی است.

۱۹ - فیض الاسلام (ماهنامه اردو)

شمارهٔ ویژه به مناسبت ربیع الاول ۱۴۲۲ هـ ق (این شمارهٔ ویژه اشعار ۵۳ شاعر را در بردارد که همهٔ آنها در موضوع نعت حضرت رسول اکرم(ص) سروده شده است.)، ۸۰ ص ، چاپ و نشر : انجمن فیض الاسلام ، راولپندی ، این مجله در سال ۱۹۴۹م تأسیس شده ، مؤسس آن «راجه غلام قادر غبار» مرحوم بوده و در حال حاضر : آقای قمر رعینی مدیر و سردبیر این مجله است . مطالب و مقالات این ماهنامه، بیشتر دربارهٔ علوم اسلامی و ادب و فرهنگ اسلامی و نعت و حمد و منقبت اسلامی است. البته امور مربوط به مدرسه و دانشکده ودبیرستان فیض الاسلام را نیز در بردارد که بیشتر از «یتیمان» سرپرستی می‌کند.

۲۰ - نوای صوفیه (ماهنامهٔ ادبی و عرفانی به اردو، مسلک نوربخشیه)

شماره اوت،نوامبر ۲۰۰۱م، شماره ۶۶ و ۶۷ ، هر شماره ۳۲ تا ۴۰ ص ، مصور ، بانی : دکتر غازی محمد نعیم ، مدیر: علامه محمد بشیر، امور هنری و صفحه آرایی و ویراستاری : جی.ایچ، معروفی. مطالب هر شماره تقریباً چنین است: الکتاب (قرآن کریم) : محمد زکریا بلتستانی، فقه مجموعهٔ شریعت محمدیة : ابو العرفان علامه محمدبشیر، ادب تصوف (رسالهٔ نوریه)، شاه سید محمد نوربخش ، گل افشانی گفتار (قصیدهٔ فارسی دربارهٔ نوربخشیه):دکتر محمد حسین تسبیحی ، الشعر من الحکمه : حضرت علی « علیه السلام » (کلام مولا علی).

۲۱ - علی ، پیکر صدق و صفا (اردو)

از دکتر حامد علی شاه ، چاپخانهٔ فیض الاسلام ، راولپندی ، شمارگان (= تعداد): ۵۰۰ جلد ۸۸ ص ، سال چاپ ۲۰۰۱م، بها با جلد شمیز سبزگون و کاغذ خوب و تجلید مناسب ۶۰ روپیه. براین کتاب: دکتر آقا سهیل، دکتر محمد الغزالی، پرفسور مقصود جعفری ، پیشگفتارهایی نگاشته اند . موضوع کتاب کلیهٔ دربارهٔ حضرت علی علیه السلام و خلفای راشدین (رض) و خلافت و امامت و حکومت حضرت علی (ع) و سخنان گهربار او و شهادت او در محراب است.

۲۲ - حافظ پژوهی در پاکستان (به مناسبت روز حافظ)

بیستم مهرماه ۱۳۸۰ هـ ش / ۱۲اکتبر ۲۰۰۱ میلادی / ۲۴ رجب المرجب۱۴۲۲ هـ ق. از: انتشارات رایزنی فرهنگی ج.ا.ایران،اسلام آباد ، مؤلف : دکتر سید رضا مصطفوی سبزواری . این کتاب به پیوست فصلنامهٔ پیغام آشنا شماره ۷ (نشریهٔ رایزنی فرهنگی ج.ا.ایران) نشر یافته است، تقریباً ۱۲۰ صفحه ، در پیشگفتار مؤلف آمده است که :« آن چه در این مقال از نظر خوانندگان گرامی می گذرد، پژوهشی است در این راستا که بر پایهٔ منابع موجود در پاکستان فراهم آمده است و امید است مرجعی برای حافظ پژوهانی باشد که در پی آنند که میزان نفوذ و

تأثیر معنوی حافظ و در نتیجه فرهنگ و تمدن ایرانی و گسترهٔ آن را در فرهنگ و تمدن دیگر ملل و اقوام جهان بجویند و به ویژه در سال «گفت و گو میان تمدن ها» مشترکات فرهنگی میان دو کشور دوست و هم فرهنگ ایران پاکستان را ریشه یابی کنند و بیابند».

۲۳ – Creating the Future (آینده آفرینی)

تألیف دکتر اکرام اعظم، چاپ انترپرایز، اسلام آباد، ۲۰۰۱م، ۵۲۵ص، از انتشارات «پی ایف آی» و مارگله وایسز اسلام‌آباد. این کتاب در مسائل آینده انسانیت می‌اندیشد و نویسنده کوشیده است که پیشرفت های آیندهٔ جوامع انسانی را در کلیهٔ مراحل زندگی بازگو کند. این کتاب با کاغذ مناسب و تجلید خوب در اختیار همگان است.

۲۴ – Islam Jehad and Kashmir (اسلام، جهاد، و کشمیر)

تألیف دکتر اکرام اعظم، چاپ انترپرایز، اسلام آباد، ۲۰۰۱م، ۲۴۸ ص، از انتشارات پی ایف آی، و مارگله وایسز، اسلام آباد، این کتاب دربارهٔ کشمیر و آن چه در کشمیر می‌گذرد، می‌باشد. تاریخ کشمیر و مبارزهٔ مردم کشمیر برای آزادی و سیاست‌های گوناگون سالها ی اخیر دربارهٔ کشمیر است. بعضی پیشنهادها دربارهٔ حل مسألهٔ فیما بین پاکستان و هند پیش کشیده شده و راه حل‌هایی ارایه داده شده است.

۲۵ – فکر و نظر (فصلنامهٔ اردو)

جلد ۳۹، شماره ۱، ماه ربیع الثانی - جمادی الثانی ۱۴۲۲ ه‍ق، چاپخانهٔ ادارهٔ تحقیقات اسلامی. فکر و نظر مجله یی است علمی و دینی که از طرف اداره تحقیقات و دانشگاه بین المللی اسلامی انتشار می‌یابد، گروه مشاوران: دکتر ظفر اسحاق انصاری (رئیس مجلس)، دکتر صاحبزاده ساجد الرحمن (مدیر). مطالب این شماره دربارهٔ قرآن کریم و حضرت رسول اکرم (ص)، علامه ابن کثیر (احوال و آثار)، معرفی و نقد کتاب های تازه منتشر شده، کاغذ خوب و جلد مناسب و چاپ مرغوب در اختیار همگان است.

۲۶ – اوورسیز انترنیشنل (ماهنامهٔ اردو)

پاکستانیت کا علمبردار = پرچمدار پاکستان شناسی، اسلام آباد، سردبیر: خانم شاهده لطیف، این مجله باتصاویر رنگین و مقالات سیاسی و ادبی و فرهنگی و اقتصادی در حدود ۸۰ صفحه در اختیار همگان است.

۲۷ – پیغام آشنا (فصلنامهٔ اردو)

ناشر: رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، شماره ۷، رجب ۱۴۲۲ ه‍ق / مهر ماه

۱۳۸۰ ه ش / سپتامبر ۲۰۰۱م. مدیر مسئوول : دکتر سید رضا مصطفوی سبزواری رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ، سردبیر افتخاری : دکتر محمد سلیم اختر، مسؤول هماهنگی ها عبدالرحیم حسن نژاد ، نظارت فنی و مطبعی : جاوید اقبال قزلباش ، توقیر حیدر.حروف چینی کامپیوتری : ممتاز حسین آخوندزاده، چاپخانه : منزا پرنتنگ پریس ، اسلام آباد . این شمارهٔ پیغام آشنا، ویژه نامهٔ گفت و گو میان تمدن ها است. روی جلد تمثال حافظ، و فهرست مطالب اینگونه نشان می دهد : اداریه، سخن مدیر مسئوول ، گفت و گوی تمدن ها ، آیینهٔ ایران، عکس پاکستان ، میراث مشترک ، عرفان وتصوف ، غالبیات ، اقبالیات ، فارسی ادب ، اردو ادب ، ملاقات، وفیات ،منظومات (= اشعار) ، کتاب و نشریات (= مطبوعات)، اخبار فرهنگی، نامه‌های خوانندگان ، چکیدهٔ مقالات به زبان فارسی . پیغام آشنا در ۲۴۴ صفحه ، با تصاویر گوناگون رنگین و ساده و کاغذ مناسب به بازار فرهنگ و ادب ایران و پاکستان و اردو زبانان عرضه شده است.

۲۸ - شمس الاسلام (ماهنامهٔ اردو)

مدیر اعلی : صاحبزاده ابرار احمد بگوی. مجلس مشاورت مرکزی : ترجمان حزب الانصار، ج ۷۵ شماره ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰، ژوئیه ، اوت، سپتامبر، اکتبر ۲۰۰۱م، نویسندگان: ابوالمنصور احمد، عزیز الرحمن خورشید، حسان عارف، جواد احمد بگوی. در این شماره دربارهٔ مدارس دینی و نظام تدریس و کتاب های مدارس دینی و موضوعات کتاب ها و درس نظامی و دیگر مسائل مربوط به مدارس دینی ، تخریب کاری ، تخریب کاری در آمریکا، حمد و نعت ، تعلیمات قرآنی، خدمت و سعادت (بزم انصار)، دین و دانش ، شرح باسوادی و بی سوادی در پاکستان، وصف شهر بهیره (در حدود شهر سرگودها). هر شماره ۳۲ تا ۴۰ صفحه. کاغذ و جلد کاغذی رنگین در اختیار خوانندگان است.

۲۹ - سوی حجاز (ماهنامهٔ اردو)

ج ۷، ش ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ : مه ، اوت، سپتامبر، اکتبر، نوامبر ۲۰۰۱م. این ماهنامه ، دربارهٔ اسلام و ادب اسلام و حمد و نعت و منقبت است، هیئت نویسندگان به سرپرستی محمد خلیل الرحمن قادری و سردبیری : محمد اسلم شهزاد. ناشر محمد خلیل الرحمن قادری، چاپ اقبال پرنترز، لاهور ، مقالات اصلی دربارهٔ حکیم محمد سعید (شهید پاکستان)، مرحوم احمد همدانی نعت خوان بزرگ پاکستان و مطالب بسیار ارزندهٔ دیگر دارد. این مجله واقعاً از حجاز و سوی حجاز نعت خوانی می‌کند.

۳۰ - مجلهٔ فرهنگ و تاریخ پاکستان

Pakistan Journal of History & Culture Vol XXI No, 2. July - December, 2001,

این مجله به زبان انگلیسی هر سال دوبار در ماه های ژانویه و ژوئیه منتشر می‌شود. کلیهٔ مطالب آن دربارهٔ فرهنگ و تاریخ و ادب و سیاست و مسائل اجتماعی پاکستان و روابط فرهنگی و تاریخی با کشورهای دیگر است . هیئت تحریریه دارد، و همهٔ نویسندگان و مشاوران آن به دانشگاه قائداعظم در اسلام آباد وابسته و یا پیوسته هستند. چاپخانه : ایس.تی.پرنترز، راولپندی، تقریباً، هر شماره ۱۰۰ ص.

۳۱ - مجلهٔ ششماهی تاریخ و ثقافت پاکستان (اردو)

ادارهٔ ملی تحقیق تاریخ و فرهنگ پاکستان، اسلام آباد. این مجله به زبان اردو هر شش ماه یک بار منتشر می شود. جلد ۱۰ شمارهٔ ۲ ، شمارهٔ مسلسل ۲۰ ، اکتبر - مارس ، ۱۹۹۹م، تقریباً هر شماره ۱۰۰ صفحه، ایس.تی.پرنترز، راولپندی. گروه نویسندگان و مشاوران همه از مورخان و استادان ادب وفرهنگ هستند. مدیر : عذرا وقار ، معاون مدیر: محمد منیر خاور، مشاوران : دکتر خالد مسعود، پرفسور منور علی خان ، آفتاب اقبال شمیم ، مقالات این شماره دربارهٔ جنبش آزادی کشمیر و علمای دیوبند (سید عبد الصمد پیرزاده)، خواجه بنده نواز گیسودراز و اندیشه های او (عذرا وقار)، زبان های محلی پاکستان و کتاب های درسی (طارق رحمن ترجمهٔ صبور علی سید)، زمان و مکان در فلسفهٔ شاه ولی الله (محمد شفیق بهتی)، باری علیگ‌به عنوان مورخ (غلام شبیر). میانه گوندل : قصه یی از یک دهکدهٔ پنجاب (احمد سلیم).

۳۲ - نوای صوفیه

بانی : دکتر غازی محمد نعیم ناشر و ویراستار: ابوالعرفان علامه محمد بشیر، مدیر امور فنی و آرایشی مجله: جی.ایچ. معروفی، شمارهٔ ۶۵ (مه - ژوئن) ۲۰۰۱م .مطالب این ماهنامه اکثر دربارهٔ تصوف و مسلک نوربخشیه و سادات همدانی و به طور کلی دربارهٔ تصوف اسلامی بحث می کند. بعضی عنوان های آن چنین است : ادب تصوف ، نوربخشیات ، نکات دانش، مسائل فقهی، رسالهٔ نوریه ، میر سید محمد نور بخش ، ۳۲ ص .

۳۳ - مجلة العلوم الانسانية للجمهورية الاسلامية الايرانية (فصلنامهٔ بین المللی عربی و انگلیسی)

سال ششم، شماره ۸ (۳)، تابستان ۱۳۸۰ هـ ش / ۱۴۲۲ هـ ق/ ۲۰۰۱م، مدیر مسؤول :

دکتر صادق آیینه وند. شورای نویسندگان : دکتر جواد اژه‌یی (علم النفس) ، دکتر جلیل تجلیل (ادبیات فارسی)، دکتر محمد سعید تسلیمی (امور اداری)، دکتر نجف قلی حبیبی (فلسفه)، دکتر فیروز حریرچی (ادبیات عربی)، دکتر سید جعفر شهیدی (تاریخ اسلامی)، دکتر هادی عالم زاده (تمدن اسلامی و تاریخ تمدن اسلامی) ، دکتر ابوالقاسم گرجی (حقوق و اصول فقه)، دکتر میر حسین موسوی (علم سیاست) ، دکتر علی میر عمادی (فقه اللغة) ، دکتر حسین اعتمادی (مدیر اداری)، گروه و یراستاری (در بخش عربی و ترجمه): علیاء الانصاری، مسؤول امور چاپی وهنری (سیاوش مشهدی سلمان)، در بخش انگلیسی نیز همین گروه نویسندگان مقالاتی نگاشته اند . ۴۱ ص (عربی) + ۴۰ ص (انگلیسی).

۳۴ - مجلة العلوم الانسانية للجمهورية الاسلامية الايرانية

این فصلنامه از طرف دولت جمهوری اسلامی ایران منتشر می شود. سال ششم بهار و پاییز ۱۳۸۰ هـ‌ش / ۱۴۲۲ هـ‌ق شماره ۸ (۲ - ۴) ، مدیر مسؤول و سردبیر : دکتر صادق آیینه وند، زیر نظر هیأت تحریریه ، مدیر داخلی: دکتر حسین اعتمادی ، موضوعات این شماره عبارت است از : علم النفس ، آداب الفارسیه ، الادارة ، الفلسفة، الآداب العربية، التاريخ الاسلامی ، الحضارة الاسلامیه و تاریخها، الحقوق و اصول الفقه ،علم السياسة، فقه اللغة . ۴۱ (عربی) + ۴ ص (انگلیسی).

۳۵ - پژوهش و سازندگی

فصلنامهٔ علمی ، پژوهشی وزارت جهاد کشاورزی شماره ۵۰ (در منابع طبیعی)، بهار ۱۳۸۰ هـ ش ، مدیر مسؤول بهزاد تره یاضی ، سردبیر: محیی الدین نیرومند، زیرنظر هیئت تحریریه و نویسندگان و ویراستاران . این مجله از طرف وزارت علوم و تحقیقات و فناوری انتشار می‌یابد. موضوعات آن عبارت است از : آب خیز داری (۳ مقاله)، جنگل ومرتع (۶ مقاله)، گیاه شناسی (۳ مقاله)، بیوتکنولوژی و ژنتیک گیاهی (۲ مقاله) اجتماعی - اقتصادی (یک مقاله). قطع بزرگ و تصاویر رنگین ونقشه‌ها و جداول و ترسیمات کشاورزی ، دو صفحه به زبان انگلیسی ، جلد زیبا و کاغذ مناسب و چاپ خوب، ۱۰۰ص.

۳۶ - سرزمین انبیا و اولیا

مصور با زیرنویس اردو ، نثر ونظم (= آلبوم تصاویر، ۲۲ تصویر زیبا) ، مؤلف افتخار احمد حافظ قادری ،چاپ راولپندی ، شمارگان (= تعداد) : ۸۰۰ نسخه ، ۱۱۲ ص، کاغذ گلاسه و عکس های رنگین و تجلید زیبا و آرایش دلربا،بها: ۲۵۰ روپیه. آقای افتخار احمد حافظ

قادری ، به همهٔ شهرهای زیارتی و تاریخی عراق سفر کرده است و بادوستان و یاران خود، بزرگان عرفان وادب را ملاقات نموده است و از آنها تصاویر تاریخی و زیارتی برداشته و تحت عنوان «سرزمین انبیا و اولیاء» آن را ترتیب داده و به صورت زیبا در برابر دیدگان ماآورده‌است. فهرست عناوین : پیش لفظ (ص ۶) ، تصاویر درگاه غوثیه (ص ۸)، کتاب پر بغداد شریف سـ پیغام (ص ۲۶)، نقشهٔ سرزمین انبیاء و اولیاء (ص ۲۹)، ماده های تاریخ طباعت کتاب به فارسی (ص ۱۰۵)، قطعه های تاریخ طباعت کتاب به اردو (ص ۱۰۶) ، مصور سفرنامهٔ عشق (ص ۱۰۵)، خط سید صباح خوش گوهر (ص ۱۱۰)، فهرست تصاویر (ص ۱۱۱)، فهرست کتاب‌های دیگر مؤلف (ص ۱۱۲). کتاب سرزمین انبیاء واولیاء واقعاً خواندنی و دیدنی است .

۳۷ - حقیقة المسیحیة (القسم الثانی)

کتابچه یی است به زبان عربی که از طرف «مؤسسة طریق الحق» چاپ و نشر می شود. چاپ مطبعهٔ سلمان فارسی ،۱۴۱۹ ه ق ، تقسیمات آن بر « درس » است. در این بخش از درس ششم (الدرس السادس) تا درس دهم (الدرس العاشر) ادامه دارد. شمارگان ۳۰۰۰ نسخه . مجانی توزیع می شود. جای نشر ذکر نشده است.

۳۸ - گلستان سعدی

ترجمهٔ اردو و شرح وتوضیح الفاظ و نتیجهٔ حکایات به اردو، مترجم : غلام عباس ماهو، مکتبهٔ دانیال ، لاهور ، سال چاپ و نشر ۲۰۰۱ میلادی ، ۳۰۳ ص، طرز کار مترجم بسیار خوب است : هر حکایت را به زبان فارسی با خط نستعلیق فارسی می‌آورد، سپس آن را به زبان اردو ترجمه می کند، اشعار را به نثر اردو ترجمه می کند . نتیجهٔ هر حکایت را به دست می‌دهد. الفاظ مشکل و آیات قرآنی و احادیث و اقاویل عربی را ترجمه می کند. روی هم رفته متن گلستان سعدی را برای اردو زبانان آسان ترجمه کرده است. البته رسم الخط اردو، تا اندازه‌یی مفاهیم و معانی را پیچیده می کند. ای کاش فهرست لغات و اعلام ترتیب یافته بود. کاغذ خوب و چاپ ممتاز و تجلید مناسب و روی جلد رنگین ، بها با جلد گالینگور ۱۳۰ روپیه و جلد زرکوب ۲۰۰ روپیه .

۳۹ - بوستان سعدی

ترجمهٔ اردو و شرح و توضیح و حل الفاظ مشکل ، مترجم : غلام عباس ماهو، مکتبهٔ دانیال ، لاهور ، سال چاپ ونشر ۲۰۰۱ میلادی ، ۳۷۶ ص، طرز کار مترجم چنین است که هر حکایت را به زبان فارسی و با رسم الخط فارسی می آورد و آن را به نثر اردو ترجمه می کند و

الفاظ مشکل را جداگانه ترجمه می کند و توضیح می دهد . این کتاب هم فهرست لغات و اصطلاحات و اعلام ندارد. مترجم کتاب خود را به جناب آقای سید محمد خاتمی ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران اهدا کرده است، تحت عنوان «انتساب ». کاغذ خوب و تجلید مناسب و رنگین و چاپ پاکیزه، بها با جلد شمیز ۱۴۲ روپیه وبا جلد زرکوب ۲۲۰ روپیه .

۴۰ - تاریخ و ثقافت پاکستان (اردو)

مجلهٔ ششماهه جلد ۱۱ ، ش ۲ شمارهٔ مسلسل ۲۲ ، اکتبر ۲۰۰۰ تا مارس ۲۰۰۱ میلادی ، ۷۶ ص ، ناشر : ادارهٔ تحقیق تاریخ و ثقافت ملی پاکستان (اسلام آباد) ، مدیر ، خانم عذرا وقار ، معاون مدیر : آقای محمد منیر خاور ، زیر نظر : شورای نویسندگان ، مقالات این شماره بدین قرار است. لیاقت علی خان و نهضت پاکستان (خانم نصرت جبین)، مولانا محمد علی جوهر در آیینهٔ تاریخ حزب کل مسلم لیک »(خانم شاهده الیاس) ، بررسی کتاب های نوشته شده به اردو دربارهٔ قائداعظم محمد علی جناح در مدت پنجاه سال (خواجه رضی حیدر)، ترویج و گسترش زبان انگلیسی در عهد حکومت بریتانیا (خانم عذرا و قار)، آثار باستانی بهاولپور (دکتر سید آصف علی رضوی).

۴۱ - بوستان قلندری (اردو)

مؤلف پنجابی: عارف کهری میان محمد سجاده نشین دربار پیر شاه غازی قلندر، مترجم اردو : ملک محمد قادری قلندری ، ناشر : چوهدری بک دپو، جهلم،پاکستان،۱۷۴ ص ، تاریخ چاپ ندارد. اصل کتاب به زبان فارسی از « میان محمد بخش» صاحب سیف الملوک است و آقای ملک محمد جهلمی آن را به زبان اردو ترجمه کرده است و لیکن اشعار فارسی که بسیار زیبا و عالی و پر معنی است ترجمه نشده است. بوستان قلندری تذکره گونه‌یی است از اولیای کشمیر و پنجاب خاصه شهر جهلم و اطراف جهلم. متأسفانه فهرست مطالب ندارد و حتی فهرست اعلام (اشخاص و جای ها و کتابها) نیز ندارد. امید است در چاپهای آینده این نقیصه جبران گردد.

*****

نامه ها

پاسخ به نامه ها

اشاره

نامه های خوانندگان محترم به شرح زیر به دفتر دانش واصل گردید:

پاکستان

اسلام آباد: آقای پرفسور فتح محمد ملک رئیس محترم فرهنگستان پاکستان و آقای افتخار عارف رئیس ارجمند اکادمی ادبیات پاکستان، آقای محمد یونس سیتهی ، آقای رحمت الله موسی غازی وزیر مختار و کاردار سفارت کبرای افغانستان، **جرانواله :** آقای حکیم احمد یار وتو قادری ،**جهنگ صدر:** پرفسور دکتر محمد ظفر خان ، **صوابی:** شاهد اسرار ، قاضی محمد حبیب الحق ، **فیصل آباد:** دکتر محمد اختر چیمه، **کراچی :** خانم دکتر شهلا سلیم نوری ، پرفسور دکتر محمد صابر، **لاهور:** پرفسور دکتر آفتاب اصغر، دکتر سید محمد جعفر، سید سعید عالم زیدی، محمد عبدالحکیم شرف قادری ،محمد عالم مختار حق، میر سعید تاجکستانی **ملتان :** دکتر عاصی کرنالی ،

ایران

اصفهان: آقای حمید رضا خسروی، کتابخانه مرکزی دانشگاه اصفهان، **بابلسر:** آقای محسن مسعودیان، کتابخانه مرکزی دانشگاه مازندران، **تهران:** آقای ابوالحسن آقا ربیع ، کتابخانه عمومی حسینیه ارشاد ، آقای حمزه علی نور محمدی، کتابخانه مرکزی دانشگاه شاهد ،

هند

انگوری باغ رامپور : دکتر شعائر الله خان وجیهی، **پتنه :** دکتر حسن امام، محمد سعید احمد شمسی، **حیدرآباد(اندهراپردیش):**محمد ظهیرالدین، نایب رئیس اکادمی اقبال، **دهلی :** خانم نکهت فاطمه ، **علیگره:** رئیس دکتر احمد نعمانی ،

نیویورک (ایالات متحده امریکا)

آقای شهباز خان گوندل زاده .

اینک اقتباساتی چند از نامه های مهر آمیز دوستداران ادب شناس دانش و پاسخ مختصری به هر یک از آنها :

پرفسور دکتر آفتاب اصغر رئیس سابق گروه آموزشی فارسی دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب از لاهور بذل لطف فرموده ، مرقوم کرده‌اند :
«شماره های مجله دانش که تحت مدیریت و دبیری جنابعالی تاکنون چاپ و منتشر شده است، مرتباً و متوالیاً بدستم میرسیده است. از این لطف و کرم خاصی که همیشه به این ارادتمند دیرینهٔ تان مبذول دارید، یکدنیا ممنونم.

درینجا لازم بتذکر می دانم که حالا این مجلهٔ وزین بیش از پیش بوی جانفزای فارسی می دهد، چنانکه می بایست، کاملاً رنگ فارسی بخود گرفته است و بجای مجلهٔ دو زبانه (BI-LINGUAL) یا سه زبانه (TRI-LINGUAL)، بصورت صد در صد مجلهٔ فارسی در آمده است. مجله های دو زبانه و سه زبانه که در پاکستان فراوان است ولی مجله ای منحصراً بزبان فارسی درین جا مفقود بود. بنظرم جنابعالی با این ابتکار یا بعبارت دیگر نو آوری فقدان مجله فارسی را بنحو احسن جبران نموده اید. از مدتی مدید آرزو داشتم که روزی مجله ای صرفاً فارسی چاپ و منتشر سازم و سنت ژورنالیسم فارسی (PERSIAN JOURNALISM) را که با تبعید آخرین پادشاه تیموری، بهادر شاه ظفر، به برمه، توسط انگلیسیها، ریشه کن ساخته شده بود، از نو زنده کنم. خوشحالم که شما با احیاء نمودن این سنت پارینه، ژورنالیسم فارسی شبه‌قاره را دوباره پا بر جا و مسیر تاریخ آنرا یکبار دیگر بنفع فارسی (پسندیده ترین زبان اقبال) منقلب ساختید و آرزوی دیرینهٔ اینجانب را تحقق بخشیدید».
از کلمات تشویق آمیز جنابعالی صمیمانه سپاسگزاری می کنیم. بی شک استمرار انتشار دانش و پیشرفت روز افزون آن مدیون همکاریهای استادان فارسی نویس منطقه مثل جنابعالی می‌باشد.

خانم دکتر شهلا سلیم نوری استادیار گروه آموزشی فارسی ، دانشگاه کراچی عنایتی داشته ، نگاشته اند:
«دریافت «فصلنامه دانش» همیشه باعث خرسندی و شادی می باشد، برای همین چون دانش شمارهٔ ۶۰ - ۶۱ دریافت کردم، خیلی خوشحال و از لطف

جنابعالی ممنون شدم. این مجله از روی جلد گرفته تا صفحهٔ آخر که حامل دو تصویر از سبک مینیاتور کشمیری از نسخهٔ خطی گرفته و بچاپ رسیده است، خواننده را مسحور کرده، تسکین خاصی می بخشد. شاید علتش اینست که این مجله تمام مطالب متنوع و جنبه های مختلف زندگی را برای ما آشکار می‌سازد و مجلاتی که مطالب گوناگون را کاملاً احاطه کنند کم تر یافته می‌شوند.

از همه اول ، مثل همیشه « معرفی متن منتشر نشده » خواندم، معلوم شد چنانکه حضرت یوسف علیه السلام را از چاه در آورده برای رونق و خریدار ، سربازار گذاشته بودند، همچنان دری از گنجینهٔ ادب فارسی سند راانتخاب نموده آنرا برای رونق ، در مجله جا داده اند. اشعار دیوان کرم برای بهره‌برداری همگان در چندین صفحه چاپ گردیده است.

قسمت دیگر این فصلنامه را « ویژه گفتگو میان تمدنها» نامیده شده . مناسب بود که این تمام فصلنامه را « ویژه نامه »می نامیدند، زیرا که ده مقاله و یک منظومه راجع به این موضوع ، شامل شمارهٔ حاضر مجله است. در این تمام مقاله ها جنبه های مهم تمدن چه از نظر مذهب و چه از دیدگاه مفکران مانند «اقبال » و « رابندر نات تاگور» بررسی شده است. بخصوص مقاله های آقایان دکتر سعید بزرگ بیگدلی ، سید مرتضی موسوی، دکتر رضا مصطفوی سبزواری و علی اکبر شایسته نژاد روزن فکری ما را مهمیز کرده است، من هم بانویسندگان متفقم که تمدن غرب فقط عقلی و تجربی است و مردمان را به طرف مادیت سوق می دهد، در حالیکه تمدن شرق برای بنی نوع انسان نه تنها لازم بلکه نقش سازندگی این در ارتقای تمدن خیلی عمیق و مهم است. در ادامهٔ این بحث مقالهٔ آقای سید مرتضی موسوی ازین نظر اهمیت خاص دارد که در آن پیشنهاد هایی ارزنده برای هم فکر ساختن تمدنهای مختلف ارایه شده است.

مقاله «درهٔ سند از دیدگاه تاریخ» ترجمهٔ خانم دکتر شگفته موسوی ، در خور ستایش است و من یقین دارم که مثل بنده ، خوانندگان دیگر نیز از بعضی مطالب آن بهرهٔ کافی برده باشند، بطور خاص از قسمتی که در آن از حیث نژادی و لسانی بحث شده ، بسیار جالب و پُرارزش است.

مقاله های «حورائیه » و « تحلیل و بررسی داستان رابعه و بکتاش» جامع و روش تحقیق نویسندگان عالی و قابل ملاحظه است. در این مقاله کلمهٔ

«صغان» شاید به سبب اشتباه چاپی «صنعان» چاپ شده است.

قسمت « شعر فارسی امروز» با ذوق و سلیقهٔ خاص ترتیب داده شده است. آقای دکتر محمد حسین تسبیحی با مهارت کامل « گفت و گو میان تمدنها »را در قالب شعر در آورده، این بحث را جامهٔ نوین پوشانیده است.

منظومه های «کاروان عشق » از خانم فائزه زهرامیرزا و « آرزو» از «سلطان عزیز رضاپور» در تقلید رودکی و مولانا رومی ، جاذبیت خاص دارد. در آخر دو گزارش علمی و « معرفی کتابها»، سیرابی فراوان به تشنگان علم بخشیده و در عین حال آتش شوق را افزوده است».

خوشوقتیم ازینکه مطالب ویژه گفتگوی تمدنها مورد توجه قرار گرفته است. تنوع و گوناگونی موضوعات علمی و ادبی و فرهنگی بدون مشارکت صادقانهٔ اهل علم و ادب و فرهنگیان محترم کشورهای منطقه میسر نمی‌شود. چنانکه ملاحظه می فرمایید در شماره‌ای که در دست دارید غیر از دانشمندان و نویسندگان پاکستان و ایران تعدادی از فارسی نویسان هند، تاجیکستان و افغانستان با ارسال آخرین پژوهش های علمی و ادبی در غنای مطالب فصلنامه یاری فرموده اند که موجب تشکر است.

آقای دکتر محمد ظفر خان از جهنگ صدر این گونه ابراز لطف فرموده اند :

«پریروز فصل نامه دانش شماره ۶۲ - ۶۳ که حسب سابق از خوبیهای صوری ومعنوی مزین بود، واصل گشت. خیلی خوشوقت شدم. این مجله جلیله، مساعی جمیلهٔ جناب عالی که در ترویج زبان و ادب زبان شیرین فارسی می کنید، ابراز می نماید. لاریب زحمات زیادی که در انجام دادن این کار خطیر متحمل می شوید، شایان تقدیر است.

سپاس گزارم که از لطف و عنایت جناب عالی مقالهٔ این هیچمدان در مجله انطباع پذیرفت. نگاه گذرا بر همه مقالات این مجله انداختم و حس کردم که در انتخاب مقالات سعی شما سزاوار تحسین و آفرین است. برین حسن انتخاب هدیه تبریک تقدیم می کنم . همه مقالات دامن دل می کشد بویژه مقالات مثل سهم ایران در تمدن دره سند و نگاهی بر احوال و آثار شاه ابوالمعالی قادری وغیره ذالك توجه مرا جلب نمود. الحق دانش راهبر کامل برای محققان و پژوهشگران و منتقدان است. خدای عزوجل این صحیفه ادبی را از چشم زخمی مصئون بداراد.آمین».

اظهار نظرهای مشوقانه جنابعالی ، عزم ما را برای ادامهٔ این خدمت علمی ادبی و فرهنگی ، راسخ تر می نماید. مثل همیشه ما مشتاقانه منتظر دریافت مقاله هایی می باشیم درباره موضوعات جدیدی که قبلاً کمتر مورد توجه بوده است. از همکاریهای ممتد آنجناب متشکریم.

آقای حق نواز خان از پیرزئی براه سامان ضلع اتک مرقوم داشته اند:
«نامه‌ی زیر نظر جهت اطلاع وصولی دانش شماره ۶۳-۶۲ نوشته ام. همه‌ی مقاله ها بازحمت نوشته شده و خوب است لیکن بنده از مقالات آقایان دکتر ابوالقاسم رادفر،دکتر رضا مصطفوی سبزواری ، محمد بقایی ماکان و بانو نصرت جهان ختک تحت تأثیر قرارگرفته ام.
سهم ایران تمدن همه ی پاکستان کنونی را در برگرفته‌است. رسوم و رواج ها و سنت و آداب مردم اغلباً از ایران در جامعه ی ما راه پیدا کرده است. اثر زبان فارسی بر زبان ها وگویش های محلی پاکستان بسیار است. در هندکو که زبان مادری بنده است ، بعضی از نامهای دختران و پسران ، نامهای نمازهای پنجگانه و صدها الفاظ فارسی است که در این زبان استعمال می‌شود و یا الفاظ عربی است که از راه فارسی وارد زبان هندکو شده مثلاً خشکت (خشتک : Seat of trousers) لُوت (آشهای گوناگون) که در زبان هندکو بطور واحد مستعمل است و در زبان فارسی در ترکیب لوت خوار موجود است ، گِروان (گریبان) ایدم آدم (از آدم تا این دم) افراتفری (بی نظمی و خود خواهی و درهم برهم بودن اوضاع اجتماعی - معرّف افراط و تفریط) شیرخط (Head & tail) شیطانی (شیطانی بچگان و فتنه پردازی) نیکی، بدی، هائی قیم (حّی وقائم) راه، اُمید، کمی (نقص) مطلب، همت، مانده ،کامل ، فرصت ، موجود ، وجود ، گواه ، گناه ، ضرورت ، یاد، حقیقت، رنج، غم ، خوشی، خوشحال، بارانی (دیمی) چاهی (مزرعی که از آب چاه سیراب می‌شود) شیار (شیار)هدوانه (هندوانه) پالی (پالیز) وغیره تاکجا بنویسیم . فارسی شکر است . درباره ی استواری و شیرینی زبان فارسی استاد محترم دکتر شهیدی می‌گوید:

در روزگاری که زبانهای آرامی، سریانی، قبطی در برابر زبان عربی تاب نیاوردند و یکایک از میدان در رفتند، زبان فارسی نه تنها استوار بر جای ایستاد بلکه باواژه های سخته و گوش نواز و پُر توان خود کمبودهای زبان

عربی را پُر کرد».

ابراز نظر دربارهٔ مطالب منتشر شده در هر شماره از جانب صاحبنظران علم وادب، دست اندرکاران دانش را در پیشبرد اهداف فصلنامه یاری می کند. از اینکه جنابعالی قبلاً هم ابراز لطف کرده بودید و مجدداً نکاتی را عنوان کرده اید، سپاسگزاری می کنیم.

آقای محمد عبدالحکیم شرف قادری از لاهور نوشته اند:

«خیلی متشکر و ممنون هستم که فصلنامهٔ دانش بنام من فرستادید و ازین جهت نیز خورسندم که از مدت مدیده این فصلنامه مرا همدست می شود. بی شک و شبه این مجله بر مقالات علمی و تحقیقی مشتمل می باشد، خصوصاً دربارهٔ زبان فارسی که شیرین تر از قند است. نیز این مجله باعث استحکام است برای روابط درمیان ایران و پاکستان».

توجه جنابعالی به مطالب علمی و ادبی فصلنامه نشانهٔ علاقه مندی آنجناب به مواریث مشترک فرهنگی است و در خور ستایش می باشد.

آقای دکتر شعائر الله خان وجیهی دبیر افتخاری کتابخانهٔ عمومی ملی از انگوری باغ رامپور (هند) مرقوم فرموده اند (ترجمه) : « درست دیروز شمارهٔ ۶۳-۶۲ فصلنامه دانش واصل گردید. قبلاً در تاریخ اول ژوئن ۲۰۰۲م شماره مشترک ۶۱-۶۰ دریافت نموده بودیم . برای عنایت پیوستهٔ تان متشکریم. در شماره های اخیر مجله، مقالات بسیار وزین علمی و تحقیقی چاپ و منتشر گردیده اند که ارزش پژوهشی آن مسلم است . اما در همین چند شماره ما مقاله هایی رابزبان اردو نمی بینیم آیا چاپ مقالات به زبان اردو قطع گردیده؟».

کلمات تحسین آمیز جنابعالی دربارهٔ سطح علمی مقالات دانش مشوق ما در افزایش سطح علمی و پژوهشی مطالب منتشر شده در دانش است. چنانکه در شماره ۵۷-۵۶ برای اولین دفعه و ازآن به بعد در هر شماره در ستون یادآوری منعکس می گردد، فقط مقالات فارسی برای انتشار در فصلنامه پذیرفته می شود. از اینکه خبر داده اید یک کتاب و نشریه هایی برای کتابخانه گنج بخش و نقد و نظر در فصلنامه ارسال فرموده اید، سپاسگزاریم و انشاء الله پس از وصول اقدام لازم معمول می شود.

آقای دکتر محمد صابر رئیس سابق بخش تاریخ اسلامی و استاد فعلی زبان ترکی دانشگاه کراچی از کراچی ابراز لطف فرموده اند (ترجمه):

«در شمارهٔ ۶۳ - ۶۲، مقالهٔ امیر علی نوایی نوشته آقای اسد الله محقق را با دقت مطالعه کردم . از حیث « وزیر خاص و مصاحب سلطان حسین بایقرا، دوست صمیم مولانا جامی و بعنوان بزرگترین سخنور ترک زبان » مطالبی که راجع به امیر علی شیر نوایی نوشته شود حایز اهمیت خاصی می باشد. اما در این مقاله اشتباهات عدیده ای وجود دارد که توجه شما را به آن معطوف می‌دارم. چنانکه مستحضر هستید، اغلب آثار نوایی به زبان ترکی است و من در سال ۱۹۶۱م از دانشگاه استانبول با تدوین پایان نامه درباره اولین مثنوی نوایی «حیرت الابرار» دانشنامه دکترا را به دست آورده ام . در اینجا نکاتی چند را که شایان توجه است متذکر می گردم:

۱ - اولین مثنوی نوایی حیرت الابرار است .

۲ - ترتیب مثنویات نوایی «سبعهٔ سیار» وسد سکندری است نه بالعکس.

۳ - مقاله نویس درباره تخلص نوشته که او در ترکی نوایی و در فارسی فانی تخلص می کرد در حالی که در مثنوی لسان الطیر که در ترکی در جواب منطق الطیر عطار سروده شده ، فانی را تخلص کار برده است.

۴ - ذکر« از خزائن المعانی »ابهام دارد. در واقع هیچ اثر مستقلی به این اسم به سلک نگارش در نیاورده بلکه چهار دیوان او به طور مجموع «خزائن المعانی» نامیده شده است.

۵ - در آثار نوایی کتابی به نام «مکارم اخلاق» مندرج گردیده در حالی که وی هیچ اثری به این اسم نداشته است.

۶ - از یک اثر نوایی بانام «حالات پهلوان اسد» یاد شده در حالی که اسم واقعی این کتاب «حالات پهلوان ابو سعید شمس الدین کشتی گیر »است.

۷ - مقاله نویس اسم کتابی دیگر را «اربعین منظوم » نوشته و خود نوایی این کتاب را به نام «چهل حدیث» یاد کرده است.

۸ - او نام کتابی دیگر را «تاریخ الملوک العجم» نوشته در حالی که اسم اصلی آن «تاریخ ملوک عجم» می باشد.

۹ - نام اثری دیگر را «تاریخ انبیا» درج کرده در حالیکه اسم واقعی آن را نوایی « تاریخ انبیاء و حکماء» نگاشته است.

۱۰ - «رساله معما» به زبان فارسی را اشتباهاً بطور مفردات در فن معما، نوشته

است .

۱۱ - برخی از آثار دیگر نوایی از جمله رساله «وقفیه » و«پند نـامه» و.... را اصلاً متذکر نگردیده. وی در منابع و مآخذ هم کتابهای درسی زبان وادبیات اوزبکی برای کلاس ششم وهفتم و تری تیلی الفباسی را اسم برده که دارای مواد تحقیقی راجع به نوایی نیست».

از نقد مطالب منتشر شـده و راهنمـاییهای عـلمی آن اسـتاد گـرامـی متشکریم . امیدواریم نویسنده مطالب مورد نظر، نکات ذکر شـده را مـورد توجه قرار داده در موضوعات مورد تحقیق دقت بیشتری مبذول دارند.

آقای دکتر رئیس احمد نعمانی از علیگره (هند) ابراز عنایت کرده انـد: «باسلام و احترامات بی اندازه فصلنامه دانش ۶۳ - ۶۲ امروز واصل و موجب تشکرات بی پایان گردید. امیدوارم در آینده نیز از ارسال مجله عزیز «دانش» دریغ نداشته باشید».

با ابراز تشکر از جنابعالی به اطلاع می رساندکه اشعار خوبی که برای دانش ارسال کرده اید بتدریج در این شماره و شماره های بعدی مجله چاپ و منتشر خواهد گردید.

آقای محمدیونس سیتهی از اسلام آباد ابراز لطف نموده مرقوم فرموده اند (ترجمه): «بسیار ممنون و متشکرم که الحمدلله برای مـن فصلنـامهٔ دانش مرتباً ارسال می شود که « معدن علم و حکمت»است. در ضمن نوشتن این مطلب احساس خوشوقتی می کنم که این فصلنامه در واقع «گنجینه دانش » است. مقاله هایی که دربارهٔ به پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی در این مجله منتشر می شوند پُر مغز و در سطح والایی می باشند. مضافاً بـرایـن نتـایج پژوهشهای مربوط به آفرینشهای ادبی و علمی در دورهٔ کلاسیک و معاصر در کشورهای منطقه،نمایانگر وجاهت جهانی زبان فارسی می باشد. در شمارهٔ فصل«گل»* مقاله های آقای صـفربیردی نیـازوف و پـرفسور آیـدوجیف (دربارهٔ مخدوم قلی فراغی) دارای اطلاعات جامعی بوده و در بخش شعر فارسی امروز شبه‌قاره، سرودهٔ فارسیگویان معاصر مایهٔ امیدواری است که در

* - منظور از این تعبیر لطیف استاد شماره ۶۱-۶۰ مجله دانش است کـه مـربوط بـه فـصل بهـار و تابستان می‌باشد.

جامعه ما کما فی‌السابق شعر فارسی به عنوان بخشی از فعالیتهای ادبی ادامه می‌یابد».

از اظهارات بی شائبه و نظریات صمیمانه آنجناب نسبت به مطالب منتشر شده در چند شمارهٔ اخیر دانش و همچنین کلمات تشویق آمیزی که نسبت به دست اندرکاران فصلنامه طی نامه گرامی ابراز فرموده اید، قلباً تشکر می‌کنیم. خدمات ارزندهٔ اجتماعی و ادبی جنابعالی را که طی شصت سال اخیر در رسانه های جمعی انجام داده اید و اخیراً با نشر « نوای رومی » حاوی منتخباتی منظوم از مثنوی مولانا گامی موثر در « مولوی شناسی » در این خطه برداشته اید، گرامی داشته از خداوند حکیم توفیق روز افزون شما را آرزومندیم.

آقای محمد عالم مختار حق از لاهور نوشته اند (ترجمه): «شمارهٔ ۶۳-۶۲ فصلنامه‌علمی وتحقیقی دانش را از یکی از آشنایان به عاریت گرفته مرورکردم، کلیهٔ مقاله ها رامستند و شایان تقدیر یافتم . البته بنده مایلم دربارهٔ یکی از مقالات آن با عنوان نگاهی به احوال و آثار شاه ابوالمعالی قادری نوشتهٔ آقای دکتر محمداختر چیمه معروضاتی تقدیم بدارم:

۱ - ص ۱۶۳ (۴) ترجمهٔ یازده بیت قصیدهٔ الصبابه سروده حضرت غوث الاعظم جیلانی . مقاله نویس اگرچه درباره نسخه خطی آن تذکری داده اما دربارهٔ به چاپ رسیدن آن حرفی نزده و دربارهٔ منثور و منظوم بودن آن نیز اشارتی نکرده اند. جهت اطلاع به عرض می رسد اسم مشهور این قصیده ، قصیده قطبیه است و به همین اسم هم چاپ شده اش فراهم است. به مناسبت کلمهٔ الصبابه در مطلع، آن را قصیدهٔ الصبابه هم نامیده‌اند. این قصیده در مجموعهٔ درود شریف، بخش دوم، مرتبه پیر عبدالغفار شاه (م ۱۳۴۰ ه) در چاپخانه اسلامیه پریس لاهور (فاقد تاریخ) در صفحات ۶۷ - ۶۹ چاپ شده است. ترجمه تشریحی فارسی این قصیده به صورت منظوم است و شرح دیگر همین قصیده به اسم الکواکب الدریه فی شرح القصیده القطبیه در مطبع خادم پنجاب امرتسر در ۱۳۲۲ هبه فارسی چاپ گردیده است و شارح آن عبدالسلام کشمیری است و هر دو دارای قصیده دارای ۱۲ بیت می باشند. تصریح دوازدهمین بیت بدین طریق آمده است « چونکه به تواتر مشهود است که قصیده قطبیه یازده بیت اند و آن بیت اصبحت لا املاً... نه معلوم که این بیت

اصل است یا ملحق و پس از طبع رساله یافته شد از این جهت در آخر رساله گذاشتم ».

بیت اضافی بدین قرار است:

اَصْبحتْ لا اَمَلاً و لا اَمْنِیتهً اَرْجُوا وَ لا مَوْعُودَهً اَترقّب

۲ - ص ۵ - ۱۶۴ رساله شوقیه

معرفی این رساله نیز بوسیله دو نسخه خطی صورت گرفته اما درباره به چاپ رسیدن آن تذکری داده نشده است درین ضمن به عرض می‌رسد این رساله با عنوان « شوقیه » المعروف به هفت گریه در مطبع اسلامیه لاهور در سال ۱۳۰۱ هـ به طبع رسیده . در آغاز رساله از علمای جید مولانا مشتاق احمد رنبهتوی (۱۲۷۲ - ۱۳۶۰ هـ) احوال مولف رساله را نیز آورده است... ».

با ابراز تشکر از علاقهٔ عمیق جنابعالی به مطالب پژوهشی منتشرشده در فصلنامه دانش و همچنین نکاتی علمی که متذکر گردیده اید، امید است اینگونه مباحث در محافل علمی و ادبی و عرفانی مورد توجه قرارگیرد .

آقای دکتر حسن امام از پتنه (هند) مرقوم فرموده اند :« خیلی سپاسگزارم که شماره های اخیر فصلنامه مرتب به دست من رسید، همهٔ مطالب و مقاله‌های دانش باکوشش مجدانه توسط نویسندگان تهیه گردیده اند. من برگهٔ تکمیل شده همراه با مقاله و یک عکس کوچک به خدمت شما فرستاده بودم تا هنوز معلوم نه شد رسیده یا نه ؟»

با ابراز تشکر ، متأسفانه طی هفته های اخیر هیچ نامه یا مقاله از جنابعالی به دست ما نرسیده . چنانکه خواسته بودید تغییر آدرس‌تان برای ارسال شماره های آتی فصلنامه درج گردید. در پاسخ به نامه ها قبلاً هم تصریح نموده‌ایم که از شماره ۵۷-۵۶، فصلنامه دانش به مطالب علمی و پژوهشی اختصاص دارد که به زبان فارسی نوشته شده باشد. البته مجله های علمی اردو که در شبه‌قاره در دست چاپ است، اختصاص به مطالبی دارد که به اردو تهیه شده باشد . دانش می کوشد که برای فارسی نویسان منطقه میدان کافی برای عرضه داشتن آخرین نتایج پژوهشهای خود فراهم سازد.

آقای محمد سعید احمد شمسی از پتنه (هند) نوشته اند : «فصلنامهٔ دانش شماره ۶۳-۶۲ واصل گردید، متشکرم. مقاله دکتر رضا مصطفوی سبزواری با

عنوان « سهم ایران در تمدن دره سند » دارای ارزش تاریخی است، اما ادعای وی درباره بازی نرد و استشهاد از شاهنامه فردوسی چندان اهمیت تاریخی ندارد. به گمان غالب بازی نرد هم مال شبه قاره است...».

باسپاس فراوان از توجه خاصی که به مطالب علمی و ادبی منتشر شده در شماره های مختلف دانش مبذول می فرمایید، باید اذعان نماییم که همکاری و همگامی دانش پژوهان، پژوهشگران و استادان منطقه است که موجب بالا بردن مندرجات فصلنامه می گردد.

آقای شاهد اسرار از خوانندگان جوانسال مقیم بخش صوابی استان سرحد می‌نویسد :« بعد از سلام فصلنامه دانش به دستم رسید، با دریافت مجله خیلی خوشحال شدم.تمام مقاله ها خیلی جالب و خواندنی است. من به شعر فارسی امروز شبه قاره ، علاقه زیادی دارم. دعا گو هستم که فصلنامه برای سالهای مدیدی زنده و باقی بماند».

از احساسات پاک و صمیمانه شما استقبال می کنیم، دانش فارسی میراث مشترک اهالی این منطقه وسیع می باشد. هدف ما این است که غیر از علاقه مندان کهن سال و مسن که غالباً آشنایی کافی با زبان و ادبیات فارسی دارند، برای جوانان امروزی در منطقه هم فرصتی فراهم نماییم تا آنان با فارسی امروزی و از طریق آن دربارهٔ اشتراکات فرهنگی منطقه، آگاهی شایانی به دست بیاورند.

آقای دکتر محمد اختر چیمه از فیصل آباد مرقوم داشتند(ترجمه): «در شماره ۶۳-۶۲ فصلنامه دانش مقالهٔ بنده پیرامون «شاه ابوالمعالی قادری» را چاپ فرموده التفات خاصی مبذول داشته اید. ماشاء الله با مدیریت آنجناب سطح مندرجات فصلنامه دارد بسرعت راه ارتقاء را می پیماید و هر شماره مجله، اطلاعات فراوانی به ارمغان می آورد».

با ابراز تشکر از کلمات تشویق آمیز و سپاسگزاری فراوان جهت همکاری پیگیر جنابعالی ، به اطلاع می رساند که دیگر در پروندهٔ دانش از آن جناب مقاله ای (که به دست ما رسیده باشد و تا به حال مورد استفاده قرار نگرفته باشد) وجود ندارد. موجب تشکر خواهد بود که در آیندهٔ نزدیک دربارهٔ موضوعاتی جدید که تاکنون کمتر به آن توجه شده باشد، مقاله ها و مطالبی تهیه نموده ارسال فرمایند.

آقای قاضی محمد حبیب الحق از بخش صوابی استان سرحد نوشته اند :
«اطلاعاً عرض پردازم که فصلنامه دانش شماره ۶۳ - ۶۲ وصول کردم لذا خبر می‌دهم تا مطمئن باشید. من مرد مسن ۹۳ ساله را با عدم ترسیل نامه و پیام محروم نه دارید. چند مرتبه (در سابق) نامه ارسال کرده ام تا هنوز (از جواب) محروم مانده ام ».

مطالعات دینی و قرآنی برای هر مسلمانی از وظایف ایمانی است، ما برای تعمق فکری شما ارزش قائلیم . تا آن جایی که اطلاعاتی در دست است، شاید جناب عالی یکی از مسن ترین خوانندگان فصلنامهٔ دانش باشید. از درگاه احدیت خواستار تندرستی و سلامت آن وجود گرامی می باشیم !

خانم نکهت فاطمه از دهلی (هند) نوشته اند :
«فصلنامه دانش شماره ۶۳-۶۲ به دستم رسید، یک دنیا ممنونم. این مجله تحقیقی و علمی خیلی خوب و پرارزش است. خواهش می کنم ، آینده هم (این) لطف بفرمایند. مقاله ای که در خدمت شما فرستاده بودم امیدوارم در یکی از شماره ها چاپ خواهد شد».

از دریافت نامه شما همراه با مقاله خوشوقت شدیم که اگرچه رشته فعالیت فعلی شما غیر از زبان و ادبیات فارسی می باشد با این وصف در فارسی نوشتاری کوشش مجدانه ای مبذول می نمایید. این امر نشان از این واقعیت دارد که دانش فارسی با سلیقه و قریحهٔ فکری و ادبی جامعه در کشورهای منطقه عجین است. از اینکه برگه پرسشنامه را تکمیل کرده فرستاده‌اید متشکریم. از سایر گیرندگان محترم فصلنامه که تا به حال پرسشنامه ضمیمه شماره ۶۱- ۶۰ مجله دانش را تکمیل و ارسال نکرده اند ، تقاضا داریم که هرچه سریعتر پرسشنامه مذکور را تکمیل و ارسال فرمایند، زیرا اطلاع از مشخصات علمی و حرفه ای خوانندگان محترم و همچنین ارسال مجله و مکاتبات بعدی نیازمند داشتن آگاهیهای مذکور است.

*****

DANESH

Quarterly Journal

President & Editor-in-Chief : Dr Saeed Bozorg Bigdeli

Editor : Syed Murtaza Moosvi

Address:

IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES

House 3, Street 8, Kohistan Road, F-8/3

Islamabad 44000, ***PAKISTAN.***

Ph: 2263191-92 Fax: 2263193

Email: daneshper@yahoo.com

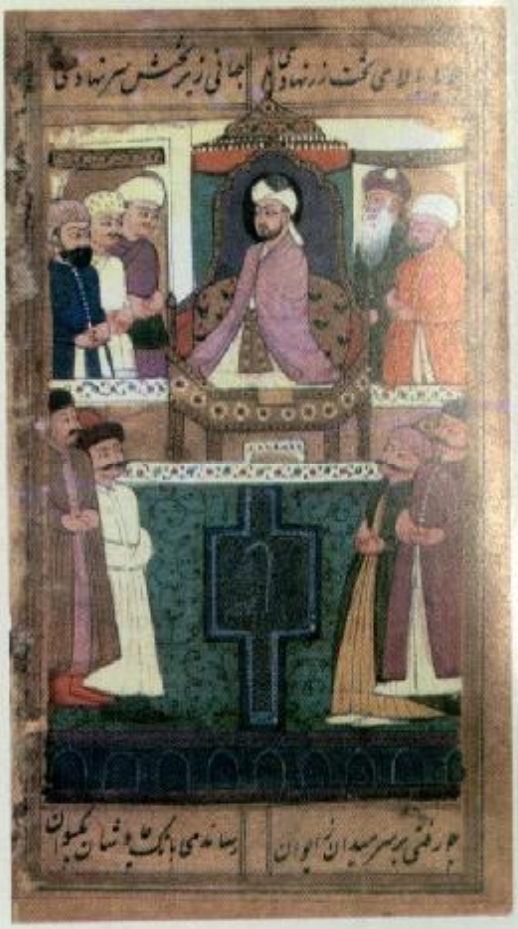

شمارهٔ ۱

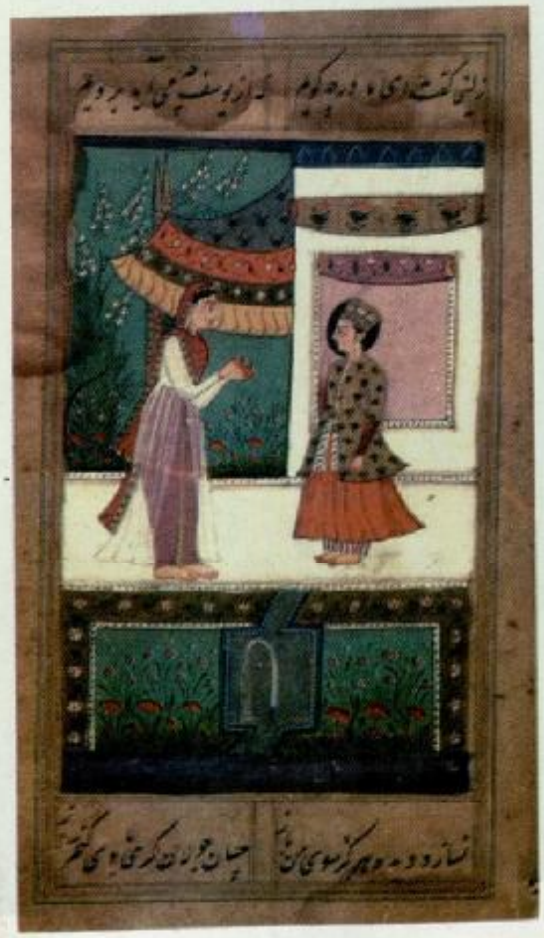

شماره ۲

۱ و ۲ ـ نسخه خطی شماره ۱۱۲۹ : مثنوی یوسف و زلیخا(داستان) سرودهٔ نور الدین عبدالرحمن جامی
(ادب و داستان فارسی منظوم : مصور)
کتابخانه گنج‌بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
مذهب و منقش و شنگرف و جدول و گل و بوته نگاری، خط نستعلیق مکتب کشمیر متأثر از مکتب هرات و اصفهان -کتابت قرن ۱۰ هـ ق .

۱ - داستان برتخت نشستن یوسف به نام عزیز مصر (ص ۳۹۱).

۲ - داستان شکایت کردن زلیخا پیش مادرش که یوسف به او توجهی نمی کند و از جلب رضایت او سرپیچی می‌کند(ص ۲۷۵).

DANESH

Quarterly Journal

of the

IRAN PAKISTAN

INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,

ISLAMABAD

SPRING & SUMMER 2001

(SERIAL No. 64-65)

A Collection of Research articles
With background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent

ISSN : 1018-1873
(International Centre - Paris)